هو

سیاحتنامه هاری بند در ۱۸۲۷ مسیحی

در کردستان و بین النهرین و ایران (مأموریت علمی از جانب
وزیر علوم و معارف) دارای دویست تصویر که بواسطه گنساک از روی عکسهای
خود مؤلف چاپ شده اند و یک نقشه سرحد ایران و عثمانی
که دارای چهار رنگ است (ترجمه جان نثار)

۱۳۱۹
محمود طبیب

برحسب امر جهان مطاع بندگان اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه مظفر الدین شاه
ارواح العالمین له الفدا این جلد کتاب سیاحتنامه هاری بند را خانه زاد ۱۳۲۰
دولت ابد مدت جعفرقلی وزیر علوم ترجمه نموده و تقدیم خاکپای مبارک نمود شهر ذیقعده

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه وقتی که این مسافرت بکردستان بین النهرین و ایران در نظر من جلوه گر شد هنگامی بود که از گردش طولانی جزایر سانده‌ویش تازه مراجعت کرده و در فصل تابستان در صورتیکه تمام مردم ییلاق رفته بودند وارد پاریس شدم

چون پس از چند روز توقف از این وضع زندگانی دلتنگ گردیدم بخیال سفری جدید افتادم و در همان حین این چند سطر از کتاب جغرافیای مسیو رکلو مرا بحرکت تحریک کردید «اکنون حوضه گران زاب یکی از نواحی آسیای قدیم است و رفتن آنجا کمال احتیاط را لازم دارد و کوهستانی است که گروهای جنگجو در آنجا زندگانی میکنند و محلی است که طوایف مختلفه از فشاری که کارشان دست برد و تاراج بوده پناه جسته بودند شولتز اول اروپائی است که باین طرف حرکت کرده و در جولامرگ با تمام رفقایش مقتول گردیدند»

این شرح اگرچه اسباب وحشت و توهم بوده ولی کنجکاوی مرا شدت تحریک کرده و باعث شد که در پی شناختن این مملکت مجهول بر آیم و تا جان دارم سعی نمایم

پس قصدم این شد که این ناحیه مشکل و مجهول را به پیمایم و از نقاط اصلی آن نقشه برداشته بعضی مطالب مجهول را معلوم نمایم چون جناب وزیر علوم و معارف از قصد من مستحضر شد مرحمت نموده مرا مأمور فرمودند که از جغرافیا و آثار قدیمه آن نقاط شرحی بنویسم و سیاحت خود را مفیدتر نمایم

لهذا این کتاب نیست مگر راپورت مفصلی که بجناب وزیر معارف معروض داشتم و بعبارة اخری مجموعه ایست که از سرگذشتهای خود و پاک نویس یادداشتها و بعضی تبصره‌ها مرتب گشته است

اگرچه بواسطه دشمنی و ضدیت اهالی مملکت عثمانی بطوریکه میخواستم نتوانستم سیاحتنامه خود را کامل نمایم ولی معهذا الامکان میکنم مطالعه این کتاب جهت اشخاصی که طالب مسافرت باین نواحی پر نعمت باشند خالی از فایده و رهنمائی نخواهد بود

قبل از عزیمت از ژنرال جناب نظرآقا وزیر مختار دولت علیه ایران در پاریس بازدید نمودم و فی الحقیقه معزی الیه کمال نیکوئی را نموده بعضی رقعه‌جات و سفارشنامه بحکام ولایات خویش مرقوم فرموده مرا متشکر و ممنون ساختند یکی از خوشبختیهای من این بود که در این سفر مسیو اسپیلمان که دوست من بود و بجهانگردی مایل و مزاجش سالم و از هیچ چیز خسته نمیشد مصاحب و معاون من گردیده و تا آخر بدون اینکه رنجش از آن حاصل نمایم همراهی فرمود

تدارک و اسباب سفر را بسهولت و چابکی مهیا کردم و چون بسیاحت عادت داشتم از پیش میدانستم چه لازم خواهد شد و چه باید تهیه کرد خلاصه در ۱۰ ژوئیه از گار شرقی عازم شدیم و با بعضی دوستان که بمشایعت آمده بودند وداع کردیم

هر یک از ما یک صندوق چرمی و یک کیف با یک تخت خواب سفری همراه برداشتیم و علاوه بر اینها یک رختخواب برای دو نفری و یک دستگاه اسباب عکاسی با چندین شیشه و دواهای عکاسی و زین یراق و فشنگ و چند قوطی مربا آلات از مارسیل پیش روانه نمودیم که در باطوم بما برسند ولی افسوس که دیگر رنگ آنها را ندیدیم

تفصیل بین راه تا قسطنطنیه محتاج بشرح و بسط نیست بجهة اینکه جاده و منزلگاهها مشهورند و ذکر آنها باعث تطویل کلام خواهد شد خلاصه قدری تعیش کردیم از وینه و پست که گذشتیم بعد دانوب با کشتی تا [illegible] رفتیم [illegible] نزول نمودیم و از راه بالکان صوفیه و تاتار بازارجیک را دیدن نموده به بهترین راه‌آهن اسلامبول شده

وارد اسلامبول گردیدیم درین شهر باید چند روز توقف کنیم و با اعانت سفارتخانه خود بعضی سفارشنامها
و فرامین از دولت عثمانی اخذ نمائیم اما مسیو دنوای وزیر مختار با چنین بصیرت دید که حتی الامکان
ازین حمایت و سفارش چشم بپوشیم (میفرمود فرمانی که شما میخواهید بدست آوردنش مشکل و طولانیست
و اینجا همیشه ارباب سوء ظنی که دارند مطالب بسیار ساده را بر مخصوصی می پندارند و بالفرض هم که
بشما فرمان بدهند یک حکم دیگری نیز بشخص خارجی میدهند و مامورین میکنند که شما را تعاقب کرده و نگذارد
مقاصد خود را انجام دهید آسوده باشید که خودتان بدون حکم بهتر پیش خواهید برد و دانسته باشید
که درین مملکت بخشش و رشوه سرآمد همه کارهاست تعارف بر حکم سلطان تفوق دارد
این کلمات مسیو دنوای ما را پشیمان کرده و سبب شد که دیگر وقت خود را تلف نکنیم و آنجا توقف ننمائیم لهذا
دیگر کاری نداشتیم مگر اینکه زودتر بجانب باطوم حرکت نمائیم

تصویر امیل هاملن



ÉMILE HAMELIN.

فصل اول

از قسطنطنیه بتفلیس (از ۱۵ تا ۲۹ ماه اوت) (حرکت از قسطنطنیه — کشتی پست اطریش — بحر اسود — طربوزان — ورود باطوم — گمرکخانه روسیه — مسیو دلاشم — تفلیس — مسیو میرز — یک مترجم اجیر کردیم — آفرین بدارکات — عزیمت از تفلیس

درساعت ۲ از اسلامبول بیرون آمدیم و حمالان بارهای ما را بکشتی حمل نمودند چون هادی ما بسیار
چابک و ماهر بود بواسطه اندک بخشش که با جزا گمرک کرده دیگر از رسیدگی صندوقهای ما چشم پوشیدند
و بفاصله یک ساعت خودمان با اسبابها وارد کشتی شده در اطاق خود منزل گرفتیم
بعضی کشتیهای تجارتی که از مارسی آمده بودند چون در آنجا مرض وبا طغیان داشته و یکی از جهازهای
کوچک دریائی ما را بواسطه قرانتین نگاه داشته شده بودند و حرکت آنها در روی بحر اسود
منقطع گردیده لهذا ما بایست بیکی از کشتیهای اطریش که گرانتر و خیلی بدتر از کشتیهای فرانسوی است
سوار شویم و با تقدیر بسازیم
اشخاصی که از شهر عبور میکردند تا عقب کشتی راه راسته نموده بودند نقشی که ابدا برای گردش راه نبود
هوا خیلی خوش است و باز نگریسته دیگر قسطنطنیه خود را با نشان میدهد در خلیج گرن در (شاخ طلا)
سرای قدیم با عمارت و باغاتش نمایانند قدری دورتر در مجمع خانها مسجد ایاصوفیه و مسجد احمد با هر از
دیگر که گنبد و مناره های آن ها بواسطه نور آفتاب طلائی رنگ شده بود و مثل این بود که در وسط
اسمان و زمین معلق هستند
دست در ساعت سه حرکت میکنند ولی ما که آتی میخواهیم که خود را در کشتی دیگر قرار دهیم و در همین راه اقامت

و در حین راه افتادن چیزی فراموش نشد مگر متوقف ساختن چرخهای بکان

بملاحت تمام دورنمای شهر با سواحل سبز و خرم و عماراتیکه شاهزادگان در وقت حکومت خود

بنا کرده بودند و بعضی دهات روستائی و قصرهای خراب در جلو نمایان بودند و در وقت شام در

وسط دریا رسیده بودیم تمام شب را هوا منقلب بوده و طرف صبح باد آرام شده دریا مثل سطح ساکت

گردیده و حرکت ما آسان و مطبوع واقع شد حال از نزدیک ساحل میرانیم و دره های پر درخت را می بینیم

که تا دریا ممتد گشته اند

روز سه شنبه سه ساعت از نصف شب گذشته وارد طرابوزان شدیم و از قراریکه معلوم شد بیش از چند ساعت

کشتی توقف نخواهد کرد لهذا وقت را غنیمت شمرده و رفتیم بدیدن مسیو گری قونسول فرانسه که مدتی در ایران

مسکن داشته است و چون بگمان بودیم کشتی زود راه خواهد افتاد دیدن را مختصر کردیم و در

ساعت معین داخل کشتی شدیم ولی بیست و چهار ساعت بدون اینکه اذن پیاده شدن داشته باشیم

در وسط کشتی متوقف شدیم آخرین شب ما در دریا بسیار خوش گذشت و بیشتر را در روی عرشه بودیم

انشاءالله فردا صبح به باطوم خواهیم رسید

پنجشنبه اول وقت پنج ساعت از نصف شب گذشته داخل بندر شدیم این بندر در یک قوس طبیعی و عمیق

واقع شده و برای بار کردن و بار گرفتن کشتی ها بسیار راحت است و در حقیقت جانشین بندر پتی است

و اگرچه آب و هوای آنجا نوبه خیز است ولی چندان مضر مزاج نیست اکنون روسها در آنجا قلعه های محکم

میسازند بجهة اینکه این نقطه برای آنها اهمیت نظامی فوق العاده دارد و کلنل ویلسن انگلیسی که روز

دیگر باید جهة استخلاص گردن بخور باطوم برود مامور شد که در این نقطه ورود نماید و مواظب پیشرفت سیاسی

باشد و چیزیکه با کمال کراهت و اوقات تلخی گفته شد این بود که وقتیکه روسها در حوالی قفقاز پیش رفته اند

اگر مقصود خود را دنبال نمایند اقلا میتوانند بدیل خود آسیای صغیر را متصرف شوند و سلطان عثمانی

چون از اروپا رانده گردد در آسیا هم پناهی نداشته باشد

اگرچه باطوم بندریست آزاد معهذا گمرکچیان آنجا در کاوش صندوقهای ما خیلی سعی داشتند و چون

گمرکچی های روسی مواجبشان از روی منافع و برداشت گمرکست خیلی سختی میکنند لهذا بعضی اسبابهای

خود را در آنجا امانت گذاشته و رفتیم بتماشاخانه فرانسوی اولین دیدنی که کردیم از مسیو دلاشم قونسول

بود و فی الحقیقه کمال مهربانی و پذیرائی را نسبت بما فرمود و چون از تبریز وارد شده بود و قونسولگری

آنجا را بایید اگر بعد بتفلیس مامور شد و قبول نموده بود آن شخص بخوبی معرفت بحال قفقاز پیدا کرده و سلیقه

روسها را خوب فهمیده و چون رفتارش پسندیده و اخلاقش حمیده اند محبوب القلوب همه کس واقع

شده است مسیو دلاشم با ما بگمرکخانه آمد و سختی های گمرکچیها را رفع نمود ولی خبر بدی که با داد و ما را

محزون ساخت این بود که آن صندوقی که پیش فرستاده بودیم و امید داشتیم در همین قونسولخانه

با برسد هنوز وارد نشده و از قراریکه معلوم شد بواسطه مرض وبا در قسطنطنیه دوازده روز آنرا

قرانتین گذارده اند و در صورتی هم که به باطوم وارد شود باز چهار روز دیگر باید در قرانتین بماند

پس از این قرار اگر بخواهیم منتظر صندوق شویم بیش از یک ماه باید در اینجا معطل گردیم

این صندوق چون دارای اسلحه و آذوقه و مهمات و آلات و دواهای عکاسی بوده تمام در مسافرت با ما

لزوم داشت متحیر ماندیم و از طرف دیگر کم یا زیاد تعویق انداختن سفر هم مشکل بود خلاصه در تهیه

همراه داشتیم بعضی کاغذهای عکاسی که ممکن بود بجای شیشه استعمال شوند یافت میشد و آنها را در میان راه

بدون اینکه خاطرجمع باشیم خریده بودیم در باب اسلحه هم یک ورنشتر و یک تفنگ شکاری با دو لوله

همراه داشتیم و در وقت لزوم ممکن بود کافی باشند در تفلیس هم ممکن است یک زین و قدری فشنگ

آورده و تحصیل نمائیم فقط چیزیکه کم خواهیم داشت قوطیهای مربا و بعضی خوراکهای سفری خوب بود

و تقریبا چیزهائی که ناگزیر از داشتن بودیم بدست آورده بودیم پس قصدمان این شد که صندوق را بمسیو

دلاشم واگذاریم که پس از رسیدن مجددا بپاریس عودت دهند

بجهة گذرانیدن روز قونسول ما را باطراف گردش برده و مادام و [illegible] با ما [illegible]

ولی شوهرش نتوانست با ما همراه شود در هر صورت این خانم با کمال مهربانی ما را از راههای قشنگ
و با صفا حرکت میداد مسیو ولاشم هم برای برگشتن ما شام مفصلی از غذاهای آن مملکت ترتیب داده
بودند که در کمال خوشوقتی در باغ حضور ریرینک و زوجه اش صرف کردیم و این مهمانهای عزیز برای
سلامتی و موفق شدن ما در این سفر چند گیلاس شراب نوش جان فرمودند

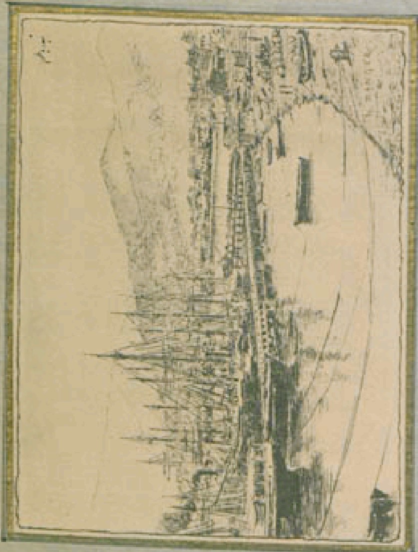
(تصویر طربوزان)



روز ۲۳ اوت صبح رفتیم بگمرک و خوشبختانه روز قبل هم بعضی از اسبابهای خود را با اجزاء گمرک
نموده بودیم و در حین حرکت راه آهن چندان معطلی نداشتیم اما اجزاء گمرک نمیدانم چرا اینقدر
به زین و یراق که ما از اسلامبول خریده بودیم ایراد گرفته و تفتیش نمودند مثلاً صندوق
با زین و لجام و رکاب را روی هم وزن کرده و گفتند هفتاد و پنج فرانک باید حق العبور بدهید
(در صورتیکه روی هم رفته ۲۰۰ فرانک و کسری بیشتر قیمت نداشتند) ما نیز در پول دادن مجبور بودیم

و چاره نداشتیم بجهة اینکه حرف ما را درست نمی فهمیدند و راه آهن هم مشرف بحرکت بود

(تصویر بندر باطوم)



گذشته از اینکه زحمات گمرک مخل و مزاحم مسافرین است و الحق این زحمات خالی از اهمیت نیستند بهتر این است
که مسافرین بایران در طربوزان توقف کنند و از آنجا بتوسط کاروان و جاده راه داخلی پیش گیرند
ولی معهذا اقصر طرق مسافرت بطهران همین راه دریای خزر است
خط راه آهن سیر قشنگی دارد و تقریباً هنگام یک ساعت از پهلوی دریا عبور میکند بعد دیگر دور نمای جبال
ملاحظه دارد واگن ها نیز خوب مرتب شده اند و خیلی طویل هستند و از جنس واگن های امریکائی میباشند

اندرون آنها دارای چندین اطاق کوچک است و هر اطاقی باندازه سکنای چهار نفر است در این راه
هر چهار ساعت بچهار ساعت شخص میرسد بقهوه خانه‌هائیکه بسیار تمیز و دارای همه چیز میباشند این خط
میرود تا بادکوبه و قفقاز را میپیماید از آنجا اسود تا بحر خزر ممتد میشود این راه اگرچه از راه پاریس تا اسلامبول
طولانی‌تر است ولی چون از راههای بی‌منتهای روسیه نیستیم چندان طویل نیست و شخص را
خسته نمیکند

وقتی که از گرجی بگذریم دیر است و زنهای این ولایت بوجاهت و ملاحت مشهورند میگویند از جانب
حضرت محمد رسول الله چندین نفر مامور بوده‌اند که بجمیع بلاد روی زمین حرکت کنند و هرچه زن خوبرو
می‌بینند جهة آن حضرت بیاورند و این اشخاص محل ملاقات خود را در تفلیس قرار داده‌اند پس از آنکه
مقصود را حاصل کردند و خواستند با آن زنها بسمت عربستان حرکت نمایند خبر فوت پیغمبر با ایشان رسید
لهذا آن زنها را در همان ولایت که موسوم است بگرجی رها کردند و خود بوطن اصلی شتافتند

آتیچی و سیرکاسی دو نژاد هستند که اغلب دختران خود را برجال عثمانی
میفروشند یعنی پدر و مادر آنها این دختران را میفروشند و خود این دختران نیز بیکاری و راحت را بر خانه
پدر بودن ترجیح میدهند در این ناحیه زنها سعی میکنند که پستانهای خود را بسینه وسیع نزد آنها حسن
بزرگی است چون بسن بلوغ میرسند نوار مخصوصی دور سینه خود میبندند که فقط داماد در شب عروسی
باید بگشاید هرگاه کسی بدون اذن پدر و مادر با دختر تعیش کند کشته خواهد شد ولی اگر چند روبل
به پدر یا مادر آنها بدهد مأذون است که چند روزی آنها را صیغه نماید

آتیچی ناحیه‌ایست در جنوب مصر
سیرکاسی ولایتیست در شمال قفقاز

نیم ساعت قبل از نصف شب وارد تفلیس شده‌ایم و در هتل دو لندر (مهمانخانه لندن) پیاده گشتیم گلکنت
که صاحب مهمانخانه بود از آمدن ما خبر داشت غذای خوبی تهیه کرده بود و ما را در اطاقی منزل داد
که هرچند کوچک بود ولی نظیف و پاکیزه بود

میل ما این است که حتی‌الامکان در تفلیس چندان توقف نکنیم ولی بالاخره چهار پنج روز را مجبوریم بمانیم

در آخرین منزل اروپا رسیده‌ایم و باید مترجمی پیدا کرده از بعضی روسا و روس دیدن کنیم و هر چه
کسر داریم کامل نمائیم

مسیو میرز قونسول با کمال لطف با ما همراهی دارد ولی مطمئن نیست که ما بمقصود خواهیم رسید سفر ما را
پرخطر میدانند در منحرف ساختن رای ما کوشش مینماید میگوید اولا این مکان راه ندارد و بالفرض هم
که راه پیدا کنید قطاع الطریق بسیارند و شما را آسوده نمیگذارند در کردستان هم که وارد شوید
مردمانش بی‌تربیت و خونخوار هستند و کلام این است تا و آن هم نتوانید بروید

خلاصه بمهمانخانه مراجعت کردیم وقت شام مادام گلکنت زن مهمانخانه‌چی چون صحبت داشتن با
اهل پاریس را دوست میداشت خیلی خوشحال شده بود و از بعضی رفقای شهر خود با ما معرفی نمود و همچنین
مترجمی را که برای ما معین کرده و نگاه داشته بود حاضر ساخت این مترجم که موسوم است به ژوزم
در مسافرت با ایران هادی مسیو دومورگ و شاز و بعضی سیاحان دیگر بوده و از آنجمله مسیو ارنسل
در سرگذشت خود از این شخص تمجید اکرده که بعقیده ما خیلی اغراق بنظر میآید و شاید بواسطه همین تمجید بی‌جا
شده باشد خلاصه از استماع اخلاق حمیده او گمان کردیم که بخوبی از عهده کار ما برخواهد آمد لهذا
او را بمبلغ خیلی گزافی اجیر نمودیم اما بزودی فهمیدیم که خطا کرده و گول خورده‌ایم ژوزم اصلا الجزایری است
ولی مدتهاست که در مشرق زمین بوده کسب نموده است از خواندن و نوشتن ابدا بهره ندارد
و هنرش منحصر است باینکه چند کلمه زبان ترکی حرف بزند و در ارمنستان و گرجستان و شمال غربی
ایران تکلم خود را از آب بگذراند مردی است ترسو و اگر اتفاقا یک لحظه باد بگذرد و در جهت شاسطوری
عبوس میکند که همه ما از زندگانی مایوس میشود

در مشرق زمین یکی دارد ...
از اسباب اطلاع اصلی را از ...
در ...

بعد از ظهر از منزل بیرون آمدیم که صرافان خود را دیدن نمائیم دو حواله در دست داریم یکی از تجار
شهر لیون و دیگری از صراف پاریس ولی حواله صراف لیون هیچ نسبتی بصراف پاریس نداشت
او لا حساب شرکا خود را خوب رسیدگی کرده و حواله را به آشنایان شرکا و اشخاص منتخب ما میداد

زیرا که برجا آن حواله را ابراز کردیم با تنزیل خیلی جزئی پول دادن راضی میشدند و تفاوت
این دو حواله زیاد بود مثلا حواله صراف تفلیس را چون بیکنفر صراف روس نشان دادیم در هر بیست تومان
یکقران تفاوت میگذاشت و حال آنکه حواله صراف طهران را که بیک صراف فرانسوی دادیم در
هر بیست تومان تقریبا پنج قران تفاوت گرفت

از مطالعه کنندگان خیلی عذر میخواهم که بواسطه ذکر این مطالب جزئی باعث تصدیع ایشان شده ام
ولی چون مقصود ازین کتاب رهنمائی و تعلیم اشخاصی است که باین صفحات سفر خواهند کرد لهذا ذکر
این مطالب خالی از فائده نخواهد بود بمحض آنکه بمنزل مراجعت کردیم از ملاقات مسیو پیر محظوظ شدیم
که بدیدن ما آمده بودند و جهت شام ما را دعوت فرمودند با کمال عجله لباس خود را که در صندوق
که تا مانده و چین خورده بود بیرون آوردیم و هفت ساعت از ظهر گذشته بقونسولخانه رفتیم مادام
با کمال لطف از ما پذیرائی فرمود

تصویر زن گرجی



زن گرجی
FEMME GÉORGIENNE.

ما دو ساعت بشب باید عازم شویم لهذا امروز صبح بدیدن ژنرال پرنس دندوکورساکف حکمران قفقاز
رفتیم این شاهزاده در جنگ مشهور پلونا فرمانده سواره نظام بوده و یکمرتبه از جلو دسته جات خود بقشون
دشمن حمله کرده و زخمهای بسیار برداشته بود است شکل ناپلئون را دارد و بمارشال ماکماهون نیز
بسیار شبیه است و کمال دوستی را هم با این سردار محترم دارد

ژنرال فوق پذیرائی را از ما فرموده و در باب این مسافرت بعضی نصیحتها فرموده از مقصود رسیدن ما
خیلی تشکر داشت و اشکالات و خطرهای راه را مخفی نمیداشت میگفت با کمال رنج و تعب شاید بتوان
رسید ولی از آن دورتر خیلی مشکل است بتوانید رفت تازه از جنوب الفضلات برگشته بود و سبب مشکلات
آن سمت دو چیز بوده یکی فرو نشاندن فتنه ایکه در انجا و دیگری بیرون کردن بعضی اشرار و دزدها که
باعث خرابی مملکت بودند راهی را که ما باید بپیمائیم چندان خاطر جمع نیست و ژنرال مرحمت نموده
با کاغذی داد که بهر جا رسیدیم و سرباز یا سوار بخواهیم اطاعت کنند و اگر از حکام استمداد
جوئیم مضایقه ننمایند

دیروز باز یکی از اشرار که موسوم است بکرم در راه پیش از شصت نفر را غارت کرده است میان
کوچه باغ خانه پنهان شده و در یکی از پیچ و خمهای راه تمام مسافرینی که آمد و رفت میکردند دستگیر نموده و تمام
بدرخت بسته است و شب اموال را بر اسبها بار کرده از پیش روانه نموده است بعد خودش محبوسین را
از درخت باز کرده و آزاد نموده است و قبل از آنکه حرکت نماید از مال هر یک نفر اخراجات خرج
راهی با ایشان داده است مثلا از یک بیچاره که شانزده هزار روبل گرفته بود پانصد روبل داده بود
کرم در دزدی بنا بر قانون فرادیاوالو رفتار میکند یعنی بزرگترها
کاری ندارد چنانچه یکنفر صاحب منصب روس با زنش جزو این شصت نفر بیچاره گرفتار شده بودند و زن
آن صاحب منصب چون گوشواره خود را خیلی دوست میداشت و در صندوق شوهرش پنهان کرده بود
بکرم التماس میکند که گوشواره را درخواست ننماید کرم میگوید خانم آیا از خانم چیزی برده ام فی الفور

و گفته که من از زنها هرگز توقعی ندارم بدون تأمل هرچه متعلق بخانم بوده رد بکنید ولی از یک قبای شوهرش هم چشم نمی پوشند

چون از منزل شاهزاده بیرون آمدیم بتماشای موزه رفتیم دکتر رازاده مرحمت نموده ما را رهنمائی کرد خودش تازه از داغستان آمده بود و آنچه اشیاء عجیبه و آنتیک از دهقانها بدست آورده بود بما نشان داد

شب وقتی که میخواستیم از تفلیس حرکت کنیم تب عارض من شده باعث گردید که همانجا بخوابیم و عزیمت را بروز فردا قرار دهیم فردا را من در منزل استراحت کرده مشغول چیز نویسی شدم و خانم و ژرژم در خارج شهر بگردش رفتند بالاخره وقت غروب با مادام تکت حساب کرده و آنچه در باب مخارج با وعده بود جمیع پرداختیم

تصویر زین قزاقی



فصل دوم

از تفلیس تا جلفا از ۲۸ ماه اوت تا سوم سپتامبر

عزیمت از تفلیس — ورود باکستافا — پست روسیه — ترانگا — اولین منازل دزدی سربازهای محافظ — ورود بدلیژان — دیدن حاکم و نزاعهای سخت — صندوق خود را دوباره یافتیم — دریاچه گکچا و صومعه سوانگا — کوه آرارات — ایروان — در چنگی — عمارات سردار — اچمیازین ارمنستان — مذهب ارامنه — صومعه اچمیازین و کتابخانه آنجا

زبان و خط ارامنه — عزیمت از ایروان — نخجوان — ورود بجلفا — قایق رود ارس — گمرک — حقوق گمرک را چگونه از ما نگرفتند — نهار خوردن در منزل میرزا

در روسیه متمدنین و اجزاء از حکام خود خیلی اطاعت دارند و حکم ایشان را واجب میشمارند مثلاً بمحض اینکه براه آهن رسیدیم و تذکره ما را دیدند که فرمانفرمای قفقاز سفارش فرموده در هر قسم خدمت حاضر شدند و چون خیلی زود آمده بودیم راه آهنی که باید ما را به آکستافا ببرد و از آنجا با چاپار رو بحرکت نمائیم دو ساعت دیرتر بتفلیس رسید و چهار ساعت عقب تر براه افتاد و این تعویق چندان ضرری نداشت و نمیتوانستیم فردا بایروان برسیم در بین راه باید یک شب منزل کنیم و یک شبانه روز نیز بعد خواهد رفت

(۲۹ اوت) چهار ساعت بعد از نصف شب رسیدیم باکستافا ژرژم هنوز خواب است ولی الحمدلله تب نکرد نوکر دقیقی است اگر خودمان مواظب نبودیم ازین منزل گذشته بودیم در هر صورت چون دیدم پیاده شدیم آمدن را بیکار بداری اسباب ما گذارده و خود بجستجوی او رفتم در گوشه یکی از اطاقها او را خفته دیدم بیدارش کردم و بعضی تعارفات را نسبت باو بجای آوردم بعد بچاپارخانه رفته دو درشکه کرایه نمودیم یک ترانگا برای خودمان و یک گاری جهت بار اما ترانگا درشکه است دارای چهار چرخ که قزاقان تقریبات در عقب جنبین دو حلقه نصب کرده که با آنها طناب می بندند و روی طنابها علف میریزند و جای مسافر بیچاره بالای علفها خواهد بود سورچی نیز روی یک تخته معوجی در جلو مسافرین می نشیند این درشکه دارای سه اسب است و یک تخته مقعری است که مال بند را با آن وصل مینماید این قسم درشکه با طراس بنظر من هیچ تعریفی ندارد و گویا بیشتر مقصودشان ازین وضع اینست که بار باوسطی از مال بند یا اسبهای طرفین فشار وارد نیاید و اگر در ضمن یک تسمه پاره شود آن قطعه چوب مقعر بپشت اسب می افتد و ممکن است فرار نماید چنانچه همین اتفاق را برأی العین شاهد بودیم آنوقت

باید دوباره اسباب را باز کرده و مجدداً مال بنده را سر جای خود گذارده اسباب را به بندند و همچنین
در این راه جهت اینکار خیلی وقت تلف میشود و گاری‌ها دارای چهار اسب است و پرترم روی علفها و وسط
بار را نشسته و گویا از ما راحت‌تر است

منزل اول خیلی طویل است و تقریباً ۳۰ ورست میشود زمین بین راه مسطح و چندان اهمیتی ندارد
بعضی مزارع بزرگ و درختهای کوچک نیز دیده میشوند طرفین جاده گودال است و در آنها نی
روئیده است در همین چند روزه باران آمده است و زمین را گل کرده است هوا هنوز ابر
و احتمال بارندگی میرود ولی چون الآن آفتاب است و گرد و غبار نیست مسافرت مطبوع است
رعیتهای اینجا وضع وحشیانه دارند لباس آنها خشن و ضخیم و دیگر
کلاه‌های پاپاخ بزرگی از پوست گوسفند پرپشم گذارده اند

چاپارخانه در شهر کوچک اکرمون تاله واقع شده که بسیار محقر و بدون اهمیت است

منزل بعد مسافتش کمتر است و فقط بیش از ۲۱ ورست نیست و زمین اینجا تقریباً مثل منزل سابق است
ولی توقفگاه کاروانسرای خیلی قشنگی است و شهر در روی نشیب واقع شده در سمت مقابل توقفگاه یکی
سفید نمایان است که منزل حاکم است و بعضی خانه‌های دیگر دیده میشود که نوع ساختمانهای سرزمین
میباشند

از این منزل که گذشتیم دورنمای سفید تروپت و ملبدات زحمت و اضطراب ما نیز از اینجا شروع شد
میانه این چاپارخانه و چاپارخانه بعد بوده که کرم دست برد زده است در این سرزمین بیش از نیم سال
هر وقت حادثه روی داد و اشرار پیدا شدند و فقط تا ژاندارم پلیس منظم مسافرین مثلاً امروز
مسافرینی که از حاکم نوشته دارند دو سرباز محافظ میدهند
ما نیز چون سفارشنامه داشتیم غنیمت شمردیم و دو سوار خواستیم با جواب دادند که سوار و سرباز دیگر
حاضر نیست ولی اگر خواسته باشید دو چاپار یعنی دو قراسوران بشما داده خواهد شد

ورست
ساعات است تا ۱۰۰ ورست

وقتی که از چاپارخانه بیرون آمدیم بارها جلو ما بودند و اندکی که گذشت نمیدانم چرا ایستادند و عقب
افتادند اگر چه ما میدانستیم که در سفر همیشه بار و بنه باید در مد نظر شخص باشد معهذا غفلت کردیم و آنها را
عقب گذاردیم میگفتیم پرترم در گاری است و قراسوران هم همراه هستند ان‌شاء‌الله آسیبی نخواهد رسید
خلاصه در زمین خیلی با صفائی که جوی‌های مملو از آب و تخته سنگهای باشکوه و قطعه زمینهای مشجر داشت
داخل شدیم و از آن نقطه که شصت نفر را لخت کرده بودند گذشتیم این محل خیلی سبز و خرم است
و فضای مربعی است که پانصد متر وسعت دارد و طرفین آن بواسطه بعضی پیچ و خمها مسدود و کشتیت است
یکی از قراسوران اینجا چند لحظات که غایب شده دوده‌ی هم گاهی اسب میتازد و جلو میرود و دفعه یکی
میرسید و باز نابود میشود ما هیچ ملتفت نیستیم تند میرانیم و اگر چه حرکات این درشکه زیاد ما را اذیت
میکند ولی چون نزدیک است بمنزل تا آنجائی برسیم دلخوشیم در هر حال وارد منزل شدیم و در حین
جابجا کردن بار ملتفت شدیم که از طنابها بار بریده و کیف و صندوق را برده اند این صندوق آلت بوده
و آنچه شیشه عکاسی و پاره اسبابهای متفرقه داشتم در آن گذارده بودم فهمیدم که کار کار چاپارها است
و چون اعتماد ما را نسبت بخود دانسته اند این دست برد را زده اند پرترم شروع کرد بفریاد زدن
و تشدد کردن منهم چاپارها را پیاده کردم و گفتم دزد را از شما میخواهم پرترم بمنزل سابق رفت و مسئله را
که حاکم اطلاع بدهد و چون میدانستم در منزل آینده تلگرافخانه است خودم با آلمن در گاری روی اسبابها
نشسته و روانه شدیم یک قراول و یک صاحب منصب نیز با ما همراه شدند دورنما کم کم بزرگ میشود و نشیبها
به شجر نه هر قدر که بجلوی کوه بالا میرویم وحشت ما بیشتر میگردد
هوا خیلی سرد است و باران میبارد و پس از چند لحظه طوفانی برپا شد و از شدت تگرگ مجبور شدیم در میان راه
پیاده شویم و به درختی پناه ببریم
بالاخره به لیران رسیدیم و در اینجا تلگراف فرانسه و انگلیسی تا آلمانی نمیدانند مگر یک تلگرافچی که یک کمی زبان
آلمانی میفهمد و بجمال زحمت میتوانیم مطلب خود را باو بفهمانیم در هر صورت آلمن را در منزل جهت نگاهداری

اسباب‌ها گذارده و خود بطرف این شخص تلگرافچی روانه شدم در حقیقت منتهای محبت و مهربانی را نمود و بعد از
آنکه بیک طوری سرگذشت خود را باو فهمانیدیم او را برداشته بجانب خانه حاکم روانه گشتیم در ضمن
ملتفت شدم که تازه باین ولایت آمده است و تلگرافچی که قبل از او بوده بواسطه شرکتی که با دزدها نموده
معزول گردیده است و همچنین میگفت که از رسوم این ولایت اطلاعی ندارم و گوش من بجاده است
بهتر این است قدری صبر کنم تا ببینم چه خواهد شد جواب دادم که بیش از این نمیتوانم صبر کرد و چون حکمی
در دست دارم شما مجبورید در وقت ضرورت امر مرا اطاعت کنید یعنی الان رئیس قراسوران پلیس را
بجستجوی اسباب‌های من روانه نمائید پس از گفتگوهای فوق با او وداع کرده بسمت تامبروا رفتیم

هشت ساعت بعد از ظهر ارزروم وارد شده هیچ خبر تازه نداشت ارزروم را برداشته بمنزل حاکم رفتیم
که خیلی صحبت نموده وقت مرا تلف ساخت و ملتفت شدم که رئیس پلیس هنوز براه نیفتاده لهذا بحاکم خبر
دادم که الان میروم تلگرافخانه و به پرنس دندوکو شکایت خواهم کرد حاکم از این مطلب متغیر شده و خواهش کرد
یک روز صبر نمایم و اگر از صندوق خبری نرسید آنوقت شاکی شوم من در جواب گفتم که صبر امکان
ندارد و البته امروز تلگراف خواهم کرد و باز اگر تا فردا صندوق پیدا نشود مجدداً مخابره مینمایم
حال مطلب با تلگرافچی تلگرافخانه اشکال دارد و چون ارزروم نوشتن را نمیداند غیر ممکن است که تلگراف من بروسی
ترجمه شود و علاوه بر اینها تلگرافچی میگوید تا تلگراف بخط چاپی نباشد نمیتوانم مخابره نمایم در هر صورت
مجبور شدم که تقریباً بیست دقیقه معطل شوم و شصت کلمه خود را بحروف چاپی بنویسم

چون از تلگرافخانه خلاص شدم بمهمانخانه مراجعت کرده و در روی تخت خوابهای سفری شب را بآخر رساندیم

دهم اوت

توپ و تشر دیروز نتیجه خود را بخشید و شش ساعت از ظهر گذشته حاکم جهة من مژده فرستاد که صندوق
پیدا شده و اکنون نزد قاضی میباشد بعد از دو سه ساعت دیگر با عذرخواهی تمام صندوق را بمن دادند
گویا سارق بیش چاپارهای غیر منظم کاروانسرا بوده است قفل صندوق را شکسته بوده و اسبابهای

جوف از زیر و رو ریخته بودند ولی چیزی گم نشده بود مگر یک کمربند پشمی و یک ساعت بغلی نقلی که چندان
خلاصه چون کار اینجا ختم شد خیلی ممنون شدم و اسب وادارم و دیگر اسباب توقف و تعویق جهة حرکت اتفاق نیفتد
آن تلگرافچی که دیروز نزد حاکم مترجم ما واقع شده بود امروز آمد که خدا حافظ
کند میگفت که پست میان تفلیس و ولادیقفقاز را در چهارده کیلومتری دورتر از تفلیس دزد زده و بچه چاپار
و شاگرد چاپار را اسب بوده کشته اند

راه ما سر بالائی طولانی و پر زحمتی است که در وسط جنگل واقع شده هوا خوش است ولی چون بالا رفتیم
و با ارتفاع دو هزار و پانصد متر از سطح دریا رسیدیم هوا سرد شد و اندکی که از آن محل تجاوز کردیم
رسیدیم بقریه کوچک سیونونکایا روز یکشنبه است و دهقانها لباس خود را تغییر داده زنهای آن
مختلف لباس شده زیر جامه‌های سبز و سرخ پوشیده و دور کلاه خود را نوار قرمز پیچیده اند و گوشواره
ما اسب درشکه را عوض کردیم و دوباره براه افتادیم زمین اینجا با زمین سابق تفاوت دارد جنگل
ولی ابداً درخت ندارد جاده هم بطور مارپیچ از وسط مزارع میگذرد حاصل بدست آمده و خرمن کرده اند
این خرمنها چون نزدیک بخانه‌ها است و با آنها نیز شباهت دارند عده خانه‌ها مضاعف بنظر میآیند
معبدها و دهات از دور برجسته مرئی هستند و بناهای ایشان تمام از خشت و گل با جاهای از نی پوشیده
شده اند و چندان از سطح زمین مرتفع تر نیستند

در پیچ و خم راه دریاچه گگ‌چای نمایان شده و بدورنمای این قطعه منظر خوب جدیدی میدهد این سطح آبی رنگ
در وسط حلقه خاکستری و کوههای مرتفعه وقتی که در حین غروب آفتاب روشن میشود بواسطه الوان بیش
و عدم حرکت آبهایش و همچنین بواسطه برودتی که در حین گرمای روز حاصل مینماید شخص را بی اندازه مسرور و
محظوظ میکند از فراز نشیب آمدیم و بدریاچه نزدیک شدیم و چون کنار جاده در پرتگاه مرتفعی مجدداً
صعود کردیم جزیره کوچکی که تقریباً پیاده میتوان دور آن را پیمود و منزل رهبانان کشیشان واقع
ولی الحقیقه جای منتخب و مطبوعی است و در واقع زندگانی این قسم اشخاص چقدر بی صدا و ساکت است چقدر

کسانیکه اینطور دور از همه چیز بدون شغل و کتاب با غصه و بیچیزی مسکن دارند ایام و لیالی در نظرشان بسیار طولانی می آید

بعضی دهات که هر یک بیش از چند خانه ندارند در کنار دریاچه واقع شده و مثل اینست که در آن فرو رفته باشند خیلی افسوس که دیر رسیدیم و نتوانستیم در چاپارخانه الینگلیا توقف کنیم والا حتما دورنما را در وقت طلوع آفتاب میدیدیم و علاوه بر اینها چون در این ولایت غذای خوب نایاب است ماهی قزل آلا از دریاچه صید میکردیم و خود را ضیافت مینمودیم اما شب است و باید دوباره براه بیفتیم هشت ساعت و نیم از شب گذشته در صورتیکه از تاریکی هیچ چیز را نمیدیدیم وارد [illegible] شدیم با وجود خستگی و ظلمت شب اسب طلبیدیم که یک منزل دیگر [illegible] را بمحصل سورچی ها گذاردیم و خودمان برای حفظ اسبابها پهلوی درشکه ماندیم

گویا جاده از وسط مزارع میگذرد و گاهی هم از گدار بعضی نهرها عبور میکنیم و چون اسبها در رفتن قدری کندی میکنند میفهمیم که سر بالا میرویم والا از تاریکی دیگر قطعا چیزی نمی بینیم [illegible] چشمها را زیاد باز میکنیم که در چاله و گودال نیفتیم خلاصه بعد از شش ساعت و نیم حرکت وارد [illegible] شدیم خیلی خسته ایم و جمیع اعضاء ما کوفته شده اند خوراکی ما منحصر است بچای و تخم مرغ آب پز

دورنمای کوه ارارات



LE MONT ARARAT.

سی و یکم اوت

نخجوان بعد از نصف شب بیدار شدیم و در ساعت شش حرکت کردیم نمیدانم بواسطه خنکی صبح یا سبب دیگر بود که اسبها بجست کرده و این منزل را بسرعت طی نمودیم در ساعت هشت رسیدیم به [illegible] چاپارخانه چندان مجله ندارد و در عوض کردن اسبها اهمال میکنند

خلاصه در ساعت نه و نیم از چاپارخانه بیرون آمدیم آفتاب بدن را میسوزاند زمین لم یزرع است و درخت هیچ وجود ندارد فقط تیرهای تلگراف از زمین بلند شده اند [illegible] بعد کوه ارارات را دیدیم که از برف پوشیده شده و قله او از سایر کوه ها مرتفع تر است در پهلوی او ارارات کوچک قرار گرفته که مثل طفل کوه بزرگ است

یکمرتبه صدائی از کالسکه بلند شده و یکی از چرخهای کالسکه شکست مجبور شدیم در وسط آفتاب بایستیم سورچی یکی از اسبها را باز کرده و سوار شده از جلو رفت که درشکه دیگری بیاورد ما هم محض مشغولیت و فراموش کردن حرارت آفتاب شروع کردیم بعکس انداختن و از کالسکه شکسته و دورنمای آن مکان عکس قشنگی برداشتیم

چند باغ با بعضی محوطه های سبز مثل لکه [illegible] که در وسط بیابان لم یزرع و علف واقع شده باشد نمایان است و از قعر دره نهر بزرگی جاری است که از اجتماع دو یا سه چشمه حادث گردیده است از یک تپه [illegible] و چهار نعل بالا رفتیم و از سمت دیگر آن نزول کردیم که شهر ایروان در پایین آن قرار گرفته

ایروان [illegible] وسیع و شهری است ۲۵۰۰۰ نفر جمعیت دارد خانه ها اغلب از خشت یا آجر و بعضی ها با کاه گل ساخته شده اند و در بیشتر خانه ها باغچه ها و اشجار میوه دار موجود است در شبهای تابستان بامهای انجا محل [illegible] میشود زیرا که هر یک رختخواب خود را بالای بام حمل میکنند و در زیر آسمان پرستاره در کمال راحت میخوابند چند خانه هم [illegible] در وسط خانه ها نمایان است

رسیدیم بیک مهمانخانه که بدون لیاقت اسم او را [illegible] گذارده بودند یعنی مهمانخانه اروپ

و روی تخته بزبان روسی این نام را نوشته و سر در انجا نصب کرده بودند

گویا مقدر شده که در هر منزل اسباب ما را سرقت کنند مجملا اینکه در اطاق جای گرفتیم و اسباب خود را جابجا
کردیم ملتفت شدیم که کمفرش ما را حین آوردن از درشکه ربوده اند این مفرش دارای تخت خواب
سفری من بود که وجودش لازم و نمیتوان از آن صرف نظر کرد

بعد از ناهار به پرنس دندوکو کاغذی نوشتم و از پیدا شدن صندوق خود در تفلیس او را اطلاع کرده
از بعضی دردسرها که باو داده بودم عذرخواهی نمودم و پس از اتمام کاغذ گفتم رئیس پلیس اینجا را
حاضر کنند و در باب معدوم شدن تخت خواب از مهمانخانه چی استنطاق نمایند لکن مهمانخانه از بستنی
ترزم رئیس پلیس فردای آن روز آمد و سارق هم تهیه خود را دیده بود و چون این مال مسروق قابل نبود
و اهمیت نداشت نخواستم دیگر مثل تفلیس حاکم قفقاز را مصدع شوم لهذا سکوت کردم و چشم پوشیدم

اروان در حقیقت پای تخت ارمنستان روس است و کاروانهائی که
از ایران و عثمانی در این نقطه یکدیگر را ملاقات مینمایند و شهری است که بیش از پنجاه کیلومتر با کوه آرارات
مسافت دارد از سنه ۱۵۵۳ مسیحی چندین مرتبه از کف عثمانیها بدست ایرانیها افتاده و روسیها در سنه ۱۸۰۰ خواستند
آنجا را متصرف شوند لکن از عهده بر نیامدند اما در سنه ۱۸۲۸ بواسطه ژنرال پاسکویچ این شهر را در اطاعت
آورده و از قرارنامه ترکمانچای تا بحال در تصرف ایشان است

عمارت سردار تنها جائی است که در این شهر اهمیت دارد و روی کناره پرتگاه هستگا واقع شده و برج
و باروئی است که هیچکس به آنجا دست رس پیدا نخواهد کرد و اگر از پل کوچکی عبور کنند و بدان [illegible]
این قصر منظر عالی دارد و در سمت دست راست باغات این عمارت واقع شده اند

اول عمارت را دیدن کردیم و تالار را که میگفتند هنوز خراب نشده و موسوم است بتالار آئینه مشاهده نمودیم
الحق شخص محزون میشود این تالار دارای نقاشیهای ضایع شده و کف مرمرش شکسته و پنجره های آن بسمت
که رو بباغ باز میشوند و در حقیقت تنها چیزیکه قشنگ و خوب است مسجد آنجا است که سابق جزء عمارت بوده

هستند بعضی آجرها و کاشیهای قدیم و خوب در آن باقیست روسها تبعه ایرانی را حکم کرده بودند
که درب این مسجد را باز باشد و عابرین در و پنجره و کاشی و چینی را تاراج کنند مسلمانان اروان
چون این فقره بر طبعشان گران بود به دولت روس عریضه نوشتند و استدعا کردند که اقلا این مسجد را
بایشان واگذارند و بی احترامی نکنند پرنس دندوکو تمنای ایشان را قبول فرموده در صورتیکه قسم
یاد کنند بروسیه خیانت ننمایند لهذا مسجد بایشان تفویض شده و دور آنرا دیواری کشیدند که دیگر
کسی نمیتواند از آن آجرها ببرد و ملاحظه محافظ و مواظب آنجا هستند و اگر از خارجه کسی بخواهد
آنجا را دیدن کند همراهی مینمایند بعضی کاشیها که مفقود شده بود مجددا ایرانیها عوض آنرا نصب کرده اند
ولی آجرهای جدید بخوبی قدیم نیستند

چون از مسجد بیرون آمدیم از پل عبور کردیم و بتماشای باغ رفتیم یک آجر را که یکی از فلانها بدون اطلاع
رفیقش همراه من فرو رفته بود و تقریبا یک ربع ساعت در زیر ژنیه پنهان کرده بودم در درشکه گذاردم
وسط باغ کلاه فرنگی مربعی ساخته اند که از طرف داخل هشت زاویه دارد و در چهار گوشه خارجی چهار
قرار داده اند که به هشت اطاق کوچک میرود و این هشت اطاق روی ستونهای چوبی قرار گرفته اند
روی دیوار بعضی نقاشیهای ساده نموده اند که شبیه شکارگاه و میدان جنگ با تصویر رجال ایرانیان
میباشد   چون از این تماشا فارغ شدیم شب شد بمهمانخانه معاودت کردیم و جهت فردا
درشکه تهیه نمودیم که ما را بنخجوان برساند

پس از شام بچه ها را با پتو و غیره دسته و گرد دیدیم و اطاق را کمی ترتیب دادیم تا کاغذهای عکاسی را
شاید بیرون بیاوریم و عوض کنیم بعد اسبابهای صندوق را که از حرکت درشکه ها جابجا و معیوب
شده بودند قدری مرتب ساختیم بعضی فشنگ و اسباب آتش بازی که در صندوق بودند بواسطه حرکت
زیاد باز شده و صندوق ما را از باروت پر کرده بودند پیراهن و زیر شلواری و غیره و چون جاهایشان
محکم نبوده و بعضه [illegible] قالیه شده اند تمام کهنه و ضایع گشته اند

چون تخت خواب نداشتیم مجبور شدیم روی تختخواب مهمانخانه که خیلی کثیف بود بخوابیم اینجا هم مثل
مملکت عثمانی ملافه را مجاناً میدوزند و برای هر مسافری عوض نمیکنند

غره ماه سپتامبر

در ساعت شش درشکه که باید ما را باچمیازین ببرد در موقع حاضر شده و دارای چهار اسب بود
راه چندان طولانی نیست فقط سی کیلومتر است لکن میخواهیم زود مراجعت کنیم

قسمت اول راه خیلی قشنگ و مصفا است و از باغات ایروان عبور میکند و پیرو نهرهائی میکرد که باعث
حاصلخیزی و خنکی باغچه‌ها هستند بعد تقریباً بقدر نیم ساعت از میان صحرای بی آب و علف سوزانی
میگذرد و عاقبت بشهر میرسد اچمیازین محل و اکار چهار ... است و سابق بر این اهمیت داشته و پای تخت
تیرداد اول پادشاه مسیحی بوده است و اکنون مکان و مسکن رئیس انجمن ارامنه که موسوم است
به کاتولیکس میباشد از تاریخ ارمنستان بهتر از سایر تواریخ معلوم میشود که چقدر وضع جغرافیائی
ملل در باب تقدیر و ترقی آنها اثر دارد و مثلاً اگرچه ارامنه در وسط ملل فاتح و منصور که هر یک بنوبت خود
در آسیا استقلال بهم داده ذوق ... گرفته اند معهذا هرگز نتوانسته اند قیدی که گردن وارد
آمده حرکت دهند و خود را خلاص نمایند

اسم ارمنستان از ارمناک مشتق شده که پسر هایک بوده است و هایک نژاد یافث ابن نوح که قبل از
انهدام بابل حیوة داشته این بنا را بانی گشته است آن مملکت در عهد سمیرامیس مطیع گردیده و این شخص هم
پس از استقلال این مکان را داشت در روی یکی از سنگهای وان غلبه خود را حکاکی نموده بعد علی
تابع آشور و ایران گردید وقتی که داراهی (جانشین پنجاه و سوم و آخری هایک) در آنجا سلطنت داشت
اهالی مقدونیه آن مملکت را متصرف شدند و خود داراهی بحکم اسکندر کبیر مقتول گردید هنگام اول
اهالی ارمنستان از یونان که آنوقت سلطانشان (تیرید فیلادلفیوس) بوده است شورانیده و مملکت ارمنستان را
بانی شد خلاصه بعدها گاه کلی و گاه جزئی بدست یونانیان و اهالی رم و ایران افتاد که در عهد سلاطین

سلاطین ساسانیان آنجا را واگذار نمودند

بعد از انقراض ساسانیان و چندین سال زد و خورد در تحت حمایت یونانیان تابع یکی از نسل باقراتیان
گردید و روبن که آخرین باقراطی بود آنجا را از اطاعت یونان خارج کرد و در شامات با گروه ...
متحد شد و سلسله روبنی‌ها را پرورش داد که اعقاب لوسینیان پادشاه قبرس جانشین آنها شده
و خود بواسطه مغول مغلوب گردیدند

اعراب و تاتارها و گرجیها و ترکهای سلجوقی و ترکهای عثمانی از آنجا دست کشیدند و اکنون ارامنه
روسیه و ایران و عثمانی پراکنده اند و فی الحقیقه جز مذهب چیزی دیگر از ایشان باقی نمانده است
اگر این ملت عاقل و باهوش بودند چون میدیدند که قوه حربیه ندارند و نمیتوانند جنگ کنند اقلاً وقت خود را
صرف علوم مینمودند شاید بواسطه نوشتجاتی که از ایشان میماند مفتاح کتیبه های میخی شکل بدست
می آمد و تاریخ مذاهب ابتدائیه ایرانیان و اعقاب پرستان بهتر معرفت پیدا میکردیم تا آنچه را که
سایر ملل جستجو نوشته اند

اما در باب تاریخ مذهب ارامنه آنچه بنظر بنده رسیده مختصر بیان مینمایم که سبب جدا شدن آن
از کاتولیک کدام است

وقتی که در شهر افسس برای مقصر کردن مرده آریوس مجلس دارالشورای مذهبی منعقد گردید
نطقی که جمع خاطر جمیع عیسویان در باب مسئله دو طبیعت حضرت مسیح ذکر شد نشنید گرگوار نوشته و بارشنیان
بر این مسئله را نخوانده و مخصوصاً شاگردش نستریوس با وجود که متن و آشکار بود رد نمود
و این دو نفر اعتقاد دین مسیح قائل بر دو طبیعت حضرت عیسی بودند ولی نمیخواستند شخصیت
اشخاص را استنباط نمایند اگرچه مخالف با آریوس بودند معهذا در همان خطا افتادند بالاخره
نستریوس را تکفیر نمودند

آنوقت یکی از معاندین شدید نستریوس که موسوم به اتیکس بود بخطائی عکس عقاید سابق افتاده گفت

شخص واحد طبیعتش هم واحد است بعد در شرق زمین چون این شرک جدید شرح و بسط زیاد داشت
بالکمال قبول نمود و بیشتر مذهبیها چون لفظ طبیعت را با کلمه ماده مشتبه نمودند و قائل شدند که ماده با شخص
پسر خدا اصلا یکی است ارتدکس شدند

در سنه ۴۵۱ مسیحی پاپ لئون مجلس دار الشورای کالسدوان را فراهم آورد تا قانون اتیکس را برهم زند
ورد نماید و هواخواهان این قانون با مرده دیگر مع شده در آسیا گردش میکردند و از این مجلس
مذهبی مذمت میکنند و مدعی بودند که به ثنویت اشخاص قائل است سعی دارد خطاهای نسطوریانسیم را تجدید
کند این تهمتها مخصوصا در نزد ارامنه بیشتر مطبوع افتاد بجهة اینکه یونانیان نیز خود را در کارهای
انها داخل کرده بودند خلاصه در آخر قرن ششم دو نفر کشیش بریاست ابراهیم در تبریز جمع شدند
تا پاپ لئون را ملامت کنند و اجزاء مجلس مذهبی کالسدوان را تکفیر نمایند

ملت ارامنه باین طریق از مذهب مسیحی جدا شد و اگرچه بعد حقیقت برآنها معلوم گردید معهذا هنوز جدا ماند
و بواسطه ضد گوئی و لجاجت اتیکس و پاپ لئون اجزاء دار الشورا را خائن و کاذب میدانند

پس از دار الشورای تبریز در عبادت ارامنه دعای جدیدی حادث شد که اختلاف را بیشتر نمود در خطبه که
موسوم است به ترزاژین سه مرتبه لفظ (خدای مقدس را) ذکر میکنند و بعد میگویند برای ما مقتول شد
حال میخواهیم بدانیم چرا عوض اسم خدا نام عیسی را نمیبرند که مثل انسان زحمت کشید نه مثل خدا

کلیسای اچمیازین در مرکز کشیش خانه در بیدستانی واقع گردیده از بناهای سنوات قبل عیسی باقی مانده و سایر
نقاط دیگر را کلیسای کشیشی تعمیر نموده و تقریبا هزار و سیصد سال است که این بنا برپا است هنگامی که
ما وارد کلیسا شدیم وضع اخبار را تغییر یافتیم و شرایطی جهة کشیش و ملا قرار داده اند که تمام دال بر استقلال
کامله امپراطور روس هستند دو داوطلب جهة ریاست این کلیسا حاضر بودند و اجزاء مجلس معینی یکی
از ایشان را برگزینند یکی از آن دو نفر تقریبا تمام اجزاء را مرید خود نموده بود و دیگری که ماداری نام داشت
برخت دویست نفر جمع آوری کرده ولی چون با دولت مناسبت داشت ریاست باو تفویض شد

کلیسای اچمیازین در تحت اداره مت کرکوز است و از قرار شرح اگاتانژ مورخ گیرگور حضرت مسیح بنا باو
ظاهر شده و امر فرموده است که در این نقطه کلیسا بنا کند و کلیسا با یک سنگی را نشان داده که بواسطه حضرت عیسی
متبرک شده است و ظرف بزرگ نقره را نمودند که دارای روغن متبرک است و هر هفت سال یکمرتبه معمولی
یعنی وقتیکه کشیش شروع بکلمات مقدسه و بیان بعضی اعجازها را مینماید از این روغن شعله بیرون میزند و
میشود ولی اعتقاد مصنف این است که در این اثر علم شیمی بیشتر مداخله داشته باشد تا حضرت مسیح
همچنین یک قطعه از کشتی نوح با نشان دادند که یکی از مقدسین مدعی است که در قله کوه آرارات با یک معجزه
میتوان دید ولی گذشته از این چیزها در کلیسا بعضی اشیاء نفیسه یافت میشود محراب آنجا از چوب منبت کاری
و طلا کاری شده است خزانه کلیسا دارای زینتهای متبرکه و اشیاء نفیسه است و مخصوصا در میان
آنها شنل زردوزی شده هست که زن هندی فرستاده و در آن یادگار کرده است و با نقش و نگار زردوزی
کشتی نوح که در قله آرارات قرار گرفته و بعضی مطالب دیگر مثل صید ماهی حضرت عیسی که طوفان را ساکت
میکند و غیره و غیره را مجسم نموده است علاوه بر این بعضی چوبهای کشیش و تاجهای گرانبها با نشان دادند

(کلیسای اچمیازین)



بعد رفتیم در کتابخانه که دارای پنج شش هزار جلد کتاب خطی بود بعضی از سیاحان عده کتب اینجا را سی هزار نوشته اند کتابی که قدیمتر و معتبرتر بود نسخه سنت ژان کریزستم که یکی از شاگردان مسرب ترجمه کرده و از قرار که میگویند نسخه اولش متعلق بپیر اول بوده است (۱۰۱۶)

زبان هایکی که بواسطه هایک نواده یافث ابن نوح و موسس ارمنستان اختراع تا زمان اردشیر بیست و هشتمین سلطان اشکانیان متداول بوده ولی بعد بزودی بواسطه اختلاط با زبانهای آسوریها و باقرالطیان و آماتونیها و مدها و اشکانیان و اراولان ضعیف و ضایع شده است

تا قرن سوم ارامنه حروف الفبائیکه منحصر بخودشان باشد نداشتند و اغلب حروف یونانی و یا اعراب بکار میبردند بعد مسرب به زروخشی و آرازرات و اشک چهارم چنین مصلحت دیدند که بعضی کتب یونانی و شامی را بزبان ارامنه ترجمه کند و چون درین کتب اعراباتی بود که در زبان ارمنی نبود مصمم گردید که جهة ارامنه یک الفبا و انشا اختراع نماید با اتفاق کشیش مشورت نمود و در اچمیازین انجمنی کرد که شاه هم در آن مجلس حضور داشت آخر الامر قرار برین شد که الفبائی که هیچ متداول نبوده و نسخه آن نزد مجتهدی است موسوم به دانیل لطف بیابند و رواج دهند خلاصه مسرب آن را بدست آورد ولی حروف آن کافی نبودند

پس از آنکه مسرب سفرهای طولانی و پرزحمت نمود برای ملاقات کردن بعضی علما و منشیان عاقبت ایش برین قرار گرفت که بعضی حروف فراگرد آورده خودش اختراع نماید و محض اینکه مردم قبول کنند شهرت داد که این چند حرف من الهام شده اند از روزی که خوشنویس معروفی بود خواهش نمود که آن چند حرف را بشکل قشنگی بنویسد و از همان وقت الفبای انها کامل شد این حروف از قراریکه میگویند چهارده عدد و هفت دیل (اعراب) هفت (کنن) (حروف بیصدا) که در هیچیک از زبانهای ممالک همسایه یافت نمیشوند

از آنوقت تورات را با بعضی کتب فلسفه و تاریخ شامات و یونان ترجمه کردند و بهمین درجه زبان ها

ثابت ماند و عمومیت پیدا کرد و بعد از چندی چون با ارمنستان مغلوب اگارنیها و ساراژن ها و خلفای مصر و تاتار گردید زبانش بطوری تغییر نمود که از زبان هایکی بجز چندین اشاره چیزی باقی نماند و اکنون زبان معمولی انها از لغات ترکی و عربی و ایرانی مملو است

چون از تماشای کلیسا و موزه و کتابخانه خسته شدیم از کشیش ها بیرون آمدیم و قبل از آنکه بدرشکه سوار شویم رفتیم تماشای یک آسطخر بزرگی که کشیش ها قبل آخری جهة مشروب ساختن مزارع آن محل حفر کرده بود

از ابنیه و سنگ اچمیازین بقدری کفایت متحیر شدیم والحال باید با ایروان مراجعت کرده عجالتاً که سیاحت خود را اعاده کنیم وقت ظهر با ایروان معاودت کردیم و برای آنکه تنخواهی جهة خود تهیه نمائیم نزدم را فرستادم که کرباس بخرد و کیسه بزرگی بدوزد که در هر منزل آنرا از کاه پر کنیم و روی آن بخوابیم

دو ساعت بعد از ظهر دو درشکه روسی گرفتیم و براه افتادیم حرکت امروز مشکل است یکی از اسبها چون تازه بسته اند اطاعت نمیکند و شرارت مینماید راه معین نیست و فقط در وسط مزارع سنگلاخ بعضی آثار پای انسان و حیوان هادی میباشند تکان درشکه بقدری است که مجبور شدم اسباب عکاسی روی زانوی خود نگاه دارم تا مبادا بشکند سیزده ورست راه از آفتاب و گرد و خاک بالکمال زحمت نمودیم و بعد رسیدیم بکاروانسرای آزاراک و از رسیدن بسایه و آب خنک زیاد محظوظ شدیم چون در رفتن زیاد عجله داریم انعام سورچی ها را دو برابر میدهیم تا اینکه کم خبر کنند و ما را معطل ننمایند بهر کدام که چوق کیک میدهیم دستمان را میبوسند و مثل غلام خدمت میکنند هنگامیکه اسبها به درشکه می بستند ملتفت شد که در یکی از خانها شخصی است که تخم مرغ میفروشد و علاوه بر آن قدری شراب دارد که در تنگ ریخته و اگرچه ترش شده است ولی بکار میآید در مهمانخانه ایروان بجهة آنکه دیر خبر کرده بودیم ناهار ندادند لهذا این تخم مرغ و شراب را غنیمت شمرده با خانه دو فنجان

فنجان چای صرف نمودیم و وقتی که رفتیم پس از یکربع ساعت مجدداً براه افتادیم

هر قدر منزل سابق سخت و دشوار بود این منزل سهل و مطبوع است اولاً سنگ در جاده پیدا نمیشود زمین نرم است و عرابه ها مثل این است که میلغزند اسبها هم مثل باد میروند تقریباً دو طرف تمام راه اطاقهائی هستند که از دیوار گلی احاطه شده اند گاه گاه چاپارهای با بعضی کلبه های گوسفند یا کاروانسرا که از دور شکل قلعه هم مینمایند بضرب شلاق متفرق میسازند تقریباً تا اختتام نهرها و گودالها عبور میکردیم و از ترس اینکه باد ما از درشکه بیرون نیفتیم یکدیگر را محکم میگرفتیم و اغلب گل بسر و روی ما میپاشید در هر صورت متعجب شدیم که در مدت چهل دقیقه تقریباً کالالاک رسیدیم هنوز هوا روشن بود که ما اسب و درشکه را عوض کردیم ولی بزودی شب شد و آفتاب غروب کرده بود که راه افتادیم و پس از یکربع ساعت دیگر از ظلمت چیزی را ندیدیم تا اینجا خیلی بند و شخص تعجب میکند که با اینهمه ضرب و راه ناهموار چطور هزار تکه نمیشوند معهذا آنها بجای لنگر از یکمرتبه دیگر جاده شده تاریخ نداده اسبها خسته اند و اینقدر با دو تحریص و ترغیب وعده و بار سورچی نمیتوانند آنها را دست براند دو مرتبه یکی از صندوقهای بار از شده در زمین جائی نشسته که آنها دست رسی نداده و راست کردن صندوق سهل است ولی وقت تلف میشود چون شب تاریک و راه ناهموار است خیلی عجله داریم بمنزل برسیم با وجود ظلمت قله سفید کوه آرارات از دور نمایان است

هوا گرفته و حرارت بارندگی ظاهر است بمحض اینکه به داوالو رسیدیم و بارها را در اطاق چاپارخانه فرود آوردیم که باران و تگرگ با کمال شدت شروع بباریدن نمودند

چند کوزه بزرگ برای ما آب آوردند و در لولهای کائوتشوئی ریخته سر و رو را خوب شسته و شو دادیم بعد با قدری گوشت گوسفند و نان تنگ شام خوردیم

دوم سپتامبر

تمام شب پشه ها از نیش زدن بما کوتاهی نکردند گرمی هوا نیز مانع خوابیدن بود ولی دو ساعت

بعد از نصف شب که بسته هوا سرد شده و میزان الحراره به ۵ رسید چهار ساعت بعد از نصف شب اسب طلبیدیم که درشکه ها را حاضر سازیم و ساعت پنج حرکت نمائیم راه ما عبارت است از یک جلگه مسطح و کلیتاً در امتداد قاعده کوه آرارات میرانیم اگر کسی بخواهد بکوه آرارات صعود نماید باید از همین جا ما خارج شدیم بالا برود ولی هنوز کسی قله آن نرفته و بدون زحمت قله آرارات صغیر میتوان رفت ولی صعود قله آرارات کبیر غیرممکن است

اول چاپارخانه سدرک و بعد به ... رسیدیم این راه گرم و پر گرد و غبار و بدون آب و نبات بود چون تفنگ را در میان دو پا و اسباب عکاسی را روی زانوها قرار داده بودم خسته شدم و راه بنظرم طولانی آمد و دیگر اینکه نیز اندکی توقف کردیم و هنوز راه از وسط جلگه لم یزرع و بی آب میگذرد و کوه آرارات از نظر ما محو شده و دیگر او را نخواهیم دید در شروت ... روس درشکه هائی که با ما داده خیلی معیوب و بند رسیده و گمان این است که هرگز ما را بمنزل نخواهند رسانید رئیس تلگرافخانه میگوید درشکه غیر از اینها نداریم معهذا حرکت کردیم هنوز صد متری پیموده بودیم که آن نقطه ای که مال بند را بسته بودند پاره شد و مرمت اینکار یکربع ساعت طول کشید یک کیلومتر دورتر باز همین حادثه روی داد و در نیمه راه یکی از چرخهای کاری بارکش بکلی خورد شد الان پنج ساعت از ظهر گذشته بیش از یک ساعت که در راه هستیم و تا اینجا رسیده ایم اقلاً دو ساعت دیگر معطل شد تا روند چاپارخانه و درشکه دیگر بیاورند در هر صورت خیلی دیر بنخجوان خواهیم رسید یکی از درشکه چی ها بر اسبی سوار شده و بتاخت عازم چاپارخانه گردید ما هم درشکه و اسباب عکاسی را بیرون آوردیم و از سوار و سورچی و حادثه که روی داده بود عکس برداشتیم تقریباً پس از یک ساعت و نیم درشکه چی مراجعت کرد و سه ساعت قبل از نصف شب بنخجوان رسیدیم چون هوا بسیار تاریک است مجبوریم که اسبها را با ... برانیم تا در سوراخ و گودال نیفتیم

شهر نخجوان خیلی مهم است و تقریباً پنجهزار نفر جمعیت دارد سابق بر این ترقیش بیشتر بوده و ما ...... نفر نفوس داشته است شاه عباس اول اهالی اینجا را بایران کوچ داده است بعد جنگهای ابتدای قرن فعلی بین ایران

و روس خیلی باعث خرابی این شهر گردیدند زلزله نیز بعضی جاهای این شهر را منهدم کرده است آنچه من
بخواه قافله است که از قوی عبور میکند و بار و میه مرو و پستخانه اینجا از منازل سابق بهتر است و اقلا
در اطاق را میتوان بست و بجهت شام هم جوجه و میوه و چای یافت میشود
از نیش پشه ها و آتش آفتاب بدن ما مجروح شده و لبها ترکیده اند با وجود این یک متکا و توشک شب تا صبح
در کمال راحت خوابیدیم و میل بر خواستن نداشتیم

سوم سپتامبر

مثل روز گذشته چهار ساعت بعد از نصف شب بیدار شدیم منزل طولی است تقریبا (۴۰ ورست) میباشد
و چهار ساعت قبل از ظهر رسیدیم به الاجاجای در چاپارخانه هیچکس نیست یک درشکه شکسته در حیاط افتاده
و در طویله اسب وجود ندارد و چون این مکان مکرر بواسطه دزدها غارت شده است دیگر روسها
اینجا نمی مانند و قبل از رسیدن بسرحد اینجا آخرین چاپارخانه است سارقین در یک خاک دست برد میزنند
و بخاک دیگر فرار میکنند و هرگز گرفتار نمیشوند و رئیس پست بیچاره که مبلغی بدولت داده است اکنون چاپارخانه
نه اسب و نه اعتبار

خلاصه در یکی از انبارها زیر کاه مهتری پیدا کردیم و فرستادیم اسبهائیکه بطور آزادی میچریدند آورده و به ...



از یک گردنه صاف تپه ای بمنظره قشنگی داشت نازل شدیم در همین راه ابدا علف یا بوته یافت نمیشود
و در چنین جاده بجز سنگ و شن چیزی وجود ندارد و وقتی که نیشت تمام شد دیگر اثر جاده معلوم نیست و تا چند
ورست باید از میان رودخانه خشک شده بعلامت و با قدم اسب حرکت نمود بعد از قدری اثر جاده
آشکار میشود و بالاخره بجلگه طولانی میرسد که در انتهای آن بعضی خانهای جلفا نمایانند اکنون وارد
خاک ایران میشویم از پست روس و تا آنجا بسلامت جان در بردیم و حالا موقع ابتلای ما است
ساعت ده رسیدیم بجلفا قایقی که در رود ارس حرکت میکند سپرده است بتاجر ایرانی که مدیر گمرک است
و سالی هشت هزار تومان اجاره نموده و فقط در ساعت ده و نیم شروع بکار میکند حقوق گمرک اینجا بعهده است
و قانون مخصوصی ندارد و شخص مقاطعه کننده پیش خود هر چه قرار داده که خرج در رقعه نجات در صندوق میکنند
قبل از موقع حرکت تذکره خود را برای اجزای دولت روس
نشان دادیم و بارها را در بعضی صندوقهای مربع گذاشته از رودخانه عبور دادیم بعضی مسافرین دیگر هم
منتظر بودند ولی بارها را دسته اول در قایق نشانده از رود ارس عبور دادند
این رودخانه عظیم از منشعبات بحر خزر محسوب میشود و منبعش نزدیک ارزنة الروم است از وسط صحرائی
بی آب و علف جاری است و در این موقع سال آبهایش گل آلود و زرد رنگ است و ابدا در این صحرای
سوزان علفی از آن دیده نمیشود و اما بهشت محمد که باغی است سبز و مزین از گلها و بلبلان خوش الحان
که در کنار نهرهای آن میخوانند حق این اشخاص بیچاره است که در دنیا هیچ باغ و گل ندیده اند و صدائی
جز بانگ کلاغ نشنیده اند چون بان سمت رودخانه رسیدیم بارها را نزدیک خانه رئیس گمرک
حمل نمودیم
گمرکخانه که منزل مدیر نیز هست خانه ایست مربع و مثل سایر خانه ها با کاهگل ساخته شده است و از هیچ و راه یک
بطور تازگی روی آن مالیده اند در اطراف این خانه ده کلبه محقر دیگر یافت میشود که سکنه جلفا در آن
منزل دارند این قریه بواسطه رود ارس دو نیمه شده است و در وسط جلگه لم یزرع و شن زاری واقع است

واقع است که دور آن جبال مرتفعه مرئی میباشند

مکتوبی را که ژنرال نظر آقا بحکام ولایت خود نوشته بود بخان نشان دادم فی الفور من و تملق را بالا برد و چند کلمه فرانسه صحبت داشت و اولین قصدش این بود که ما را بنهار دعوت نماید خلاصه روی بام فرش نموده نشستیم در مقابل ما رودی ارس جاری است و آن سمت رود چند خانوار رعایای روس منزل دارند

در حینی که مشغول تماشای آنمکان بودیم از حیاط اندرونی صدای ضجه و فریاد شنیدم و تفصیل را سؤال نمودم خان جواب داد که غیر مسلم نیست بعضی اشخاص که حقوق دیوانی را نمیخواهند بپردازند گفته ام تنبیه نمایند این کتک زدن بیش از ربع ساعت طول کشید و اشخاص بیچاره را به پشت میخوابانیدند و طنابی بپاهای آنها پیچیده دو نفر طرفین طناب را نگاه میداشتند و شخص دیگر چوبی بدست گرفته بکف پاهای ایشان میزد تا بپول دادن راضی شوند آنوقت مقصرها را رها کرده و اسباب ایشانرا [illegible] و بدبخت با پاهای خون آلود روی ریگهای سوزان فرار میکنند بعضی هم در جیب پول داشتند ولی درد پا را بر فی الفور پول دادن ترجیح میدادند

موقع ناهار شد و خان محض التفاتی که بما داشت یک میز گرد با سه صندلی حاضر کرده و راضی نشد روی زمین غذا بخوریم خلاصه مجموعه روی میز گذاردند و آنچه قبلاً تهیه دیده بودند عبارت از اغذیه ذیل بود یک کاسه آبگوشت یک کاسه ماست یک ظرف آش دوغ و قدری پنیر با پیازچه و بعضی میوه جات [illegible] تمام غذاها را باهم مخلوط کرده و با انگشت ایشان میل میفرمودند ما هم چون کارد و چنگال نداشتیم همین کار را کردیم نان منحصر بود بچند دانه خمیرهای نرم و نازک که کمال شباهت را بکهنه داشتند و موسوم بنان لواش بودند خان اول با انگشتها یک لقمه گوشت پاره میکرد و بعد قدری ماست بآن اضافه کرده با چند قطعه نان در آبگوشت می انداخت و خوب بهم مالش داده لقمه بزرگی در دهان میگذاشت و اصرار داشت که ما هم او را تقلید نمائیم گاهی هم در حین غذا خوردن دستش را به پای برهنه خود میمالید و از دو قبای پرچین خود که ذیل [illegible] بوده بودند غذا خوردن ایرانی این بود که ذکر شد امیدواریم پس از تماشاء زندگی

زندگی کردن با ایرانیها دوباره بوطن معاودت نمائیم و از عادات اروپائی محظوظ گردیم

پس از اتمام غذا یکنفر نوکر آفتابه لگن آورده و با آب گرم دستها را شسته و بعد سرها را کج نموده دهن ها را نیز شست و شو داده از دست شستن که خلاص شدیم خان میل بخوابیدن نموده و از ما نیز خواهش کرد که روی فرش دراز بکشیم در حینی که خان استراحت فرموده بود یکی از نوکرها مشغول مالیدن دست و پای خان گردید نیم ساعت بعد قهوه آوردند و چون در بین ناهار چیزی نوشیده نداشتیم خیلی لذت کرده چند دقیقه بعد باز قهوه چای حاضر کردند و چون خان بیدار گردید مشغول صحبت شدیم از ما سؤال نمود که مقصود شما از مسافرت شما چیست آیا تاجر هستید و چیزی فروختنی دارید یا خیر بعد قدری به تفنگهای ما نگاه کرده و پرسید که آیا میخواهیم با او معاوضه کنیم بالاخره بواسطه بعضی سؤالات مخصوصه خواست ملتفت شود در صندوقهای ما چه چیز یافت میشود هنگامیکه نهار میخوردیم نوکرهایم زین و لجام ها را از پشتش بیرون آورده و اسبها را حاضر نموده بود و با گفت که بار و بنه را پیش روانه کرده و اکنون منتظر ما است ما هم از میزبان خود مرخصی حاصل کرده و اظهار امتنان نموده خداحافظ کردیم

(تصویر آفتابه و لگن)



AIGUIÈRE PERSANE.

بالنسبه بجهت پست و تلگراف داخلی مرتب و منظم طرق بیشتر و بکمال راحت میتوان مسافرت نمود

در راههای عمده دولت جهة مسافرین و چاپار منزلگاهها

ساخته است که اسبهای پست همیشه در آنجا حاضرند و بدین طریق خیلی سریعتر از قافله میتوان مسافرت نمود

بجهة اینکه با کاروان بطور متوسط روزی پنجاه کیلومتر بیشتر مسافت نمی پیمایند برای اینکه شخص بخواهد

چاپاری حرکت کند همین قدر کافی است که اذن حاصل نماید و هرگز نشده است که امتناع کنند و منع

مسافرت با چاپاری در محل توقف با چاپارخانه میمانند کرایه را در هر چاپارخانه از قرار فرسخی یکقران باید

برئیس آن مکان پرداخت

فرسخ واحد مسافت ایران است و بقدری تغییرپذیر است که هرگز نتوانستم مقدار حقیقی آن را ملتفت شوم

چه در بعضی نقاط معادل پنج کیلومتر و در نواحی دیگر مساوی شش الی هفت کیلومتر میگفتند ولی بعقیده من فرسخ

عبارت از مسافتی است که یکنفر سوار در مدت یکساعت بدون اینکه تاخت نماید بپیماید در هر صورت

با چاپاری بتبریز خواهیم رفت

زین من عبارت است از یک زین قزاقی که در تفلیس خریده ام و چون جلو و عقبش زیاد برآمده است قدری ناراحت

هستیم و تقریباً باید راست روی رکابها بایستیم پاها نسبتاً خم شوند باستثنای این قرار اینکه مدتی چون

قدری یورتمه راندیم رسیدیم به بارهای خودمان که بر دو اسب حمل نموده بودند و بجام آنها را

برداشته با ما همراهی کردند

جهة سیاحی که مسافرتش در تبریز تمام شود منزل اول میفهماند که جزء اعظم ایران چه چیز است یعنی

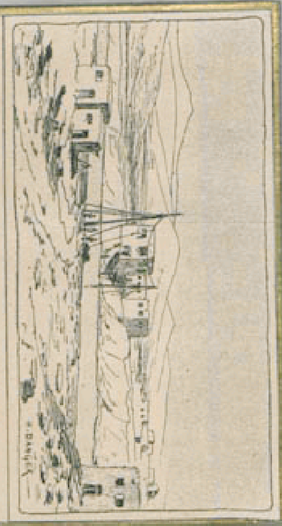
عبارت است از جلگه های شن زار و کوههای خشک بی آب و علف که هیچ تغییری در آن ها مرئی نیست مگر اختلاف

رنگ خاک بعضی نقاط سبز رنگ و بعضی جاهای دیگر قرمز آجری است در ساعات اولیه باید مسافت سنگلاخ

از این زمین سوزان سر بالائی حرکت کنند خیلی سخت میگذرد خلاصه داخل کوه شدیم که منظر عجیبی داشت

و اسبها بطور یورتمه از وسط سنگها سرازیر و سربالا میدویدند از چالاکی ایشان متعجب شدم و اقرار کردم

(دورنمای ارس)



L'ARAX A DJOULFA.

فصل سیم

از جلفا به تبریز — تبریز — از چهارم تا یازدهم سپتامبر

پست ایران — مسافرت با چاپار و مسافرت با قافله — قران و فرسخ — ملاقات یک قافله

خط در باب تعیین مسافات — ارندیبی — یکچاپارخانه — تلگرافخانه هند انگلیس — مرند —

قنوات — صوفیان — تبریز — مسیو برنای — قونسولخانه فرانسه — کمیتاریستها —

مسیو مالپرتوئی — بابیها — عزاداری محرم — شیعه و سنی — شب مذهب سلمان — بابی ها —

کبرا — سالهای سبز — مسجد آبی — صندوق فرنگی — قونسول عثمانی و تعدیات آن — حمامهای ایرانی

— دیدن سعد الملک — سربازهای قصاب — مشرف شدن بحضور حضرت ولیعهد مظفرالدین میرزا پسر شاه

تهیه سفر — معایب و شرارت دولت عثمانی — مسیو برنای سعی دارد که قصه ما را منحرف نماید

ایران از بیشتر جهات منظم تر از دولت عثمانی است حکام و ارباب مناصب اغلب احترامشان بیشتر و رجال دولت

که در فرانسه کمتر سواری یافت میشود که با وجود خاطر جمعی از مرکوب خود جرئت نماید در این راهها
که ابی واهمه می پیمایم طی نماید

چاپارچی در ضمن صحبت داشت که چند روز قبل در همین گردنه چاپار را دزد زده است بالجمله در بین راه
کاروان بزرگی را ملاقات کردیم که در سر چشمه ایستاده بودند و از قراری که گفتند جهت تحصیل معاش
به تبریز و اصفهان و طهران میرفتند در هر صورت بزودی از آنها جلو افتادیم من و دامن قدری از راه
منحرف شدیم و چشمه آب معدنی را دیدیم که سبز رنگ بود گویا املاح مس در آن وجود داشت بعد
باجزاء خود ملحق شدیم و در حینی که تند میراندیم چشمه دیگری بنظر آوردیم که آبش صاف و شفاف بود
و قدری در کنار آن استراحت نمودیم و بالکمال حظ دست و روی شستیم و از خنکی آن جائی گرفتیم اما زود
ما بزودی فهمیدیم که بیش از این شست و شو جایز نیست و اگر با فصل آب سرد دست و رو را تر و تازه میکند
ولی چون آفتاب و هوای خشک فیمابین آن شوند باعث شقاقهای پوست خواهند کرد

همین روز دوباره براه افتادیم اول سربالائی قصیری را پیمودیم و بعد بجلگه وسیعی رسیدیم در وسط
این جلگه قریه کوچکی مشاهده نمودیم که از درختها احاطه شده و مثل قطعه مشجری بود که در فضای بی آب
و علفی واقع باشد دل را خوش کردیم که الآن راحت میشویم و به آبادی رسیده ایم اما افسوس
که تا یکساعت تمام راه رفتیم و گویا هرچه جلوتر میرفتیم منزل عقب تر میرفت

شش ساعت و ربع از ظهر گذشته به چاپارخانه رسیدیم آفتاب غروب کرده و ظلمت شب آن محوطه را
فرو گرفته بزودی بارها را پائین آوردیم و در بالاخانه منزل نمودیم

این پستخانه ها گویا خیلی قدیمی اند و این مکان حیاطی است مربع که چهار سمت آن عمارت یک طبقه بنا کرده اند
و بخارج هیچ پنجره ندارند بواسطه دالان وسیعی در اینجا داخل میشوند که طرفین آن دو سکو ساخته اند
و منزل پلها اطاقهای چنین میباشند بعد شخص وارد صحن میشود که مسقف نیست دور حیاط اصطبلها ساخته اند
و در دیوارها آخور ساخته اند که علوفه در آنها میریزند عقب این دیوارها طویله های کوچک و تنگ و کثیفی واقع اند

که در زمستان حیوانات را آنجا منزل میدهند قسمت این محوطه جزو طویله محسوب است و قسمت چهارم که
مدخل و سردر چاپارخانه است برای مسافرین و اجزاء پستخانه معین شده است در سمت مدخل چاپارخانه پله
بارتفاع سی و پنج سانتیمتر و بطول پنجاه سانتیمتر ساخته اند که توسط آنها شخص وارد دو بالاخانه میشود
و منتهی دو اطاق بالاخانه منحصر است به چاپارخانه و اغلب اشخاص معتبر و نجیب را در آنجا منزل میدهند
بالاخانه ها دارای دو پنجره و یک ایوان است و در پنجره ها الواحهای چوبی نصب کرده اند که در فصل زمستان
میتوان با آنها کاغذ چسبانید

هیچکس حق ندارد بیش از سه روز در بالاخانه منزل کند و بعد از سه روز آنجا را باید بمسافرین جدید
واگذار نماید وجه اجاره این منازل بسیار کم است ولی من هرگز نتوانستم قیمت صحیح آنرا بدانم زیرا
در وقت خارج شدن هرچه بروسای چاپارخانه دادم همیشه خیلی اظهار امتنان کردند و معلوم میشود
که آنها کمتر از آنچه من میدهم متوقع هستند

تمام بنای اینجا با کاهگل است و خاک این ولایت بیشتر گل رست و قوام و دوامش مثل خاک بادگان دارد
ولی عیب بزرگ این ساختمانها این است که در بارانهای شدید مقاومت نمیکنند و خراب میشوند علاوه
ما هرچه با روبنه و زین و یراق داشتیم در بالاخانه منزل گرفتیم معلوم است هیچ مبل یافت نمیشد و بغیر از
چهار دیوار و دو پنجره که بسته نمیشد چیزی ندیدیم خودمان روی بارها نشستیم و نوکرم را به تهیه
تخم مرغ و چای و شیر امر کردیم و شام ما منحصر بهمین سه چیز خواهد بود تا من تخت خواب سفری خود را
برپا نمود و من هم کیسه خود را از کاه پر کرده دراز کشیدیم و بسهولت خوابم در ربود

چهارم سپتامبر

چهار ساعت بعد از نصف شب گفتم اسبها را زین کنند و بارها را حمل نمایند و در بین نوکرم چای فراهم
آورد و بعد از صرف چای در ساعت پنج و نیم براه افتادیم باز در بین راه جز زمین شنزار و سنگ ریزه
و تپه های خاکستری رنگ که گاهی تپه و ماهور بود چیزی ندیدیم

تقریبا تمام راه را پیرو تیر تلگراف هند و انگلیس هستیم که در کمال نظم و ترتیب ساخته شده تیرهای آن از چدن و در کمال استحکام بزمین نصب شده و آنچه که بکار قرار گرفته اند اغلب آلات را در نهایت صحت و درستی مینماید که این خط را بچه اندازه مواظبت میکنند گاه گاه که سیم تلگراف از بالای بعضی پرتگاه ها عبور میکند از آن دور میشویم و از بیابان طی میکردیم در نیمه راه بجائی رسیدیم که پهلوی آن چایی فروشی بموقع چائی فراهم آورده بود و پس از اندکی توقف و صرف چائی دوباره براه افتادیم

مسافت این منزل شش فرسخ است اسباب ساخته شده و یک ساعت قبل از رسیدن بمرند با قدم حرکت میکنند این قریه کوچک بسیار با صفا است طرفین کوچه ها مشجر و نهرهائی جاری هستند که آب آنها بسیار صاف و از کوه میآید مخصوصا چون یکساعت در بیابان سوزان راه پیموده بودیم این قریه با جلوه نمود چاپارخانه در منتها الیه قریه واقع است و چون در آنجا وارد شدیم دو ساعت راحت کرده شیر و چای نوشیدیم و بعضی میوه جات خوردیم جای ما در ایوان و سایه است و جویهای آب در زیر درختهای بید تقال با جاری هستند



در ایران آب خیلی کم است و بدینواسطه مکنه با کمال سعی و زحمت آنرا بواسطه مجاری زیرزمینی که موسوم بقنات از کوه بدست میآورند و اگر اتفاقا آن قنات خراب شود یا آبش خشک گردد اهالی قریه مجبور بهجرت نمایند هر ده ذرع فاصله روی زمین چاه ها حفر کرده اند که با یکدیگر مربوطند و در موقع لزوم میتوان آنها را تنقیه نمود کلیه قنات از برای شخصی که احداث کرده پر منفعت است زیرا که در مدخل قریه مجرای آنرا باز مینماید و منقسم بشب عدیده نموده از روی ساعت به صاحب خانه ها ولاکن معلوم نشد تاریخ حفر قنات خیلی قدیم است و از قراری که میگویند اولین قنات ها بحکم کیومرث و کیخسرو حفر گردیده

در ساعت یک دوباره براه افتادیم جاده خیلی سخت بوده و اول در کمال آتی از کوه مرتفعی صعود کردیم که از قله آن وسعت بی پایانی نمایان بود و در این جلگه بسیار وسیع شهرها را مقیاس انستیم تمیز دهیم موافق بیان مسیو رکلو بجهة اینکه شخص بخواهد نقشه این جلگه را رسم نماید باید (دور هر قریه را یکدایره سبز کشد و ما بقی را از رنگ خاکستری بپوشاند

از سربالائی پر زحمتی باید صعود کنیم که تخته سنگهای بزرگ در وسط آن واقع شده اند اسبها در کمال اشکال حرکت میکنند و زیاد عرق کرده اند خلاصه در وقت سرازیر شدن هم خالی از مشقت نبودیم و محض اینکه با اسبها صدمه نزنیم پیاده شدیم بالاخره از کوه گذشتیم و از رودخانه ئی عبور کردیم که بدریاچه ارومیه میرسد در میان راه قریه کوچکی را بنظر در آوردیم و نزدیک رفته قدری شیر

(آبی)

بعد دوباره براه افتادیم و شش ساعت بعد از ظهر رسیدیم به صفیان که قریه است حزن انگیز دارای صد خانه خشت و گل است که هیچ آنها را از باغات احاطه شده اند چون بچاپارخانه وارد شدیم شش و یک روز اطاقی را انتخاب کرده منزل نمودیم ولی بزودی باد سختی شروع بوزیدن نمود و گرد و غبار بسیار برپا کرد و حتی الامکان منافذ در و پنجره را مسدود کردیم و در این اطاق تخم مرغ و شیر و چای فراهم آورده شام خوردیم و در ضمن پشه ای زیادی بما هجوم آوردند

و سر و صورت ما را که از تابش آفتاب بی تاب شده بود بیشتر مدرو آورده و فی الواقع تمثیل
بطوری شده بود که پوست کردن و صورت و دستها پاره پاره می شد

پنجم سپتامبر

چهار ساعت بعد از نصف شب از صوفیان بیرون آمدیم این منزل خیلی سهل است و تمام راه در جلگه با مزرع گرد
با وجود هنوز تا تبریز شش فرسخ مسافت داریم معهذا این شهر را با باغات اطراف می بینیم
در وسط راه یک نهری جاده را قطع کرده و باید از کنار زمینی گذرد و در پهلوی کنار پل کوچکی در کمال
بی علمی ساخته شده که اکنون بکلی خراب است و در سمت نهر یک سربازخانه است که چندین نفر
سرباز جهت حفظ راه و همراهی با چاپار منزل دارند

در ساعت ده نزدیک دروازه های تبریز از رودخانه آجی چای عبور کردیم که سطح پل آن معوج
و دیوارهای آن مستقیم نبودند

شهر تبریز خیلی بزرگ است و در قدیم الایام مهم تر و پرجمعیت تر بوده است عده جمعیت این شهر سابق
چهارصد و پنجاه هزار نفر بوده و اکنون تقریباً بیش از صد و سی هزار نفر سکنه ندارد و زبان معمولی
اهالی تبریز ترکی است ولی طبقات ارمنی و فارسی نیز گفتگو میکنند در این شهر مکرر زلزله های شدید
اتفاق افتاده و در قرن نهم مسیحی مخصوصاً بواسطه زلزله بکلی خراب شده و جمعیت زیادی از
سکنه هلاک گردیده اند بعد زبیده زن خلیفه هرون الرشید مجدداً آنجا را ساخته است ولی
غلط است که بعضی این شاهزاده خانم را موسس و بانی این شهر میدانند بجهه اینکه بنای این بلد
خیلی قبل از هرون بوده و فقط زبیده پس از زلزله ها بتعمیر آنجا پرداخته است از محله های مخروبه
که ما عبور کردیم صدق این مطلب معلوم میشود

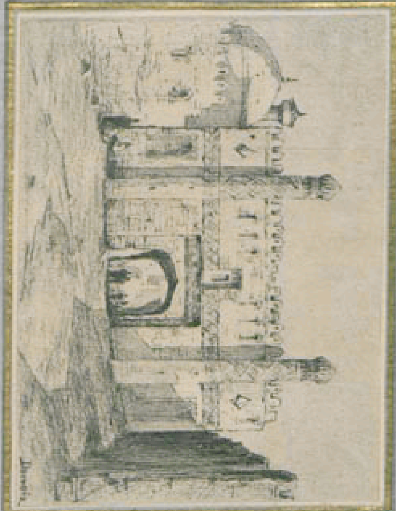
پس از آنکه ربع ساعت در کوچه های تنگ که چنین آن دیوارهای گل و ندرتاً آجری بودند دور
زدیم بقونسولخانه فرانسه رسیدیم در شهر تبریز هم مثل سایر بلاد مشرق زمین ابداً مهمانخانه

ایف نشود و قونسول لهذا بکمال مهربانی از عموم لطفهای خود پذیرائی نمایند و اتفاقاً در این مکان مسیو برنای
پذیرائی کاملی از ما نمودند بارهای ما را از اسبها فرود آورده و در اطاق پاکیزه جا دادند و بعضی
چیزهائی که از ابتدای حرکت از تفلیس تا بحال نداشتیم و تخت بیکد راندیم از قبیل ظرف دست و روشوئی
و تخت خواب و چیزهای صحیح و تمیز در این محل شریف جهت ما تهیه نمودند

پس از آنکه دست و رو را شستیم و از کسالت بیرون آمدیم با میزبانهای خود اظهار خصوصیت نمودیم
مسیو برنای ترتیب بیست سال است که در ایران است و همیشه در کمال مهارت و چابکی در باب منافع ما از زد
این ملت متلون المزاج و بی اعتماد کوشیده است و بواسطه مهربانی و خوش سلوکی محبوب القلوب
جمیع ارکان و بزرگان شده است زبان فارسی و ترکی و عربی را صحیح حرف میزند و مخصوصاً اشعار فارسی
مطبوع گفته است فی الواقع آیا بجهه دولت فرانسه بهتر نخواهد بود که قونسولهایش اینطور در یک مملکت
بمانند و در همانجا ترقی نمایند تا آنکه دوره دنیا متصل در حرکت باشند و هر وقت میخواهند امتیازی
دارا شوند از ولایت بیک مملکت دیگر روند

موقع نهار شده و در سر میز نه نفر باین ترتیب بودیم مسیو برنای و مادام برنای با سه نفر اطفالشان
مسیو ذو ولیه که بعد او را در طهران نیز دیدیم [illegible] من و بنده
مسیو ذو ولیه مهندس را شاه ایران ناصرالدین شاه احضار فرموده اند که راه
مابین تبریز و طهران را شوسه نماید و یا اقلا از آن راه نقشه بردارد
بعد از صرف نهار مسیو برنای بعضی اشیاء نفیسه و قدیمه ایرانی را که بتدریج تحصیل نموده
بودند بما نشان دادند و فی الحقیقه چیزهای خوب و کتب خط قدیم بسیار نفیس با قیمت تهیه
و جمع آوری نموده بودند
بعد از ظهر با مسیو الپرتوی مترجم قونسولخانه آشنا شدیم تازه از بغداد وارد شده بود و مخصوصاً خیلی مایل بودم
که شرح مسافرت او را بشنوم بجهه اینکه ما هم اراده داشتیم از همان خط عبور کنیم و مشار الیه این مسافت را در مدت بیست روز با اسب خود پیموده بود

دورنمای دروازهٔ تبریز



در موقع شام از اخبار جدیدهٔ پاریس که این آقایان بسیار مایل بودند بشنوند گفتگو شد و دو ساعت قبل از نصف شب هر یک جهت خواب باطاق رفتیم

ششم سپتامبر

چون تخت خواب خوبی داشتیم شب را بخوبی استراحت کردیم و در حین پائین آمدن قونسول مسیو الپرتو را ملاقات نمودیم امروز یکشنبه است لکن جهت مسافر در این ممالک بعیده این روزها با سایر ایام فرقی ندارد و بعد از ظهر از شهر تبریز در بام قونسولخانه عکس برداشتیم و در تبریز یکنفر ارمنی دکان عکاسی دارد و بعضی دواهائی که میدانستم دیگر پیدا نخواهم کرد از او خریداری نمودم لکن چون دواهای او ضایع بودند عکسهای من خراب شدند و از شیشه کلیشه کمی را توانستم ثابت نمایم

تا آخر روز را در روی بام گذرانیدیم و در یکی از خانه‌های نزدیک زن قونسول انگلیس را دیدم که او هم روی بام گردش میکرد فی الحقیقه زندگی کردن زنهای اروپائی در آسیا خیلی مشکل و سخت است اگر در کوچه و خیابان بیایند مردم دور آنها جمع میشوند و از طرف دیگر برای آنها دشوار است که چادر و چاقچور مثل مسلمانها بپوشند لهذا تقریباً محبوس در خانه میمانند و گردش آنها منحصر است بروی بام

غروب آفتاب در این شهر خیلی باصفا است ولی جمیع شهرهای مشرق زمین تقریباً منظرشان یکی است خانه‌ها مربع و بام آنها مسطح است درختهای تبریزی در اغلب خانه‌ها موجود و صحرا از یکطرف کوههای خشک و پر از سنگ از سمت دیگر نمایانند

تصویر ایرانی با چادر و چاقچور



FEMME PERSANE EN COSTUME DE RUE.

مسیو برنای افسوس میخورد که نمیتوانیم تا هفته دیگر اینجا بمانیم و عزاداری محرم را تماشا کنیم این عزاداری بقیه وحشیگری است و تعصب مذهبی بی اعتقادی مسلمانها بزندگانی از این فقره معلوم میشود

قونسولخانهٔ فرانسه تبریز



مدت این عزاداری ده روز است و در روز آخر جمیع اهل تعصب پیراهن بلند سفیدی می‌پوشند و شمشیر و قمه
در دست گرفته در کوچه و بازار میگردند و با این اسلحه متصل بر سر و صورت خود میزنند و پیراهن سفید را
از خون خود قرمز مینمایند فریاد میزنند و سعی دارند که خود را تحریک کرده که شدید تر قمه را فرود آورند
و در ضمن چندین نفر از شدت جریان خون بیهوش میشوند و بزمین می افتند و با سعادت آن اشخاصی هستند
که در حین این عزاداری میمیرند درهای بهشت را بر روی ایشان باز خواهد کرد و بیشتر برای اغلب از
روی بام این دسته های خون آلود را دیده و از قرار گفته او وضع این جمعیت که قریب ده هزار نفر
هستند با آوازهای حزن انگیز و ناله های مجروحین خیلی باعث تعجب و وحشت است خدا نکند که یک فرنگی
در حین راه با این دسته وحشی برخورد او را پاره پاره خواهند کرد و بعقیده خود ثوابی کرده اند
و در راه خدا یک عیسوی را قربانی نموده اند

اهالی ایران مسلمانند و جمعیتشان شیعه و مخالف با سنی ها هستند شیعه جانشین محمد را فقط علی میدانند و هیچ
خلیفه دیگری که قبل از علی بوده هیچ حق خلافت نداشته است علاوه بر اینها بدوازده امام
معتقدند که هر یک از آنها را رئیس مذهب میدانند و امام دوازدهم که در سن دوازده سالگی غایب شده
مجدداً دیگر ظاهر خواهد شد و در نزد شیعه موسوم است بمهدی
سنی ها که اغلب عثمانی هستند لفظ امام را با رئیس مذهب یکی میدانند و میگویند همه امامها یکی
بعد از دیگری میآیند سلطان عثمانی اکنون رئیس مذهب و جانشین پیغمبر است و بیرق محمد رسول الله
در نزد او ضبط است ولی غیر از عثمانیها کسی باو معتقد نیست
در مسلمانان دو فرقه دیگر نیز هستند یکی از آنها طایفه اسمعیلیه است که فقط بهفت امام قائلند و پس از
امام هفتم امامت بدیگر برادران که غیر از امام رضا است نسبت میدهند که بعد از آنها باشخاص غیر
معروف منتقل شده و شاید دیگر ظاهر شوند بالاخره
فرقه دوم دروزها میباشند که خلیفه الحاکم بامر الله را می پرستند شیعه ها اکثر جبری هستند
و بیش از عثمانیها و عرب ها بارئ فاعل مختار قائلند بعقیده آنها معنی قرآن را کسی جز علما نمیتواند بفهمد
ولی چون ایرانیها بسیار مغرور و خود را مقرب درگاه خدا میدانند هر یک بسلیقه خود قرآن را
معنی میکنند و همچنین در نزد آنها بی غیرتی است که شخص مذهب خود را فاش کند و کم اتفاق افتاده که
یک نفر شیعه در وسط سنی ها اظهار داشته است که عمر غاصب خلافت بوده
با وجود گفتگو و مرافعه های زیاد این طریق اظهار مذهب کردن طوری شیوع پیدا کرده که اسم
مخصوص بآن داده اند و آن را کتمان اسم گذارده اند بتوسط این کتمان در مذهب اسلام مذهب
ثانوی تشکیل شده است از قبیل علی اللهی و صوفی که تحملشان بیشتر و تعصبشان کمتر است و بعقیده
ایشان هر کس مختار است که از روی عقل و ادراک خود رفتار نماید
یک فرقه مهم دیگر بابیها هستند که رئیس آنها سید علی محمد ملقب بباب بوده است این فرقه در حقیقت

شورش بزرگی برپا کردند و با وجود صدماتیکه برایشان وارد آوردند هنوز دست از مذهب خود
برنداشته و حتی بعضی از آنها در دربار و دولت مستخدمند چندین نفر از امرا و ارکان که خود را شیعه
میخوانند نیز پیرو همین مذهب میباشند بعضیها از روی خطا بفرقهٔ بابیه نسبت میدهند که عقیده
آنها این است مال و دولت و عیال هرچه هست باید بالتساوی قسمت شود ولی گویا آنها
طالب نیستند که هرچه مال است تقسیم شود ولی میگویند اغنیا باید از فقرا دستگیری کنند
زن متعدد گرفتن و طلاق دادن را نهی میکنند و سفارش مینمایند که با مردان نیکی کنند و با
زنان و اطفال بطور ملایمت و خوشی سلوک نمایند معلوم است زنها مخصوصاً چقدر مفتون
این قانون میشوند و مرید میگردند

کلیه در جمهور شورش برپا بود ولی شورش آرام و ساکتی و باب و مریدانش چیزی از مردم نمیخواستند مگر
اینکه اقوال و اعتقادات آنها را بپذیرند و بعبارة اخری برادر دینی شوند ملاها هم چون ترسیدند
از اعتبار و تسلطشان کاسته شود بابیها را تکفیر کردند و کار بجائی رسید که بابیها از خود جمع آوری
کرده و در شهر زنجان منزل نموده مرید آنها زیاد شده و جنگ سخت درگرفت خلاصه بحکم دولت
شهر را گرفتند و بعضی خانهها را آتش زدند و بابیهای آن ولایت را بقتل رسانیدند و چند زن بیچاره
خود باب را هلاک ساختند

این حادثه در سنه ۱۸۴۸ مسیحی اوایل جلوس ناصرالدین شاه واقع گردید بعضی از این طایفه که جانی بدر برده
بودند خواستند از شاه انتقام بکشند و شاه چون ملتفت این مسئله شد مقرر فرمود هرکه را که حدس بابیگری
میزنند دستگیر کرده و بکیفر رسانند اجزاء دربخانه هم محض خوش خدمتی با کمال بیرحمی اسرا را در
میان خود قسمت کردند و هرکس موافق دلخواه آنها را اشکنجه و اذیت مینمود با وجود اینها هنوز
مذهب بابیه وجود دارد و جانشین باب در آسیای صغیر منزل کرده با بابیهای خود ارسال
و مرسول میکند پادشاه بواسطه صدمات و رنجهای زیاد که باین طایفه وارد آورده دشمن

زیاد برای خود درست کرده حتی از ارکان دربخانه دولتی

جهة ختم این جمله معترضه که در باب شعب مذهب ذکر نمودیم باید نیز در باب فرقهٔ گبرها اشاره نمائیم که
آتش و آفتاب را میپرستند این طایفه را چون مشرک و کافر میدانستند خارج بلد کردند و ایشان بسمت
مشرق ایران یعنی شهر یزد و بین النهرین و نزدیک بادرن و در هندوستان بخصوص در بمبئی که آتشکده
معموری دارند هجرت کردند در هندوستان آنها را پارسی خطاب میکنند و در ایران فقط در شهر یزد و
توابعات آن اینگروه در یکجا گرد جمع میشوند و آداب مذهبی خود را بجا میآورند و وقتی که چندان
با یزد مسافتی ندارد هنوز آتشکده موجود است ولی رؤسای مذهب آنها جرئت نمیکنند مثل
سابق بواسطه عدسی ذره بین آتش متبرکه را مشتعل سازند اموات خود را در زیر زمین دفن نمیکنند
بلکه در برجهای مخصوص که سرپوشیده نیستند و موسومند بدخمه آنها را بطور قیام بدیوار نصب میکنند
و مرغهای شکاری آنها را طعمه خود میسازند

یکروز صبح با مسیو مالپرتوی رفتیم در شهر گردش کنیم و از میان بازار که پرجمعیت و آذوقه و قیمتی
یافت میشد عبور نمودیم مسیو مالپرتوی ما را نزد مسیو استیون صراف انگلیسی معرفی کرد و مشارالیه
چون با صرافان مملکت ما آشنا بود قبول کرد که هرگاه پول لازم داشته باشیم بدهد و در عوض
حواله بصرافان پاریس بدهیم این حرکت و گردش را پیاده نمودیم تا بهتر مخلوط مردم شویم و از
اخلاق آنها چیزی درک نمائیم

در حذر باشید و احتیاط کنید از اشخاصی که عمامه و شال سبز دارند ایشان اولاد پیغمبرند که گدا
یا امیرالامرا هم که باشند در نزد مردم محبوب القلوب هستند اگرچه در واقع لایق احترام هم
نباشند هرگاه در بخانه با آنها تنه بزنید یا طرف شوید کارتان ساخته و کیفتان پرداخته خواهد شد

چون از نزد مسیو استیون خارج شدیم بتماشای مسجد
آبی (دروت مسجد) که شاه جهان پسر جهانگیر بنا کرده رفتیم ولی هزار افسوس که جز خرابه چیزی

باقی نمانده و خود مسلمان جمیع انجا را خراب کرده و کاشی ها را فروخته اند و مسجد بلوری منهدم
شده که شخص جرئت نمیکند داخل انجا بشود و عوض درب فقط یک تخته چوب کهنه گذاشته اند و واقعا
این احمقهای بیهوش چطور این کاشی های اعلی را از دست داده اند نقش این کاشی ها سفید و زرد
آنها الی نجابت و مخصوصا رنگهای آبی بلوری قشنگ و ظریفند که رنگ آسمان پیش آنها هیچ است
در اطراف سقف مثل چند این کاشی مزین به نقشهای سفید خیلی قشنگ موجودند ولی حیف که نصف آنها
خراب شده تمام بنای این مسجد متناسب است انحنای سقفها و استقامت ستونها و پیچ و خم نقشها
در کمال درستی و از روی قاعده ساخته شده اند و مسلما شاه جهان سلطانی بوده است که در جمیع عالم

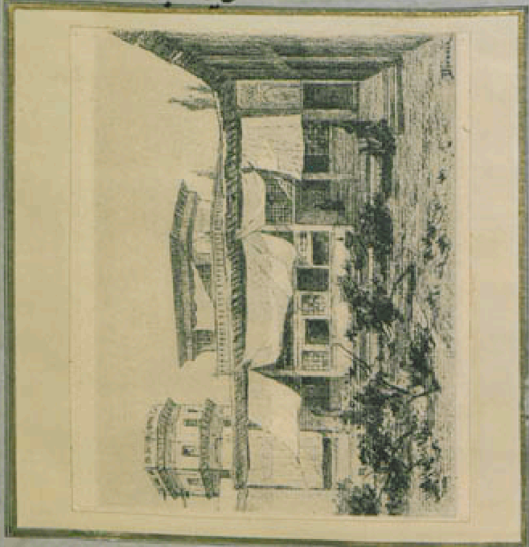
سرباز گارد که قصابی میکند



بنایی او را کسی نکرده و همین شخص است که مقابر اگرا و سکندرا و عمارات عالی را که در سایر
هندوستان دیدم و حظ بردم بنا فرموده است
خلاصه به قونسولخانه برگشتیم و قزم را که حکم داده بودم جلد تفنگ صندوق مرا به تعمیر کنند

کسی را ندیده اگر بود که دست به اسباب فرنگی بزند در ساعت چهار با مسیو ربای به دیدن قونسول عثمانی
رفتیم فرانسه حرف نمیزند میزبان ما مترجمی میفرستاد هرگز مردی به تنومندی این افندی ندیده بودم در
هر صورت حسب الخواهش مسیو ربای با وعده داد که به حکام ولایت خودش سفارشنامه بنویسد
ولی در ضمن ما را ملتفت نمود که عبور از کردستان عثمانی چقدر خطر دارد و خودش با وجودی که
قونسول عثمانی بوده دو سال قبل در بین راه دزد زده و برهنه و عریان نموده بودند و بیچاره با این تن
مجبور شده بود با پای برهنه شش فرسخ راه پیاده بیاید اسکنت محال است پاشا ها بتوانند
امنیت راه کنند رعایای کرد ظاهرا اطاعت دارند و معاش آنها از دزدی و غارت میگذرد

دورنمای صحن اندرونی یکی از معتبرین



از قونسولخانه عثمانی رفتیم به قونسولخانه انگلیس مسیو آبت منزل نبود ولکن در مراجعت او را با مادام
مسیو و مادام آبت دیدیم که به دیدن مادام ربای آمده بودند این خانمها با وجودی که سخت
میکشند راننده و گردش کالسکه ای ندارند مع هذا همیشه بشاش و خندان و راضی هستند اکنون مشغول تهیه

و منظر شام در منزل افندی یکنفر ارمنی را دیدم که با همان کشتی ما از بحر اسود گذشته بود و بدون اینکه در تفلیس و باطوم توقف نماید مستقیماً به تبریز آمده بود دو سال قبل باین شخص صدمه غریبی رسیده در کوشه گرفتار چند نفر دزد شده و ضربت قمه بر سر او وارد کرده بودند که جمجمه را سوراخ نموده و معهذا زیست در هنگام مرض زبان اصلی خود یعنی لسان ارمنی را بکلی فراموش نموده و اول زبان فرانسه بخاطرش آمده است اکنون حالتش تقریباً خوبست ولی هنوز در حرف زدن تأنی دارد و کم کم زبان اصلی خودش را بخاطر میآورد

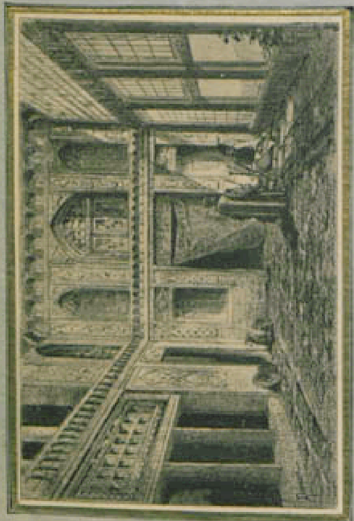
هر روز صبح هشت ساعت بعد از نصف شب بواسطه یک صدای عجیب و مهیبی که شبیه است بصدای گاو و ربع ساعت طول میکشد ما بیدار میشویم این صدای یک قسم شیپور رلوی ملی است که موسوم است به بوغ و رئیس حمام جهت اخبار مردم که آب گرم حاضر و حمام باز است این کار را میکند واقعاً هیچ چیز از حمام ایرانی کثیف تر نمیتوان تصور نماید یک آب انبار مربع بزرگی اضلاع آن هشت تا ده متر طول داشته باشند از زیر گرم شود و هر کس خود را در آن غوطه ور نماید چون در ایران آب نایاب است آب این خزینه ها را زود بزود عوض نمیکنند و اغلب اوقات یک تخم کف کثیفی روی سطح آب ایستاده معهذا مردم با کمال رغبت در آن آب متعفن فرو میروند و مبتلا بامراض صعب العلاج میگردند فرنگیها اذن دخول بحمام ندارند و باعتقاد ایشان آب را نجس مینمایند

هر روز در شهر گردش میرویم و امروز یکدسته سرباز را دیدیم که محض رفع بیکاری گوسفند کشته بودند و در کوچه مشغول شقه کردن و فروختن بودند سربازها میل مفرطی بقصابی دارند و اغلب بالشراکه یک یا دو گوسفند را خریده میکشند و بعد پوست او را کنده قطعه قطعه میکنند و گوشتها را بسبزیها آویخته بعابرین میفروشند و خودشان قانعند که فقط کله و پاچه را با کمی برنج جوشانیده بخورند در مملکت عثمانی هم یکنفر صاحب منصب دیدم که جوراب پشمی میبافت معلوم است که در مشرق زمین

که در مشرق زمین علم جنگ و مشق آن برای مشغولیات سربازها کافی نیستند

بعد از ظهر با مسیو برنای بدیدن سعدالملک میرزا نوروزخان رفتیم و قصد ما این بود که بتوسط معرفی الیه بزیارت پسر شاه و ولیعهد دولت ایران و حکمران مملکت آذربایجان نائل شویم سواره با شش نفر سرباز که وضع مضحک و لباس غریبی داشتند براه افتادیم از این شش نفر فقط سه نفرشان تنها پاره و بی تکمه و کفش پوشیده بودند و بند قداره سفیدی آویخته فقط دو نفرشان سرنیزه داشتند و همچنین هر یک چوبی بر دست گرفته بودند

دورنمای سالن یکی از شاهزادگان



که در وسط بازار راه را باز کنند و مردم را عقب نمایند جناب وزیر خیلی مهربان و با تعارف و محبت مسیو برنای در قلوب ارکان جاگرفته و هر کس باو معرفی کند محترم است

در منزل سعدالملک میرزا علی اکبرخان رئیس تشریفات و قلیچخان سرتیپ آجودان نیز حضور داشتند

جناب وزیر با کمال ادب صحبت میفرمودند و بعد بطریق اهل مشرق زمین مدتی سکوت میکردند در روی
بام خنکی زیر سایه نشسته ایم و علی التوالی شربت و چای و قهوه میآورند اگر از نوشیدن مضایقه کنیم
بی اعتنائی تصور میشود سعد الملک با اظهار نمود که خواهش شما قبول خواهد شد و حضرت اقدس ولیعهد
چون شنیده اند دو نفر فرانسوی به تبریز آمده میل دارند آنها را بشناسند پس از ربع ساعت مرخصی
حاصل کرده از کوچه های معوج گذشته بقونسولخانه معاودت نمودیم

بعد از شام بعضی مشغول صحبت و بعضی مشغول سیگار کشیدن شدند مسیو رنان چند شعر فارسی را برای ما خواند
و ترجمه نمود یکساعت قبل از نصف شب از یکدیگر جدا شدیم تا از خستگی راه از بدن ما بیرون میرود
و دو روز دیگر مجدداً براه خواهیم افتاد

نهم سپتامبر

لباس رسمی خود را مهیا کردیم و دو ساعت قبل از ظهر باید حضور حضرت اقدس ولیعهد مظفرالدین میرزا
مشرف شویم نیم ساعت قبل از وقت با لباس مشکی و دستمال گردن سفید حاضر شده و روی کفشها گالش
پوشیدیم تا گالشها را بین در خدمت حضرت ولیعهد آنها را از پا بیرون آوریم

بازمثل دیروز سوار بر اسب شده و آن شش نفر آردل با چهار نفر غلام سفارت در جلو ما حرکت
میکردند از بازار گذشته و بعمارت رسیدیم و داخل شدیم بحیاط بزرگی که در وسط آن حوضی
نمایان بود بمنتها الیه فوقانی آن حیاط رفته و پیاده شدیم یکدسته سرباز کارد که حاضر بودند برپا
خواستند و ما را در اطاق کوچکی که با گچ سفید شده بود بردند کف این اطاق منحصر بود بیک قالی
که روی زمین فرش شده فی الفور برای ما صندلی آوردند و بعد اظهار داشتند که حضرت ولیعهد
برای پذیرفتن ما حاضر میباشند اول از یک حیاط عبور کردیم و بعد یک دالان را پیموده بیک
حیاط دیگری که دارای چند درخت کوچک بود وارد شدیم شاهزاده در اطاق بزرگی که جلو آن
پرده جهة منع آفتاب آویخته بودند جلوس فرموده بود کالشها را بیرون آورده کلاه برسر داخل شدیم

یکی از پرده های نقاشی ایرانی



صحبت چندان بیمعنی نداشت زیرا که شاهزاده معظم فرانسه حرف میزدند و مسیو رنان اظهارات
بندگی ما را ترجمه مینمود از ملاقات با شاهزاده خورسند شدند و تعجب داشتند که چطور جرئت
نموده ایم چنین قصدی نمائیم و نیز فرمودند که اگر باین سیاحت موفق شدیم در مراجعت بحضور والا
خبر دهیم این شاهزاده محترم گندمگون و مقبول است و آثار نجابت و بزرگی از چهره مبارکش

هویداست با تباع و رعایا خیلی رئوف و مهربان و در نزد ایشان بنهایت محبوب القلوب است اگرچه
از برادران خود کوچکتر است لکن چون از بطن مادری متولد شده که از طایفه جلیله قاجاریه است
لهذا وارث ممالک ایران گردیده است

حضرت ولیعهد از سیاحتهای سابق من بعضی سوالات فرمودند و چون عشق و مهارت زیادی بشکار
داشتند از حیوانات هر مملکت و شکارهائی که کرده بودم مخصوصا پرسش نمودند خلاصه پس از
نیم ساعت صحبت سه مرتبه تعظیم کردیم و کم کم بعقب رفته مرخص شدیم

بعد از ظهر قونسول عثمانی و انگلیس بازدید ما آمدند و قونسول عثمانی مکتوبهائی را که با وعده کرده بود
آورده و سفارش نمود که هیچ جا اظهار نداریم که مامور دولت فرانسه هستیم میگفت از بی اعتمادی
نمیگذارند هیچ کار بکنید و سر راه شما بسی موانع مهیا میکنند این دستورالعملها جهة ما خیلی نافع بوده
ولی چنین حرفها از وکیل مملکتی معلوم میکند که چقدر این ملت تنزل کرده اند چند ساعت بعد از حضرت
ولیعهد یک تمثال مبارک با یک کاغذ سفارشنامه جهة حکام خود که با دست خودشان صحه شده بود
بما رسید

شب را خوش گذشت و قونسول انگلیس بازدید خودشان چون تشریف داشتند صحبت کم و بزمی داشتیم

دهم سپتامبر

امروز آخرین روز استراحت ما است و در قونسولخانه ماندیم تا تدارک حرکت را ببینیم و اشیائی را
که خرید کرده ایم و بتوسط مسیو برنای بپاریس بخواهیم بفرستیم در صندوق بگذاریم

مسیو برنای بازرسی دارد که ما را از این مسافرت پشیمان کند میگفت خطر شما نه فقط در کینه و تعصب اهالی
آنجا است بلکه حسادت و بی اعتمادی دولت عثمانی قابل این است که اگر موافق طبع آنها رفتار
نکنید دزدها را تحریک کنند تا شما را هلاک نمایند بالاخره کردهای دره گردان زاب بر سبیل اتصال
دزد و خونخوارند و چون در کوهستان منزل دارند بهیچ جائی نمیتوانند آنها را دستگیر کنند مطیع نیستند

و با اروپائی ها عداوت دارند اغلب هم خود دولت بهانه خطر میشوند مثلا شاهزادگان یا علما و حکام
دخترهای روسای قبایل نامطیع را بازدواج خود در میاورند و با آنها دوستی میکنند و مالهای دزدی را
تقسیم مینمایند پدرزن شاهزاده ما خبر میدهند که قافله پرمتاعی از فلان نقطه حرکت کرده و در حین عبور
باید آنها را غارت نمود و این وقایع مسلما بی اطلاع رجال مجری نخواهد شد خلاصه این قبایل بواسطه
دزدی از همه چیز مستغنی هستند و در کمال راحت زندگی میکنند و در تحت حمایت ارکان میباشند

مسیو برنای میخواهد که جواب سفری من مرحمت نماید و منم از این بخشش
کمال امتنان را دارم زیرا که کیسه من کافی نیست و شما زیاد نزدیک بزمین هستم دیروز کمتر آتش نیز
ارمنی اجیر کرده ام و با اعتقاد خودش فرانسه حرف میزند تعریف و تمجید او را زیاد میکنند و گویا
خیلی محبوب و نجیب باشد و موسوم است به یوان مسیو مالپروی آمد با ما خداحافظی کند و در هنگام مسافرت
حضور داشته باشد

مسیو برنای پس از آنکه چندین روز از ما پذیرائی و دوستانه فرمود و باز یکی از قاطرها را آورده و قبول نمود
که گویا تا اروپا جهة ما کافی باشند بالاخره با میزبانهای خود که انشاء الله آنها را دوباره در پاریس
خواهیم دید خداحافظی کرده و براه افتادیم

تصویر دو قمه



COUTEAUX KANDJARS.

صورت عرّاده ارامنه



فصل چهارم

از تبریز تا ارومیه — ارومیه — از یازدهم تا شانزدهم سپتامبر — حرکت از تبریز —
کجاوه‌ها — دریاچه ارومیه — یک چاپارخانه خیس خورده — بعضی معلومات راجع باین دریاچه
— وزن مخصوص آن — جزایر و کشتی رانی در آن — کم آبی چشمه‌های مشروب —
الاسرای — یک شب در بهاربند خوابیدیم — دره سلماس — چارچای — دیلمان
— اندون کاروان سرا — معبر تنگ ایس سو — کیا ویلان — جلگه‌های تنگ و هوای خفه
دریاچه — تلگرافخانه محل — ورود بارومیه — لازاریستها — مسیونیار —
مدارس مذهبی — پلیس در شرق زمین — حرکت قشون — ترتیب کاروان —
بی‌مصرفی سوار و قراسوران — دیدن حاکم — شکار با قوش — لباس زنها —

رواش — خوف حکام از ملاها — مراغه — کشیش‌های زن و بچه — نصرانیها و کالدنیها
— ارسیون — عزیمت از ارومیه

بجهة اینکه زودتر بارومیه برسیم باز با اسبهای چاپاری حرکت کردیم بواسطه بهمان راهی که از
جلفا بسمت تبریز پیموده بودیم اول بصوفیان رسیدیم و بعد از جاده جلفا جدا شده بجانب انتهای
شمالی دریاچه ارومیه راه را کج کردیم از محله‌های خراب که در وسط انها شتردارها منزل کرده
بودند گذشتیم و چون از قریه بیرون رفتیم قافله بزرگی را ملاقات کردیم که وارد انجا میشد و این
اول دفعه است که کجاوه را که مخصوص مسافرت زنها اختراع کرده اند می بینیم

کجاوه عبارت است از لانه کوچکی که پایه و سقف آن از چوب و روی آنرا با پارچه پوشانده‌اند
و در وقت حرکت یک جفت آن را روی اسب یا قاطر می بندند و در هریک از انها یک زن با طفل کوچک خود
می نشیند زنهای بیچاره خسته شده و در کمال ناراحتی از صبح تا شام باینطور مسافرت میکنند که
قاطری که روی آن کجاوه است در عقب یابوی یک راه میرود و در اشخاص متمول رسم اینست
که لجام قاطر را اغلب نوکر یا خواجه نگاه میدارد

در این راه امروز که سابق اشاره کرده ایم هیچ مسئله که قابل ذکر باشد نیست این دفعه تعداد
نفوس یابو و ترو مار و بنه بیشتر است و نمیتوانیم بسرعت برانیم امروز برای پیمودن راه
بیش از شش ساعت طول کشید و حال آنکه وقت آمدن بیش از پنج ساعت طول نکشید

یکساعت و نیم بعد از ظهر رسیدیم بچاپارخانه و در انجا برای ناهار خوردن یکساعت استراحت کردیم
ناهار عبارت بود از جوجه سرد و پنیر و میوه که از تبریز همراه آورده بودیم و اشتها هنوز
هنر خود را نموده است

در سه ساعتی دوباره براه افتادیم و از جنگل تنگی که دارای درختهای عناب و خرمای جنگلی بود
عبور کردیم در سمت دست راست راه رشته کوه هویدا بود و در دست چپ از دور کوه سهند

کوه هنوز در بعضی نقاط آن برف زمستان باقی است نمایانند در بین راه چندین قریه بودند
که اسامی آنها از این قرار است آیسیگز تیمت آولاه اکنون بارها طوری مرتب شده‌اند
که جلو ما بارند و میتوانیم تندتر برانیم خورجین های کوچکی که عوض کیسه های چرمی خود خریده‌ام اگرچه صورت
ظاهری ندارند ولی خیلی راحت و بیشتر چیز جا میگیرند علاوه براین باز رطوبت نفوذ نمیدهند
راهی که بعد از اولین نشیبهای قراداغ وسهند است مشرف است بدره وسیع و مشجری که تبریز
و سفیان و شبستر در سه انتهای آن واقعند بقسمی که هنوز شهر تبریز را که از دور شبیه بلکه بزرگتر است
میتوانیم دید فی الواقع دورنمای این فضای وسیع که اطراف آن کوه‌های مرتفع بی آب و درخت
باشکال عجیبه والوان مختلف سبز و سرخ واقعند خیلی باتماشا و پرشکوه است

باز قریه کوچکی موسوم به تیمر آیست در وسط درختهای عناب و گردو واقع است در رودخانه
که باید از اشترو گنبد بگذرد بکلی خشکیده است جمیع این قرا منظرشان غمگین و پریشان است تمام
خانه‌ها از گل و بیشتر همه مخروبه‌اند آفتاب مشرف بپایین آمدن و شب نزدیک است بالاخره از دور
رشته نازک نقره مانندی را می‌بینم که عبارت است از دریاچه ارومیه و اگر چند ماه زودتر آمده
بودیم مدتی پیش از امروز این رشته را ملاحظه میکردیم زیرا که در فصل بهار آبها باران و غیره از کوه‌ها
سرازیر شده وارد دریاچه میگردند و آب دریاچه بطوری اطراف میگیرد که شبیه جزیره‌ها تشکیل
جزیره میدهد چند قریه که در سمت دست چپ واقعند روی خطی قرار گرفته‌اند که در ماههای حمل
و ثور آب به آنجا طغیان میکند با وجود خشکی هوا زیاد دو نوبه خیز و کثیف هستند چون بیش از دو ماه
زمین آنجا را آب میگیرد لهذا تخم میکروبها در خاک میمانند و چون تابستان میشود در هوا
وپراکنده میگردند

در اول رسیدیم به شبستر در ایران دهات زیاد طولانی هستند چاپارخانه در منتها الیه قریه واقع است
وسه ربع ساعت اقلا وقت لازم است تا بآنجا برسیم خلاصه بمحض اینکه بچاپارخانه نزدیک شدیم

گذشته مدتی است اینجا بواسطه باران شدید خراب و ویران شده است دیوارها شسته شده و فرو
رفته‌اند و کسی آنها را مرمت نکرده است رئیس چاپارخانه ما را بخانه خود دعوت کرد ما هم با کمال میل
اجابت نمودیم بهترین اطاق خود را با داد و زنش را که در آن اطاق منزل داشت در طویله که فرستاد
شبها هوا خوش است و مردها آتش افروخته در وسط حیاط خوابیده‌اند

ما هم اسبابها را در اطاق ما بین دو تختخواب جا دادیم و در زمین اطاق قالی‌هائی افتاده بودند
که مرغوب و خالی از قیمت نبودند

دوازدهم سپتامبر

در ساعت پنج براه افتادیم و امروز هم مثل همیشه جهت زین کردن اسبها و حمل بارها یکساعت معطل
شدیم ژرژم باز بهترین اسبها را جهت خودش زین کرده و مجبور شدم باو حکم کنم که بعد از این تا من اسب
انتخاب نکنم نباید اسب زین نماید

راه ناراحت است و بارها دو سه مرتبه بزمین افتادند ما لکن ومن از قافله جلو افتادیم و در
زیر سایه درختی منتظر بارها شدیم بعد از چند دقیقه ژرژم را دیدم که با کمال وقار مثل
یکی از امرا از کنار میآید و سیگارت میکشد باو گفتم بارها چه شدند گفت نمیدانم گفتم چطور
مواظبت بارها را بعهده تو گذارده‌ام و حالا اینطور جواب میدهی در زمین مرتفعی بودیم سررا
بلند کرده نگاه کردم دیدم قریب دو کیلومتر از عقب سرکاروان ما در کمال راحتی بارها را زمین
گذارده و استراحت کرده‌اند خیلی متغیر شده ژرژم را بتاخت برگردانیدم و خواهش نمودم
بعد از این همیشه از عقب بارها بیاید هنوز نمیدانستم خیلی آسان است عذرش را بخواهیم و شخص دیگری را
که بهتر از او باشد بجای او برقرار نمائیم

مسافت جاده با دریاچه بعضی جاها شش صد و بعضی جاها نه صد متر است دورنمای بین راه محزون کننده
ولی سبزه است در بعضی جاها رسوبات نمکی که از دور شبیه بسته‌های کف امواج دیده میشوند دریاچه

خیلی کم عمق است و بطور متوسط عمق آن از چهار صد الی پانصد متر بیشتر نیست آب دریاچه مخصوصا در این
فصل زیاد شور است و تقریبا خمس وزن آن نمک است و حال آنکه آب دریا بیش از سی یک وزن آن
نمک نیست چندین چشمه از قعر دریاچه خارج میشوند و در ابتدای مجری سیلیس از آنها ته‌نشین میگردد که

تصویر زن ایرانی که در کجاوه است



۳۲ FEMMES PERSANES EN KETCHEHÉS

شبیه است به مرمر و اسم آن را مرمر تبریز گذارده‌اند و رنگ آن گاهی گلی و گاهی زرد میباشد
این دریاچه محل عبور و مرور یا حمل و نقل نیست و کشتی در آن نمیتواند حرکت کند چون هیچ قسم ماهی
در آن وجود ندارد و از این بابت معلوم است اهالی بفکر ساختن قایق صید ماهی نیفتاده‌اند
در ایران اشخاص محترم زیاد طالب لقب و منصب هستند چنانچه یکی از
اعلام شاه در سنوات منصب دریابیگی دریاچه را گرفته بوده و هیچکس بدون اجازه او نمیتوانسته قایق

بسازد گویا جهت این منصب خیالی مواجب گزافی هم میگرفت در هر صورت پس از فوت او این کار
بکلی موقوف گردیده است

در روی این دریاچه چندین جزیره کوچک هستند که متعلق به بعضی شاهزادگان و رجال و دیگران و یکی از آنجا
در چند سال قبل اتفاق غریبی روی داده بود چون مالک جزیره زیاد عشق بشکار داشت از
اطراف گوزن و شکار زیاد در آنجا وارد کرد و پس از آنکه توالد و تناسل کردند عده آنها کثیر شد
یکی از سالها بواسطه عدم باران و خشکی چند چشمه آنجا خشکیدند و این حیوانات چون آبی جز آب شور
دریاچه نداشتند یکمرتبه بهیئت اجتماع از دریاچه شنا کرده از آن جزیره هجرت نموده و در
کوههای کردستان متفرق گردیدند

این جلگه مرتفعترین زمینهای ایران است و دریاچه ارومیه که پست ترین نقطه ده محسوب میشود هنوز
از سطح دریا هزار و چهار صد متر مرتفعتر است هوای اینجا بسیار خشک است و اسلحه یا اشیاء آهنی ممکن است
چندین ماه مجاور هوا باشند و ابدا از نم زنگ نزنند لبها و دستهای ما که ترکیده‌اند علاج نمیشوند
کوههای مجاور دارای نمک ترکی زیادند و آب شرب شیرین بندرت یافت میشود غالب چشمه‌ها
بعضی مواد معدنی محلول هستند که بسیار مضر طبیعت‌اند در این نواحی سبزه و علف یا بات این آب
صاف و در روی سنگریزه وشن جاری است و میگذارد هیچ علفی در کنارهای آن بروید اگر اتفاقا چشمه
آب شیرینی از زمین خارج شود از دور تمام کثیر آن را میشناسند بجهة اینکه در اطراف آن چند درخت روئیده
و کلیسا پهلوی این چشمه کلبه ساخته شده و کمتر اتفاق میافتد که نزدیک آن مسافری جهة رفع عطش
ننشسته باشد

منزل طویل است و اشیاء علیل چون شریع راه را پیمودیم کاروانسرای بزرگ مخروبه را دیدیم
که در آنجا چای و هندوانه و انگور میفروختند اگرچه آن هندوانه مایل نیستیم ولی برخلاف اهالی
این ولایت دوست دارند و اغلب غذای آنها در تابستان منحصر بآن است قریب نیمساعت

استراحت کردیم نوکرها در زیر سایه نشسته اند و اسبها را هم پشت میکنند و اسبهاهم با زین روی خاک می غلطند

دورنمای چاپارخانه قیتی هوچ



باز قریب یکساعت از وسط جلگه مزروع و مردابهای نمکی نیم خشک شده عبور کردیم و در ضمن راه
چندین سوار کرد که نیزه های طویل در دست داشتند ملاقات کردیم یکساعت بعد از ظهر رسیدیم
به قیتی هوچ آفتاب درست الراس قرار گرفته ولی چاپارخانه در نقطه خوبی مقابل جوی آب که
اطراف آن درختهای بید سایه انداخته اند واقع شده است قدری استراحت کرده و نهار

و نهار خوردیم بعد قبل از سوار شدن از چاپارخانه عکس برداشتیم و دو ساعت بعد از ظهر مجدداً براه

تصویر یووان



۳۴

YOYAN.

افتادیم از اینجا تا دلیجان که امشب باید برسیم پنجاه و شش کیلومتر مسافت است و قرب آنجا یکطرف
گرد کوههائی که از پایه آنها عبور میکنیم منظر غریبی دارند و دارای کنارهای طولانی میباشند که بعضی
سبز و برخی گلی رنگ هستند جمیع این زمینها که ابتدا آتش‌فشان بوده اند باید حاوی معادن بسیار
باشند ولی افسوس که استخراج نمیشوند و اهالی مشرق زمین فقط بفکر منافع فوری و وقتی خود هستند

ما باز مثل سابق از کاروان جلو میآئیم آشپز ما خیلی خوش خدمت است و دایم پس از آن تغیر و تشددی
که باو کرده ام دقیق تر شده

چون نوکرها با بارها نرسیده بودند در کنار جوی آبی پیاده شدیم و منتظر آنها شدیم تامی میل مفرطی داشت
که آب تنی کند و با بعضی قورباغه ها که مشغول جست و خیز بودند هم آغوش گردد ولی چون مقدار



کم بود مجبور شد در جوی بخوابد تا آب نصف بدن آنرا فرو گیرد بالاخره کاروان بما ملحق شد و
با شتاب حرکت کردیم آفتاب پائین آمده و صحرا دورنمای قشنگی پیدا کرده و دریاچه اشعه شمس را برنگ
طلاء و نقره منعکس کرده کوهها بوضع عجیبی سایه انداخته و در آسمان کبود واقع شده‌اند
هشت ساعت از ظهر گذشته به آلماسرای که قریه کوچکی است وارد شدیم و قرار برین شد که همین جا

شب را بگذرانیم بجهة آنکه اگر در ظلمت شب حرکت میکردیم نزدیک بیقین بود که در گودالها و پرتگاهها
میافتادیم درین مکان نه چاپارخانه است نه کاروانسرا از کدخدا خواهش نمودیم امشب را منزل
بدهد او هم تا توانست برای ما جائی فراهم کند که یک جا رفته که چند راس اسب و گاو در او بودند در جلو
خوب با بارها را فرود آورده و استراحت نمودیم و همچنین آب شیرین خوب و شیر لذیذی پیدا کرده نوشیدیم

۱۳ اسپتامبر

شب را با خیلی بد گذشت و سه مرتبه اسبها و گاوها که دیدم با بودند افسار خود را گسیخته در میان بارها
و تخت خواب ما جولان زدند یوه‌وان با غیرت محض اینکه ما راحت بخوابیم تمام شب را بیدار ماند
و کشیک کشید چهار ساعت بعد از نصف شب بیدار شده و امر کردیم اسبها را زین کنند و چون
این کار کلیة دو ساعت طول داشت یوه‌وان را گفتم شیربرنجی طبخ نماید

جاده بار مسطح است از حدود دریاچه گذشتیم و بر خلاف جهة جریان رود چهارچای حرکت کردیم
از قطعه شهر کلکن عبور کردیم و در دره حاصلخیز سلماس داخل شدیم درین دره هوبره و دراج
دیدیم لکن هنگامیکه مشغول خارج کردن تفنگ بودیم این طیور پرواز کرده و از حد تیررس گذشتند
از چندین قریه عبور کردیم که مخصوصا در عمل فلاحت ساعی
بودند زمین این نقاط بسیار حاصلخیز و برای کشتن گندم کافی است که فقط با یک نوک چوبی خاک را
پس و پیش نمایند انبارها از گندم مملو ولی هزار حیف که جمیع این غنایم بواسطه عدم راه بهدر میرود
از اینجا تا تبریز هم راهی نیست که عراده بتواند حرکت کند

از راه پر گرد و غبار و پر آفتابی گذشته و بدیلمان رسیدیم شهر دیلمان از دیوار و خندقها
کلی احاطه شده که بمرور زمان بواسطه باران ریخته و شسته شده است در شصت کیلومتر حول و حوش
شهری باین بزرگی نیست کوچه و بازار اینجا کثیف است و ده یک از مسلمان و یهودی و ارمنی بیشتر جمعیت اینجا است
در کمال زحمت از میدان عبور کرده و بازار را پیموده بکاروانسرائی رسیدیم که قهوه‌خانه در اینجا است

اسب خواستیم حاضر نبود و میگفتند امروز موقع حرکت پست است اسبها در راه هستند معهذا چون دستخط
حضرت ولیعهد را نشان دادیم رئیس پست بیشتر با احترام کرد و وعده داد که از هر جا هست اسب
فراهم کند علی العجاله در سایه و در یکی از اطاقهای کوچک کاروانسرا منزل کردیم

تصویر سوارهای کرد



کاروانسرا عبارت است از بنای مربعی که دارای یک در است و بخارج هم پنجره ندارد و در داخل
صحن وسیعی است که دور تا دور آن اطاقهای کوچک با ارتفاع کمی از زمین ساخته شده و اندرعرض
این اطاقها دو متر و طول آن ها سه متر و عمق آنها چهار متر است جمیع کاروانسراها از حیث ساختمان
با یکدیگر شبیه هستند و فقط بعضی از آنها یک یا چندین بالاخانه دارند اطاقها دارای یک در
هستند و مسافرین با اسباب بار و اسب خانه در این سوراخها منزل میکنند و شکایتی ندارند

اسب و الاغ را هم وسط حیاط بمیخ ها می بندند
مهیای ناهار خوردن شدیم پیروان چه ما که گوشت و ذرت در حالیکه شراب بیاورد و اظهار کرد
که شراب تمام شده در صحن کاروانسرا گرمی شش هشتم است و دواب بواسطه گرما و مگس خشمگین شده

دورنمای خارج دیلمان



و یکدیگر را دندان گرفته لگد میزنند و یکنفر چماق بزرگی در دست گرفته آنها را تنبیه میکند در دو ساعتی
باخبر دادند که اسب حاضر است ما هم امر کردیم که آنها را زین نمایند در نظر مخلوق اینجا ما عجیب
و باید در بلکه روانه راه است تا ازدحام نشود در حین حرکت از قسمتی از شهر عبور کردیم که بواسطه
نهر آبی مشروب میشود و از برج و باره شهر بواسطه دروازه باید خارج شد که گویا از شدت کهنگی
ممکن نبود بسته شود و سمت جنوب شرقی در وسط جلگه وسیعی که دره سلاس را با نهایت میسازد حرکت کردیم

وبعد گردنه را پیموده از میان دره تنگی گذشتیم در این راه کاروان های متعددی که شتر داشتند ملاقات کردیم

هر قدر بالا میرویم دره تنگ تر میشود کوههائی که در سمت چپ دره واقعند طور مخصوصی بریده شده اند و در وقت غروب منظر غریبی دارند این دره بگردنه و پرتگاهی منتهی میشود که زیاد خطرناکست و از این بابت در مدخل این مکان چندین سرباز گماشته اند که هادی و معاون مسافرین باشند مخصوصا این سربازان محض احترام ما شش نفر سرباز را که لباسهای مختلف و کثیفی داشتند با ما همراه نمود و با دو قران همه آنها را از خود ممنون کردیم

شب شد و چون اوایل ماه است جاده چندان روشن نیست پس از یک ساعت رسیدیم بسرگردنه و در یک فرسنگی ما قریه کوچکی است موسوم به ایستی سو (آب گرم) که جهة امراض جلدی بسیار مشهور است گمان نمیکردم که دیگر وجود سربازها لازم باشند ولی محض اطمینان قلب بسته‌های زرم که هم تیر رسید و هم میخواست از انعام سهمی ببرد دو سرباز همراه بردیم هر یک از آنها یقین بودند که بهترین راهها را با ما خواهند نمود ولی ابداً سودی نداشتند

هنگام هبوط هم مثل هنگام صعود صعب است اختیار را بهوش اسبها واگذاردیم و پس از پیچ و خمها و نشیب های زیاد رسیدیم بگنا ویلان که قریه کوچکی است و ارامنه کاتولیکی در آن منزل دارند کشیش اینجا کمی فرانسه حرف میزند از او خواهش بار انزل دادیم او هم با کمال مهربانی از ما پذیرائی نمود خیلی متعجب شدیم که این کشیش از زن و بچه خود گفتگو میکرد خلاصه قدری با این ملا صحبت کردیم و جمیع صدماتی که باو اول از سلماسیها و بعد از کردها رسیده بود شرح داد از قرار معلوم در ۱۹۰۳ کردها بآن قریه هجوم آورده مال و اموال را غارت کرده و خانه ها را آتش زده بودند و فقط بیحال است مردم آرام شده و بواسطه اینکه از دولت ایران سرباز و غیره آمده دیگر کردها دستشان از تعدی کوتاه است

۱۷ اسپتامبر

در ساعت هفت چون تهیه حرکت را میدیدیم جمیع اهالی قریه در نقطه جمع شدند که به بینند ما چگونه سوار اسب میشویم رئیس پست میخواست در هر اسب دو فرنگ اجحاف کند و تکلیف دولت بالیاتشان افزوده است من در جواب گفتم که این تفاوت حساب را در نزد حاکم ارومیه معین خواهم کرد

دورنمای خانه لازاریست‌ها در ارومیه



و چون فهمید انت که کاغذ سفارشنامه دارم دیگر اصرار نکرد ساعت هشت از قریه بیرون آمدیم و کمتر از یک ساعت بدریاچه و چند دقیقه در ساحل این دریاچه و در وسط یک جلگه علفزاری که در اینجا ایلات چادر زده و حیوانات خود را میچرانیدند حرکت کردیم بعد یکمرتبه این چمنهای قشنگ و خوب تمام شده و از وسط یک فضای وسیع خشک دریاچه عبور نمودیم شن های سوزان از نمک مثل بلور پوشیده شده و اشعه شمس را طوری منعکس میکنند که چشمهای مسافر را کور و دست و صورتش را

میانه خوشبختانه منزل نزدیک است در ساعت یازده و نیم رسیدیم بیکجا که باغ و در سایه درخت
گلابی نهار خوردیم

اولین جزء منزل بعد سخت و دشوار است و در همه راه جاده حقیقی وجود دارد که طرفین آن شجر
و از هر سمت نهرهای آب جاری است سنگ پشت و وزغ جولان میزنند از رودخانه آلوچای که
خشک شده بود بواسطه یک پل سنگی مخروبه عبور کردیم بعد باز در اطراف جاده درختهای بید و تبریزی
و گردو سایه انداخته اند زمین صاف تقریباً عراده رو است بعلاوه خود دهاتیها دوچرخ حمل
و نقل مصنوعی اختراع کرده استعمال مینمایند

تیرهای تلگراف خط ما بین تبریز و ارومیه در حوالی دلیمان و خوی در وسط جاده بدون هیچ ملاحظه
نصب شده اند و در چندین موضع تیرها شکسته و سیم روی زمین کشیده شده اغلب ایزولاتور خورد
شکسته و بجای آن میخ کوبیده اند در ساعت پنج آفتاب غروب کرد و در منتهی الیه جلگه طولانی
ارومیه را دیدیم

ارومیه شهری است محکم که سابق اهمیت زیاد داشته ولی الان خیلی تنزل کرده است میگویند تولد
زردشت در این شهر بوده خلاصه جمعیت حالیه آن بیش از بیست الی سی هزار نیست برج و باروی آن
نیمی خراب و نیمی موجود است دروازه‌ها چون با آجر ساخته شده اند خراب نگردیده خندقی که
بدور دیوارهای گلی و دندانه‌دار حفر کرده اند در بعضی نقاط پر شده و در چندین نقطه آب متعفن در آن
ایستاده است بدروازه شمالی رسیدیم و در عوض اینکه داخل شهر بشویم از بیرون دور زده
کردیده وارد دروازه غربی که محله عیسویان نزدیک بود وارد شدیم راه خانه کشیشها را پیش
گرفتیم و از ایشان خواهش کردیم ما را منزل دهند این آقایان دو اطاق خوب و مبل بطرز
اروپا بما واگذار کردند و بواسطه رغبت و میلی که در پذیرائی هموطنان خود دارند چند ماه قبل
یکشخص باسم مسیو دوفورنو که علامت نشانی بر بازوی خود داشته و دکارت دو ویزیت‌های خود

دکتر رقم کرده بود و نسبت باسیای صغیر و ایران مسافرت مینموده آنها را فریب داده و دست برد
کاملی زده است خلاصه این شخص اکنون در طهران در سفارت محبوس است

بدرجه‌ای متعجب شدم که در این شهر چگونه هیچ خبری از اروپا یافت نمیشود و تلگرافخانه با آن حالتی که
از چند صفحه قبل شرح دادم دارای چند نفر اجزائی است که فرانسه نمیدانند لهذا باید اخبارات
یکمرتبه بفارسی ترجمه شوند و بعد مجبور و دوره مجدداً بفرانسه ترجمه گردند معلوم است پس از این ترجمه‌ها
چقدر سهو و خطا در اخبارات پیدا خواهد شد

فرنگی این شهر منحصر است بکشیشها و یکنفر فرانسوی دیگر که اکنون غایب است و در ارومیه منزل
دارد و از غرائب اینکه این شخص نایب قونسول عثمانی شده است و سابق بر این جهة تجارت گردو
این نواحی آمده بوده است درختهای گردوئی که بمقدار زیاد در این جا میرویند دارای گره‌های
ممتاز و خوبند که باروپا حمل میکنند بنیت کارها و نجارهای پاریس بکمر تمثال خود را بطرف ارمنستان
و مخصوصا بسمت شمال غربی دریاچه وان جهة خریداری آن میفرستند مسیو ریبار چون مدتی است در این
سرزمین زندگی میکند نرخ این اجناس را خوب فهمیده و ارامنه هم نمیتوانند او را فریب بدهند لهذا از کار
دست و رو را شسته رفتیم باطاق غذاخوری که در آنجا کشیشها منتظر ما بودند و مخصوصا شام خود را
عقب انداخته بودند که با ما صحبت دارند

پانزدهم سپتامبر

اول بدیدن دخترهای تارک دنیا که موسوم به سنت ونسان دوپل که در مقابل کشیشها عمارتی دارند
رفتیم رفیقه آنها مدتی در پاریس بمدرسه ایتام که در خیابان ... واقع است ریاست داشته
و مادرم را خوب میشناسد در هر صورت دیدن خوبی بود و طرفین محظوظ شدیم واقعا این خانمها
برای ترقی و پیشرفت مقصود خودشان چقدر علم و حوصله دارند که در یک همچو ولایت وحشی دور دست
تا کنون تفاوت کرده اند پرستاری و خدمت بنوع را بدون اینکه ما بین مسلمان و عیسوی تفاوت

بگذارند بجدی رسانده اند که محجوب بمطلوب بعد شده اند کرده های ناقص و وحشی هم ایشان را ده با قرار
وا در روی حق شناسی با آنها احترام می نمایند در مجلس نیز مذکور شد که یکی زن ارمنی چون بمکان کی بود
که این دخترهای تارک دنیا تازه از پاریس آمده و باسلوب جدید ملبس هستند خواهش نموده بود که

دورنمای ارومیه



همین طور لباس جدید پوشیده بودند پس از این دیدن نزد کشیش ها مراجعت کردیم و مکاتب متعدد را
یک بیک رسیدگی نمودیم جمیع اطفال زبان فرانسه میخوانند چندین سوال جغرافیائی از ایشان
نمودیم و در کمال خوبی جواب گفتند آن شاگردهائی که میخواهند کشیش شوند چند درس از زبان لاتینی میآموزند

بعضی در نهایت خوشی چند کتاب را ترجمه کرده چند شعر فرانسه از حفظ خواندند کشیش ها در نزد شاگردها
خیلی محترم و محبوبند
زن سفیر فرانس که دختر داود در سلماس بسیاحت رفته بود تازه مراجعت کرده است قطعاً

تصویر چند زن مسیحیه سلماس



رفتیم باطاق غذاخوری و پس از ذکر ادعیه رسمیه صحبت دوستانه و یگانه پیش آمد این آقایان
در مین غذا رسمشان نیست حرف بزنند ولی چون ما را آنجا وارد بودیم دست از عادت خود برداشتند
نظر افتادیم که جهت مسافرت خود بیاشامیم ولی چون دیدیم مواظبت شبانه فراهم آوردن

(یکم شب)

علوفه ایشان مشکل است از این قصد برگشتیم و ترجیح دادیم که بیخبر باید اکتفا کنیم با اسب قاطر کرایه
بدهد و در موعد معین ما را بوان برساند ولی حیف این راه مخصوصی را که ما میخواستیم برویم
مشکل و خطرناک است و هیچکس راضی نمیشود با ما همراهی کند ژرم پس از زحمات زیاد و کمرد بگی
ولی پائی را پیدا کرد که برای هر اسبی دو لیره عثمانی کرایه متوقع بود قاپوچی کشیش ها که خادم

تصویر قوشچی حاکم ارومیه



قدیمی و باوفائی است با گفت که بنصف این مبلغ ممکن است مکاری یافت شود لهذا این خدمت را
بعهده او واگذار کردیم

اهالی این نواحی فکری جز جاپیدن ندارند و هر قدر بعثمانی نزدیکتر میشویم این فساد بیشتر میشود
دولت آنجا تسلطی ندارد و اجرا بعوض اینکه نجیب و درستکار باشند از همه متقلب تر دزد کاه

دزدی یا تقصیری اتفاق بیفتد یافتن مقصر خیلی سهل است ولی افسوس که حاکم بواسطه رشوه که
از مقصر بگیرد بخیال دستگیر کردن آن نیافتد و اگر ظاهرا دزد را پیدا کند پس از چند روز آزادش میکند
چیزی که از همه درین مملکت عجیب است نظم و نسق است مثلا دو سال قبل یکدسته از دزدها که
مرکب از دویست نفر مرد طرار بودند در حول و حوش ارومیه باعث شرارت شده زن
و مرد از دست ایشان بستوه بودند از دار الشوری حکم شد که این کار را جلوگیری کنند قشونی
مرکب از پنجاه نفر جهت تنظیم ارومیه و توابع فرستادند سربازها کفش نداشتند ولی برای مقتولین
خود کفن از برد یمانی برداشته بودند

خلاصه توپ و تفنگ را بکار انداختند و سارقین را متفرق ساختند اما کمتر دزد کشته نشد
و گویا یک توپچی از عدم مهارت پای یک اسب را مجروح ساخته بود چون از این جنگ مراجعت کردند
سرتیپ و سرهنگ امتیاز و نشان طلب کردند

ملا و مجتهد درین نواحی تسلط کامل دارند و در نزد این ملل جاهل و متعصب بسیار مقتدرند چند حکام را این
ملاها خارج بلد کرده اند و چه آشوبها برپا نموده اند دولت همه این مطالب را میداند لکن برای اینکه
راحت باشد صرف نظر میکند

بالاخره یکی از سادات داوطلب شد که همراه ما بیاید و اسب ها کرایه بدهد و اگر محض احتیاط از او
نمی پرسیدیم که چند روزه ما را بوان میرساند شاید خدماتش را قبول میکردیم و از کرامت
نظرش چشم میپوشیدیم بر گفت شاید پانزده روز یا انشاالله یکماه و حال آنکه من این راه را
شش روزه حساب کرده بودم این سید محترم سیاحات از وان از راه موصل و بغداد و مکه رود
و طول مدت هم در نزد او اهمیتی نداشت دو یا سال یک سال را دقیقه میپنداشت درین بلاد
همه بهمین حالت عادت دارند و بیشتر کارها را با مسامحه و تأنی میگذرانند
در حالتیکه با کشیش صحبت میداشتیم ملتفت شدیم که این ناحیه از سارق و طرار خلو است و با

نصیحت کرده که چند سوار محض محافظت همراه برداریم ولی ما ثابت کردیم که سوارها و قراولان
ابدا فایده ندارند و چون با طرف مقابل دست و گریبان شویم یا فرار میکنند یا با دزدها همدست
شده بیچاره ها را هم دیگر قسمت خواهند کرد

روز را با یکی از کشیشها بدیدن حاکم که چند کلمه فرانسه حرف میزند رفتیم شخصی است گندم گون
خوش صورت و با هوش ولی حیف چشمهایش یکی خمار و دیگری مدهوش است این مسئله خوشگذرانی
در مشرق زمین عمومیت دارد و مخصوصا در ارکان و رجال بیشتر است

شاهزاده با کمال مهربانی از ما پذیرائی نمود و سئوالی چند با شربت و قهوه و چای فراوان داد
و بعد قوشها و سیاه چشمهای خود را از نشان ما گذرانید خود شکارچی قابلی است و از شکار
با قوش و چرخ بجهة ما مفصلا شرح داد میگفت این چرخ در وقت شکار بر کله صید می‌نشیند و چشمهای
او را با منقار بیرون میآورد آن وقت حیوان بیچاره چون نابینا شد بسهولت میتوان او را
گرفت هر وقت صید را از دور بنظر در آورند کلاه را از سر چرخ بر میدارند و در اینجاست که
قوشچی باید ماهر باشد و چرخ را مثل تیر بیندازد والا چرخ حیوان را نمی‌بیند و نمیتواند شکار کند
تربیت و کرم کردن این سیاه چشمها آداب و رسوم مخصوص دارد و چنانچه جهة اینکه او بیاموزد
تا بر کله حیوان بنشیند آهو یا شکار دیگری را که پوستش را از کاه پر کرده‌اند در موضع چشمهایش
گوشت میگذارند و چرخ را در همان موضع غذا میدهند

از محله که در مراجعت بمنزل عبور میکنیم بسیار قشنگ و باصفا است جوی آب جاری و درختهای بید
در اطراف آن سایه انداخته‌اند اگرچه اخلاق بالنسبه بهتر شده است ولی معهذا اطفال با
فحش میدهند و مردها نگاه چپ با کرده مثل اینکه ما طاعون داشته باشیم از ما دوری
میکنند شهر چندان هیجان و شکوهی ندارد و مثل سایر بلاد مشرق زمین جلوخانه‌ها ساده
و بی زینت است جمیع چیزهای خوب در اندرون خانه‌ها است قالیها و پارچه‌های قیمتی را با ظرف

در هر خانه نگاه میدارند که جز آقای آن خانه کسی نمیتواند داخل شود و به بیند
لباس زنها در خانه خوب و مطبوع ولی در کوچه ساده و ساتر است لباس خانگی آنها از کمر
بپائین شبیه است به لباس رقاصهای زنانه ما در مجالس رقص
کفشهای سبک و جورابهای ساقه کوتاه بر پا کرده و چند زیرجامه کوتاه روی یکدیگر می‌پوشند
از کمر ببالا پیراهن ابریشمی ولی مخصوص میپوشند که اغلب به نقشهای قشنگ زردوزی شده است
بعضی از زنها نیز در سر عرقچین قرمزی میگذارند
وقتی که در کوچه میآیند شلوار گشادی که معروف است بچاقچور و زیرجامه‌ها را در آن داخل
میکنند و چادری پنبه نقش یا مشکی بسر میاندازند و صورت را از پارچه سفیدی که در موضع
چشمها سوراخ سوراخ و موسوم است به روبند میپوشانند

(تصویر قاطرچی)



بقیه روز را در منزل کشیشان بسر بردیم و چند رقعه نوشتیم حاکم اجودان خودش را
نزد ما فرستاد و عذرخواهی کرده که نتوانسته است بازدید ما بیاید و سفارش کرده بود
که در این سفر زیاد احتیاط کنیم و چهار نفر سوار خاطر جمع وعده فرموده بود که بعنوان محافظ
با ما همراه باشند بعد از شام کشیشها بعادت همیشگی رفتند و مشغول آداب مذهبی خود شدند
و ما هم باطاقهای خود رفتیم

(تصویر زن ایرانی بالباس خانگی)



۱۶ سپتامبر

امروز یکی از روزهای پرهنر و امکان است از این بابت کشیشها جهة اینکه ما را روزه نگه دارند فقط
دو خوراک بما دادند نانی که در اینجا موجود است از ابتدای خاک ایران تا بحال نخورده‌ایم موسوم است
به لواش و یک قسم نان گرد برنیامده ایست که مثل یک ورق مقوا مسطح و نازک است این نان را

در تنورهای بزرگ گلی میپزند و تنور را با تپاله گاو گرم مینمایند چون هیزم و زغال در این اراضی
کمیاب میشود لهذا اغلب سوخت اهالی اینجا تپاله گاو است که زنها اخذ کرده به دیوار می چسبانند تا خشک شود
و پس از خشک گشتن روی یکدیگر می چینند و بتدریج از آن استعمال مینمایند هر وقت که این سوخت
دیگر دود نکرد و دیگر دود نکرد خمیرها را در تنور می چسبانند و در چند دقیقه پخته میشوند

امروز کج خلق شدیم و حاکم پیغام داد که چون مجتهد اینجا معتقد و متعصب است نمیتوانید بدیدن مسجد
سنت ژرژ بروید (این مسجد اول کلیسا بود) کلیتاً در شرق بدین رفتار
و سلوک مخصوص با یک دست میدهند و با دست دیگر پس میگیرند
« مثلاً میگویند خانه و مال با همه متعلق بسرکار است و ما خادم جناب عالی هستیم —
اما اگر یک نان از ایشان بخواهید بهانه آورده و امتناع مینمایند »
دربان کشیشها شخصی را پیدا کرده که بما اسب کرایه دهد و اگر شاید زیاد تجسس و سعی نموده
معهذا آدم صحیحی پیدا نکرده است و مردیست بصورت و کثیف که لباس پاره پاره در بر داشت
و مثل شخص یابس کرایه گزاف میخواهد خلاصه پس از گفتگوهای بسیار راضی شدیم که هر اسبی
چهار تومان بدهیم بشرط اینکه شش روزه ما را بوان برساند قرارنامه را یکی از ملاها نوشت
و مهر نموده بما داد و کشیشها جهة ما ترجمه کرده و از مضمون آن مطلع شدیم
خیلی افسوس میخوریم که نمیتوانیم از سمت جنوب دریاچه ارومیه حرکت کنیم و مراغه را که در ایران
اول شخص آلمانی در آن اکتشافات جدیده نموده ببینیم
در ضمنی که با کشیشها گفتگو میکردیم چند مسئله در باب مذاهب کلدانی و نصرانی از ایشان
سوال کردم و جهة آنها حکایت نمودم که از مشاهده زن داشتن کشیش کاتولیکی کیا و میلان
چقدر متعجب شده‌ام
بما خبر دادند که امروز چهار ساعت بعد از ظهر اسبها حاضرند و میتوانیم حرکت کنیم اسباب را

مهمان کرده و رفتیم با دخترهای تارک خدا حافظی نمودیم

چون نمیدانستیم چگونه از زحمت و پذیرائیهای کشیشها تشکر کنیم و مناسب شان آنها نبود که چیزی تقدیم نمائیم لهذا قدری پول خدمت دخترهای تارک دنیا نیاز کردیم که جهت مریضخانه که با اشتراک با کشیشها میسازند بمصرف رسانند دخترها قدری تشکر و مرا باز دادند و کشیشها یکی از قاطرهای ما را از نان و برنج و جوجه و شراب بار نمودند ما هم چون دیدیم ایشان مخصوصاً به فرانسویان محبت دارند اکرام آنها را قبول نمودیم

(تصویر زن ایرانی که بر قاطر سوار است)



٣٣ FEMME PERSANE A DOS DE MULET.

تصویر زنهای مسیحیه ارومیه که در میان دو سنگ گندم آسیا می کنند



CHRÉTIENNES D'OURMIAH ÉCRASANT LA FARINE ENTRE DEUX MEULES DE PIERRE. ٢٥

(فصل پنجم)

(از ارومیه تا وان)

(از ۱۶ تا ۲۱ ستامبر)

حرکت از ارومیه — هیئت کاروان — قریه نازی — اندرون دهاتیها — گم کردن — راه را گم کردیم — بردیک قریه کردها — اوسان قریه کرگوریها — طبابت اجباری — کردهای بردیک — عمارات محکم — چند کلمه درباب کردها — در راس سرحد ایران و عثمانی

- یخچ درهٔ کردها - یک درخت تبرک - کران زاب - جنگل باش کلاه -
معدوم شدن آبها - کالای کرانی - اتال قشلاقی - باش کلاه - پاشا - تلگرافخانه
و تلگرافچی - رتوره کشیش - راه عبادو و بیابان باش کلاه - ووان - رسیدگی
طبیب حافظ الصحه - بدرفتاری قاطرچیها - یک خانواده در حین مسافرت - تیمار کردن قاطرها
- منظره و رنگهای کوهها - محمودیه - قلعه - درهٔ کتاب چاپی - وان

اسبها را در حیاط آوردند بعضی را زین و بعضی دیگر را پالان نمودند و براه افتادیم قافلهٔ ما مرکب است
از یازده مرد و دوازده اسب یک اسب برای ماتن و یکی برای من یکی جهة شخص هادی و دو دیگر
متعلق به آتش پز دو اسب برای بارها و دو یابو جهة سواری چاروادارها علاوه بر اینها چهار
سوار برای محافظت ما همراه بودند ساعت ظهر حرکت نمودیم و از همان نقطهٔ شهر که داخل شده بودیم
اکنون خارج گشتیم و تقریباً صد قدم که از برج و باروها گذشتیم نزدیک یک نهری که راه را دو خیمه کرده
بود از جادهٔ میان ارومیه و دیلمان جدا شدیم و بطرف شمال شرقی عازم گردیدیم امشب را در قریهٔ
نازی که با ارومیه شش فرسخ فاصله دارد و در آنجا یک کشیش کلدانی یافت میشود توقف خواهیم نمود
پس از آنکه از چندین تپه عبور کردیم بواسطهٔ راه تنگ کمازی به چمن وسیعی داخل شدیم
من و ماتن و یک چاروادار با دو سوار و یک قاطری که اسبابهای ما بر آن حمل شده از جلو میراندیم
نرزم و آتشپز با دو سوار دیگر مواظب سایر بارها هستند
هوا ساکت است و گمان میکردیم که با اندک اشاره ممکن است حرف یکدیگر را بشنویم چون صورت را
برگردانیدیم و دیدیم که عقب کاروان با ما زیاد مسافت پیدا کرده بعد معلوم شد که یکی
از بارها کج شده بوده و جهة اصلاح آن چند دقیقه ایستاده بودند
نرزم برای اینکه ما خبردار باشیم با تفنگ شلیک کرده بوده ولی ما هیچ صدای آن را نشنیدیم
و گویا در صحرا صدای صفیر بهتر از تفنگ مسموع میشود .

بزودی آفتاب غروب کرد و در ساعت شش و نیم رسیدیم بقریهٔ کوچک امونا کانش
(قریهٔ گلابی) در مدخل قریه بنهری دیدیم که عمیق بوده ولی گدار نخته باب رود آب تا زیر
شکم اسبها را فرا گرفت و بیشتر بارها تر شدند در حین عبور از وسط قریه ماتن از میان بارها حرکت
میکرد و من از عقب بجهة اینکه خاطرجمع باشیم چیزی مفقود نشود گویا در این حوالی سدی شکسته شده
زیرا که آب جاده را فرا گرفته یکی از اسبها در سوراخی افتاد و خوشبختانه اسب چاروادار بوده
هیچ بار نداشت باز رسیدیم به یک جوی پهن و عمیقی یکی از سوارها را جلو فرستادیم ببیند
سوراخ و گودالی نیست و خودمان در عقب او یک به یک حرکت نمودیم بعد یک ساعت در جنگل حرکت
نمودیم و رسیدیم به نازی کشیشی که در اینجاست از دیدن ما خوشحال و جای از نیستواند بماند
گرمای خودش را زبان فرانسه هم بهیچ وجه نمیداند خلاصه بارها را فرود آورده و در میان
دو تخت خواب خودمان روی هم چیدیم
غذای آنجا راضی نیست که ما با آذوقهٔ خودمان دست بزنیم وجهة شام ما دو جوجه و قدری پلو با تخم مرغ
و شیر فراهم کرده است بعد از شام خوردن در زیر لحاف رفته و بخواب رفتیم .

۱۲ سپتامبر

شب را گرم بوده و دو ساعت بعد از نصف شب با وجود لحافها از برودت هوا بیدار شدیم و راحت
دوباره نتوانستیم بخوابیم قبل از طلوع آفتاب اسباب حرکت را مهیا کرده و چون هوا بسیار
خوب بود بدیهای شب را فراموش نمودیم .
خیلی متعجب شدم که چهار سوار ما مبدل به دو سوار شده اند و چون درست تحقیق کردم گفتند این چهار
سوار را حاکم محض این فرستاده بود که از شهر با احترام بیرون رفته باشد ولی بمحض رسیدن اینجا
مأمور بودند مراجعت کنند چون مشغول نگاه کردن و بار نمودن اسبها بودم دیدم که بیشتر
اسبها معیوب‌اند یکی از اسبها پشتش پر از زخم و اسبی که آلات عکاسی و غیره به آن حمل

شده بود بیش از یک چشم نداشت   و یک پای وی دیگری می‌لنگید   قطعاً بهترین آدم ناقص
الخلقه بوده

قریه نازی گویا تقریباً یکصد و پنجاه خانوار دارد   و تقریباً تمام سکنه کالدئین کاتولیکی هستند
از کوههای نزدیک آب زیاد در این قریه می‌آید   و قراء و اطراف خوب زراعت شده‌اند   معهذا
اهالی فقیر بنظر می‌آیند   خانه آنها گلی و دارای دو اطاق است که محاذی سطح زمین‌اند و در
خانه ایشان چوبی و درست بدیوار نچسبیده   فرش اسباب خانه آنها خیلی زود نوشته می‌شود و
منحصر است به یک یا دو حصیر یا گلیم   چند کوزه سفالی و چند پارچه ظرف مس   بخاری آنها عبارت است
از یک گوشه اطاق که آتش مشتعل کرده و در سقف سوراخی بگذارند که دود بالا رود
جمیع اهالی در این فصل روی بام می‌خوابند و در آنجا یک چهار چوب منحنی بارتفاع یک ذرع بر پا می‌کنند

(تخت خوابها در روی بام نازی)



و روی آن را تخته انداخته خودشان با بچه‌های بزرگ با اعانت نردبان بالا می‌روند و در زیر لحافهای کثیف
پهلوی یکدیگر شب را می‌خوابند و امروز صبح از این جهت که از لانه‌های خود بیرون می‌آمدند تماشای کاملی کردیم

از یک یا دو گدار که گذشتیم قریه تمام شده و دیگر سبزه و گیاه یافت نمی‌شود اول باید ملکه
طولانی سرا به پیمائیم و بعد باز در کوهها داخل شویم در بین راه بعضی مساکن مربع و جدا جدا
دیدیم که دارای چهار دیوار و دندانه‌دار بودند و در زوایای آنها برجهای کوچک یافت می‌شد
که زیاد شبیه بقلعه‌های کوچک بودند   اهالی اینجا گاهی مجبورند از ترس دزدها پناه
بقلعه‌ها ببرند و چون اینجا نزدیک سرحدات است سارقین بمحض اینکه دیدند ایشان را تعاقب میکنند بمملکت
خارجه فرار می‌نمایند و در آنجا از هیچکس باکی ندارند

اکنون از راه تنگ سنگلاخی که در پهلوی تپه واقع شده آهسته حرکت میکنیم   در سمت راست ما
تپه‌های بی‌علف و در عقب ما تا حد از جنوب شرقی باز دریاچه ارومیه نمایان است که مثل آئینه
اشعه شمس را منعکس میکند   راه دارای نشیب و فرازهائی است که خالی از سختی
نیست   و اسبی که اسبابهای ما را حمل میکند چون یک چشم دارد اغلب بزمین می‌افتد
قریب شش ساعت است که در حرکتیم و ابداً درخت یا گیاهی ندیده‌ایم و اکنون نیز باید
در جلگه بزرگی داخل شویم   از این سرازیری که پائین میرویم مقابل خوب است و هیچ
نقطه سایه‌ئی نیست که اندکی استراحت کنیم

در بین راه در کنار جوی آبی فرود آمده و مشغول نهار خوردن شدیم لجام اسبها را
برداشته و مشغول چریدن گشتند ما هم بارها را جمع آوری کرده و با تخت خوابها سایه بانی درست نمودیم
بودان در کمال خوبی نهار فراهم آورد   این شخص مرد باغیرت و محبوب ولی
حیف که از آشپزی فرانسوی چندان اطلاعی ندارد   بعد از غذا یک ساعت استراحت کردیم
اسبها را کمی جو دادند و دوباره براه افتادیم

بمحض اینکه پانصد یا ششصد متر راه پیمودیم سوارها ما را از جاده خارج کرده و به یک قریه
بردند و من از این استدلال که مسلماً خوب نخواهد بود متحیر ماندم گفتند در این قریه گذشته از

سوارهای ما هستند و بجای ما دو نفر دیگر باید شبها هراسی کنند   کاغذی را به ژرژم نشان داد
و اظهار نمودند که اینطور به ما حکم شده

این قریه کوچک که موسوم است به (گوندروان) در وسط جنگل (باراوست نز)
واقع شده و دارای یازده خانوار است   جنگل اینجا از جنس غلط حاصل خیز است ولی محصول دیگر
ندارد   خانه ها محقراند و در پهلوی آنها حوضهای کاه و ستونهای بیار موجود است

چند گاو ماده کوچک لاغر نزدیک یک آب الکینی خوابیده و مشغول نشخوار کردند   آب قریه
نیز منحصر بهمین آب است   اهالی اینجا در کمال تعجب بما نگاه میکنند و بعضی از آنها تا کنون فرنگی ندیده اند
زیرا که جاده رفتن از در آن با روحیه اغلب از قیلان عبور میکنند و از آنجا بسمت بادنگاه حرکت میکنند

بار قدری در جنگل رانده و بعد مجددا از دره بالا رفتیم   در باب راه میان قاطرچیها و سوارها
اختلاف است و گویا امروز متعذر شده که در وسط پرتگاه ها و تخته سنگها سرگردان شویم
علف بلند و خشک شده زیاد است و هیچ اثری از جاده مرئی نیست   اسبها نمیدانند کدام سمت
روند   نوکر مستغرق شده با یکدیگر نزاع میکنند   من و تاملن جهت ترتیب بارها و نوکرها خیلی زحمت
میکشیم و اگر پای یک اسب اندکی بلغزد به پرتگاه میافتد

آفتاب نزدیک است غروب کند و گذرانیدن شب را در این صحرا بسیار پرخطر است
زیرا نرم پیدا میشود جهت آتش و نه جواب میشود برای اسبها کشیدن کار مشکلی است و اگر
دشمنی حمله کند اسباب دفاع مهیا نیست   خوشبختانه سواری را که جلو برای یافتن جاده فرستاده بودیم
از دور قریه را بنظر در آورد ولی هیچ چه با وراستد ادوا نتیم   بر دیگ از دور نمایان
و دیگ کرد نه پرتگاهی واقع است   در میان ما و آنجا یک پرتگاه سخت و صافی حایل گردیده
با این حال از دره پرخطری سرازیر شده و در موقع غروب آفتاب بقریه رسیدیم

هیچ خبر عجیب تر و موحش تر از قریه او کردیست   خانه های آنها با سنگ ساخته شده و در جلو

سنگها

سنگها علفهای کف جوی یا پارچه های کهنه گذاشته اند و اغلب در نشیب تپه و کوه واقع اند
بام خانه ها از بس خیلی مجازی سطح زمین است و اگر شخص در جلو خانه بایستد میفهمد که اینجا مسکن است
یا خیر و علاوه بر این همه خانه ها بیکدیگر وصلند   مکرر اتفاق افتاد که از بالای یک قریه عبور کردیم
و هیچ ملتفت آن نشدیم   مختصر این خانه ها عبارتند از سوراخهای روباه که در آنها اهل و عیال حیوان
و انسان بطور بی نظم و ترتیبی زندگانی میکنند .

بنظر میاید که اشخاص این قریه از ما پذیرائی کنند   اولین مردی را که ملاقات کردیم و از او
خواستیم بعضی سئوالات کنیم رو را از ما برگردانید و تعجب بر کس گفتیم امشب ما را در خانه خود نگاه دارید کسی
قبول نکرد   وعده انعام و اکرام هم بایشان اثری نکرد   عاقبت راضی شدیم خیمه برپا کنیم و
در زیر چادر بخوابیم   ولی به این کس راضی نشد به چاروادارهای ما جو بفروشند پس از التماس های
زیاد یک نفر دلش برحم آمد و قدری جو فروخت   مشغول فراهم کردن جا و برپا کردن چادر بودیم
که یک مرتبه هفت هشت نفر کرد با لباس مسلح و مکمل وارد شدند و حکم کردند که الان باید بروید و اینجا نمانید
قاطرچیها از بار کردن امتناع داشتند و میگفتند الان دیگر قدرت حرکت ندارند کردها از یکطرف ما را
تهدید میکنند و چاروادارها از طرف دیگر اصرار در ماندن دارند   و وضع بود که اگر میماندیم دیگر چه
داشتیم غارت میکردند   چون دیدیم بضرب شلاق قاطرچیها حرکت نمیکنند طپانچه را بدست گرفته
و ایشان را مطمئن کردم که اگر ما الحال بار را بار نکنند و برای نقد آنها را هدف گلوله خواهم ساخت   چون
چنین دیدند براه افتادند و کردها ما را دنبال کرده سنگ میانداختند ولی خوشبختانه سنگ آنها به هیچکس نخورد
تقریبا پس از یکساعت راه بسمت ادویان که قریه محقریست و مسکن آن عیسویند متوجه شدیم از آن کردهای مهمان
نا پذیر خارج گشتیم ولی باز فردا باید از همین نقطه عبور نمائیم   در بین راه گله های گوسفند زیاد دیدیم
که در میان آنها بزهای قشنگی که پشم آنها بزمین میکشید موجود بود و بیشتر این بزها بدنشان سفید و کله
و پاهایشان سیاه بود .

همچنین

همچنین از قبرستانی عبور نمودیم که متروک شده و دو مقبره عجیب در آن پیدا بود که دیوارهای آ
دی با ارتفاع یک ذرع داشتند و چهار در به اطراف آن نصب کرده و سر آنرا از یک گنبد نیم کروی
پوشانیده بودند و در داخل دیوار دو مقبره نیمه خراب موجود بود .

در ساعت هشت رسیدیم بقریه اوداسان برادر کشیش انجا که آهنگر است ما را در انبار خود جای داد
این مرد خیلی متعارف است دخترهای خود را با آب جاره کاشت خود بگسترانیدن نمد پرداخت
با دو تخته میزی ترتیب دادیم و تخت خوابها را صندلی قرار داده با قدری شیر و میوه شام خوردیم
قریب چهار نفر جلو در به خانه تماشای ما آمدند مخصوصاً از زشت و صورت خشن ما در تعجب بودند .
واقعاً چقدر تفاوت است میان این دو نژاد که پهلو به پهلو زندگی میکنند و چگونه وضع ملایم و متعارف
این گروه را با آن وضع سخت و مغرور کردها که کارشان جز دزدی و غارت نیست بیان دارد
تقریباً در خارج خوابیدیم بجهت اینکه انبار در نداشت و سقف آن دارای سوراخ بسیار بزرگیست
که دو کرد از آنها وارد (تصویر دو مرد کرد)



۱۸ سپتامبر

شب را باز هوا خیلی خنک بود چهار ساعت و نیم بعد از نصف شب نوکرها را بیدار کردیم
و شش ساعتی براه افتادیم چون تجربه یافته بودیم که نوکرها از راه بلدیت ندارند از صاحبخانه
خواهش کردیم که یک نفر بلد با ما همراه کند و فی الفور ده نفر حاضر شدند
ما چه حرکت حاضریم ولی آتش نزد جمع آوری اسبابها قدری معطل میکنند یک مبلغ جزئی بصاحبخانه
برای زحمتی که کشیده بود دادیم و به هر یک از دخترهایش نیز یک جفت مقراض تقدیم نمودیم
در حین حرکت صاحبخانه نزد من آمد و جهت طفل خود که مریض بود استعلاج طلبید و مرا طبیب فرض نمود
و هر قدر مکرر با وی گفتم که طبیب نیستم باور نکرد و محض دلخوشی او مجبور شدم خلاف قانون رفتار کرده
و دوائی تجویز نمایم پای پسرش ورم کرده و زیاد درد داشت دستور العمل دادم
که آرد را با برگ کرده و بپزند و ضماد نمایند و هر وقت میخواهند ضماد را عوض نمایند پا را
با آب نمک بشویند مسلم است اگر پای طفل شفا یابد از بابت زخم حدات و نسخه من چندان
اثری نخواهد داشت

چون باید به بردیک مراجعت کنیم مجبوریم از راه دیروز مجدداً عبور نمائیم در بین راه
عقابی روی سنگ نشسته بود و قد اول رفتم و بدف گلوله اش ساختم این تیر در نظر نوکرها
جلوه مخصوصی کرد و ملتفت شدند که اسلحه ما خوب است و میتوانیم آنها را بکار بریم
در نزد کردها که اسلحه عشق ندارند شخصی که استعداد بیشتر بورزد احترام میشود و اول سعی کردند
این است که سلاح آنرا سرقت نمایند بالاخره رسیدیم به بردیک بدون اینکه کسی با ما حرفی زند
از آنجا گذشتیم کاروان را جلو انداختیم و با من باتن مشغول عکس انداختن گردیدیم
در محل بردیک خرابه های یک خانه زرتشتی نمایان است که با سنگهای سیاه و سفید در کمال استحکام
ساخته شده و دارای سوراخهائی است که در موقع احتیاج از آن سوراخها تفنگ می انداخته اند

این مکان اول مسجد بوده و در اوقات زد و خورد بمنزله قلعه محسوب میشده است و همچنین در وسط
این محل زیر زمینها جهة حفظ آذوقه و پناه اهل و عیال ساخته بودند   از همین دهاتی که دولتین ایران
و عثمانی جهة گوشمال کردها استمداد و قشون فرستادند این قلعه های کوچک منهدم و ویران گشته اند
این مسجد یکمرتبه کلیسای عیسویان گردیده و بعد مسجد و بواسطه جنگ کردها با نصرانیان دوباره مسجد شد
راه منظر غریبی پیدا کرده و ما از یک جاده تنگی که رفتار آن در کنار نهریکه در این دره جاریست
است سرازیر شدیم و در پائین گردنه پرتگاهی هستیم که از تخته سنگهای بزرگ محدود شده است هر قدر شخص
جلو میرسید دره تنگ تر میشود و پیچ و خمهای راه و در وسط این جبال از قبیل اشکال عجیب پیدا میکند
نفقا در بالای یک پرتگاه معانی خرابه های عمارت عالی و محکمی را دیدیم که شبیه باشیانه عقاب بود و از چنین
بنائی معلوم میشود که بانی آن چه قدر مقتدر و مسلط بوده است از این قبیل عمارات در کوهستانهای کردستان
زیاد است و رؤسای دزدان که در سرقت اموال قافله و زوار بیچاره زندگانی میکردند و بعد در میان خودشان
جهة تقسیم غنیمت نزاع میافتاده و در اینجا مسکن داشته اند و سال قبل با چهل سوار هم ممکن نبود از این گردنه ها عبور کرد
مگر اینکه یکی از رؤسای دزدان حامی شخص شود در این مواضع صعب العبور چند سوار که راه و چاه را خوب
بشناسند ممکن است با چنین فوج منظم برابری کنند و غالب شوند

کردها اگر چه بسیار وحشی هستند در بیشتر موارد دغلی و مردانگی بزرگی دارند و در سر قول خود
ثابت اند هرگاه یک کردی قول دهد که شما را صحیح و سالم بفلان محل برساند خاطر جمع باشید و بدون
ترس خود را باو بسپارید ولی فردای آن روز چون وعده و قولش سر آمد اگر شما را ملاقات
کند میکشد و لباس شما را میدزدد

چهره کردها خوب و قشنگ است بینی آنها طویل و نازک و دهان ایشان کوچک و زنخدان باریک
و چشمهایشان نافذ و با شعور است تمام آنها سبیل دارند و کلاه نمدی مخروطی شکلی که دور آن عمامه بزرگی
می پیچند بر سر میگذارند شلوارشان زیاد گشاد و پارچه آن با پشم زرد و قرمز بافته شده و اغلب

دارای

دارای نقش و نگارات قبای ایشان کوتاه است و اغلب روی آن عبائی در بر مینمایند
که چندان از قالب قد زینت و از پشم زبافته شده و در جلو سینه آن قیطان و یراقهای
ضخیم دوخته و آویخته اند کفش آنها چکمه ایست از چرم قرمز که پاشنه آن نعل و میخهای بزرگ
درشت کوبیده اند   (دورنمای گردنه های برودیک)



میگویند شباهت کاملی که در صفات و اخلاق کردها با فرانسویان مشاهده میشود سببش این است که
در جنگ دویم مسیحیان با مسلمانان یک فوجی از عیسویان در سمت شمال شرقی راه را گم کردند و چون
نتوانستند بوطن خود معاودت کنند در کردستان اقامت نمودند و در این ولایت ساکن

(دفینتر) یکفرسنگ است

از شیب‌ها پایین آوردیم و با دست مقداری راه بردیم و بعد مجدداً بار نمودیم از دو رجید
فتح و پیشش پیاده کردیم و من با دشتر تبریزی پیت آنها را خفتیم ولی چون مسافت زیاد نبود در خطر
نبود و پیش از این سرازیری سخت بدره کوچکی رسیدیم که تاج محمد در آن بود و بعد زیبا
و زمین سبز و خرمی آرمیده بار مجدداً براه افتادیم .

آفتاب نزدیک غروب کردن است و باران کمی میبارد و نزدیک بود که از یافتن آبادی
مأیوس شویم که یکمرتبه در سمت دست چپ در دره دوازده خانه کرد بنظر در آوردیم
وارد شدیم و سؤال کردیم که آیا ممکن است امشب را جا و منزلی دهید یا خیر پس از انکار و
ملاقات زیاد رئیس قریه بواسطه پول گزافی که وعده کردیم راضی شد که خانه خود را
بما واگذارد و خود بمنزل همسایه رود و بواسطه یک در کوچک و پستی داخل دالان
کوتاه و تاریکی شدیم و رسیدیم باطاقی که اضلاع آن چهار تا پنج قدم طول داشته و چون
سگ و گربه و مرغ و زن و مرد و کیک و شپش در آن اطاق با یکدیگر بسر میبردند زیاد کثیف
و متعفن بود و پهلوی این اطاق اطاق نیم خراب دیگری است که در زمستان گاو و گوسفند را
در آن جا میبندند از وسط اطاق تنوری جهت پختن نان حفر کرده‌اند و در سقف سوراخی گذارده‌اند
که بمنزله دودکش است بارها را پایین آوردند و داخل خانه نمودند اسبها را نیز بهزار زحمت
از دالان تنگ کوتاه عبور داده و در طویله بردند .

چون از نظم و ترتیب بار و اسباب آسوده شدیم آتش زیادی تهیه شام و [illegible] را جهت محافظت
اسبابها گذاشته من با اهالی برای تجسس و گردش بیرون رفتیم این قریه کوچک موسوم است
به کانگان و در صورتیکه دو قریه باین اسم موسوم نباشد در نقشه کیپرت خطا نموده شده است
زیرا که در این نقشه آنرا روی شیب شرقی کوه و در روی نهریکه تابع چهار جای است رسم کرده
و حال آنکه در شیب غربی و در روی یکی از شعب کران زاب واقع است .

بالکل مخلوط شده و بعضی از صفات و اخلاق خود را بایشان منتقل کرده بسیاری از لغات زبان
کردستانی مخصوص صفاها و آنها زیاد و بلغات فرانسه شباهت دارند قلعه‌های کردستان نیز از حیثیت
بنا و شکل شبیه بعمارات فرانسه آخوند روی جسم رقعه کرده با مردمان خوب با شعور و خوش منظری
هستند و هر وقت نظم و ترتیبی در آنها پیدا شود برای ایران و عثمانیها بکار خواهند داشت
چند تنگ برداشتن قصر پیاده شدیم و در ضمن اسبها نفسی تازه کردند

در این تپه و ماهورها کبک زیاد است و من چند دانه از آنها شکار کردم تا تقریباً نقطه بودیم
مقابل زمین سنگلی که در کنار آن نهری بود بنظر در آوردیم و بعلت رنج خستگی امر بتوقف نمودم
چون قدری علف روییده است مالها خطی دارند و چهار اتفاقاً و ساعت بعد از ظهر مجدداً
براه افتادیم و پس از اینکه یک ساعت تمام در وسط تخته سنگها و راههای تنگ راه پیمودیم به سر گردنه
رسیدیم امروز صبح میزان الهوا ۱۲۵۰۰ اشل بود و اکنون ۲۰۰۰ نشان میدهد و از تفاضل این دو
معلوم میشود که ما چقدر صعود نموده‌ایم در راس کوهی که میان ایران و عثمانی واقع شده
باد شدیدی میوزد و هوا خیلی سرد است اگرچه نوکرها میخواستند بنشینند و قدری رفع خستگی نمایند ولی
من اذن ندادم و گفتم بعجله بارها را درست نمایند و محکم کنند تا در سرازیری اسباب زحمت نشود
منظره دورنما قدری تغییر کرده سبزه فراوانتر است و علفها بارتفاع یک ذرع دیده میشوند ولی
باز هیچ اثری از جاده موجود نیست الان ساعت ۵ از ظهر گذشته و باید بفکر منزل افتاد و آرزو ولی
نداریم جز اینکه بجایی از چند خانه رسیم یا اقلاً چهار دیواری اگرچه مسکون هم نباشد پیدا کنیم و شب را
درمیان آن بسر بریم پس در امتداد دره حرکت کردیم بتجربه اینکه اگر آبادی یافت شود نزدیک
بمحلی خواهد بود که آب در آنجا جاری است گاه از پایین دره و گاه از وسط آن میرانیم با من
با یک چاروادار قدری جلو میروند که اگر دزد یا دشمنی از عقب حمله کنند نکند از اشخاص جلو گریزند
یا متفرق شوند هر کار او میکردم که اسبها نتوانند از این راه عبور کنند [illegible] مجبور شدیم بارها

هرگاه شخص از نقطهٔ مرتفعی نگاه کند قلعت وجود این قریه بنگرد و نتیجه اینکه بام خانه ها

مسطح و با زمین برابر است

اهالی اینجا چندان با چشم محبت بما نگاه نمی کنند و گویا اسلحه ما خالی از فایده نباشد

(دورنمای قصر کردها)



بخانه مراجعت کردیم و دیدیم که اسبابها را درست مرتب کرده آنچه لازم است حاضر کرده اند و قهوه را

نیز فراهم آورده اند ما هم روی تخت خواب نشسته چند روشنائی شمع افروختیم و مشغول شام

خوردن شدیم اهالی قریه در دالان ازدحام کرده بتماشای ما آمده ولی از درگاه

تجاوز نمی کنند یک خوک دور ما گردش میکند و غوغا و گربه ها و موشها از آمدن ما متعجب شده صداهای

غریب می کنند چون روزنه خود را نوشتیم درب حیاط را بستیم و دیوان را در عقب

درب روی کاه و علف خوابانیدیم شنیدم در جلو اطاق و خود در وسط اطاق دراز

کشیدیم طپانچه و تفنگ را پر کرده و خنجر در بالای سر گذاردیم و شمع را خاموش نمودیم

آنوقت از سوراخ سقف دیدیم که ده نفر متصل بما نگاه میکنند و اشاره مینمایند ولی چون

اطاق تاریک است و بیرون ماهتاب مسلم است که ایشان ما را نخواهند دید و خیال خود

میروند معلوم است اگر بی اندازه خسته نبودیم در هیچ مکانی خوابمان نمیبرد .

۱۹ سپتامبر

شب را بد گذشت اول گربه زیاد فریاد کرد و بعد خوک براه افتاده از اینطرف بآنطرف

میرفت و هر وقت که چشم را باز میکردم چند سر را میدیدم که از سوراخ سقف میخواهند

ما را در تاریکی ببینند دو ساعت از نصف شب گذشته خروس شروع بخواندن کرد و بعد

از یک ربع ساعت ساکت شد مجدداً پس از نیم ساعت بنای خواندن را گذاشت و عاقبت

خاموشش کردیده مکرر شنیده بودم که خروس سه مرتبه میخواند ولی باین نظم و ترتیب ندیده بودم

پنج ساعت بعد از نصف شب صبح شد اسبها را بیرون کشیده زین نمودند از صاحبخانه پرسیدیم

کرایه خانه یک شبه شما چه میشود گفت چهار قران شش قران با یک چای و یک قلیان باو دادم

و زیاد ممنونش کردم .

قریب یکساعت در راه بوده از دره حرکت کردیم و این دره بتدریج وسیع میشود و منتهی

میگردد به چمنها و بعضی مزارع پنبه و برنج دو طرف دره دارای بعضی درختهای کوچک و

پنبه ها است و گاهی هم درخت تبریزی و درخت گردو دیده میشوند در بین راه درخت تبریزی را

دیدیم که از کهنه و نخ پوشیده شده بود و گویا بر شخص مقدسی که از آنجا میگذرد باید گوشه

لباس خود را پاره کرده بشاخه آن درخت به بندد و حاجت خود را بخواهد مرد دهقانی که اینجا
با ما بود با یکی از نوکرها این آداب را بجا آوردند

در سمت دست راست ما دره ایست که امتداد عمومی آن بجانب شمال است سرابالائی
دوباره شروع شد و درخت و سبزه از میان رفتند به راس گردنه رسیدیم
و در پائین پای ما جلگه وسیعی است که در منتهی الیه آن اگر چشم ما خوب به بیند باشگاه را
خواهیم دید ولی هنوز تا آنجا بیست کیلومتر مسافت داریم

در قعر دره گران زاب جاری است ابتدای او ______ جوئی است که عرض آن
بیش از ده متر نیست .

کوه های بسیار که امتدادشان از شمال بجنوب است از انشعابات عمودی که نزدیک
ابتدای گران زاب ختم میشوند جدا شده و در طول خود تشکیل دره های عمیقه مینمایند در سمت
دست چپ ما نیز همین آثار ولی قدری مختصر تر بطور زیر میرسند این نشیب و فرازهای پی در پی حرکت
ما را بطئی کرده و اغلب در راس جبال زمینهای مسطح و مساوی الارتفاع موجود اند که از بعضی
نقاط شخص گمان میکند اینجا جلگه ایست که تا کوه ممتد است ولی یکی از دره ها که ما بین دو قطعه
زمین مسطح آمد از نزدیک منظر جبال خیلی قشنگ است در طرف جنوب شکل سلسله مغشوش مینمایند
که قله هاشان از برف پوشیده شده و راه سنگلاخ است و رودخانه با ما دویست متر
مسافت دارد و در بعضی نقاط بشکل مارپیچ و خم خورده است قاطرچیها در راندن مالهای خود کاهلی میکنند
ولی بعنایت آنها هم شکل ما در رسیدن منزل مجهول باشند نصیحت و حکم نیز بخشان بیرود
و با شلاق باید ایشان را مطیع کرد

دیوار و پرتگاه های چنین رودخانه بیکدیگر نزدیک میشوند از یک نشیب تقریبی پائین آمدیم
و به پل کوچکی رسیدیم که نصفش خراب بود ولی معهذا بدون خطر میتوانیم از آن عبور کنیم

این محل

این محل خیلی تنگ است و راه در سمت پل بطور زاویه قائمه واقع شده و در این تنگنا بطوری
باد شدید میوزید که نتوانستیم از دورنمای اینجا عکس برداریم چند متر دورتر در سمت راست
نهر کوچکی وارد رودخانه میشود از کنار آب گذشتیم و به فرازیکه در میان دو نهر آب قرار گرفته
بالا رفتیم و در راس تپه که محاذی جلگه های طرفین رودخانه است خرابه های قریه کوچک و
متروک کالای گرانی را دیدیم سابق گویا در اینجا آب زیاد تر بوده و این قریه خیلی اهمیت
داشته است این ولایت خیلی عجیب است و آبها بنظر میآید که از آن جذب میشود از همه سمت دیده میشود
که جویهای کوچک جاری و به رودخانه های بزرگ ریخته میگردد اتساع جریان رودها منحرف شده
و کف دجله و گران زاب بیش از یک کیلومتر تغییر مکان داده این اثر اخیر بواسطه انباشتگی
و ارتفاعاتی حاصل شده که بیشتر آن آب شدن برف در بهار بوده است بدین طریق که برف
با خود سنگ و خاک را بدان موضع برده و چون شروع بذوب شدن کرده این سنگ
و خاکها جلو رودخانه را سد کرده و آب مجبور شده راه دیگری اختیار کرده است
بعضی رودخانه ها که سابق آب زیاد داشته اند و اکنون خشک شده اند نیز ممکن است بواسطه
همین سنگ و خاکها باشند ولی معدوم شدن آب خود رودخانه ها نیز این اثر را میتوان
نسبت داد عدم سکنه در این نواحی نیز دلیل فقدان آب است .

سلسله جبالی که در مقابل ما واقعند رنگ آبی قشنگی دارند که در بعضی نقاط بواسطه اشعه شمس که
در حالت غروب است گلی گردیده در دره که دست چپ ما واقع است و از آنجا شاه گران آب
جاریست قریه کوچکی می بینیم که مشتمل بر چندین خانوار است و اهالی آن مشغول کوبیدن گندم اند
گاوها و اسبها را با مال بند چوبی بسته اند و متصل دور میزنند یک یا دو نفر نیز خوشه ها را
در جلو پای این حیوانات میاندازند زنها نیز پشت بام نشسته و گندم را با غربال از کاه جدا میکنند
صورتشان شکل اغلب زنهای کرد باز است و خود را نمیپوشانند در این باب کردها تعصبی

ندارند

شل نهار انداز .

نزدیک شهر شدیم و دوباره از آخرین ماهورها که در فوق آنها جلگه باشکاه موجود است بالا میرویم

در سمت دست راست خرابهٔ معبد یک کلیسای متروک نمودار است .

آن اولین قصبهٔ سرحد عثمانی اهمیت زیاد دارد و در مدخل آن چند دکان و بازار موجود است



چون دارالحکومه همین اینجا بود بمنزل حاکم رفتم خانهٔ بود محقر که از گچ سفید شده بود و الیه اقلا

در بست و پنجره داشت از پله های چوبی کوچکی بالا رفته داخل اطاقی شدم که سرکار حاکم در کمال

فربهی و تنبلی (مثل بیشتر اجزاء دولت عثمانی) روی مسند نشسته بود و مرا پهلوی خود نشانید

وچون فرانسه نمیدانست تعارفات مرا آدمم از برای او ترجمه نمود بعد کاغذی را که

قنسول تبریز نوشته بود باو دادم و خیلی احترام نمود و سؤال کرد چرا این سفر را میکنید

و از کدام راه میل دارید عبور نمائید از او خواهش کردم رقعهٔ سفارش نامه جهة حاکم وان

بنویسید و این کار را قنسول نتوانسته بود بکند برای اینکه در میان اجزاء عثمانی رسم این است که

حکام خیلی نزدیک بیکدیگر بیشتر از سفارش باخواهش نمایند و اگر حاکمان با یکدیگر زیاد مسافت

داشته باشند ارسال و مرسول و تکلم نمی کنند .

پاشا با ما خیلی مهربانی کرد و خانه را که جهة پذیرائی اجزاء و مسافرین خود تهیه کرده بود بما واگذاشت

و ما را از امنیت راه تا وان خاطر جمع ساخت بعلت چون در مداخله نگرانی داریم و دزدها

فهمیده اند که نزدیکی سرحد جا تفتیش میشود از این راه چشم پوشیده بجاهای دیگر دست برد میزنند

پس از اینکه قهوه صرف شد میرویم و به ما ملحق میشویم مجدداً سوار بر اسب شده با دو سرباز

عثمانی بمنزل خود رفتیم اول در یک اطاقی که کف آن با سطح زمین برابر بود و پنجره نداشت

داخل شده و از آن وارد در اطاق دیگر شدیم که در اطراف پنجره داشت

جمیع این راه را که امروز پیمودیم چشم انداز خوبی دارد و اطراف اطاق نیم کت گذارده اند

ولی بالشهای آنها بقدری کثیف است که هیچ بکار نیامد مگر اینکه شب با آنها پنجره ها

مسدود کردیم و این پنجره ها عبارتند از فقط چند آلت چوبی که بیکدیگر وصل کرده اند .

در جنب اطاق ما اطاق کوچک دیگریست که جهة آشپزخانه و منزل نوکرها بکار میرود

پس از اینکه بارها منظم و تخت خوابها برپا شد آشپز مشغول تهیه شام گردید و ما هم

دست و رو را شستشو میدادیم و من جلو در بخانه رفتم تا این چند دقیقه آخر روز را بتماشای قریه و

اهالی آن بپردازم جمیع اهل قریه از زن و مرد و خارجه بهیجان آمده و عثمانیها با البسه مختلفه

ما را احاطه کرده و در میان این ازدحام دو نفر بمن نزدیک شدند که بخوبی و درستی فرانسه

حرف میزدند یکی از آنها ترکی است از اهالی دیاربکر که از اجزاء تلگراف خانه است
و با کمال خوش روئی از اهمیت تلگرافی باشگاه جهة من صحبت داشت میگفت اخباری که از
اروپا باید بایران برسند چون از خاک عثمانی بیایند تماما از باشگاه میگذرند و علاوه اینجا
مرکز سه خط داخلی است که عبارت باشند از وان و جوله مرک و دیقیان .

(درخت گردوی گره دار)



در اینجا بطور توسط روزی صد مطلب مخابره میشود .

دیگری شخصی است ایطالیائی که در باشگاه منزل نموده و اکنون یک کشیش فرانسوی
در خانه او میهمان است خواهش کردم مرا نزد کشیش راهنمائی کند براه افتادیم و پس از

پنج دقیقه

پنج دقیقه بخانه رسیدیم با کشیش فرانسوی زیاد خصوصیت نمودم و چون هم وطن بودیم از ملاقات یکدیگر
بی نهایت خورسند شدیم با این کشیش یک نفر مهندس مجارستانی همراه است موسوم به مسیو الکساندر
داتنورات که میان وان و باشگاه راه عراده رو میسازد خلاصه با پرتوره از سهولت و دشواری
و اشکال سیاحت در این نواحی صحبت داشتیم .

پرتوره جهة یکی از آشنایان خود که در وان است دو کلمه نوشته بمن داد که در آنجا از من
پذیرائی نماید .

آن شخص ایطالیائی جهة من چای و قهوه حاضر نمود و پس از صرف آنها چون تا منزل منتظر بود از
آقایان مرخصی حاصل کرده بمنزل شتافتم چون وارد منزل شدم نزدم گفت که چاروادارها
میگویند قبل از ظهر حرکت نخواهیم کرد بایشان پیغام دادم که صبح اول آفتاب اگر براه نیفتند
ایشان را نزد حاکم خواهم فرستاد که بهر یک پنجاه چوب بزنند .

کبکهائی را که صبح شکار کرده بودیم نوکر جهة شام طبخ کرده است .

۲۰ سپتامبر

تازه عادت کرده ایم که با لباس بخوابیم و شب را خوش گذراندیم چاروادارها
در ساعت شش حاضر شدند ولی ما قبل از ساعت هشت نتوانستیم براه بیفتیم بجهة اینکه طبیب حافظ الصحه
باید بیاید و هر کس که در خاک عثمانی داخل میشود رسیدگی و امتحان نماید اما عادت این حافظ الصحه
به دریافت کردن از هر نفری چهار قران محدود گردید .

خط تلگراف در کنار جاده واقع شده تا از سلسله جبالی که در پهلوی دره کران است
قرار گرفته اند عبور میکنیم و منتظریم که بگردنه رسیده از میان این کوهها خارج شویم
قدری هم از قطعه راهی که شخص مجارستانی شروع بساختن کرده بود دیدیم
قاطرچی ما که موسوم است بعبدالله زیاد خود سر و موذی است اکنون بیش از یک ساعت

کم کم

نمایان اند که بعضی شبیه آجر قرمز رنگ و برخی سبز و آبی و خاکستری و بنفش اند
سرازیری ناراحت است ولی خطری ندارد در سمت دست چپ ما قریه
کوچکی است موسوم به سیل و در هنگامی که از پهلوی آن میگذریم باز عده



(دسته های خنجر کردی که از عاج ساخته شده و منبت کاری گشته اند)

میخواهد اطراق کند ضابطیه ها (سوار عثمانی) چون ضعیف اند اگر خوب
خدمت کنند انعام خواهند گرفت آبها را برانند و محافظت راه را بعهده گرفته اند
پس از ربع ساعت دیدیم که نوکرها عقب مانده و خیلی بتأنی حرکت می کنند و مثل اینکه

که ما حرکت کرده‌ایم متعهد او در دهکده محقر جنح که از پهلوی آن میگذریم میخواهد توقف کند
مجبوراً او را تهدید کردم و گفتم با یک نفر سوار تو را از دهات خواهم فرستاد که تنبیه سخت کنند اغراق
او هم زیاد خیلی و مسامحه دارند نوکرم نیز در کار سست شده و ما خودمان باید مالها را برانیم
از پهلوی یک قافله که تازه وارد شده و نزدیک چشمه چادر زده بودند گذشتیم حالت بعضی
از آنها مثل فراریهای مصر بود یک مرد خوش روئی لجام اسبی را بدست گرفته و در روی
آن اسب زنش را سوار کرده زنش نیز طفلی را در بغل دارد و در عقب خورجینی آویخته اند که
در هر طرف آن خورجین یک طفل خردسالی را نشانیده اند نوکر و اجزاشان هم پیاده و سواره
از عقب میرفتند

از بی آبی و علفی در دشت محفظه سنگها بالا رفتیم و بنقطه خیلی نزدیک جوی آبی رسیده پیاده
شدیم و مثل چشمه در مقابل آفتاب مشغول نهار خوردن گشتیم اسبها در چمنی که جو میخوردند قاطرچیها
آنها را قشو مینمایند قشو آنها خیلی ساده عبارت است از یک پارچه آهن که ۲۰ سانتی متر طول و ۹
سانتی متر عرض دارد و کنارهای آن دندانه دندانه و در وسط دو تیغه دارند که بواسطه
میلهای کوچک آهنی که از وسط حلقه متحرکی گذشته اند ثابت اند فایده این حلقه ها دو چیز است
یکی آنکه حیوان بواسطه صدا ملتفت میشود که آمده اند تیمارش کنند دیگری آنکه چون قشو را تکان
دهند این حلقه ها سبب میشوند که هرچه چرک و کثافت است ریخته شود .

دو ساعت بعد از ظهر مجدداً براه افتاده و بیش از ۲۲۰۰ متر از سطح دریا مرتفع شدیم
و به راس کوه رسیدیم هوا خیلی سرد است و مجبوریم پالتوهای ضخیم بپوشیم
بمسافت ششصد متر چند قوچ وحشی دیدیم وقتی تفنگ بآنها نزدیک شد در بالای کوه
چشم انداز خوبی دارد و شخص مثل اینست که در فوق جبال است هیچ منظره زیبائی که دریای
طوفان سرنگون شده و امواج آن بمرتبه خوابیده اند تا چشم کار میکند تپه و گردی کوههای خاک

بن فرو گشتند فریاد کردم که بیایید و تند برانید بعد از نیم ساعت معلوم شد حرف مرا
نفهمیده‌اند و زیاد عقب مانده‌اند حوصله‌ام تنگ شد و شلاق بزرگ را از ترجمم گرفته
بتعاقب تاخت کردم و بزبان فرانسه فحش زیادی بایشان داده و با شلاق اسب نوکر را
پیش انداختم تا این محض احتیاط که مبادا این آسیبی رسد جلو آمده و از وضع نوکرها رنگ
میخوردند و خود را از روی پالان میانداختند و اسبها که از ترس از کوه و دره جا می‌جستند
و من که در عقب آنها فریاد میکردم و فحش میدادم بطور قهقهه میخندید .

باز بحرکت افتادیم و در ضمن ملتفت شدم که تفنگم از زین باز شده و افتاده است فی الفور بعقب برگشتم
و دیدم یکی از کردها آنرا از زمین برچیده ارد و یقین است که اگر بچشم خود ندیده بودم تفنگ را
زیر خاک پنهان میکرد و در موقع دیگری میرفت و برمیداشت خلاصه چون ملتفت شد که او را
دیدم تفنگ را داده و دستی تسلیم من کرد و من هم انعام خوبی باو دادم چند کلمه قرقر کرد و
انعام را بمن رد نمود چون زیاد اصرار کردم پول را گرفتم و به ترجمم گفتم الفاظ او را ترجمه کند
میگفت چون تفنگ را گم کرده‌ام دیگر بمن تعلق ندارد و حال که او پیدا کرده باید تفنگ
مال او باشد یا قیمت تفنگ را باو بدهم .

نهر آبیکه در وسط دره جاریست از گردنه باین سمت خیلی تنگ بوده ولی اکنون وسیع
شده است و از چندین چشمه باو آب داخل شده مثل رودخانه گشته است علاوه بر این
از سمت جنوب جوی بزرگ دیگری بآن ملحق میشود و مخصوصاً هر جا که دره تنگ است آب زیاد
ترشح میکرد و خلاصه پس از اینکه از راه مخوفی گذشتیم قصر عالی دیدیم که روی سنگ
بزرگ منفردی بنا شده و موسوم است به محمودیه در پائین این قصر قریه کوچکی است و میان
قصر و قریه همین نهر آب فاصله است خانه‌های این ده مخروبه و گویا بیش از صد نفر سکنه
نداشته باشد معهذا از دولت عثمانی یک نفر نایب با چندین سرباز اینجا منزل دارند

نزد نایب رفتیم و کاغذی را که پاشا از بایزید نوشته بود نشان دادیم خانه حاکم را
که در جلو نهر واقع است و بواسطه پل سنگی کوچکی باید وارد آن شد بما تسلیم کردند
رئیس پست چون ملتفت ورود خارجه شد و بواسطه سوارها دانست که ما خسته هستیم
در رفت و آوردن بارها و تنظیف منزل ما زیاد حسن خدمت بخرج داد .

(تصویر عبای کردی)



MANTEAU KURDE.

اسبها را در طاق پائین بردند و ما هم توسط نردبانی باطاق بالا رفتیم .

۲۱ سپتامبر

بمحض اینکه بیدار شدیم پیاده رفتیم بگردش و تماشای قلعه و مضافات آن که از یک

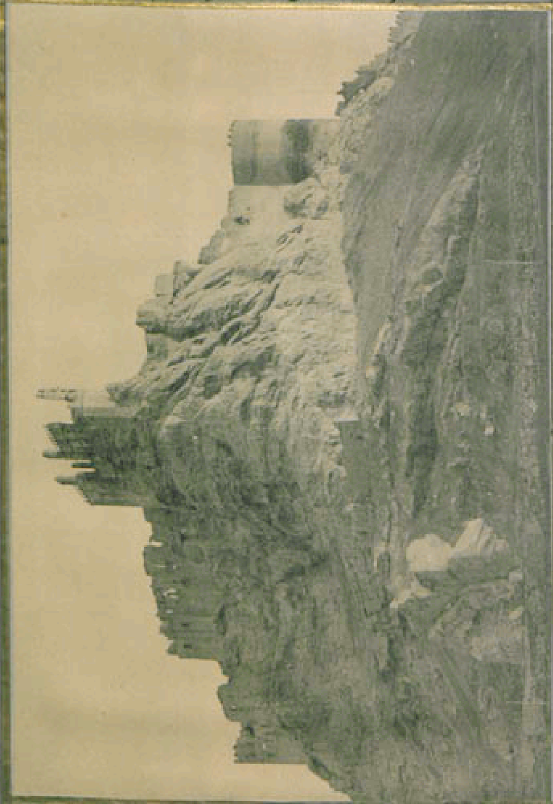
دیوار مربعی احاطه شده بوده و تقریباً هر ضلع این مربع ۵۰۰ متر طول داشت قصر در بالای
سنگ بزرگی با ارتفاع هفتاد الی هشتاد متر ساخته شده و در جنوب شرقی محوطه واقع است
و مشرف است بر دره تنگی که ما از آنجا آمده ایم در وسط تپه بنای مخروبه نمایان است که باید توسط
مجرای زیرزمینی با اندرون قصر مربوط باشد ولی ما نتوانستیم اثر نقب را پیدا کنیم چون بسمت ضلع
شرقی حرکت کردیم برج بزرگی در گوشه قصر دیدیم دیوار محوطه دندانه دار است و گاه گاه
در بعضی نقاط آن برجهای کوچک ساخته اند ولی عوض اینکه بر تپه احاطه کرده باشد تا نوک کوه مجاور
بالا رفته و آنجا منتهی بقلعه کوچک دیگری میگردد .

در اندرون این دیوار و در گودال بزرگی که میان سنگ بزرگ و کوه واقع است خانه های
سنگی مخروبه هستند که سابق در اوقات زد و خورد پناهگاه رعایای اطراف بوده اند
دوباره بمحل ورود خود مراجعت کردیم و من از یک سربازی خواهش کردم همراه ما
بیاید و داخل قلعه را بما نشان دهد .

سابق در ضلع غربی درب بزرگی بوده ولی حالا فقط فضای وسیعی قائم مقام آن شده است
از یک پله که در سنگ تراشیده بودند بالا رفتیم و بمدخل قصر رسیدیم این مدخل فقط یک درب
آهنینی دارد که چون خراب شده پشت آن سنگ و خاک ریخته نمیتوان باز نمود آن بنا نظر میآید
که جدیدتر از قصر باشد درب در پائین برج بزرگ مدوری قرار گرفته که ده متر قطر دارد و
روی تخته سنگ بزرگی تکیه کرده است درب خیلی کوچک است از آهن ساخته شده و میخهای
ضخیم بآن کوبیده اند دو سنگ درشت در جبین و یک سنگ دیگر در فوق آن نصب کرده
و بالای اینها هلال با پیچ داری درست نموده اند که در فوق آن صفحه مربعی است و کتیبه بخط
و زبان عرب وسط آن نوشته شده باز در بالای اینها یک برگ درخت خرما نقش کرده اند
و طرفین آن یک پلنگ بطور برجسته حجاری نموده اند خلاصه بالای جمیع این نقش و نگارها

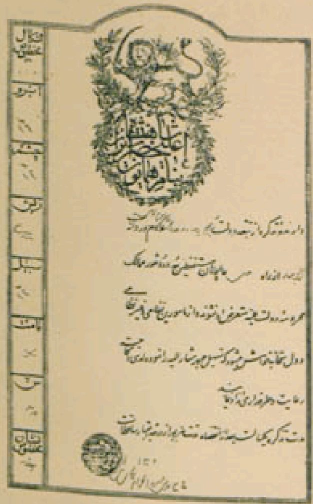
یک ردیف از سنگهای سیاه بشکل گلوله دور تا دور برج کار کرده اند .
چون نتوانستیم از این درب داخل شویم از خرابه ها داخل بعضی اطاقها گردیدیم و اطاق
بزرگ قشنگی دیدیم که پنجره های خوب آن بسمت کوه باز میشدند و چشم انداز باشکوهی داشت

(دورنمای قلعه محمودیه)



و از قرار معلوم مکان آقای قصر بوده در اطاق و تالارهای زنها از بعضی نقاشیها
روی دیوار نمایان است ولی حیف که تمام ضایع و خراب شده بعضی ها هنوز بر پا اند
سقفها افتاده و دالانها مانده و گشته و زیر زمینها مملو گردیده اند .

difficiles, pour nous rendre un compte exact de la distribution des pièces, nous sommes obligés de prendre les plus grandes précautions pour ne pas tomber dans les trous. Du haut des constructions, la vue s'étend fort loin. Dans cette position imprenable on comprend l'orgueil des seigneurs



FAC-SIMILÉ D'UN TESKÉRÉ PERSAN

puissants et hardis, anciens possesseurs du château, et maîtres du pays.

Les Kurdes n'ont pas à espérer revenir jamais à cette indépendance absolue. Si, dans leurs montagnes, ils échappent encore à l'autorité des Turcs, ceux-ci ont trop d'intérêt à l'asservissement de cette peuplade active et intelligente, pour lui permettre de reconquérir cette liberté et cette indépendance qui s'étalaient autrefois au grand jour.

Il est à peu près dix heures quand nous rentrons ; tout est prêt et

چون میخواستیم همه جا برویم و از جاهای خیلی مشکل نیز عبور کنیم تا طرز تقسیم و تعداد صحیح
اطاقها را بفهمیم مجبور بودیم خیلی احتیاط کنیم تا در سوراخها نیفتیم از فوق این بناها چشم تا مسافت
زیادی کار میکند و از این وضع معلوم میشود صاحبان این قلعه و قصرها چه قدر مقتدر
و متهور و متکبر بوده اند و دیگر امیدی نیست که کردها باین اقتدار کامل برسند و اگر چه هنوز از اطاعت

(تصویر یک تذکره ایرانی)

از احکام عثمانی فرار کرده در کوههای خود پناه میبرند معهذا دولت عثمانی از مطیع کردن آنها و در تحت
داشتن ایشان زیاد منتفع میشود .

تقریبا دو ساعت قبل از ظهر بمنزل مراجعت کردیم همه اسباب فراهم است و غیر از سوار شدن برای

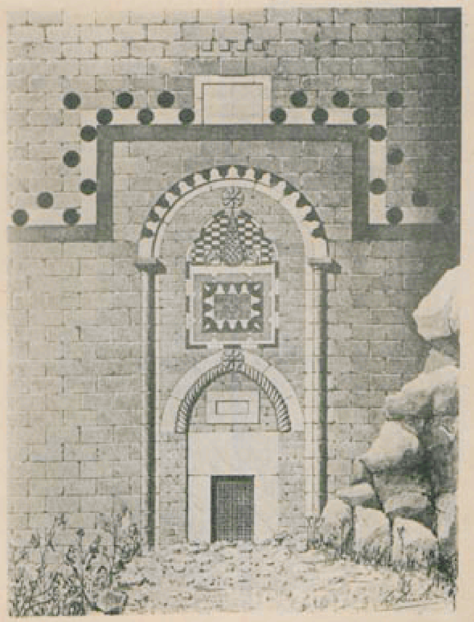
دیگر کاری نداریم با عجله براه افتادیم و باز از میان زمین خشک و خالی عبور نمودیم از
قراریکه میگویند در این نواحی خرگوش و غزال و کبک و پلنگ زیاد است و چقدر
مشعوف میشدیم اگر پلنگ شکار میکردیم بجهة اینکه تفنگ مخصوص این کار را داشتیم ولی حیف که
ندیدیم و فقط گاه گاه شکار ما منحصر بکبک بود دره کم کم وسیع میشود و از چندین جوی آب وارد

(نقشهٔ هندسی درب محمودیه)

نهر بزرگ شده و در بعضی نقاط عرض آن پنج شش ذرع میگردد و قدری دورتر که نهر چندان
عمقی ندارد و منشعب بجوبهای عدیده میگردد و در کنارهای آن نیز علف و خار و بته
روئیده و این نهر موسوم است به زنسان یا خوشاب جائی که اسم قریه ئیست که در

فر

nous n'avons plus qu'à monter à cheval. Toujours le même pays, désolé, aride; nous cheminons à travers des rochers et des mamelons dénudés.



DESSIN GÉOMÉTRAL DE LA PORTE DE MAHMOUDIÉ.

Il y a, paraît-il, beaucoup de lièvres, de gazelles, de perdrix et de panthères dans les environs; nous aurions été enchantés de pouvoir chasser ces derniers animaux; nous étions armés pour cela, mais nous n'en avons

دیگر کاری

قلعه واقع است و بیشه دارد و دریاچه وان میشود .

در این راه شخصی را به لباس اروپائی دیدیم که میخواست چاپار زده منزل کند پیش آمد
و زبان فرانسه با سلام داد یکی از ترکهای اسلامبول است که در دولت عالیه ترکی
نایب الحکومه احمدیه شده است و خیلی ترس دارد از اینکه در راه گرفتار دزد یا دشمن
شود میخواهد پانزده سوار با خود همراه ببرد و از راهی که عبور و مرور زیادتر است حرکت
خواهد کرد و زیاد تعجب دارد که چگونه ما از این راه آمده ایم با کمال جرأت دعوت کرد
که پیاده شویم با او سیگار کشیم و قدری استراحت کنیم ولی چون میبایست امشب بوان برسیم
از اسب پیاده نشدیم خداحافظی کردیم و گفتیم انشاالله در احمدیه ملاقات خواهیم کرد
دره باز مجدداً در میان دو تپه سنگی تنگ شده و در عمق آن راه منحصر بکف رودخانه میشود
در روی رودخانه پل کوچکی ساخته اند ولی بطوری مخروبه است که ما از گذار آب زدن را
ترجیح دادیم این دره که بدریاچه وان منتهی میشود زیاد حاصل خیز است اگر در آن کار کنند
مقدار حاصل چندین برابر حالیه خواهد شد از دور دهکده بی نیم موسوم به زرناک
و هستیان که هر یک بیش از صد نفر سکنه ندارند .

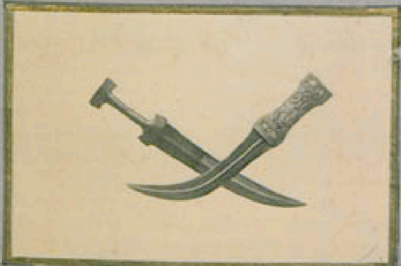
هوا دفعتاً ابر شد طوفان برپا گردید و باران شدید بارید ولی پس از یکساعت مجدداً هوا خوب شد
و هرگز در هیچ جا ندیده بودم که باین سرعت هوا تغییر کند از قریه کوچک زرنگ عبور کردیم
و مهیا شدیم که از آخرین کوهی که میان ما و وان فاصله است عبور نمائیم بغیر از این که آب
جویها قدری زیاد شده دیگر از طوفان اثری نیست در ابتدای سربالائی زمین گل رست
و لغزنده است .

بالاخره رسیدیم ببالای گردنه چون قدری در راه پیچیدیم دورنمای خوبی دیدیم تمام
صحرای وان جلو ما نمایان است و در وسط آن ارک و تپه وان که مشرف بر شهر است شکل مخصوصی دارد

ایران

در پایین و مقابل ما رود به شمال قلعه سیپان و در سمت دست راست کوه وارک
در سمت چپ دریاچه بنفش که آب آن اولین خانه های شهر را مشروب میکند واقعند
تپه وان خیلی عجیب است با هیچ کوهی مربوط نیست و در وسط جلگه ایستاده است بخاطر دارم که
همین شکل را در تری شیپولی و هندوستان دیده ام .

(خنجرهای کردی)



در مدت دو ساعت رسیدیم به اولین باغات شهر و چون از مزارع حاصل خیز عبور میکردیم
عرابه های بزرگ ساده ای دیدیم که چرخهای ضخیم چوبی داشتند و مملو از کاه بودند .

یروان را با کاغذ سفارش نامه از جلو نزد کشیشها فرستادم تا آنکه از آمدن ما مخبر شوند
و اگر جهة پذیرائی ما مکانی ندارند اطلاع دهند .

(خانهٔ کشیشها در وان)



(فصل ششم)

وان

از ۲۱ تا ۲۶ سپتامبر

ورود بوان — منزل کردن در خانهٔ کشیشها — دیدن قنسول روس — کاوشهای
زیر قلعه — احتیاطات حاکم نسبت بما — وان و باغات و شهر و صنایع آن

— جمعیت و مهاجرین اروپائی — تپه وان و کتیبه‌ها — بنای وان — میر ابیس —
شام خوردن در منزل قنسول روس — اشکالات در باب عکاسی — دیدن زیر
قلعه و خرابه‌های آن — در شکسته سیو کولو باکین — یک برج بیار عثمانی — بابا ما کرتان
— دریاچه وان و ماهیهای آن — خوار و اختامار — ارمنستان و کردستان — عذر
نرم را خواستن — شام در منزل قنسول انگلیس — دزدی کردها — کاهلی دولت در
گرفتاری آنها — بی اعتمادی و اذیت نسبت بخارجه — سیمین بترجم جدید ما —
خانهای امریکائی و منازل ایشان — گردش در دیر وار اک — کتابخانهٔ آنجا
— عزیمت از وان .

کشیشها در منتهی الیه دیگر باغات منزل دارند و بیش از نیم ساعت لازم است که در کوچه‌ها
حرکت کنیم تا بآنجا برسیم در دو سمت کوچه‌ها دیوار گلی باغات سایه انداخته و درختهای بزرگی
در کنار جویهای پر از آب سر بفلک کشیده‌اند .

یوان اگرچه در کمال رغبت خدمت میکند ولی از شدت حماقت گم شده بود و در دو دقیقه
بعد از رسیدن ما وارد شد و کاغذها نیز که باو سپرده بودم من رد نمود .

پر دو پلان نهایت و باید موقعی وارد شده ایم بجهة اینکه این آقایان تازه خانه ساخته‌اند
که هنوز تمام نیست و مشغول تغییر منزلند .

پر دو پلان نشسته اند ما منزلی دیدیم جز یک اطاق که هنوز پنجره‌های آن کار نشده و اندکی کف
در میان یکی کف زمینی است که ممکن است منزل تغییر شما بدهید ولی ما راضی بودیم که ما را احتیاط نشیم
و از در همو طن خود منزل کنیم تخت خوابهای خود را مهیا کردیم و امید داریم که پتو و لحاف
ما را از سرما های خارج حفظ نمایند .

چون اسبابها را مرتب و درست و درو را نشستیم جهة شام خوردن با مین رفیقیم معلوم است

خوب حرف میزند و جوانیست با علم و معقول بواسطهٔ روابط زیادی که در این نواحی میان ایران و عثمانی است کار او بسیار مهم است .

دو ساعت بعد از ظهر سوار ه با پرو دوپلان اگرچه مشغله زیاد داشت بگردش شهر و اطراف آن رفتیم قنسول روس یک اسب بمن امانت داد و ها مین اسب پر تو ره را سوار شد .

(یکی از کوچه های وان)



کوچه هائیکه در میان باغات وان هستند بسیار صفا دارند خاک آنها خوب ولی زمین قدری ناهموار است از هر سمت خیابان و کوچه جویها مملو از آب جاری درختها سایه افکنده و هوا بسیار لطیف و خنک است در بعضی نقاط که خیابان وسیعتر میشود عوض شارع خیابان تفاوتی بسنگ

کشیشها بهمه کار میپردازند الا بخوراک ولی اتفاقاً در بشقاب غذا خوردیم و در گیلاس بلور نوشیدیم روی صندلی و مقابل میز نشستیم .

بعد از شام خوردن از نایب قنسول روسیه که موسوم است بمسیو کولوبالین دیدن کردیم چون در اینجا قنسول فرانسه نیست لابدیم که از او استمداد و حمایت بطلبیم .

با کمال مهربانی از ما پذیرائی نمود و مدتی با یکدیگر صحبت کردیم تازه از اوقات تلخی زیادی آسوده شده بود .

سال گذشته بروسیه رفته زیر اجبه خود تزویج کرده و همراه آورده است چند روز قبل زنش وضع حمل نموده و چون اینجا جز یک نفر جراح نظامی عثمانی بی سواد دیگر طبیبی نیست خیلی حال قنسول پریشان بوده است ولی خوشبختانه احتیاج بطبیب نشده است .

درباب بعضی آثار عتیقه و کاوشهای این شهر که در تفلیس شنیده بودم از قنسول استفسار کردم گفت تعداد آن اشیاء بسیار کم بود و اکنون چهار سال است دیگر کسی در آنها کار نکرده در قسمتی از سمت شرقی جلگه روی تپه آثار عمارت قدیمی یافته اند و چون در آن کاوش نموده اند بعضی ظروف و مجسمه های سفالی و عاجی با سرهای طلا و نقره پیدا کرده اند که هر کدام ۲۰ الی ۳۰ سانتیمتر ارتفاع داشته ام پس از آنکه انگلیسها مخارج زیاد کردند و چیز قابلی بدست نیاوردند دست از کار برداشته بولایت خود رفتند .

۲۲ سپتامبر

صبح زود اول قاطرچیها آمدند و بقیهٔ حساب شان را پرداختیم بعد پرو دوپلان ما را بتماشای باغ و خانه برد و گفت بخواهشم از بذری آلات و حبوبات فرانسه در این باغ کشت و زرع نمایم حاکم از آمدن ما پریشان شده است و دو دفعه بهانهٔ دیدن نزد ما جاسوس فرستاده است با قنسول ایران که بدیدن کشیشها آمده بود و زیاد با یکدیگر دوستی داشتند آشنا شدیم زبان فرانسه را

ولی در طرفین سه یا چهار ردیف درخت قرار میگیرند و بطوری اشجار بیکدیگر نزدیک و بهم
آورده اند که بجهت تاریکی شب را شخص باید خیلی احتیاط کند تا در جوی یا گودال آب نیفتد و بدون
فانوس نمیتوان از خانه بیرون رفت و در مدت روز از منزل تا شهر گردش با صفای خوبست
که بیست دقیقه طول میکشد یک فضای وسیعی که هیچ درخت ندارد میان شهر و باغات فاصله است
و محوطه مخروطی که دیوار سنگی دارد و بر شهر احاطه کرده و نزدیک دروازه ها خندق حفر کرده اند
کوچه های وسط شهر خیلی تنگ و معوج و کثیف اند بازارها کوچک و جهت عبور و مرور چندان راحت نیستند
در آنجا از ابریشم پارچه ضخیم و نفوذناپذیری میبافند که خیلی محکم و با دوام است و همچنین با مفتولهای
نقره اشیاء کوچک از قبیل قوطی سیگار و گوشواره و دگمه های سردست و غیره میسازند .
کارگرها خیلی قابل اند ولی کارشان ضخیم و نقشهای آنها خالی از ظرافت و لطافت است . . .
شهر و باغات روی هم رفته بیست و پنج الی سی هزار جمعیت دارند و در میان این سکنه فقط ده نفر
اروپائی است : دو کشیش دو امریکائی قنسول روس قنسول انگلیس
و منشیهای ایشان یک طبیب حافظ الصحه یونانی مادام کوئوباکین زن قنسول روس
و دو خانم امریکائی زندگانی و معاشرت برای این اروپائیها بسیار سخت است و اگرچه خاطر
دولت عثمانی قدغن نکرده است که تجار معتبر و ارکان شهر با فرنگیان رفت و آمد و آمیزش کنند
ولی باز درست آزاد نیستند و باطناً میترسند چنانچه مسئله ذیل شاهد براین مطلب است :
یکی از عمال عثمانی میرود یکی از ارامنه را که دوست او بوده و خانه اش مقابل منزل قنسول
روس بوده ببیند هنگامی که این شخص مشغول دیدن و صحبت بوده نوکرش با اسب
در سایه دیوار قنسولخانه نزدیک در میایستد رئیس پلیس نوکر را با اسب می بیند و فی الفور
بحکومت راپورت میدهد که این شخص با قنسول رابطه دارند حاکم بدون استنطاق عامل بیچاره را
میخواهد و او را معزول میکند پس از گفتگوهای زیاد بیگناهی این بدبخت ثابت میشود ولی دیگر

شکل و مقطعش را با و سیه شد .

از سمت دریاچه از شهر خارج شدیم و دور قلعه گردش کردیم سنگ بزرگ وان حجمی است
بطول پانصد شصت متر و بارتفاع هشتاد متر و عرض آن در قاعده نیز هشتاد متر است از شرق
بغرب ممتد است و تقریبا در وسط از نقطه آن کتیبه های میخی شکل حجاری شده اند



ولی این جلوه بجدی مرتفعند که شخص ممکن نیست با آنها دست رس پیدا کند .
شولتز در بالای مناره نزدیک آن رفته و بتوسط تلسکپ از آن خطوط نسخه برداشته بعد مستشرقین
بواسطه چوب بست نیز آثار آنها را روی کاغذ نقش کرده است .



PANORAMA DE VAN : LE LAC, LES JARDINS, LA CITADELLE. (Vue prise de Topouk-Kaleh.)

منظره وان ، دریاچه باغها وارگ

سنگ وان کتیبه بسه زبان دارا بوده که در معرفت خطوط میخی زیاده به دانشمندان کمک کرده
و مخصوصاً اعمال بزرگ داریوش را واضح نموده است این کتیبه ها اگرچه خطشان شبیه باشد به
خطی با کتیبه های نینوا و خرابه های آشور از یک جنس نیستند وقتی که سلاطین مقتدر آشور خواستند تاریخ
عبور خود را در روی سنگها حکاکی کنند علامات میخی شکل بعضی تغییرات دادند و این کار را اتفاقاً
محض این کردند که موافق زبان مخصوص علمای ارمنستان باشد و از این بابت این کتیبه ها را به اسم
آرمنیاک موسوم نموده خواندن این خطوط بسیار اشکال دارد .

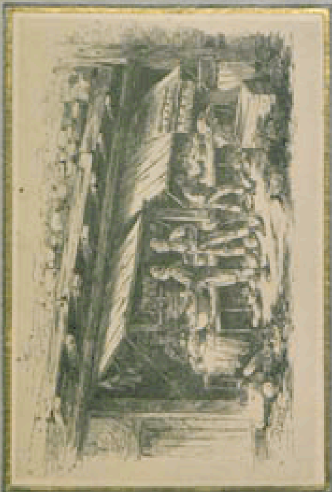
اگرچه نسبت وان بمناسبت اسم یکی از سلاطین آشور موسوس ثانی بانی این شهر بوده است ولی بنای
حقیقی آن را سمیرامیس کرده و بنابر قول موسی خورنی می‌گویند ملکه آشور بجهت ساختن عمارات و
باغات آورده اگرچه اثری از آن ابنیه باقی نمانده ولی تا این عصر اسم آن باقی است
سمیرامیس از حسن دورنمای دریاچه آگتامار (دریاچه وان) زیاد محظوظ شده و قصد کرده است
که در آنجا منزل تابستانی بسازد .

موسی خورنی در تاریخ ارمنستان خود شرح مطولی از شهرها و غارها و کتیبه های این شهر نوشته
در سطح شمالی سنگ بزرگ با سنگهای نوشته شده دیوار و مدخل ساخته اند قدری دورتر
باز در روی سنگ بزرگ کتیبه ها نقش کرده اند تمام این خطوط شکل ظاهرشان یکی است و یک اسلوبی که
باندازه یک متر مربع است و در روی آن خطوط نقش شده و نمره شده است .

چون گردش ما تمام شد بمنزل برگشتیم لباس خود را عوض کرده و جهت شام بخانه قنسول روس رفتیم
در آنجا اشخاص ذیل دعوت بودند : کشیش ارمنی مسیو اتب قنسول انگلیس پدر دوچپان فرنگی
قنسول ما من و من با هفت نفر دوازده زبان میدانستیم : فرانسه آلمانی انگلیسی
روسی اسپانیول یونانی عربی ترکی ارمنی فارسی کردی کلدانی
ولی همیشه بزبان فرانسه گفتگو میکردیم قنسول انگلیس نمیدانم چرا هیچ دهان نگشوده و تو دماغی حرف میزد

مسیو کوتوبا این زیاده مهربانی کرد در گرجستان بوده و مدتی در خوی منصب قنسولی داشته است
وقتی که با زن بتوانستن از بین عبور میکرده با او آشنا شده است این قنسول از شعرای
خود آشیا نغمه و عجیبه آورده و میخواند چیپ ... روزی شده ارمنی را که اکنون
زیاده کم یابیست بی لطف فرماید قدری صحبت در منزل دولت عثمانی بی اطلاعی وی بمهمانی
اجزای آن بیان نمود .

(بازار وان)



در ساعت یازده بمنزل برگشتیم اطاق تاریک فراهم آورده و برای عکس برداشتن از قلعه
شیشه ها را مهیا کردیم قنسول روس با نصیحت کرده در وقت عکس انداختن خود را نشان ندهیم
والا ممکنه از شهر داد و جار بکنند .

۲۳ سپتامبر

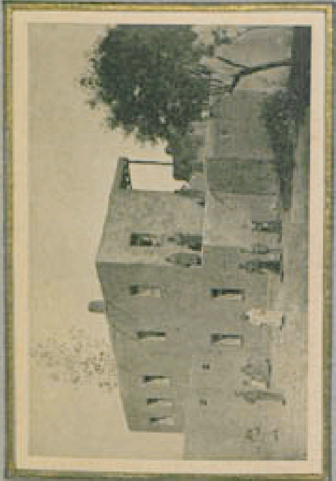
احتیاجات راهمان آورده‌ایم و با این طوری اسباب را مرتب کردیم که برداشتن و در بین از پشت حامل و سوار کردن آن وقتی لازم شد و از روی سه پایه جدا کردن و دوباره بر دوش حامل گذاردن بیش از هفت دقیقه نگذشت معهذا در این مدت قلیل بازار ازدحام جمع شده و شکل این بود که بزرگ و بچه از زمین سبز شدند وقتی که به میدان رسیدیم تنها بودیم اما وقتی که بیرون بیائیم قریب بیست نفر که با چشم عداوت به ما می‌نگرند ما را احاطه کرده‌اند خلاصه پس از اینکه عکس مختلف از قلعه برداشتیم به خانه برگشتیم بعد از نهار تا دو ساعت استراحت کرده و پس از آن سوار بر اسب شده به تماشای محل کاوش تپه‌ی قلعه رفتیم در آنجا خرابه‌های یک قلعه قدیمی که در بالای تپه واقع و به کیلومترها از آن مسافت دارد نمودار گردید و تا چه رسیدن آنجا اول باید از باغات عبور کرده و بعد از پائین تپه صعود کرد تا به قلعه رسید از بالای تپه شهر و دریا شکل با شکوه و قشنگی نمایان است از خرابه‌ها چیزی باقی نمانده و به زحمت به واسطه دیوارهای کوتاه ستونها و وضع اطاقها را فهمید .

محلی را که ما از آن نقطه داخل شدیم (سمت شمال) اهمیتش بیشتر بوده و محفوظ‌تر مانده است چون قدری پیش رفتیم ظروف بزرگ نیم شکسته و قطعات چوب و استخوان و کوزه‌ها دیدیم که حالت ذغال پیدا کرده بودند و شکل این بود که از اثر سوختن به این شکل درآمده باشد در قلعه سنگ بزرگ از سمت خارج قلعه دیدیم از آن پائین آمدیم و به واسطه سوراخی داخل خود سنگ گردیدیم و بعد توسط پله داخل دیگری که از سنگ تراشیده بوده وارد دهلیز بزرگ سنگی شدیم و در دیوارها موج مخصوصی مشاهده شد که شکل این بود از اثر یک ماشین سوراخ کننده حاصل شده باشد .

هنوز بعضی قطعات ظروف سفالی روی زمین افتاده‌اند ولی من گمان ندارم که جز عتیقه‌ها عجب

دیگری بتوان استخراج کرد مگر اینکه زیر زمین را زیادتر حفر کنند و به اطاقهای دیگر برسند در حین گردش قنسول انگلیس را ملاقات کردیم حال اتفاق چنین افتاده بود که تماشای تپه‌ی قلعه آمده بودیم چه تصادفی ما گردش را با جانه کرد خدا امید . . .

(خانه کشیشها) (از سمت باغ)



پنج ساعت بعد از ظهر مجدداً سوار بر اسب شده و از همان راه به منزل مراجعت کردیم از جلو خانه قنسول روس گذشتیم در کنار اسکله که در آن مجسمه بقراط است و در سمت جنوبش دو ورودی مقابل در باب است و نیز ترانده و در کالسکه خانه داخل شود .

میشو کو لو باگین معمار فهمانید که خطا کرده و باید مجدداً دیوار را خراب کرده طور مناسب بسازی

معمار از این کار امتناع کرده و گفت بیخود مغاطعه کرده بودم که کالسکه خانه با یک در بسازم

ولی شره نشده بود که کالسکه در آن داخل شود خلاصه کار بمرافعه کشید و قاضی در این مسئله

حق را بجانب هم مذهب خود قرار داد .

تا با چهار روز دیگر از وان عازم خواهیم شد و باید از حالا بفکر مکاری بیفتیم که ما را تا موصل

برساند خیلی مشکل است کس پیدا شود که از این خط سمتی که ما میخواهیم برویم با ما همراهی کند

بعد از شام پرده پلان ما را از زد یک نفر ارمنی موسوم به بابا ماکریان بردند که اغلب در میان

گیلش ها و کلنه رانع و واسطه است با کمال خوش زبانی و تملق بیا وعده کرد که چاروادار

خوب جهة ما پیدا کند تا اقنون عثمانیها چای و قهوه بما تعارف کرده .

قنسول انگلیس نیز در همان چند دقیقه که نزد ارمنی بودیم بدیدن او آمد .

۲۲ سپتامبر

شش ساعت بعد از نصف شب پس از اینکه چندین رقعه نوشتیم با من منزل ماندو من

تنها سوار اسب شده بسمت تزپاه قلعه رفتم تا چند عکس از آنجا بردارم با لا رفتم سوار بود

آفتاب شخص را میسوزاند و سنگها حرارت را منعکس میکردند .

در مدت روز بجستجوی مکاری شتافتیم هیچکس موافق نقشه و دلخواه ما نمیخواهد حرکت کند

چاروادارها از راه ... بیرد و تفلیس میخواهند بروند و میگویند از میان کردهای حوالی

جولامرک نمیتوانیم عبور کنیم .

چهار روز است که تلگراف کرده ایم و جواب نیامده است لهذا رفتیم تلگرافخانه تحقیقی نمودیم و بعد

از پهلوی دریاچه گذشتیم این دریاچه از دریاچه ارومیه عمیقتر و لی آب آن نمکش کمتر است

۱۵۰۰ متر از سطح دریا مرتفعتر و ماهی آن فقط یک قسم است که در فصل بهار میتوان صید نمود

الیس

و سبب این است که این ماهی در آب شیرین زندگانی میکند و در آب شور نمیتواند زیست

کرد لهذا در فصل بهار که آب باران و برف داخل دریاچه میشود این ماهی میماند و در فصول

دیگر که آب شور است هجرت میکند .

یکی از آثار عجیبه این دریاچه آن است که برخلاف سایر دریاچه ها هر ساله قدری از کنارها بجلو

فرا میگیرد و ترقی میکند . (تپه تپه آق قلعه)



و چون قریب پنجاه سال است که آب آن هر سال زیاد شده لهذا بر وسعتش خیلی افزوده گشته

از سمت شمال شرقی جلگه های مردابی خلیج شده و شبه جزیره ها جزایر گردیده اند مثل جزایر ...

و گدوتز و آقتامار که اکنون چهار کیلومتر در داخل دریاچه واقع است هر قدر آب

دریاچه

پیش آمده شهر وان عقب رفته است .

جزیره آق تامار بواسطه کلیسا خانه که در آنجا است مشهور است کلیسا آنجا در ۹۳۳ بواسطه
کاژیک پادشاه ارامنه ساخته شده کشیش هائیکه در آن مکان بوده اند اعتبار زیادی
داشته و بیشتر آنها میخواستند با اچمیازین رقابت نمایند میگویند سابق براین در صومعه

(ماهی دریاچه وان)



یک اداره مذهبی بوده و مجلس مخصوصی داشته که کشیش های مقصر را تنبیه و حبس مینموده
و آن مرکز ارمنستان است و ممکن است او را انبزرگ پایتخت تصور کرد .

ارمنستان شامل تمام کردستان عثمانی است ولی چون عثمانیها با کمال کراهت دیده

اسم دولتی که مدتی با نهایت برتری داشته هنوز باقی است ولایت ارامنه را کردستان نامیده
اگرچه اخلاق و هیکل و لباس ارامنه بکلی با کردها متفاوت است .

در حقیقت لفظ کرد و نباید تعلق بکمیه دیگر به رعایای عثمانی و ایران که در ناحیه کوهستان از سمت
جنوب شرقی شمال غربی بین ۳۰ و ۴۰ عرض شمالی و میان ۹۰ و ۷۰ طول
نسبت بپاریس مسکن دارند .

ها من و من امر فهمی صورت دادیم و عقد زنم را خواستیم چون دیروز او را اطلاعات
کردم که در تهیه حرکت اعمال میکنی جواب داد که عجله نیست و هر وقت مناسب بدانم اسباب را
فراهم میکنم گویا وجود خود را ناگزیر میداند در باطن خیلی ممنون شدم که بهانه بدست آوردم
و توانستم عذرش را بخواهم زیاد از او ناراضی بودم و باید تکلیف خود را اینجا بیاورد
علاوه بر اینها مواجب گزاف میگرفت و دیشب در منزل کشیشها مست وارد شده و امروز
صبح چون با و گفتم دوربین عکاسی را بر دوش بگیرد و با ما بیاید گفت مگر الاغ بارکش هستم
پس حالا فقط بفکر چاره دار باید بود و علاوه مترجمی هم باید جستجو نمود
قنسول انگلیس امشب ما را با پرده پلان دعوت کرده و محض خاطر ما قنسول روس و موسی خان
قنسول ایران را نیز وعده خواسته است

موسی خان مرد بیست درست نجیب باهوش و عالم اگرچه قنسول روس و انگلیس در این جا
فرستاده شده اند که متصل مواظب یکدیگر باشند ولی معهذا این دو شخص دوستانه رفتار
مینمایند مسیو کرامر و طبیب حافظ الصحه یونانی و منشی مسیو کولوباکین نیز در این مهمانی دعوت
مسیو لامب بیکت بود و صحبت بیارین را گوش میداد مسیو کولوباکین چون فهمید پس فردا
خیال عزیمت داریم فی الفور یکی از سوارهای خود را طلبیده و امر کرد و یک نفر قزاق همراه
جهت ما بیاورد که در حین عبور از خاک کردستان مترجم ما باشد .

در میان مدعوین میرپاشا فرمان ده کل افواج وان و محافظین ارگ دولتی نیز حاضر بود ولی
فایده این افواج نمیدانم چه چیز است حوالی وان را هم نمیتوانند از قتل و غارت حفظ کنند
هر ساله کردها بر سر ملک تاخت آورده و آنچه دارند سرقت میکنند بعکس هم فکر تنبیه و
قصاص ایشان نیست در یکی از سنوات قبل کردها از جهه خریداری گوسفند بحوالی وان آمدند
و اهالی آنجا نخواستند گوسفند خود را بقیمت ارزان با ایشان بفروشند آنوقت کردها در صحرا
جمع شده خرمنها را آتش زدند و حاصلها پامال کردند حاکم هیچ از ایشان مواخذه نکرد دو ماه
بعد مجدداً کردها برای خرید گوسفند آمدند و چون ملک چاره و قوت لایموت نداشتند از روی اضطرار
گوسفندان خود را بقیمت خیلی ارزان فروختند و ضرر فاحش نمودند در عوض هر جا که
بوان بیاید زیاد از او احتیاط میکنند ما را نیز جاسوس فرض کرده و خیلی مواظب
هستند ارگ را نگذاشتند ببینیم و شکل این بود که اگر نقشهٔ آنجا را برداریم بعد بفکر انهدام آنجا
خواهیم افتاد .

در آخر شب با بعضی حضار قرار دادیم که فردا از تماشای کشیش خانه وان که ملاهای ارامنه
در آنجا منزل دارند برویم .

۲۵ سپتامبر

صبح زود پرده وپلان ستین مکتب دار را که قدری فرانسه میداند طلبیده سؤال کردم
که آیا ممکن است با ما تا موصل بیاید اول قدری تامل کرده و بعد تبسم نمود « بروز آن پدر باد که
تکلیف مکتب خود را معین کند و با آقایان همراهی نماید معلم در جواب گفت بلی اولین سال که
خود را خلیفه مینمایم و اگر راضی نشد دو ماه مکتب را تعطیل میکنم » خلاصه با ستین قرار
مواجبی گذاردیم و راضیش کردیم مردیست صادق نجیب و محجوب .

چند دقیقه بعد چاروادارها با غلام قنسول روس آمدند مردمان بوخ و سعادی بنظر میآمدند

قرار براین دادیم که هر اسبی در روز یک مجیدیه بدهیم و درین راه بعد از غروب آفتاب
به هر قریه که اول رسیدیم توقف کنیم و از ایشان قول گرفتیم که فردا صبح حاضر شوند .

چون جهة گردش میعادگاه در قنسولخانهٔ انگلیس قرار داده بودیم به آنجا رفتیم قنسول روس
مدت مدیدی ما را منتظر گذاشت و بالاخره وارد شد « با کلفت آیا میدانید سبب دیر آمدن
من چیست هادی و مترجم سابق شما نزد من آمده بود و از شما شکایت میکرد و استمداد میخواست
باو گفتم تفصیل را نقل کن تا بگویم حق بجانب کیست چون مطلب را بیان کرد تصدیق نمودم که حق
بطرف شماست و او خطا کرده است — من جواب داد حال که چنین است میروم و
انتقام خود را از ایشان میگیرم بوالی معروض خواهم داشت که این آقایان جاسوس اند نقشه
میکشند و عکس برمیدارند — حرفهای او را بیش از این گوش ندادم و از در
بیرونش کردم » قنسول سلف که منشی من ژرژ را شناخته و دو سال قبل او را با یک نفر
انگلیسی دیده که زیاد از رفتار او ناراضی بوده است .

بالاخره براه افتادیم چون از وان خارج شدیم از جلوخانه خانمهای امریکائی گذشتیم و جهة
دیدن ایشان پیاده گشتیم خیلی از ورود ما محظوظ شدند این خانمها تقریباً مثل دخترهای تارک
دنیا یا ماند کاتلیکی میکنند مدرسهٔ آنها منظم است ولی در میان اطفال دو سه نفر بیشتر زبان
انگلیسی حرف نمیزنند تربیت دخترهای اینجا بنظر ما چندان با سلیقه نیامد چنانچه با ایشان حساب
و جغرافیا و تورات در کمال خوبی آموخته بودند ولی از دوختن و امور خانه هیچ بهره نداشتند
پس از نیم ساعت توقف پرده وپلان که تا اینجا با ما همراه بود چون شغل زیاد داشت بمنزل خود
مراجعت نمود گوکوباکین و مسیو لاب با من و من مشغول گردش شدیم .
پس از اینکه از مزارع شخم شده گذشتیم از گرگوه خاک و بعضی بالا رفتیم و بعد از اینکه یک ساعت رفتیم
در امتداد جنوب شرقی بطور ریز ترند راندیم به کشیش خانه رسیدیم مدخل آنجا هوا ارا است و

دورنمای شهر و دریاچه چندان واضح نیست .

کشیش بزرگ غایب است و جهة ما افسوس داره زیرا اگر حاضر بود بسی چیزها از او تحقیق میکردیم
مواظب تمام این نواحی است و از روی کاردانی بسی کارها پیش برده بواسطهٔ او

تخته سنگ وان (سمت جنوب)



کتابخانه منظم شده و خیلی قابل ملاحظه است اکنون در این صومعه دو سه نفر آخوند تنبل و فقیر است
که در عوض نماز و ریاضت متصل بفکر خوردن و سیگار کشیدن اند در حالت نیمه چرت و با
کمال کراهت از ما پذیرائی نمودند و شیر را باشکال مختلفه جهة ما حاضر کردند : پنیر شیر ماست دوغ

نیز پس از آنکه عصرانه تمام شد شروع بگردش کردیم و اول بتماشای کتابخانه رفتیم کتابهای
خطی ارمنی خیلی قدیم و کمیاب در اینجا موجود است و در میان آنها تاریخ اسکندر کبیر که
خیلی قدیم بود دیدیم واقعاً اگر کسی زبان ارمنی را خوب بداند مطالب بزرگ از این کتب کشف
خواهد کرد از کتابخانه رفتیم بمعبد که در تحت ریاست سنت ژرژ است یکعضو از کاشی که صورت
حضرت مسیح بر آن نقش شده بالای درب مدخل بدیوار نصب کرده‌اند .

کلیسا بواسطهٔ دیوار سنگی که در وسط دارای درب چوبی است به دو جزء منقسم شده این درب
با عاج خاتم کاری کرده و زیاد قشنگ ساخته‌اند در اطاق اول که هشت تا ده متر طول و همینقدر
عرض دارد دو ستون برپا کرده‌اند و تمثال حضرت مسیح را با آیات انجیل آنجا نقش کرده و نوشته‌اند
در فوق این دو ستون گنبدیست در سمت چپ نزدیک درب مقبرهٔ یکی از سلاطین است و یک
پردهٔ نقاشی بسیار ظریف که راس حضرت عیسی در آن منقوش است بالای درب آویخته شده
در اطاق ثانوی که کوچکتر است میز قربانی موجود است که روی چوب را در نهایت ظرافت
منبت کرده‌اند .

کتابخانه را دیدیم و بعد سوار شده راه وان را پیش گرفتیم بمحض اینکه وارد شدیم
مشغول تدارک حرکت فردا گردیدیم یوزباشی آن جا نه به بازار رفتند جوجه را از قرار
یک عباسی و ران گوسفند را بمبلغ ده شاهی خریده آوردند چونکه دفتر دار رقعهٔ باشای
باشگاه را گرفته که کاغذ دیگری بحاکم جواب ورک بنویسد و حضور نفرستاده قدری اوقات بر ما تلخ
پنج ساعت و نیم بعد از نصف شب بیدار شدیم قاطرچیها در سر وعدهٔ خود آمدند ولی در ساعت هفت
هنوز ضابطیه‌ها نیامده‌اند و میرسیم ژاندارم تعللی کرده باشد خلاصه بخیر گذشت و وارد شدند
اما حکم دارند که از راه باشگاه با ما همراهی کنند گمان کردیم که فقط منظور ما را درست نفهمیده
و حالا حسن آسان است خلاصه دیدیم قطع نظر از تنبلی و اهمال عثمانیها هزار کار دارد در عاقبت

پر وپلان مرحمت نمود و فرمانشه ما را بعربی ترجمه کرد و بعد با ماکرتیان عربی را
بعثمانی ترجمه نمود و جهة حاکم فرستادیم و جوابی مختصر نوشته بما دادند که از هر راهی میل داریم
حرکت نمائیم .

(تصویر کفش های کردها)



(توقف جهت رفع خستگی در یکی از دره های ارامنه)

(فصل هفتم)

از وان تا موصل

از ۲۶ سپتامبر تا ۷ اکتبر

اول

از وان به جولامرگ

دهات کردستان — درهٔ ارمنی — ارتزو — برکوت چشمه های دجله و شعبهٔ ام سو —
الکز و انک — اسبهای ایران و عثمانی — رفع خستگی در جنگل — نعلبندی — در میان
کردهای راهزن — پذیرائی ارامنه — جزو اهل و عیال بودن در یک قریهٔ ارامنه
کردستان — مغلوب شدیم و ما را برهنه کردند — زکوة — اعمال فلاحتی و کاوآهن
— اراضی معدن دار — کوچانس — جنگل تجر — خیمه کردها — جولامرگ

قریب سه ربع ساعت از همان راهی که بوان وارد شده بودیم عبور کردیم بعد نزدیک
یک قریهٔ کوچک ارامنه از آن راه جدا شده و در سمت دست راست جادهٔ دیگری را پیش گرفتیم
تمام این دهکده ها مرکب اند از حوانی که یک مذهب دارند در یک ناحیه جمع شده اند ولی من حیث
المجموع نسبت بقریهٔ مجاور از حیثیت اخلاق و چهره و زبان متمایزاند چنانچه بعضی ارمنی و کلدانی و برخی
کرد و نصرانی میباشند و همچنین وضع معاش آنها کلّی متفاوت است و گویا بعد از چهار هزار سال
هنوز انقشاش بابل باقی است .

آفتاب زیاد گرم و هوا لوزیت جادهٔ باریک در عمق یک درهٔ بی آب و علفی واقع است
که در اطراف آن بجز کمی علف کوتاهی و دیگر چیزی نروئیده است چون از کوه بسیار مرتفعی با
میرفتیم یکمرتبه طوفانی شد و باران و تگرگ بر سر ما بارید تا دو ساعت میل زدیم بعد بقلهٔ کوه رسیدیم
وحال که موقع سرازیر شدن است چون زمین لغزنده است بسیار بصعوبت پائین آمدیم مترجم ما که تاکنون
از وان خارج نشده بود زیاد ترسیده و از سفر خود پشیمان است در این دره که ما پائین میآئیم چند قریهٔ
ارمنی است و خود دره نیز باسم ارمنی ها اشکنز موسوم است و همین ناحیه است که هائیک
نزول کرده موسس ارمنستان گردیده و در حین ساختن برج بابل چون بابلوس نتوانسته سازش نماید از او
جدا شده است اهالی اینجا قصر را که مخروبه شده و در میان دره واقع است به هائیک نسبت میدهند
ولی تاریخ آن بشلمنصر ثانی هشت قرن قبل .

چون آفتاب نزدیک بغروب است باید بعجله بمنزل شب افتاد سیتین را با یک سوار جلو فرستادم
تا بقریه کوچکی که از دور در جلگه نمایان است برود و تحقیق نماید آیا بار از منزل رسیده یا نه چه باران
زمین را گل کرده و آب ایستاده است که راه پیدا نیست و اغلب اسبها تا شکم گل فرو میروند.

(چادر کردها)



قریه کوچکی که عاقبت بآن رسیدیم موسوم است به ارمرو زیاد محقرات و زحمت در آن یک
اطاق پیدا کردیم که در و پنجره نداشت و در بالای انبار واقع بود و با نردبان بایست به آن
داخل میشدیم چون آتش فروختن در آنجا غیر ممکن بود لهذا با دسته های بته و کاه پنجره ها را مسدود کردیم

تا قلات شب را از برودت هوا محفوظ باشیم بود و آن از نفتی آتش آتشخانه را در زیر زمان
قرار داده بود و جمیع دود باطاق ما وارد شد.

۲۲ سپتامبر

شب را از شدت سرما خیلی بد گذراندیم و چون بیدار شدیم دیدیم صحرا از شبنم سفید
پوشیده گشته است هنگامیکه شروع ببار کردن کردند من و ماطن بتماشای کلیسا رفتیم که جای
مخروبه‌ایست که اکنون گندم بسیاری در آن انبار نموده‌اند و در یک گوشه شخصی مشغول آسیا
کردن است.

در ساعت شش سوار اسب شده و این جلگه وسیع حاصل خیز را پیمودیم در سمت جنوب شرقی
که امتداد او را دامست بواسطه کوه مرتفعی مسدود میشود که نشیب آن زیاد سخت است
این راه باریکه‌ایست که اکنون بالا میرویم و تنها بواسطه اعوجاج زیاد (چهل خم)
نامیده‌اند در قله کوه بار دیگر را که نگاه کردم با پایین کوه ششصد متر ارتفاع داشت بالای کوه
بیش از ده متر عرض ندارد و بواسطه نشیب سختی باید پایین آمد چون راه صعب است بارها
کج میشوند زحمت و تقلای اسبها بسیار است.

از بالای این قله یکمرتبه دیگر دریاچه وان را مشاهده کردیم که آبهای بنفش آن در میان
الوان کوهها ممتاز بود و همچنین جبل سپاهان را دیدیم که بر سر آن هنوز برف باقی و مشرف
بر سایر جبال است در قلل و اراک و بعضی جبال دیگر از طوفان دیروز باقی و سفیدی برف
نمایان است در سرازیری پیاده شدیم و لجام اسبها را بدست گرفته تا قریه کوچک
بزرگوت رفتیم و در آنجا چشمه خوبی دیدیم که بواسطه مجرائی وارد دجله میشود این قنات
از عهد میرزا آقاسی احداث شده و باسم او موسوم است (میرزا قاسمی) اندک از ما فنی است
بعد از نزدیک کلیسا خانه قدیمی که موسوم است به آگزوانک و دارای کتب قدیمه عدیده است

عبور کردیم فی الواقع خیلی خوب شد از شر آن زن خلاص شدیم خدمات او هیچ جز فایده نداشت
در این نواحی خود شخص باید راهنمای خود باشد و فقط یک مترجمی که حرف آدم را به سکنه و حرف
سکنه را به شخص ترجمه کند کافی است باید یکی از بومیها را از قریه بقریه همراه برد و باو فهماند که از
کدام امتداد خیال مسافرت داریم .
شنیده‌ام کدام سیاح نوشته است که بهترین اسبهای عالم در آسیای صغیر و ایران یافت میشود
و در این نقاط اسب پست ترین کدا لایق این است که در زمره دواب مخصوصه سلاطین اروپ
محسوب شود از قراریکه اسبهای خود و اسبهای سایرین را در این نواحی دیدیم تمجید آن
سیاح بسیار از روی اغراق است فضیلت اسبهای ایران فقط این است که آرام و پرطاقتند
راه آنها چندان تعریفی ندارد و یک ساعت قبل از ظهر پهلوی جوی آبی در برابر آفتاب
پیاده شدیم و رفع خستگی نمودیم در یک فاصله متوسطی نسبت بطرف مغرب خرابه های قصر کهنه
پیداست که در پای آن چند خانه محقر موجود و قریه کوچکی محسوب میشود و سمت دیگر طرف شرق
چند خیمه چادرنشینان نمودار بود چون خواستیم عکس چادرها را بیندازیم اهالی گمان کردند
که این سه پایه دوربین اسباب جنگ است و میخواهیم با آنها حمله کنیم گرز نیزه و تفنگهای
چخماقی را برداشته از چادرها بیرون ریختند سپس در کمال اشکال بایشان فهمانیدیم که ما
با کسی جنگ نداریم سیاحیم و الآن خواهیم رفت معهذا نتوانستیم عکس برداریم مگر از
چادرهای آنها و آن هم بمسافت زیاد هیچیک از ایشان راضی نشد عکسشان را بیندازیم
نمدی را که جهة فرش و بالاپوش زمستان خود میمالند تماشا کردیم پشمهای نخاله و کثیف را
روی زمین پهن میکنند و روی چوبی که یک زرع و نیم طول دارد و بمنزله غلطک است می‌پیچند
بعد یک طناب طولانی به دو سر چوب می‌بندند و منتهاالیه دیگر این طناب را به گردن
اسبی گره میزنند آنوقت تا چندین روز اسب را در صحرا راه میبرند و می‌دوانند

تا غلطک

تا غلطک روی زمین بغلطد و مالیده شود .
دو ساعت بعد از ظهر مجدداً در اراضی در وسط جلگه که علفهای خشک داشت حرکت کردیم
در ساعت چهار و نیم از پهلوی چند خانه عبور نمودیم قاطرچیها میخواستند اطراق کنند ولی
چون مطابق اطلاعاتی که در روان حاصل کرده بودیم تا مروان بیش از دو ساعت راه
نداریم بحرف ایشان گوش ندادم و براه افتادم آن شخص دهاتی که هادی بود از اینجا مرخص شد
و ضابطه‌ها گفتند ما راه را بلدیم اگر چه هیچ راهی آشکار نبود ولی در این امتدادی که
میرفتیم گویا صحیح باشد .
ساعتها حرکت میکنیم یکی از ضابطه‌ها شصت هفتصد متر جلو رفت و اسب خود را بچپ و راست
میدوانید قاطرچیها در میان خود قرقر میکردند بالاخره راه را گم کردیم ضابطه‌ها با چاروادارها
نزاعشان شد و تقصیر را گردن یکدیگر میگذاشتند بعد از زحمت ایشان را جدا کردیم مغرب شد
هوا تاریک و ماه و ستاره ناپیدا بود حتی‌الامکان پهلوی یکدیگر جمع شدیم تا
متفرق نشویم نمیدانیم کجا میرویم و نمی‌بینیم اسبهای خود را کجا میگذارند گاه گاه از دور
روشنائی می‌بینیم قدری که بآن سمت میرانیم چون به تپه و ماهور میرسیم آنرا گم میکنیم
از پهلوی تپه که خیلی سراشیب بود حرکت کردیم غفلتاً یکی از اسبها که بار داشت در پرت
شد و بار بزمین افتاد و اسب تا بیست زرع غلطید و بعد بسنگی رسیده ایستاد با کمک سایرین
مشغول نگهداری بار شدند من با دو قاطرچی پائین رفتیم و باسب رسیدیم خود اسب عیبی نکرده بود
ولی بارش ضایع گردیده بود یکساعت تمام طول کشید تا دوباره براه افتادیم .
نوکرها کج خلق شده قرقر میکنند و اسبها چون یازده ساعت در حرکتیم متصل زانو میکنند
جلو یک دره سخت تری رسیدیم از اسب پیاده شدیم و لجامها را در دست گرفتیم در پائین
به دو خانه رسیدیم و از دور آتش بعضی چادرها را بنظر در آوردیم از دو خانه گذشتیم و ابت

تا بنه اسبها را گرفت سیتن را با یک سوار جلو فرستادم تحقیق کند آیا اذن داریم در این
حوالی جا در بزنیم یا خیر خودمان کلایت بیرون رفتیم و صدای همهمه و فریاد می شنیدیم در وسط یک
قبیله از کردهای سارق افتاده بودیم از خنجرهائی که بکمر زده اند و صورتهای وحشی که دارند علامت

(تصویر قاطرچیهای ما)



بد ذاتی هویدا بود و ترسیدیم این مرتبه از آنچه بما رسانیده بودند صحبت نموده و توسط
سیتن با نهایت ابرام دادم که ما نمیخواهیم به بیرون برویم و اکنون راه را گم کرده ایم هرگاه
کسی ما را بآنجا هدایت کند اجرت گزاف باو خواهیم داد هیچکس جواب نداده همه فریاد میکردند

ازان

وحشت و خبر میشوند زنهای آنها که مشغول دو بودند با شوهرهایشان همصدا شده و کم کم پیش آمده
به بارها و خورجینها نزدیک شدند و برخت اسبهای بار و اسباب را خط کردیم مردهای آنها ما را تهدید
میکردند و زنها با فحش میدادند خوشبختانه یکی از قاطرچیها یک نفر از اهل قبیله را شناخت و با
گفت اگر این فرنگیها آسیبی رسد قنسول ایران از ما و شما مواخذه سخت خواهد کرد و زن و بچه تو
که در وان هستند جانشان بمعرض تلف خواهد بود یکی از آن اشخاص گفتم اگر همراه ما تا بیرون
بیائی هرچه خواهی خواهم داد مبلغی معین کرده باو دادم بعد دو برابر همین مبلغ اول خواست
و چون دیدم وقت تنگ است و اگر سوارها را جار داد و ارها اندک صدائی بلند کنند معرکه غلیظ
خواهد شد و خون ریزی میشود اطاعت کردم مجدد پول وعده دادم فریادها و خنده ها
زیاد شدند با فحش میدادند بعضی لجام اسبها میگیرند و برخی باسلاح و لباسها دست میزنند
خلاصه آن شخص گفت پول را نقد میخواهم مجبورا قبول کردم و پرداختم باز مردم دو دفعه چند
و به خورجینها دست میمالند آخر به بهانه اینکه اسباب حرکت خود را فراهم کند بچادر خود
رفت چند دقیقه تامل کرده مراجعت نمود او را در جلو میان دو سوار براه انداختیم و خودمان
از عقب در وسط یک گروه چوگر که هریک میخواستند بارها را بربایند شروع بحرکت نمودیم
قاطرچیها با من و نوکرها دور بارها را احاطه کردند و من پشت سر آنها راندم به بهانه اینکه میخواستند
ما را از کنار بیراهه از جائی ببرند که رودخانه خیلی عمیق تر بود آب در چکمه های ما داخل شد
یکی از اسبها میخواست آب بزند و چهار نفر از دزدان میخواستند او را از نظر ما دور کنند
فی الفور من رسیدم و شلاق زیادی بر اسب زده آن را از اهل آب گردم و دزدها را
دور نمودم سنگ زیادی بما انداختند ولی شکر خدا ما را تعاقب نکردند .
یک ساعت به نصف شب مانده و از راه باریک و پرتگاهی بالا میرفتیم ماه طلوع کرده و چون خود را
ازان ورطه خلاص دیدیم از روشنائی ماهتاب حظی بردیم چادرها و آتشهای آنها از نظر گم کرده

هنوز نبودند و صدای همهمه و قصبه‌ها و باز بگوش میرسید رسیدیم باز در پیچ و خم راه گرفتار جویها
شدیم ولی خبری نبود هادی ما گفت که تا بروان آن مسافت زیاد است و امشب نخواهید رسید و در همین
نزدیکیها یک قریه ارمنی است که شما را بآنجا خواهیم برد باینجا پس از یکساعت بچندین خانه محقر
سنگی رسیدیم که بطرز کردها ساخته شده بودند تمام قریه شبیه بصفحهٔ مربعی بود که هر ضلع آن چهل تا
پنجاه متر طول داشت و جمیع آنها یک سقف که برابر زمین بود داشتند و اگر شخص مسبوق نبود بوجود آن
پی نمیبرد و در اندرون قریه و دالانها و اطاقهای کثیفی هستند که انسان و حیوان بدون نظم و ترتیب
مخلوطاً زندگانی میکنند.

پس از چهار ده ساعت سواری بعد از نصف شب باین قریه رسیدیم جلو یکی از خانه‌ها دق الباب کردیم
شخصی درب را باز کرد و از او سئوال کردیم خانه رئیس ده کدام است بعد معین شد که او بیان کرد
که امشب پناه و منزلی نخواهیم یافت آن شخص اطاق خودش را بما داد و بارها را فرود آوردیم و تقریباً
در مرکز این ده و در اطاق او منزل نمودیم در سمت چپ ما بالای تخت و زمین مرد و زن
بچه و بزرگ زیر لحافها خوابیده بودند.

۲۸ سپتامبر

یک شور بدبختی در شب تا صبح فریاد کرد و نگذاشت ما بخوابیم شش ساعت بعد از نصف اندکی روشنائی
از سوراخ سقف باطاق افتاد و بیدار شدیم مردهای آنجا قبل از ما بیدار شده بودند و زنها
و بچه‌ها یکی یکی و دو تا دو تا از زیر لحاف بیرون میآمدند و در این اطاق بدون اینکه حیوانات را بشماره
آوریم تعداد ساکنینش از چهل نفر بود زنها بدون حیا و حجاب جلو ما رخت پوشیدند و بعد
مشغول امورات خانه گردیدند اول تنور را آتش کردند و پس از لحظه‌ای اطاق پر از دود شد
از وقت آن روز را با آب گرم کردند و بالاخره اطفال خود را لباس پوشاندند بعضی از این زنها خوشگل بودند
و یکی از آنها که تسلطی داشت و بابت دختر رئیس باشد چهره خوب و زیبائی داشت و شبیه بود

به یهودیها

به یهودهای الجزایر چاق و گندم‌گون بود چشمهای سیاه و قد موزون داشت
لباس او عبارت بود از پارچه‌های پشمینه قرمز که به بدن او چسبیده بود و در سر کلاه بلندی
داشت که چندین سکه نقره به جلو آن آویخته بود.

(قریهٔ ارمنی کردستان)



هنگامیکه مشغول تدارک حرکت بودیم چند نفر جهت استعلاج نزد من آمدند و گویا هر فرنگی که از این
نواحی بگذرد او را طبیب فرض میکنند غیر از آنها مرد و زن درد چشم سخت داشتند که در تابستان از
هوای پشت بام و در زمستان از هوای کثیف بروز اطاقها حادث شده بودند.

به ایشان تجویز کردم که آنرا دو دست و صورت و چشم را تمیز نگاه دارند و با نهار روزی یک مرتبه
او تیتم را در آب داغ دم کرده چشمها را با آن بشویند ولی چون طبیب اگر آنها از خودشان
دوا نه و طبابت ندیدانند لهذا چند قطره محلول نگرسزب و تعیین ازینکه در شیشه آب کوچکی ریخته

(تصویر زنهای ارمنی)



به آنها دادم تا هر روز سه چهار چکه در چشم او تیتم خود بریزند .
با او فوراً براه افتادیم و چون با اسب فعا بقیه نمیتوانستیم حرکت کنیم از یک دهاتی خواهش کردم
با ما همراهی کند و پس از نیم ساعت بها اینکه راه را میدانم از ما جدا شد خوشبختانه

درین راه چند نفر را ملاقات کردیم و راه را درست بما نشان دادند که بدون عایق وارد
مردان شدیم .

اول رفتیم به دیدن قائم مقام و رئیس برای ما قهوه فرمایش داده و دو رئیس بقیه دیگر با همراه نمود
قریه مردان اسمی ندارد و خرابه ایست که ده نفر سرباز در آنجا منزل و یک نایب الحکومه در آنجا مسکن دارد
شامل ده خانوار است که اهالی آن بیشتر بزراعت مشغولند زمین این سبز زیاد و حاصلخیز است
وقتی که دوباره براه افتادیم در صحرا الکن مزرعه دیدیم و خیلی متعجب شدم ندانستم آیا این گندم
و یا برنج است یا حاصل ثانوی است مستر هم نتوانست بفهمد این کوه در منزل یک زارعی از
اهالی قریه کوچک دیدیم که در سرازیری دره و سطحی بطور قشنگی واقع شده توقف کردیم و
امروز را دور تر از این نمیتوانیم برویم بجهت اینکه مجبور خواهیم شد در میان کوههای مرتفع شب را
بگذرانیم تلف خواهیم گردید و در وسط ابرها یخ می بندیم .

چون هنوز زنده بودیم و با من بعضی اسبابها را برداشته و چند نقشه کشیدن یا عکس انداختن
چند نقطه مهم روان شدیم و با وجود داشتن قطب نما احتیاط کردیم و چند جا را در عقب
سرشان نمودیم تقریباً با آن قریه که اسبابها و نوکرها را گذاشته بودیم سه ساعت فاصله
داشتیم و نخواستیم شروع بعکاسی نمائیم که یک مرتبه از دور ده سوار بر سر ما تاخته اسلحه را
در صد قدمی پشت تلی پنهان کرده بودیم و فرصت بدست آوردن آنها را ننمودیم سوارها
از اسب پائین جستند ما را گرفته و لخت کردند و یک تکه لباس هم به بدن ما نگذاشتند ما کلاه
غضب اسبابهای ما را شکستند و در سر لباس با یکدیگر نزاع کردند عاقبت با اموال ما فرار کرده
و ما را عریان گذاشتند .

خوشبختانه چندان صدمه بدنی بما وارد نشد خبر قاطی همراه نداشتیم و مخصوصاً بسکی همه را
در منزل گذاشته بودیم تفنگهای ما را گرفته بودند دزدها نمی‌دیدند اما اسباب عکاسی و میزان الهواها

که شکسته شده دیگر عوض نداشتند چون پاهای ما از خار و سنگ خون آلود بود قدری
صبر کردیم تا هوا تاریک شد و بحالت خستگی وارد منزل شدیم
نوکر و سوار را همراه خود نبرده بودیم تنها اینکه ضابطیه ها بیشتر مواظب اعمال ما بودند

(تصویر زنهای کرد)



چندان کسی با ما منکر نشدند و بنظر من جاسوس بودند حتی بعد من ملتفت شدم که چون ما
بصحرا آمدیم فی الفور یکی از ضابطیه ها بسمت پیروان رفته بود و شب مراجعت کرد .
محتمل است تصور از ما فرنگی کرده بودند و بنا را باغوای حاکم عثمانی و بزور این بلا را بسر ما آوردند

تا از قصد خود دست بکشیم و بولایت خود برگردیم در روان شهرت کرده بود که دو نفر فرانسوی آمده
و اسبابی دارند که در کمال سرعت عکس میاندازند شاید حاکم بی اعتماد و سوء ظن دار
چند کلمه از این قبیل شنیده و ما را جاسوس ملت اروپا دانسته است .

اهالی این قریه ملایم و ساعی هستند و بیشتر وقت خود را صرف زرع و کشت مینمایند در دیدیم
یک قسم گاو آهنی دیدم که تا آنوقت ندیده بودم و بعد هم دیگر ندیدم این گاو آهن بین ما
خیلی محقرتر از سایر اسبابهاست میکند خیش درشت چوبی و گوشکی دارد که خاک را منقلب از زیاد
زیر و رو میکند و دشت گاو را با دو می بندند اما جاهای دیگر و همچنین اینجا یک قلاب ساده
چوبی زمین را می شکافد .

نصف سکنه در زیر چادر و نیمی دیگر در خانه های سنگی که شبیه بناهای کردی است منزل دارند
این قریه در کمرکوهی واقع و از دو درخت گردوی بزرگ تزیین گشته است .

زن و مرد اینجا اندامشان متوسط و اغلب خوش شکل اند زنها عادت بدی دارند که پره چپ
بینی خود را سوراخ کرده و حلقه که دارای یکی از سنگهای نفیس است بآن میآویزند زن صلحجان ما
خوش صورت است اما از چاک پیراهنش که جلوی پستان است بسیار زشت و درشت آویزان و
نمایان اند که شخص متنفر میشود این زن مشغول افروختن آتش است و تعجب دارد که بدون
دیگ جوجه را چگونه طبخ مینماید .

شیخ محزون است در دعوت ما اثر کرده و هر قدر سرگذشت خود را جهة او حکایت میکنیم
شنودی نمی بخشد من سعی دارم او را مشغول کنم ولی او ترس یاد دارد و از شدت کرد
رفقایش حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند اغلب بولاهای وحشت انگیز بنظرش می آیند .
امشب را زودتر خوابیدیم و قصدمان براین شد که چون اسبها خوب رفع کرده اند
چهار ساعت از نصف شب گذشته براه بیفتیم و گفتیم اگر باعث صدمات ما حاکم بوده باشد

اتفاقاً تا حکم جدیدی صادر نگرده حرکت کرده باشیم .

۲۹ سپتامبر

دو ساعت و نیم بعد از نصف شب نوکرها را بیدار کردم یکی از دهاتیها را با خود برداشتیم

(دو نمای جولامرک)



تا مارا از راه کوهها ببرد و بروشنائی ماهتاب حرکت نمودیم چون هوا خیلی سرد بود
قدری پیاده رفتیم در این ارتفاعات زیاد (بیش از ۲۲۰۰ متر مرتفعتر از سطح دریا)
تنفس مشکل است و شخص زود خسته میشود بزودی دوباره سوار شدیم کم کم آفتاب طلوع کرد

و رنگ افق را گلی نمود هنوز سربالا میرویم و باید بعد از زیادی صعود نمائیم قدری
بعد هوا ابر شد و باران دانه درشتی شروع به باریدن کرد باد برخواست و باران بصورتها
میزد و بکلی تر شدیم هر قدر بالاتر رفتیم هوا منقلب تر شد خلاصه باران مبدل به برف شد
و بطوری زیاد میبارید که یکدیگر را نمیدیدیم زمین سفید و لغزنده شد از پهلوی پرتگاهها
عبور کردیم و مدتی هم از روی قله که مابین دو دره عمیق بود راه پیمودیم پس از چند دقیقه
هوا صاف شد و برفها ذوب گردیدند بعد از توقف و رفع خستگی ظهر از گردنه دیگری بالا رفتیم
که اشکال مختلفه قلل جبال و پرتگاهها و تخته سنگها خالی از تماشا نبودند اکنون در ۳۰۰۰ متر ارتفاع
هستیم و در چنین ارتفاع جبل ابقش از برف پوشیده شده است از میان تخته سنگها عبور
نمودیم معدن زرنیخ بمن نشان دادند که کردها سطح ظاهر آنرا استخراج نموده بودند از
قرار قاعده زمین اینجا باید دارای معادن زیاد باشد ولی حیف که این نواحی را جز مردمان
نادان و چاروادارهای وحشی کسی نمیشناسد و متعهداً اغنایم در بطن زمین مستور میمانند
در سمت دست چپ و در ته دره کوچانس را دیدیم و سابقاً از او اشاره کرده بودم
که محل ریاست کشیش نصرانیان است این قریه در عمق گردنه واقع و دور آن درختهای سبز
نمایان اند در سمت شرق آن تخته سنگ بزرگی است که هزار متر ارتفاع دارد و سیاحات
بنشیبهای بسیار تند محدود میگردند .

باز از میان سنگها حرکت میکنیم و احجار بدون استثنا از کوچک و بزرگ باشکال قطعات و
کسارات اشجار هستند و مثل این میماند که جنگل بزرگی متحجر شده باشد و بعد بواسطه طوفان
و باد خورد و شکسته شده باشند این شکسته گیها از داخل شبیه اند به تکه های چوب و از خارج
به پوست درخت کنده شده خلاصه قریب یکساعت از میان این زمین عجیب گذشتیم و بعد کم کم
این حالت برطرف شد همچنین در راه از چندین قبرستان متروک گذشتیم و بعد از نشیب بسیار تندی

سرازیر شده بالاخره جولامرک را در ته دره با جنگلهای کوچکش مشاهده نمودیم از نزدیکی بعضی چادرهای
کردهای دولتمند عبور کردیم که در داخل قالیچه‌های خوب و اسلحه آویخته بودند ولی اطفال آنها لباس
مندرس و کثیف در بر داشته و با حیوانات روی خاک میغلطیدند زنهای آنها صورت را نپوشانده
و لباس بلندی از چیت قرمز در بر کرده پیراهن و شلوار نداشته موهای آنها کلیتاً بافته شده

(نقشه دره جولامرک)



و روی شتران پیچیده بود از دیدن جولامرک قدری وحشت و اضطراب بما روی داد بجهت آنکه در همین شهر شولز را
با همراهانش مقتول ساخته بودند و شولز اول اروپائی است که قصد سیاحت و اکتشاف این ولایت را
کرده بود

دویم
از جولامرک به احمدیه

دره و قصبه جولامرک — انعام فرانسوی و انعام عثمانی — دیدن حاکم لباس کرد
— گردش در دره — عزیمت — کاروان و سواران ما — گران زاب
— عبور از یک پل — دره تال — مزارع و کشت و زرع در جبال —
قراکرد — بشره و رباط — آنتزاد — مقابر شامیها — طورب —
جبی و برنج — بلاث سو — صنایع متروکه — دال — حیوان صنفی اهالی
— رسیدیم به گران زاب — اردو در روی سواحل — شبنم —
جنگلها لوط و شیرخشت — دره احمدیه — باغات احمدیه .

جولامرک دره و دره وسیعی واقع است که از سمت جنوب شرقی بواسطه کوه عظیم عمودی
و از سایر جهات بواسطه شیبهای ملایم تری محدود گشته است آبها اول از کوهستان بواسطه
چهار شعبه پائین میآیند و بعد متحد شده دو رشته میگردند و بسمت جنوب دره جاری شده
از شکاف تنگی که در وسط سنگی است خارج میگردند در این دره بعضی قطعات مشجر یافت میشود
که اغلب صاحب چندین خانه‌اند .

در گوشه جنوبی دره روی سنگ بسیار عظیمی شهر مخصوص را بنا کرده‌اند که اکنون نیمه متروک است
و صد خانوار بیشتر ندارد سابق بر این یک قلعه مشرف بر سنگ بوده و در نزدیکی آن مسجدی
که در مدخل کرده‌ایم بر دیگر ذکر نمودیم بمحض اینکه بشهر رسیدیم بطرف خانه قائم مقام رفتیم خودش
منزل نبود ولی در آنجا شخصی بود که به ده نفر سرباز ریاست داشت باو پیغام دادیم که فردا
بدیدن حاکم خواهیم و اکنون در تجسس منزل هستیم او را در یک محله فرستاد که سکنه آن کردهای ارمنی بودند این محله
از شهر خارج است در وسط مزارع و در روی تپه واقع است که تقریباً مرکز دره محسوب میشود .

خانه را که ما باید منزل کنیم روی بام چندین خانه دیگر ساخته شده و اطاقی دارد که جلو آن مدخلی است
و از این مدخل بتوسط نردبان میتوان بخانه های زیر پائین رفت .
اطاق ما خیلی پست و کثیف است و از هر قسم حیوان در آن جولان میزنند معذا در آن منزل کردیم و در هنگامیکه

(خانه و صاحبخانه های ما)



مشغول خشک کردن لباس بودیم بودان شروع بطبخ شام نمود و با جوجه و کلم و برنج غذائی ترتیب داد
که عطر خوبی داشت و پنج روز بود که ما گوشت تازه نخورده بودیم امشب را در زمین شب خواب بودیم که با
با لباس و سلاح میخوابیم اشخاصی که اطراف ما هستند ملایم و مهربانند .

ضابطه ها

ضابطه ها آمدند و استدعای انعام کردند من هم بیش از معمول با آنها پول چای دادم ولی با زحمت جمع
هر کدام پول را پس دادند و گفتند اگر هیچ نمیدهید بهتر است چون با این رفتار آنها عادت کرده بودیم
و میدانستیم چند روز بعد دوباره با التماس مطالبه خواهند کرد چیزی نگفتیم معذا این اشخاص

(دورنمای تخته سنگ جولامرک)



هیچوقت ما دقیقاً تا بحال ندیده اند و مخصوصاً اینکه سیاحت میکنند بی اندازه خشنودند و غیر از چوب و شلاق
دیگر به کسی انعام نمیدهند و فی الواقع طریقه آنها خوب است بجهة اینکه از بخشش و انعام این نوکرها با
خدمت می کردند و هر وقت شلاق و چوب در میان میآمد در کمال اطاعت فرمان میبردند

۲۰ سپتامبر

تمام شب را باران بارید و طوفان شدیدی شد خوشبختانه بام ماهوتها نفوذ ناپذیر بود و باران چکه نمی کرد
ناظرچیها جهت تفریغ حساب آمدند و بستن را ببازار فرستادم تا چند چاروادار پیدا شود

(ماهورهای جنوب دره جولامرک که روی کران آب باز میشوند)



که ما را به احمدیه برساند با خبر پس از مدتی مراجعت کرده هیچکس را نیافته بود .
حاکم و رئیس ضابطیه بمنزل آمدند و جهت زیرپای آنها یک تخته و یک پارچه نمد بیشتر نداشتیم او هم
مثل سایر رفقایش در چاپلوسی و خوش زبانی هیچ فروگذار نکرد و چون باو گفتیم که برای [illegible]

ضابطیه لازم است « جواب داد که تمام سوارهای اینجا متعلق بخود ما نیستند و اگر خواسته باشید
خود ما هم در خدمت شما خواهیم آمد » و همچنین وعده داد که قاطرچی جهت ما بفرستند .
بودان چای حاضر کرد و پس از صرف چای آقایان بمنزل خود رفتند .
هوا خیلی منقلب است و در اطاق خود مشغول ترتیب بارها و لباسها شدیم پارچه‌ها و لباسهائی را که دیروز
خواسته بودم امروز آوردند از یکی از دهاتیها لباس محلی و عبایش را خریدم ولی بدبختانه
آنها را به بغداد بطهران فرستادم و در بین راه اجزاء گمرک عثمانی دزدیدند همچنین بسیاری از چیزهای
من در خاک عثمانی مفقود شدند و از آن جمله یک صندوقی بود مملو از جمجمه‌های نسوان که با کمال وحشت و خوف
شبانه از قبرستان کردها بیرون آورده بودم و میخواستم بموزه فرانسه بفرستم .
یک لحظه که هوا صاف‌تر شد وقت را غنیمت شمرده و جهت عکس برداشتن اجزاء مختلفه دره بیرون رفتیم
و در صورتی که بیست نفر از نخبه اینجا ما را احاطه کرده بودند و حواس ما را مغشوش نموده بودند عکس از
چندین نقطه برداشتیم .
وقتیکه بودان از بازار مراجعت کرد و از نیافتن [illegible] کج خلق بود ما با بستن جهت تماشای قریه
از خانه بیرون آمدیم این قریه یک کوچه دارد که [illegible] آن خانه‌های پست و کثیف ساخته اند
علاوه بر اینها یک مسجد خرابه و یک بازاری دیدیم که اطراف آن چند دکان کوچک موجود و در هر یک
از آنها یک نفر مشغول کسب است .
دو باره باران شروع کرد و ما بدیدن حاکم رفتیم در حین ورود ما سربازها سلام دادند قائم مقام
وعده‌های صبح را مجدداً تکرار کرد و پس از بعضی صحبتها و صرف قهوه بمنزل مراجعت کردیم .
باز آمدند و از من استعلاج خواستند و گفتند در اندرون زنی بیمار است چون سؤال کردم
درد شما چیست و حال خود را بیان نماید در کمال تعجب بمترجم من نگاه کردند و گفتند : « چطور
دکتر است که نمیداند درد من در کجاست » بالمره شروع بخنده کردیم و دیدیم در اینجا هم

مجبوری باشیم و هم فقط از چهره مریض علاج کنیم که علتش در کدام عضو است .

بعد از شام اطاق تاریک را مهیا کرده و کاغذهای عکاسی را تغییر دادیم فردا در ساعت شش

قاطرها باید جلو درب خانه حاضر باشند تا چند مسافت کلی طی را داریم .

(دورنمای گران زاب)



و اما از این مشغله خسته شده‌ایم در قلب این دره که چند نفر سیاح اروپائی آنقدر رشوم بوده

واقفیم و نخواهیم در دست از حال آن آگاه شویم و فقط مراجعتی که در سیاحت خود می‌بینیم تأنی و اهمال

اجتناب از نخسانی است .

اول اکتبر

شش ساعت از نصف شب گذشته قاطرچیها آمدند قاطرها میل دارند که بی‌خود از بار فرار کنند .

یک سبد انگور بسیار خوب نیز برای ما هدیه آوردند لباس غریبی دارند کلاهی از نمد سفید بر سر دارند

که نوک آن باریک است نیم تنه کوچک کوتاهی در بر کرده‌اند که خودشان کپازاره و جبه مانند و شلواری

بپا کرده‌اند که بی‌نهایت عریض است .

بعد از اینهمه وعده‌های قائم مقام عوض چند نفر سوار دو سرباز مفلوک و مندرس بی تفنگ

وارد شدند که بی اسلحه بودند رفتیم حاکم را ببینیم و بپرسیم که اینها چرا لباس و اسلحه ندارند قاطرچی که

پس از آن به آن خوانده که با اصطلاح خودشان قراول‌خانه است رفتیم و سوار خواستیم و این جواب را

به ما دادند : « اگر کردها مانع عبور شما شوند یا اسباب شما را سرقت کنند ما نمی‌توانیم از عهده ایشان

برآئیم و از آنها مؤاخذه کنیم لهذا بیهوده است که سرباز یا سوار خود را بکشتن بدهیم »

هرقدر اصرار کردم یک سرباز هم اضافه نکردند و فقط یکی از ضابطه‌ها را مجبور کردند که تفنگ خود را

همراه بردارد اما فشنگ با خود نداشت خلاصه با این دو سرباز که بسته زیادی از نوکرهای خودمان

که مانع بودند از شهر خارج شدیم بواسطه راه خوب عریضی از دره خواجه بیرون آمدیم

و رسیدیم به راه باریک پیچ و خم داری که مجبور بسی گردنه‌ها پس از یک شورش و بلوا در سنگ

شل لغزنده بودند قاطرها در کمال زحمت از این معبر تنگ بالا رفتند و ملغزیدند از فریاد قاطرچیها و صدای

جریان آب و صوت سم قاطرها که به سنگها می‌خوردند و مخصوصاً در این تنگنا منعکس می‌گردید هیجان غریبی دست داد می‌شنیدیم

خلاصه بدون حادثه و آسیب با این گردنه رسیدیم و رودخانه را دیدیم و پس از چندین دقیقه در

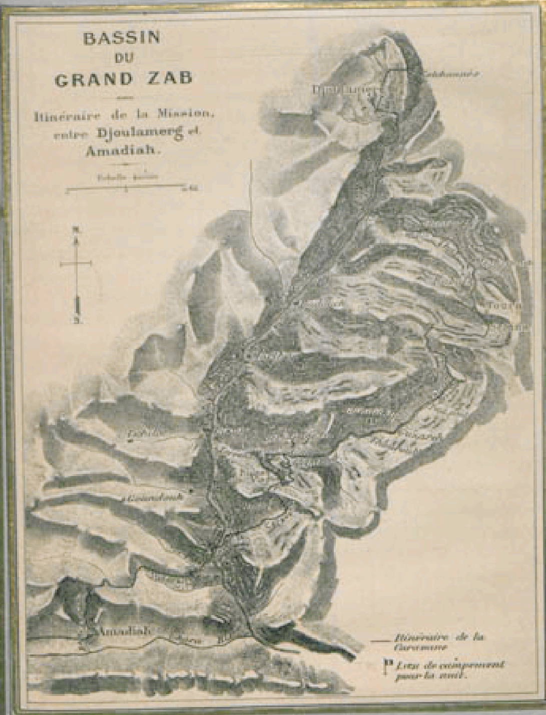
فضای وسیع دره گران زاب داخل گردیدیم در این وقت خط شکل رودخانه زرد رنگی است

که عرض آن چند متر و در وسط جبال در تنفس جاریست و بواسطه پل متحرک و سستی که از چوب و شاخه‌های

درخت ساخته بودند از این رود گذشتیم و محض احتیاط اول یک نفر تنها عبور کرد و بعد دو نفر با هم رفتند

وعاقبت قاطرهای باردار را یک یک گذرانیدیم در موضع صعب العبور قاطرچیهای‌شان این است که
یک نفر سر قاطر را میگیرد و یک نفر دیگر دم آنرا نگاه میدارد و هر گاه زیر پای حیوان سست
باشد و فرو رود از زور دست نگاهدارند نیفتد بالجمله از ساحل چپ رودخانه بواسطه راه تنگ و نجی که

(حوضه گران زاب)



مثل راه نبود بار شروع بحرکت کردیم قاطرها مهارتشان در این راهها بیشتر است و اسبها نمیتوانند
عبور کنند در چنین راه خارها و یک قسم درخت موچکی روئیده و از شکمها با ورقه آن در چند نقطه
خرچنگهای کوچک دیدیم که مثل خرچنگهای لب دریا بودند .

پس از

پس از اینکه قریب دو ساعت در میان این تپه و ماهورهای سخت و پرتگاه حرکت نمودیم در گردنه
و در جائیکه قدری مسطح بود توقف کردیم و بارها را فرود آوردیم تأمل چند لک
نگار کرده و من مواظب صندوق و مفرش بودم بالاخره دوباره براه افتادیم و پس از آنکه مقداری
در کنار رود حرکت کردیم از کران زاب خارج شدیم و داخل دره گردیدیم که نهر موسوم به ... تال
از وسط آن جاری بود اینجا قدری سبزه و گیاه بیشتر است و درختهای گردو و زبان گنجشک در طول
نهر سایه انداخته‌اند در این راه چند قریه کردها را دیدیم و اهالی آنها اگر چه ظاهراً نسبت باجنبی بیمیلی دارند
ولی بچشم محبت هم با نظاره نمودند از بعضی جوجه و شیر خواستیم فروختند کردها در اطراف قراء خود
برای زراعت زمین و تشکیل مزارع کوچک در وسط این قطعه زمین پرت افتاده کارهای عمده نموده‌اند
گر چه اعمالشان قدیمی است ولی بار بسیار مفید است شاخهای ایشان مزارع را بشکل پلکان کرده و دیوارها
(قالبه‌ها) جهت نگاهداری خاک گوشت ترتیب داده‌اند و با طریق قطعه زمینهای مسطح درست کرده‌اند
که در آنها برنج و ذرت و ارزن و شاهدانه میکارند و اغلب شاهدانه یک قسم آش مخلوط میکشند
که با نان خشک خورده میشود .

از قریه موسوم به بیرات که در ساحل دست راست رودخانه بوضع خوبی قرار گرفته عبور
کردیم اهالی آنجا با قریه سابق هیچ شباهت نداشتند در بین راه مردها چون ما را میدیدند
بر نخواستند سلام میکردند و از تجربه میگفتند آن قریه تقریباً مشتمل بر بیست خانه است که در کوه بترتیب ساخته شده‌اند
و بام خانه‌های تحتانی بمنزله صحن و کوچه خانه‌های فوقانی است چندین تخته سنگ بسیار بزرگ بالای این
ده واقعند که اگر خدای نکرده یکمرتبه از جای خود غلطند خانه‌ها را با خاک یکسان خواهند کرد .
رودخانه بکلی خشک است و در زیر زمین آب نفوذ کرده قریب صد قدم پائین ده آب رو میآید و در آن نقطه
بیش از پنجاه چشمه از زمین خارج میشوند بعد چون این آب یکجا جمع شد بمزارع تقسیم میکرد و در بالای یکی
از تخته سنگهای سفید کوچکی دیدیم که گویا مسجد قریه است .

هرقدر که از این دره بالا میرویم از سبزه و گیاه دورتر میشویم و جز سنگ چیزی مرئی نیست
دامنه کوهها از خاک تهی داراست ولی چون از راه قدری پیچیدیم از دور قریه کوچکی بنظر
درآوردیم که درختهای گردو و تبریزی قشنگ داشت و اسم آن رابات و منظر خوشی دارد

(دورنمای پل گران آب)



وانشاالله امشب را در آن بسر خواهیم برد اهالی اینجا با ما در آمد خوبی کردند و بیش آشنائی با ظهر جیاب
ما بود که اگرچه کردند ولی منزل چاروادارهای سابق وحشی و نخست میشند خلاصه یکی از اهالی ما را بمنزل
دعوت کرد و انبار گندمی که در و پنجره نداشت جا واگذاشت .

بطرز معمول در منزل خود نزول کردم شب هوا خوب بود و سکنه مهربانی بسیار کردند یکی از آنها
شمع ما را در دست گرفته و متصل با انگشت با آتش گل چراغ را میگرفت جمیع زنهای صاحبخانه
بتماشای ما آمده دور ما نشستند و مشغول چپق کشیدن شدند و مخصوصا از دقت در نوشتن
در روزنامه نوشتن ما خیلی تعجب داشتند چون بعضی تعارفات و تحفه جزئی بایشان دادم
خوشنود شده بمنزل خود رفتند مثلا بکنیز قطب نمائی دادم که در وقت نماز بدانند قبله کدام است
بزنها قرآن و سوزن دادم و باطفال قند و شیرینی توسط بعضی از ایشان سئوال کردم که
آیا لباس زردوزی در نزد شما یافت میشود یا خیر بعد از چند دقیقه چند پارچه آوردند خریدم
بود آن شام حاضر کرده و محض تغییر ذائقه کوکو ترتیب دادیم که عوض رم عرق روی آن ریختیم
و اهالی اینجا خیلی تعجب کردند که چگونه ما آتش میخوریم .

۲ اکتبر

پس از آنکه باز از من استعلاج خواستند میل کردم از این گروهی که برای تماشای غربت ما
جمع شده اند عکس بردارم ولی بدبختانه کار بانجام نرسید و تکرار آن هم ممکن نشد
هشت ساعت بعد از نصف شب حرکت کردیم و پس از آنکه راه مشکل و سنگلاخی را پیمودیم
بواسطه راه تنگ معوجی از گردنه بالا رفتیم و در بالا درخت کوچکی بود که در سایه آن چند لحظه
رفع خستگی کردیم بعد از پهلوی دره حرکت کردیم و آنرا در دست راست گذارده
از سراشیبی تندی پائین آمدیم و در حین نزول مجبور بودیم لجام اسبها را محکم نگاه داریم
تا پایشان نلغزد چون بپائین دره رسیدیم در سایه سنگ بزرگی که نزدیک قریه منزوی بود پیاده
شدیم از این قریه فقط بعضی دیوارهای سنگی بدون سقف چیزی باقی نمانده و در جلو ما دره ئی
آب وحشی است و سنگهائی که آنرا پوشانیده اند مثل کثافات قدیمی اجزاء آتش فشانند
(استبعادی ندارد که سبب تشنگی و خرابی جبال اینجا بواسطه آتش فشان بوده باشد .)

نهری که در این نقطه است هیچ وجهی دارد که چون از تپه کوچکی بالا میرفتیم از او گذشتیم و بعد
به درهٔ لم یزرع و سنگلاخی داخل شدیم آب صاف و شفافی که در اینجاست هیچ سبزه را
شروب نمیکند و دره بطوری محزون کننده است که مثل دره های جهنم است
سنگهای بزرگ بطور آبشار قرار گرفته اند و پلهای کوچک سنگی دور از یکدیگر دیده میشوند
و خیلی مشکل است فهمید که اینها در چه وقت و چطور و بواسطه که ساخته شده اند .
راه بتدریج سخت میشود و قاطرها از روی این سنگها در کمال مهارت مثل بز می جهند
چون احتمال میرفت بواسطه بدی راه اسباب عکاسی از بالای قاطر بیفتد و بشکند لهذا
او را بدست یکی از نوکرهای پیاده سپردم .
رودخانه موسوم به آخشرار بواسطه اینکه از چندین جا با و آب داخل میشود
بزرگ گردیده و کم کم سبزه و علف دیده میشوند دره معوج است و قدری دورتر منبسط شده
مثل بهشت مصفائی گردد اشجار میوه دار و چمنهای گل دار زمین را فرا گرفته گردو و بادام
درختهای تخته توها و درختها زیبا پیچیده و انگورهای اعلی از آنها آویزانند .
رسیدیم بقریه گردها که موسوم است به گوزارک و با قریه شامی (گوندک)
بیش از پنجاه متر مسافت ندارد و اهالی انجا اگرچه اخلاقشان مختلف است ولی زیاد باهوش هستند
آب را به تدابیر وقت زیاد در باغات بطوری تقسیم کرده اند که در خارج قریه دیگر
اثری از نهر و رود نیست و هرچه آب بوده بخورد زمین رفته است .
قاطرچیها برای ما انگور آوردند و خودمان هم از روی زمین گردو جمع کرده و در بین راه
مشغول خوردن شدیم چند آسیای آبی کوچک دیدیم که با آنها روغن گردو می گرفتند
اهالی انجا مشغول پختن گردو هستند در خارج قریه قبرستانی دیدیم که قبرهای آن وضع
مخصوصی داشتند و مثل کوزه های سنگی بوده که در بالای آنها را مسدود کرده باشند

این وضع قبرستان بشامی ها اختصاص دارد .
باز بیش از یکساعت راه رفتیم دره اگرچه مثل دره خشک نیست ولی صفائی هم ندارد
قریب دویست سیصد متر دورتر باز اثر سبزه و درخت نمایان شد و بهشت ثانوی را
دیدیم . (درهٔ تال قریهٔ بشرات)



اینجا قریه کوچکی است موسوم به توروب که انشاء الله امشب را در آن منزل خواهیم کرد
چون در قریه داخل شدیم از جلو چندین مرد گذشتیم که دور یکدیگر نشسته چپق میکشیدند
موهای خود را بافته بودند و وضع تنشان شبیه بهمین است اغلب مردهای جوان را

باز نهانیتوان فرق داد وجهه پذیرائی ما چندان عجله نداشتند خلاصه ملک بیکی آخوند
آنها را پیدا کردیم و بواسطهٔ وعده و نوید از او منزلی گرفتیم که درب و پنجره اش
بهتر از منزل شب سابق بود .

(منظر کوههای کردستان قریهٔ رباط)



هنگامیکه مشغول جمع آوری صندوق و مفرش هستیم باز اهالی دور ما حلقه زدند
وبرای آنها مثل مجلس ضیافت یا عیدی بود چون هوا سرد است در اطاق آتش افروختند
بوی آتش خانه با تعفن پشکل جمع شده و با وجودیکه اطاق پنجره نداشت و هوا انجولی

تجدید میشد عفونت زیادی حاصل کردیم کم کم جمعیت زیاد شده و از هر سوراخ و رخنه تماشای
ما آمدند تا دو ساعت قبل از نصف شب گرفتار مردم بودیم .

۳ اکتبر

(دورنمای یکی از قرای کردستان که مزارع آن بطور قالبه است)



در موقع حرکت ما تمام اهل ده بتماشا آمدند قاطر من بدادائی کرد و چیزی نمانده بود که
بخصار تماشای خوبی بدهد چون پای چپ را در رکاب گذاردم و پای راست را بلند کردم
خواستم سوار شوم که یکمرتبه از عقب بزمین نشست .

صاحبخانهٔ ما چون از انعام من زیاد راضی شده بود قریب صد قدم بدرقهٔ ما آمد
و لجام قاطر را بدست گرفت پسر صاحبخانه نیز لجام قاطرهای من را نگاه داشت و جمیع خانواده‌شان
با ما همراهی کردند باز راه بدی را پیش گرفتیم قالبه‌های سنگی که در اطراف جاده‌اند بارهای
زیاد صدمه وارد آوردند و چون قاطرها از میان آنها میگذشتند ضربه‌های سخت به خورجین و
اشیاء محتویه در آن رسید پس از یکساعت حرکت باز اثر سبزه و گیاه معدوم شد نهر خشک
گردید و جاده از میان رفت خلاصه از آن دره در میان تخته سنگها و گردنه که دیوارهای آن
عمودی و مرتفع بودند شروع بحرکت نمودیم در سمت دست راست جوی آبی دیدیم که از شعب
آن سرازیر بود و کمی آب داشت در این نزدیکی سبزه و دو قریهٔ کوچک پهلوی یکدیگر واقعند که
یکی از آنها کردی و دیگری شامی است و از همین جزئی آب اندکی زراعت می کنند و معاش
آنها میگذرد قریهٔ کرد موسوم است به جی و قریهٔ شامی مشهور است به برنج این دو قریه
ممکن است یک روزی معدوم و متروک شوند و کافی است که بواسطهٔ سبب خارجی
این آب باریک خشک شود آنوقت حاصل و غله قلیل نخواهند آمد و اهالی مجبور میشوند هجرت نمایند
چنانچه در همین راه قرای زیاد دیدیم که بهمین واسطه متروک و مخروب افتاده بودند
قریب دو ساعت بطور مارپیچ از کمرکوه بالا رفتیم در میان کوه چند درخت بلوط
کوچک روئیده بودند ولی بعد دوباره زمین خشک و بی علف بود منظرهٔ اینجا
تقریباً شبیه است به دورنمای حوالی وان ولی قدری مهیب‌تر است و در این کوه
و دشت یقین است که اگر کسی از قریه بقریه بلد همراه نیاورد در راه راه گم خواهد کرد
و از گرسنگی خواهد مرد .

در بالای گردنه دورنما تغییر میکند و زمین بواسطهٔ بعضی سبزه‌ها و خارها رنگش کمتر خاکستری است
سرازیری نیز مثل سربالائی دشوار است و باید از قاطرها پیاده شد .

در پایین رود کوچک دیگری دیدیم که موسوم است به بلات سو چون ظهر شده
در زیر سایهٔ درختی اندکی استراحت کردیم و نهار ما منحصر بانگور بود .

در پانصد قدمی پایین محلی که الان هستیم ساحل سمت راست بلات سو به دیوار عمودی بسیار
مرتفعی محدود میشود و بفاصلهٔ پنجاه متر از طول این دیوار آثار خرابی پلی دیده میشود که پنج شش
دهنهٔ آن هنوز باقی است حال اگر بخواهیم بدانیم این بناها چرا متروک شده در چه
وقت برپا گردیده و کدام عصر کن فیکون شده‌اند صد جواب مختلف میدهند و چون کتیبه
و نوشته در دست نیست تاریخ این ممالک مجهول مانده است .

پس از چند لحظه استراحت از کمر این درهٔ جدید شروع بحرکت نمودیم قریب یکساعت
بالا رفتیم و به اولین باغات قریهٔ وال رسیدیم که بالنسبه ده مهمی است و یک
قائم مقام با چند ضابطه در آن نشیمند در این قریه تقریباً پنجاه خانه است که جمیع آنها مجتمع
بنظر میایند و اغلب در صحن خانه‌ها کاه انباشته‌اند پس از آنکه چند دقیقه از میان قریه عبور کردیم
بپهلوی چشمه که در آن قورباغه‌ها جولان میزدند پیاده شدیم و یودوان را بجستجوی غذا
روانه کردیم .

قائم مقام چون ما را از دور دیده بود یک نفر فرستاده پیغام داد که بدیدن او بروم
من هم بواسطهٔ سیمن پاو جواب دادم که ما تعجیل داریم و فرصت آمدن منزل شما نیست
اگر میل ملاقات ما را دارید اینجا بیائید و همچنین دو ضابطهٔ دیگر از او خواهش کردم
مطلب ما را درست نفهمید و گفت بعد از این یک ضابطه جهة شما کافی خواهد بود .
کم کم تمام اهل ده بتماشای ما آمدند و از چهرهٔ هیچکدام آثار انسانیت و اعتماد ظاهر نبود
با کمال کنجکاوی دور اسبابهای ما گردش میکردند و من خودم مواظب آنها بودم نوکرها
طلبیدم و امر بحرکت کردم اهالی خیلی مایل بودند اینجا بمانیم و میگفتند احمد تپه دور است

اما سپس که برحسب دستور من مخفیانه بحرف آنها گوش میدادم خبر آوردند که قصد ایشان غارت
اموال ماست و هرچه بکارشان بیاید سرقت خواهند کرد و خلاصه تا اسبابها بار شده بود من
مضطرب بودم و عاقبت در ساعت شش از این قریه خارج شدیم .

(قبرستان شامی ها)



چون از باغات گذشتیم دره بی آب و سنگلاخ بود فقط چند دانه درخت زبان گنجشک نمودار شد
که میوه زیاد داشتند اهالی آنها را در سبدها ریخته و میخوردند دره کم کم تنگ شده و با بوا
راه باریک و تنگی از میان بعضی تپه‌ها و بوته‌های کوچک پائین آمدیم بالاخره در پائین آبهای سبز

وصاف گران را بار دیگر دیدیم که شکل رودخانه جاری بود و در اطراف آن سبز و خرم
و منظر باشکوهی داشت اکنون که کنار رودخانه ایم پنج ساعت از ظهر گذشته و یک ساعت دیگر
آفتاب غروب میکند هوا تاریک خواهد شد و نمیدانیم کجا منزل نمائیم .

(پل کوچک در دره بی آب و علف)



قریب یک کیلومتر در کنار رودخانه حرکت کردیم و به پلی رسیدیم نزدیک پل باشاخه‌های
درخت اطاقکی ساخته اند که اکنون غیر مسکون است و از ترس ادم گم کردن و زمین خوردن
خیلی میل داشتم که امشب را در اینجا بسر برم ولی قاطرچیها گفتند اعتباری ندارد و ماندن اینجا

صحیح نیست بهتر آن است که بآن سمت رودخانه برویم کار مشکل شد بجهة اینکه چوب بست پل خیلی سست
و چند شاخه آن افتاده علاوه بر این سه چهار سوراخ دارد که پای انسان و حیوان در آنها
فرو میرود و قاطرها از حرکت روی پل امتناع دارند از طرف دیگر رودخانه عمیق است گدار ندارد
مدتی با قاطرچیها و نوکرها گفتگو و مشورت کردیم قاطرچیها زبان کردی کلدانی حرف میزنند و
یوحنا ترکی و کلدانی میداند و بنابرین مجبور است که الفاظ مرا به ترکی ترجمه کند و بعد
یوحنا از ترکی به کلدانی ترجمه نماید عاقبت رای همه براین قرار گرفت که بارها را با دست از روی
پل عبور دهیم و بعد قاطرها را از رودخانه بگذرانیم خلاصه بارها را فرود آوردند و در کمال زحمت
آنها را بسمت دیگر رودخانه حمل کردیم حال باید قاطرها را از آب بگذرانیم نوکرها میخواهند مرا به سمت
دیگر رودخانه بفرستند و خودشان تحت مقابل بمانند اما من محض احتیاط خواستم که با هم عبور کنیم
چون از رودخانه خیلی میترسیدند و جرات نمیکردند در تاریکی خودشان با قاطرها در آب داخل شوند
مجبوراً من لباس را بیرون آوردم و عصایی برگرفته داخل آب شدم و به زحمت زیاد
گداری پیدا کردم .

چون گدار پیدا شد قاطرها را در عقب یکدیگر بستیم و مهار قاطر جلوی را دو نفر از طرف
مقابل میکشیدند و من هم بر آن سوار شده رکاب میزدم از عقب هم قاطرچیها با زور و شلاق
و چوب آنها را میراندند .

این تقلا و زحمت زیاد طول کشید و از تاریکی با اشکال یکدیگر را میدیدیم دو ساعت و نیم قبل از
نصف شب کار ما تمام شد و خیال چادر زدن داشتیم که ناگاه از دور آتشی بنظر در آوردیم
یکی از قاطرچیها را فرستادم تا ببیند پهلوی این آتش کیست پس از یکساعت قاطرچی معاودت
کرد و خبر خوش آورد در تاریکی دوباره قاطرها را بار کردیم و براه افتادیم و بعد از اینکه
سه ربع ساعت راه پیمودیم نزدیک آتش رسیدیم و اشخاص آنجا ما را اجازه دادند .

این اشخاص چند نفر زارع و چوپان بودند که در محصول گله خود چادر زده و آتش
افروخته بودند که گرگ و خرس بآنها نزدیک نشود .

تخت خوابهای خود را در پهلوی خرمن گندمی برپا کردیم یوحنا چای فراهم کرد

(کنار آب) (از طرف محاذی پل)



و من در زیر پتو رفته مهیای خواب شدم و یوحنا را گذاشتم که در خورجین ها تفحص کرده اگر خوراکی
یافت شد جوع نماید .

۴ اکتبر

خوشبختانه و شب محض احتیاط پالتوهای کائوتشوئی را روی خود گسترده و چترها را در بالای سر خود باز
کرده بودیم والا از شدت شبنم خیس میشدیم و ناخوش میگردیدیم .
دهاتیها شب را نزدیک آتش و در روی زمین خوابیده و ابداً از برودت شب احتیاط نکرده بودند

(پل در روی کران آب)



بچه‌های آنها که هنوز شیر میخورند با سر و سینه برهنه در این سرما بخواب رفته بودند و تعجبی ندارد که
بهمین جهات عدد اموات آنها در سال زیاد باشد .
من با آمن بسمت پل رفتیم و به حسین گفتیم مشغول بار کردن قاطرها شود و در ساعت هفت مراجعت کردیم

و سوار شده براه افتادیم .
از یکی از نهرهای مهم کران آب که اسمش را نتوانستم پیدا کنم گذشتیم و در گردنه از میان جنگل
کوچکی که درختهای بلوط داشت و بلوطهای آن خیلی درشت بودند بالا رفتیم .

بلوطها (ربع بزرگی طبیعی)



این بلوطها بیشتر خوراک گراز میشود و آثار متعدد از این حیوانات دیدیم .
اقسام درختهای بلوط اینجا متعدد و لاتحصی هستند برگها و بلوطها هزار شکل دارند روی درختهای خشت
دیدیم که هنوز مثل عهد قدیم میچکید و در روی برگها و بلوطها مثل شبنمی از نقره بود .

هرگز معلوم نشده است که این تیره‌بختها از نباتات ترشح میشود یا شبنم زمین پیدا میشود زیرا که آنچه
در بیابان روی سنگها یا در جنگل روی بوته دیده میشود همه یکی است تفاوتی ندارند.

قریب دو ساعت راه در میان این جنگل است که تمام درختهای آن بیش از شش هفت متر بلند نشده‌اند بعد
از درخت کلی منعدم میشود دور و وسط سنگها باید حرکت نمود و در این راه کبک زیاد دیدیم.

در بالای کوه دره خشک ولی سبز دیگری است که فقط یک علف زرد و خشکی در آن روییده است
و در جلگه فقط یک درخت بی برگ دیده میشود که در زیر آن کم نفت بقدر از باد رنجیده است.

بالاخره یک سربالائی دیگر باقی مانده و چون تپه دیگر رسیدیم صفحه زمین کوچک احمدیه را مشاهده کردیم
و دره باریکی که در میان دو کوه عمودیست میان ما و او فاصله است راه چون تنگ و در وسط سنگها است
زیاد مشکل است و سیتن که از مرکب خود پیاده نشده بود زمین نخی خورد و با مرکب خود مقداری غلطید
قاطرچی که دور من کلاسی رزی او بود با پالش نیز زده ولی در کمال چالاکی دستهای او را انداخت ولی قاطرچی
قاطرچی پیاده دویده دم او را گرفته نگذارده به زمین بخورد.

خلاصه با اولین خانه‌های باغات احمدیه رسیدیم ولی قریه حقیقی در روی سطح تپه واقع است و باید از میان باغات
تا ده در دامن رویم و بعد مجدداً صعود نماییم.

درختهای انجیر و انگور و انار بسیارند و اولین انار که چیدیم با خیلی لذت خوردیم و اتفاقاً در این چند روز
چقدر آب و هوا تغییر کرده است بعد از این در باغچه که میرخواسیم بودیم و حال آنکه نسبت به جوالمرک یکدرجه
و نسبت به وان یک درجه و نیم فقط بسمت جنوب منحرف گشته ایم.

سیم

(از احمدیه تا موصل)

احمدیه — مدخل شهر — قائم مقام و میرزا ضیا — سکنه و شغل آنها —
گردش در شهر — صحبت با قائم مقام — حرکت از احمدیه — ارادان —
شام خوردن با آخوند و ترجمه‌ای سیتن — از دره قاراقاج شدیم — رشاوره
— دیوک — جلگه موصل — قرای زارعین — سواحل دجله — شرارت
و بیرحمی سکنه — افتادن و حوادث بین راه — ورود به موصل — بار از نزل
ندادند — در قنسول‌خانه فرانسه.

احمدیه روی صفحه زمین کوچکی بارتفاع سیصد الی چهار صد متر بالای قسمت وسطی دره واقع است
و باغات بسیار با صفائی دارد اهالی آنجا شهر را ترک کرده و در باغات مسکن کرده‌اند.
سابق بر این در شهر احمدیه ارگ مهمی بوده ولی اکنون خرابه و یهود و بهادیگر در شهر کسی منزل ندارد
دور تپه احمدیه دیوار محکم و برج دارست که توسط سه دروازه داخل آن میشوند ما از دروازه
شرقی داخل شدیم که راه آن از وسط سنگ کنده بودند و زیاد سخت بود در مدخل دروازه
یک قوس منقش دارد و یک در بسیار محکمی از آهن زنگ زده با چند سرباز برهنه و پریشان دیده
میشوند صاحب منصب آنها ما را نشناخت و از ترس اینکه شاید اشخاص معتبری باشیم سربازها را مجبور کرد
سلام بدهند به سمت خانه حاکم حرکت کردیم.

شهر اینجا عبارت از یک مخروبه ایست که جمعیت بدبخت و پریشانی در آن زندگانی میکنند و عمارت
حاکم هم نیمه مخروبه و محقر است.

سیتن را به نگاهداری کاروان گذاردیم و من با آقای ... بخانه حاکم رفتیم و در کمال لذت ملتفت
شدیم که حاکم زبان فرانسه حرف میزند و همچنین از دیدن میرزا ضیاء که با من باشگاه ... و در آن

او را ملاقات کرده بودیم بسیار خوشنود شدیم این شخص انگلیسی جاده و خطرهای بین راه زیاد
حکایت داشت وگویا مخصوصاً او را اینجا فرستاده اند فقط دو روز بیشتر نیست که وارد شده و معتقد
از وحشیگری اهالی اینجا بسیار دلتنگ است چون زبان فرانسه میداند و لباسش فرنگی مآبی است
بچشم دشمنی باو نگاه میکنند خلاصه با او در کمال ادب و انسانیت رفتار کرده بعضی از کارهای ما را تعهد کرد
مصلحت دانست که در یک خانه که متعلق بشیخها و غیر مسکون است منزل نمائیم .

از خدمت قائم مقام مرخص شده و باین خانه رفتیم که در سمت مغرب و در کنار تپه با وادی پرگیاهی
بنا شده است .

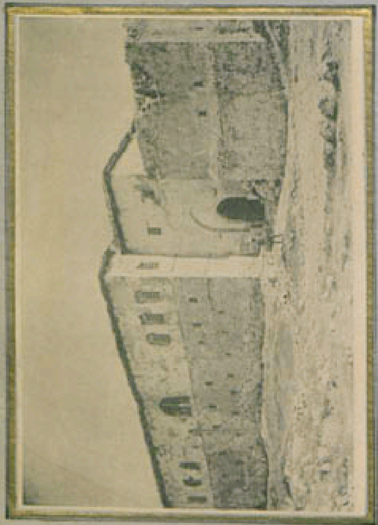
خانه در وسط یک حیاطی بنا شده است که دور آن دیوار است بارها را پائین آورده حساب
چاروادارها را پرداختیم و در اطاق کوچکی که سطح آن برابر زمین بود منزل نمودیم بعد بجهة
تماشای شهر بیرون رفتیم فی الواقع اگر شهری را با هزار گلوله خمپاره خراب کنند باین درجه
نخواهد افتاد گاه گاه در تحت کلبه خرابه دیده میشد که پناه خانواده بود مشغله عمومی اهل اینجا [illegible]
و رسیدن است همچنین از میان بازاری عبور کردیم و دوچار یک سرباز دیوانه شدیم که خیلی ما را
اذیت کرد عاقبت از ترجمه های مسیو معلوم شد که این بیچاره تب دارد و گرسنه که میخواهد .
در شهر بالا کسی غیر یهود و بیابانساکن نیست و این فرقه اغلب با مسلمانها وصلت نموده اند ولی بیشتر زنهای
یهود بمردهای مسلمان شوهر کرده اند .

مردهای اینجا کوچک و چهره آنها منظم است زنها بسکه از اختلاط کرد و یهود بعمل آمده آنچندان
وجاهت و رشادتی ندارند زیاد کوچک و ضعیفند و چون خیلی زود شوهر میکنند زود شکسته میشوند
[illegible] ولی رنگشان نهای هستند و زنهای یهودیه الجزایر و مراکش چقدر رشیده
و بلند قامتند .

بازار اینجا کوچک و بواسطه شاخه های درخت از تابش آفتاب محفوظ است در میان بازار چند نفر

سیاه دیدیم زنها اغلب مشغول بلغور کردن گندم با [illegible] پارچه های کلفت و ضخیمند .
بعد از طرف شمال غربی تپه و سمت خانه حاکم مراجعت کردیم و داخل کاروانسرائی شدیم که مثل بیشتر جاها
خراب و روی کنار پرتگاه واقع بود اکنون از اینجا چشم انداز خوبی داریم و جمیع باغات و کرانه دره

(احمدیه عمارت حکومتی)



که از آن وارد شدیم می بینیم خشکی و صفای باغات اینطرف و تپه های خاکستری آب که در تا چند
در آنها روئیده است و از دور مثل پوست پلنگ مینماید از سمت دیگر بیابانند .
شب را با اصلاح دوربین عکاسی پرداختیم مسیو از خستگی خوابش برده و بودن آن فراموش کرده

که در کماجدان آب بریزند اگرچه گوشت کم بود سوخته و چسبیده با بدون شام خوابیدیم
و بستر بخواب رفتیم (تپه احمدیه)

۵ اکتبر



صبح بدیدن قائم مقام رفتیم و از او خواهش کردیم جهت همکاری قنسولخانه فی الفور رئیس
ضابطه ها را بخدمت ما بگمارد و بعد میرزا ضیا با قدری بهجت و اشتیاق از عدم دلسوزی زردها تجنید
زیاد شکایت میکرد و میگفت در این تازگیها بعضی معادن پیدا کردم و چون زود بسایجود اطلاع دادم

واظهار نمودم که استخراج آنها چه دولت فایده کلی دارد و من جواب دادند که این مطالب شما
دخلیتی ندارد و در این امورات دخل و تصرف نکنید .

میرزا ضیا به آن شخصی که مباشر چاپارخانه میان احمدیه و موصل است ابدا اعتماد ندارد
و میگوید بعض دزد و بموصل خودتان شخصا یک یا دو مکتوب سفارشی به پستخانه بدهید و قبض بگیرید
چون از خانه حاکم بیرون آمدیم رئیس ضابطه ها را دیدیم که یک نفر عرب عثمانی را که نصف
مسلمان و نصف یهودی بود بما معرفی نمود این شخص برای هر اسبی تا موصل سه مجیدیه و نیم کرایه
میخواهد و حال آنکه قیمت معمولی بیش از سی و پنج پیاستر نیست علاوه بر این قیمت گزاف از ما یک
ما نخواهیم بردیم قبول نمیکند در هر صورت پس از گفتگوی زیاد با سه مجیدیه و نیم راضی شدیم
بشرط آنکه از راه دهوک ما حرکت کنیم رئیس ضابطه ها از طرفین وکیل شد که قرارنامه را نوشته
و ما امضا کنیم یک امپریال عثمانی برسم بیعانه به چاروادار دادم و محض تشکر از رئیس ضابطه ها
یک قطعه طلای مطلا که بزنجیر ساعتم آویخته بود نشانه باو تقدیم نمودم .

از این قطعه ها بیست عدد همراه آورده بودم و در بین راه بهر شخصی که میخواستم خصوصیت نمایم
و مناسب نبود پول بدهم یکدانه از زنجیر ساعت باز میکردم و میدادم بعد دوباره از صندوق
بیرون آورده بزنجیر میاویختم .

یکساعت از ظهر گذشت و هنوز قاطرها را نیاورده اند پس از چندی قاطرچی آمده و اظهار کرد که
یکی از قاطرها ناخوش است امروز حرکت میسر نمیشود چون یقین داشتم که دروغ میگوید باو
جواب دادم که هرگاه تا نیم ساعت دیگر قاطرها حاضر نشوند رئیس ضابطه ها را خواهم گرفت
و عمامه سفیدش را خواهم برداشت بچوب میزنم تا از قول خود برنگردد خلاصه پس از ربع
ساعت قاطرها حاضر گردیدند .

در موقع حرکت یک ترک نزد من آمده و اظهار کرد که از راهی که شما میخواهید بروید نمیتوان رفت

باز به مخمصه افتادیم و باید مدتی معطل شویم عاقبت حوصله‌ام تنگ شد از اسب پائین آمدم و بازوی
قاطرچی را گرفته بسمت خانهٔ حاکم کشانیدم یقین داشتند که اگر بمجلس حکومت بروند تنبیه خواهند شد
لهذا فی الفور بجزع و التماس کنان بدامن من آویختند و خواهش کردند که بزرگی آنها را تنبیه نکنیم

(احمدیه)



و هرچه دکتر او من است رفتار کنند بالاخره دو ساعت بعد از ظهر براه افتادیم از محله‌های خراب
عبور کردیم و از دروازهٔ غربی خارج شدیم .
این دروازه طرز مخصوصی ساخته شده و بالای سقف خارجی آنرا از شکل مار و غیره حجاری کرده‌اند

نصف او در سنگ کنده شده و سرازیری تندی تخت و پرخطر است که مجبوریم از اسب پیاده شویم
و بقیه مثل پله مثبت از سنگ که نیمی خراب و نصف دیگر دارای تخته سنگهای صاف و لغزنده است
بالاخره پس از بیست دقیقه راه قدری بهتر شده و توانستیم سواره حرکت کنیم .

(باغات احمدیه)



باغات تمام شده ولی باز در بیشتر جاها درختهای کوچک پا انداخته اند در نشیب سمت چپ در
بزرگی حرکت مینمائیم که در آنجا سو شنبه که از منشعبات کارالات و به گران نهر آب
میریزد جاری است .

از بالای یک تپه یک عکس عمومی از احمدیه برداشتیم و محض اینکه اسباب عکاسی همیشه مهیا و نزدیک
من باشد او را برده و بدوش ضابطه حمل کردم و ضابطه چه اینکه جعبه دوربین قدری سخت بود
شلوار خود را بیرون آورده روی کتف گذاشت و جعبه را بالای آن قرار داد و تا راحت شد
حوالی احمدیه اکنون تقریبا امن است ولی چند سال قبل دزدها بعابرین زیاد میزدند و بهره قتل و قمع
میشد و در تمام طول راه توده های سنگی دیدیم که آثار یادگاری شومی بودند و هر یک از آنها
علامت کشته شدن یکنفر بودند و رسم چنین بوده که در بین راه هرجا مقتولی افتاده بوده در محل آن
سنگ جمع میکردند و عابرین هم یک سنگ بآن میافزودند گاهی نعش را هیچ بر نمیداشتند و فقط
روی او را از همین سنگها میپوشانیدند همچنین در اواسط راه چهار دزد را دیدیم که بسیله گرفته
بودند و پنجنفر سوار آنها را میبردند .

در پهلوی کوه غارها و گودالها دیدیم که خیر قابل ملاحظه نداشتند و اغلب پناهگاه دزدان و حیوانات
و گاهی هم قافله هستند .

بالاخره به آرازان که قریه کلدانیهاست رسیدیم و در خانه که آخوندی در آن منزل داد
فرود آمدیم باور آمد خوبی کرده اطاق مخصوص خود را بما واگذارد این آخوند به مارسیل و رم
رفته است و چند کلمه زبان ایتالیائی میداند ولی درست مطلب خود را نمیتواند بفهماند .
زیاد اصرار داشت که در اطاق کوچک او منزل کنیم و با غذای او شرکت نمائیم خلاصه در روی
میز کوچکی چهار خوراک آوردند که عبارت بودند از چلو و خورش و گوشت جوجه و
کوفته تخته های خود را در مقابل میز گذاردیم و در روی آنها نشسته شروع بخوردن نمودیم
آخوند هم روبروی ما روی صندلی چوبی ضخیمی نشست و در منزل او چون بیش از یک قاشق
یافت نمیشد ما زود صندوق را باز کرده اسباب میز خود را بیرون آوردیم
سیکن نیز نزدیک ما نشسته و با دست غذا میخورد .

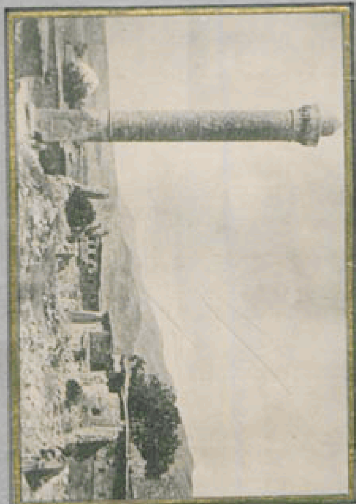
ابتداء سیکن را در وقت غذا از خود میطلبیدیم ولی چون کثیف بود دیگر خرج او را [illegible] کردیم
در آخر شام انگور و انار دیگر دو هندوانه که در قریه آرازان بعمل آمده
آوردند و صرف شد . (بازار احمدیه)



سیکن که مترجم ماست هرچه با آخوند میگوئیم غلط ترجمه میکند .
بعد از شام چون دیدیم آخوند (کشیش) چای نمیخورد سبب پرسیدیم و بواسطه
پرسش ما قدری بعنف نوشید سیکن با و گفته بود که اگر چای میل کنید ما خواهیم رنجید

بعد از شام آخوند (کشیش) سه چهار فصل را طلبیده و یک آواز ارمنی خوانده و این
دعا فیت کرنت بطلنها می کنند سه ساعت قبل از نصف شب کشیش منزل خود رفت و ما هم
خوابیدیم ولی صدای صحبتی را که بیرون میکردند می شنیدیم و اگرچه نفهمیدیم حدس میزدیم

(مناره و محله خرابه در احمدیه)



که درباب فرنگیها گفتگو می کنند .

این قریه کوچک و محقر است و بیش از سی خانه ندارد و اطفال اینجا ملیح و اغلب موهایشان
خرمائی رنگ است زنها هم اگر در بینی خود حلقه نکنند زشت نیستند مردها ملایم و محجوب

وزراعت رغبت کامل دارند از قریه خود کم بیرون میروند و بیشتر آنها هنوز احمدیه را
ندیده اند خوراک و لباس اهالی اینجا از خود قریه بعمل میآید و بخارج احتیاجی ندارند

۶ اکتبر

شش ساعت قبل از ظهر در حینی که مشغول تدارک حرکت بودیم کشیش چون میخواست کلیسا
برود نزد ما آمد و خدا حافظی کرد تعارفی جهة اجزاء فقرا داده ایم علاوه بر این قدری
کنه کنه از ما خواهش کرد ولی چون گفت کنه ما نزدیک باتمام بود و زیاد باو محتاج بودیم
خواهش او را نتوانستیم قبول کنیم .

در ساعت شش بواسطه راه باریکی که از چمن ها محدود شده و از شن و سنگ مملو بود از
قریه خارج شدیم در تماشای آرامی از میان تپه ماهورها عبور کرده و از نهری که وسط
این دره عریض است گذشتیم از سر بالائی طرف مقابل صعود کردیم و در وسط راه مجدداً
تپه احمدیه را که در فوق سایر تپه ها بود مشاهده نمودیم .

زمین اینجا قرمز رنگ است و جز درختهای بلوط دیگر چیزی در این زمین روئیده و روی هر درخت
تازه و بلوط بقدر زیاد دیده میشوند .

دو ساعت قبل از ظهر بپهلوی چشمه رسیدیم که دور آن را سنگ چین کرده و برای گلها
محل آب نوشیدن ترتیب داده بودند بعد بدره دیگری وارد شدیم که خاک آن
نیز قرمز بود و سراز بری طرف راست را که می پیمائیم فقط دارای چند درخت بلوط است
و یک قسم درخت دیگری نیز اینجا یافت میشود که میوه های آن درشت تر از میوه های
فرنگستان اند و تقریباً باندازه سیب کوچکی میرسند طعم آنها کمی ترش و مطبوع است
در بین راه رسیدیم به چادرهای بعضی ایلیات نیم وحشی که زن و مرد و بچه لوط و عریان
مثل حضرت آدم در نهری آب تنی میکردند و ابداً از حضور ما شرم و حیائی نداشتند .

قدری دورتر از آنجا به پهلوی چشمه فرود آمدیم و مشغول نهار شدیم از این به بعد عبور
و مرور مردم در راه بیشتر است و در راه داوده که شعبه مجمّی است رسیدیم در راه دائماً
با قافله‌های زیاد برخوردیم و مالهای آنها جنسنده قماش و بارهای ما تسنه زده همچنین
گله‌های گوسفند بسیار متعدد دیدیم که پشم آنها زیاد طویل و لطیف بود و بعد مجدداً طوایف
چادرنشین و چوپان را ملاقات کردیم بعضی جاها در راه آثار کارهای بزرگ دیده می‌شود
ولی حیف که از عدم مواظبت ضایع و باطل شده گاهی هم راه وجود ندارد و دو بار
نزدیک بود راه را گم کنیم .

از دره رشاوره خارج شدیم و بسمت مغرب مایل گردیدیم این امتداد اسباب تعجب شد
و چندین مرتبه پرسیدن گفتم درست خاطر جمع شود آیا قاطرچیها راه را سهو کرده‌اند یا خیر
جواب داد که ایشان راه را خوب می‌شناسند و خطا نمی‌روند .

قریه زاوتبارا بسمت دست چپ گذاردیم و از حرکت کردن بطرف مغرب متحیر بودیم
شب را بواسطه پرسیدن ملتفت شدم که عوض اینکه بجانب الکش و کشتیخانه ربابان بهرز
حرکت نمائیم ما را بسمت ذهوک آورده‌اند و بعبارة اخری موافق دستور ما حرکت نکرده
و قاطرچیها میل خود رفتار نموده زیاده از اندازه متغیر شدم و وعده تنبیه بزرگی به
قاطرچی کردم گفت آن راه ناامن است و صد دلیل و برهان آورد .

از پهلوی پرتگاه دره حرکت می‌کنیم و بواسطه تیزیهائیکه از کوه قدری پائین
آمده‌اند مجبوریم علی الاتصال بالا و پائین رویم این راه راههای کابیلی را بخاطرم آورد
بفاصله دویست سیصد متر از نزدیکی ایلیاتی گذشتیم که بجهة مدافعه از خرسها و پلنگها آتش
زیاد افروخته بودند و سایه شعله‌ها در مقابل ما متحرک بودند خلاصه شب شد و بزحمت بواسطه
صدای زنگ قاطرها میتوانیم در عقب سر آنها حرکت نمائیم .

ازمیان چند گردنه عبور کردیم و چون از آنجا خارج شدیم از دور آتشی بنظر درآمد
که قریه ذهوک است .

بسمت کاروانسرائی متمد شدیم ذهوک در میان راه مابین موصل و وان واقع است
چون خیلی دیر است صاحب کاروانسرا در کمال عبوس درب را باز کرد و در صحنی داخل شدیم
که پر از آب و الاغ بود و با زحمت زیاد بارها را فرود آوردیم و سعی کردیم چیزی اندازند
مجدداً به قاطرچیها فحش دادیم و تغیر کردیم که از راه منتخب ما حرکت نکردند و قصد خود را
در بین آشکار نمودند

فردا شب را انشاءالله در موصل نزدیک کشتیها بسر خواهیم برد و بطوری از ما پذیرائی
خواهند کرد که از خستگی و صدمات این راه بیرون خواهیم آمد علی العجاله در یک اطاقی
که بواسطه بالکن بی مجری که بآن وارد میشوند منزل کرده‌ایم پله‌هائی که از آن باید بالا رفت خیلی
مرتفع‌اند و بالا بردن اسبابها از این پله‌ها کار دیوانست .

۷ اکتبر

در این پنج و نیم شب را براحت گذرانیدیم چهار ساعت بعد از نصف شب
تمام نوکرها را بیدار کردم منزل امروز تا موصل زیاد طویل است .

در حیاط کاروانسرا بقدری تاریک است که اسبها را درست تمیز نمیدهیم و بزحمت
آنها را زین میکنیم تدارک حرکت دو ساعت طول کشید .

ذهوک قریه‌ایست که شصت خانوار دارد و اهلش نسطوری است حاکم آن شاهزاده‌ایست
که بریاست ضابطیه ریاست دارد منزل حاکم در قلعه خرابه ایست ولی اکنون مشغول ساختن
خانه دیگری میباشد .

این ناحیه باید خیلی گرم باشد و از این بابت بلکه تدابیر مخصوصه بکار برده‌اند با شاخه‌های درخت

در روی بام خانه سایه بانی ترتیب داده و در فصول حاره آنجا منزل دارند .

در میدانی که مقابل خانه حاکم است قهوه خانه ایست و پهلوی آن خیمه برای شتربانان بپا
بان ساخته اند گذشته از اینها از وضع اقلیم آنجا معلوم است که چقدر باید گرم باشد

(تصویر یک اطاق پذیرائی (دیوان) در موصل)

جای صورت مکرر است در صفحه
۱۹۱ ملاحظه شود

سمت شمال و مشرق آن بواسطه کوههای مرتفعه مسدود شده و جنوب و مغرب آن باز و مقابل
بادهای سوزان عربستان است .

در چندین دقیقه از شهر خارج شدیم و از پهلوی رشته آبی که چهار پنج متر عرض و یک متر

عمق دارد شروع بحرکت نمودیم اطراف این رودخانه نی روییده و در سمت
دست راست آن جلگه وسیعی است که هر وقت آب رودخانه زیاد میشود آنجا را مشروب
میکند و بعضی علفها میرویند که بعد از تابش آفتاب خشک و زرد میگردند .

در سمت دست چپ تپه هائی است که راه از وسط آن میگذرد و از بابت طغیان آبها
آبهاست که جاده را از کمر این تپه قرار داده اند تا محفوظ بماند .

پس از یکساعت و نیم حرکت به قلعه تپه رسیدیم و از آن منحرف شده در بیابانی وارد شدیم که
عبارت است از جلگه موصل و منتهی الیه شمال شرقی جلگه شنعار که تاریخ آن از عهد طوفان
نوح مشهور است و میگویند اولاد نوح پس از سکنات طوفان در آنجا منزل نمودند .

این جلگه دارای دره های طویلی است که چندان مرتفع نیستند شخص گمان میکند که در قله هر یک
از آنها زمین مسطح و فضای وسیعی خواهد دید و چون بآن میرسند باز قله دیگری مرتفع
میشود که افق را بدو پاره کرده منظر مجددی میسازد و در قعر هر یک از دره ها جوئی جاری است که
اگر آب آن بخورد زمین نرود بدجله داخل میشود و دجله تا اینجا مسافتی ندارد و او را از دور
می بینیم .

آفتاب سوزان است و گرد و غبار فراوان افق گاهی بنظر زرد رنگ آید و گاهی دور
جهت ارتباط میان موصل و دهوک و جزیره ابن عمر و سعرد و بتلیس و ارزنة الروم
شروع بساختن راهی کرده اند ولی حالا سنگ در میان جاده ریخته غلطک از روی آن
نمیگذرد و گاری از پهلوی آن حرکت میکند فقط یک قطعه آن ساخته شده و بقیه حدودش
معین گشته است و در امتداد خط تلگرافی است که از تل اوسکف و تلکیف میگذرد
ما این راه را ترک کردیم و از راه دیگری که وسط دجله و جاده بود حرکت نمودیم .

زمین اینجا حاصل خیز و قدری زراعت کرده اند و بجای زمین بایر مزارع بزرگ دیده می شود

که غلهٔ انبارها را درو کرده اند و از دور که نگاه کنی بنظر می آید قطعه های تحتانی ساقهٔ گندم که
روی زمین باقی مانده اند و لیکن بزراعت اینجا هستند و الّا گاو آهن این نقاط زیاد ضخیم و
عمقش آن چوبی است و درست زمین را بر نمیگرداند که اثر شیار تا مدتی بماند .

(شکل یک گاو آهن)



در یک منزل بر سر چهار خانوار دیدیم که در وسط جلگه بدون سایه زندگانی میکردند با گل برای خود
کلبه ساخته بودند و پهلوی آنها ابداً درخت و سبزه نبود و حاصل را درو کرده بودند و مشغول
کوبیدن خرمن بودند خوشه ها را روی زمین پهن کرده و از صبح تا شام در زیر آفتاب

دواب روی آن راه میسپرند و در زیر سم اسبها و از گاو جدا میشد دانه‌ها
در خانه میسپردند و گاه در راه در صحرا بشکل خرمنی جمع کرده روی آنرا با گلی که از خاک و آب
و بول حیوانات ساخته بودند میپوشانند .

این کلبه های محقر اغلب نزدیک دره کوچکی واقع اند که در هنگام باران قدری آب در آن
جاری میشود و مرداب لجن داری احداث میکند گاهی هم در پهلوی خود چاهی حفر میکنند
و آب متعفنی از آن بیرون میاورند ما نیز جهة رفع خستگی قاطرها پهلوی یکی از این مردابها
اندکی توقف کردیم .

هرگز در مدت عمر فراموش نخواهم کرد نهار کثیف و مختصری را که آن روز صرف کردیم .
آذوقهٔ ما تمام شده بود و در خورجین فقط یک تکه استخوان ران گوسفند باقی مانده بود
که با ذره بین بایست گوشت پهلوی آنرا پیدا کرد و چون چهار روز قبل پخته شده بود کرم زیاد
داشت دو تخم مرغ آب پز چهار روزه و یک پارچه نان لواش خشک نیز بآن ضمیمه شد
و آب مشروب ما منحصر شده بآب متعفن مرداب .

پس از یکساعت دوباره اسبها را زین کردیم و براه افتادیم هوا زیاد گرم است و امواج
بزرگ زمین پی در پی دیده میشود بیش از پنج ساعت از ظهر گذشته و آفتاب پائین آمده اما هنوز
موصل را نمی بینیم بالاخره بقله رسیدیم و از آنجا بر جلگه مشرف شدیم که در آن دجله بشکل پیچ
در پیچی بود و موصل را نیز در وسط جلگه مشاهده نمودیم .

در عهدیکه نینوا پای تخت بزرگی بوده این مکانی که ما الآن هستیم بایست تفرجگاه سلطانی
بوده باشد که در وقت خستگی از کارها اینجا راحت میکرده و در ضمن پای تخت هم مقابل چشمش بوده است
خلاصه این قسمت از کسارات اعجاب پوشیده شده که ربطی بزمین گل رستی که از صبح تا بحال
در آن حرکت میکنیم ندارند و گویا بنای اینجا اول دفعه از دست انسان خرابی بهم رسانده

و بعد بواسطه مرور ایام از شکل افتاده است .

از روئیت منزل قدری زرنگ شدیم و بهیجان آمدیم و الا خیلی خسته بودیم اما مالها زیاد مضمحل شده
و بزور مهمیز باید آنهارا راه برد .

چون میدانستم در موصل خواهیم رسید سبستین را جلوتر زودتر فرستادم تا کاغذهای مارا
برساند و از ورود ما مطلع شوند و اگر در پذیرائی ما عذری دارند بگویند .

در ساعت هفت بکلی شب شد .

دجله رودیست عمیق و عریض که از آن نمیتوان به آب زد و بعد از شعب کوچک منقسم میگردد
باید مقداری راه را دور کنیم و به پلی برسیم که در جلو موصل واقع است .

آنقدر تاریک شد که نتوانستیم ببینیم و بفهمیم اطراف شط حاصلخیز و دارای چندین جانوار بود
از پهلوی نهری حرکت کردیم و یکی از اسبهای باردار در آن افتاد و آمدن را جهه حفظ بقیه
بارها گذارده و خود با نوکرها کمک کردم و اسب را بیرون آوردم .

قاطرچیها باعتقاد خودشان میخواستند راه را بما بیان کنند و مارا در خرابه‌های دور نینوا
سرگردان کردند یکمرتبه در میان شترها داخل شدیم وضع آنهارا مغشوش کردیم و از ساربانها
فحش شنیدیم نزدیک چند خانه دو سه نفر را دیدیم و راه را از ایشان پرسیدیم فی الفور جمعی از خانه بیرون
ریختند و مارا سنگسار نمودند ما هم فرار اختیار کرده و دو تیر طپانچه انداختیم تا دست
از ما برداشتند مجدداً راه را گم و وقت را تلف کردیم یکی از یابوهای باردار که جلو میرفت در
گودالی افتاد که چهار متر عمق و هفت متر عرض داشت طناب پاره شد بار بیک طرف افتاد و حیوان
نزدیک بود جان را تسلیم کند بازحمات جهه صلاح این کار معطل شدیم .

گودالی که اسب در آن پرت شد عبارتست از رود یا سرچاهی که اکنون خشکیده است
خلاصه در کمال احتیاط سایر مالهارا از آن عبور دادیم و به پهلوی این رود حرکت کرده

بپل راهی رسیدیم که عاقبت باید براه دهوک ملحق شود و در امتداد سیم تلگراف حرکت نمودیم و از
یکی از شعب دجله گذشته به پل موصل رسیدیم دیگر اسبها از خستگی تاب استقامت نداشتند .

دروازه‌های شهر بسته اند و سبستین پشت دروازه انتظار مارا میکشید و چون صدای مارا شنید
خواهش کرد دروازه را باز نمایند .

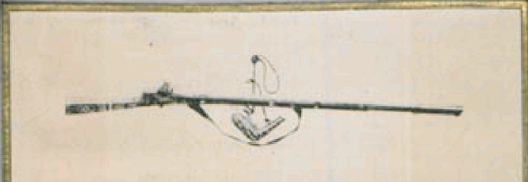
سبستین هم چون وضع مضحکی دارد در این قریه دورش را گرفته و سنگ باران کرده بودند نزدیک شبها
رفته بود و از قراریکه میگفت جوابهای گفته بودند (جواب داده بودند که در این شهر کاروانسرا
بسیار است بروند و منزل کنند انشاءالله فردا میدانیم با آنها چه کنیم) .

آیا منزل را راست که دو نفر فرانسوی در ولایتی داخل شوند و مامورین مذهبی فرانسه اینطور با آنها
رفتار کنند در صورتیکه از وطن و دولت آنها کاغذهای سفارش نامه آورده باشند فردا
دلیل این جواب را از ایشان خواهم پرسید ولی چون علی العجاله در وسط میدان موصل نمیتوانم
بخوابم جلو چندین خانه دق الباب کردیم و هیچکس در را بروی ما باز نکرد اگرچه سبستین گفته بود
که قنسول غایب است و در روز دیگر خواهد آمد معهذا بقصد قنسولخانه حرکت کردم و پشیمان شدم که چرا از
اول این کار را نکردم .

پس از اینکه ربع ساعت در میان کوچه‌های پیچ و خم دار حرکت کردیم بقنسولخانه رسیدیم اول بابی
در راه دادن ما تأمل داشت ولی چون اسم مرا شنید بخاطرش آمد که مسیو سیونی منتظر من بوده
و بعضی کاغذهای متعلق بمن را حفظ کرده گذاشته است فی الفور درب را باز کرد و بارها را پائین آوردیم
و چون اطاقها متصل بودند اطاق خودش را جهه ما تخلیه کرد و تخت خوابهای مارا بر پا نمودند و شیر
و شراب برای ما حاضر ساخت و هرگز غذا اینطور بمن لذت نکرده بود .

آن زوال کاغذهای مرا آورد و در میان آنها نگرانی از خواهرم بود که احوال پرسی و تعریض غیبت
نموده بود .

بعد در زیر بیرق فرانسه که به دوار نصب کرده بودند خوشحال و شاد خوابیدیم و شکر کردیم که بسلامتی
بمقصد سفر خود رسیده‌ایم . (تفنگ و دبه باروط)



FUSIL ET POIRE A POUDRE.

(دورنمای موصل)



(فصل هشتم)

موصل — نینوا — خورساباد

(از ۸ تا ۱۵ اکتبر)

منزل کشیشها — مستر اکتابار — دیوان (یعنی اطاق پذیرائی) — قنسول انگلیس
— مناره صیوبان و برج ساعت — موصل و مشرق زمین — بناهای آنجا — حوالی
موصل و نابی یونس — کوچه و بازار و قهوه‌خانه‌های موصل — تخت روان —
مستر بنام بیچ — کلک‌ها — چوب و سنرم در موصل — یک پل در پهلوی شط
— قبرستانها — مکاتب دخترهای تارک دنیا و کشیشها — چاپخانهٔ آنها — ایستر کلی
بیرباک و کلدانی — برج و باروها — تغیرات کف دجله — سالک موصل — ساختن
کلک — دیدن حکام — پذیرائی بطرز عثمانیها — سیگارها — نارور
قونسولخانه انگلیس — حکایت فرسها — کنارهای دجله — سبزی کاری شکار ماهی
و چشمه‌های گوگردی — زنهای مدبکننده — تماشای خرابه‌های نینوا و خورساباد
— تپه کوچک کریونجک — نبا — خورساباد و کاوشهای آن — خانه‌های
دهقانی — یک دیوار با کاشیهای منقش — اشکش‌ها (حیوان خیالی) در بطون
تپه‌ها — محراب مثلث — چطور خرابه‌ها تا بحال محفوظ مانده‌اند — بنای عمارات
— دیوارها اطاقها بامها روزنها — اجتماع عمارات — سناشریب و سارگن
— خطوط میخی شکل و اقسام مختلفه الفبا و چطور آنها منکشف شده‌اند — میوسیو فی —
مسجد سلطان لولو — سوباسی‌ها — از موصل به محیط — پالمر ورزسنجا
ارزفا — کیسه بازار — تهیه آذوقه در کلک — عزیمت از موصل .

بمحض اینکه بیدار شدیم از اردوال خواهش کردیم برای ما آب گرم کند و سر و صورت را با
کردن خوب شستشو دادیم و ظاهراً این کار را کسی نمیکند اند مگر اینکه مثل ماها بیش از یک هفته از آن
محروم بوده باشد بعد فهمیده شد ضرور است که با لباس میخوابیم و امیدوار بودیم که دیشب را
روی تخت بزرگ و صحیحی بخوابیم اما حیف که اطاقها بسته بودند و مجبور شدیم باز فرش خود را باز کرده

روی تخت کوچک سفری بخوابیم .

چون دست و رو را شستیم و لباسها را عوض کردیم بمنزل کشیشها رفتیم که یک نفر ایشان اکنون جانشین
قنسول است و خانه اش نزدیک است فقط که ما وارد خانه شدیم مستر التیار مجتهد کالیده وان
و مامور به بین النهرین در شرف حرکت بود خیلی عجله داشت و از ما معذرت خواست ما را به پدر دوال
سپرد که او در کمال ادب پذیرائی نمود قریب یک ساعت با او صحبت کردیم و از جواب سردی که به ما
داده بودند سئوال نمودیم و چنین معلوم شد که : سیمن در کمال خستگی و سنگ باران شدن
مثل اشخاص مست نزد کشیشها وارد شده بود و فرمایش میداد که : (دو اروپائی وارد میشوند
برای آنها اطاق تهیه کنید و آنها را استقبال نمائید) اول دفعه کشیشها متغیر شده بودند و بعد
گمان کرده بودند که این شخص اسباب را سرقت کرده و کاغذهای ما را ربوده است و چون شب هم
دیروقت بوده است از او خواهش نموده بودند که خارج شود در هر صورت از برخورد دیگران آقایان
نسبت بما که دزد رفتار دیشب شما را فراموش کردیم ولی فی الواقع اگر سیمن را دزد و قاتل فرض
کرده بودند چرا او را نگاه نداشته تحقیق ننمودند .

کشیشها یک اطاق بزرگ و خوب و دو تخت خواب بما دادند صبح را مشغول تنظیم کارهای شخصی شدیم
و در وقت ظهر در موقع نهار خوردن با آقایان آشنا و دوست گردیدیم در اطاق غذاخوری
من پهلوی مستر التیار و ما من نزدیک پدر دوال نشسته بودیم مستر التیار خیال مسافرت بغداد
دارد و در جوش حرکت است پنج دختر تارک دنیا و دو مشی و چندین سوار همراه میبرد مخصوصاً
برای خود کلکی ترتیب داده و آذوقه تدارک نموده است بجهة اینکه در دجله حرکت کردن او
هشت الی ده و گاهی یازده و دوازده روز طول میکشد در بین راه خوراکی یافت نمیشود و دجله
در وسط صحرای بدون آبادی جاری است .

بعد از نهار آقایان در دیوان جمع شده و از آداب رسوم مشرق زمین صحبت داشتند

در این ساعت روز هوا بطوری گرم است که زیر کار ستوان کرده و خواب امکان دارد
اطاقی را که دیوان میسازند خیلی تمیز و خوب است در جمیع خانه‌های معتبرین موصل بیک طرز ساخته
شده‌اند تالار بزرگ و مربعی است که سقف آن گنبدی و رو بشمال باز گشته است برای قلیون

(پل و مدخل موصل)



نی پیچ کشیدن و از مهمان پذیرائی کردن در آنجا جمع میشوند در هیچ نقطه از بیکاری و خوش
گذرانی اهل مشرق زمین مثل اینجا پی نبرده‌ام .
قلیون چیزیست که با قلیان تفاوت دارد و گاهی او را چپق مینامند چپقی است که دو ذرع طول

تختی دارد و اغلب از ساقه یاسمن آنرا میسازند و سر آنرا زمین میگذارند یک قطعه از کهربا بیک
آن چسبانده‌اند و میان دو لب میگذارند آتش چپق و قلیان را در میان دهانها فشار میدهند
توتون اهالی اینجا هم مطبوع است و بهترش از توتون شیراز است و هیچ نسبتی ندارد با توتونی
که در پاریس باسم توتون عثمانی میفروشند .
دو ساعت بعد از ظهر وقتیکه در شرف حرکت بودیم قاطرچیها جهت تفریق حساب آمدند و بیشتر هم
خواهش کرد که باز چند روز با ما باشد اگرچه چندین مرتبه آثار حماقت از او بظهور رسید
معهذا او را نگاه داشتیم و شاید باز بتواند خدمتی بانجام بیاید .
بدیدن قنسول انگلیس رفتیم و کاغذی را که هم قطار او در روان نوشته بود باو دادیم مدتی است
مبتلا به تب شده و هرچه میکند تبش قطع نمیگردد و از ماندن در موصل دلتنگ است تلگرافها
زیاد دوست دارد و اغلب تنها با یک نفر نوکر در طرف شرق موصل چهار پنج روزه بشکار میرود
چون از قهوه معمولی خسته شده بودیم آب جو انگلیس برای ما آورد که در لندن البته اعلی
بوده است ولی در بین راه ضایع شده است .
چهار ساعت بعد از ظهر از گردش مراجعت کردیم و بالای برج کلیسا رفته شهر را تماشا نمودیم
جهت ساختن این برج زحمت زیاد کشیده‌اند و مسلمانها از حسادت اذیت میکردند که مناره عیسوی
پهلوی گلدسته مسجد خودشان برپا شود و چون بالای این مناره ساعت نصب کردند دیگر مسلمانها
بخیال اینکه ساعت است صدا از کردند و مانع شدند و این فرنگیها توانستند صدای زنگ را
بلند کنند اکنون بیک ساعت اعزیز میشمارند و گاهی جهت مقایسه با ساعتهای خود اینجا میآیند وقت را
به اسلوب فرنگیها قسمت کرده‌اند و در موقع غروب آفتاب ساعت یک زنگ میزنند بعد از هر سه چهار روز
مرتبه باید ساعت را منظم کنند .
دنبجانه کلیسا در موقع پست موصل واقع است بعد چشم انداز دیگر از بالای برج ساعت

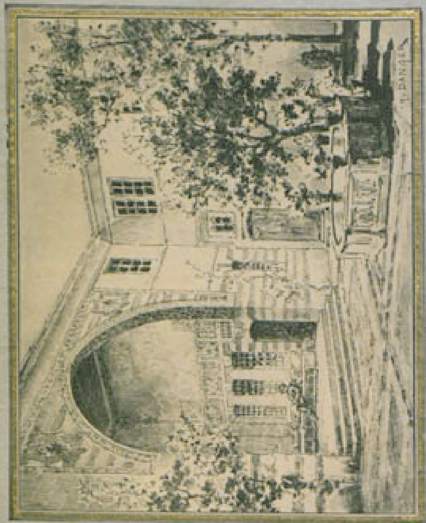
که از آنجا با جهای مسطح خانه ها برنگ خاکستری یک نواختی معلوم و در فوق آنها فقط چند گنبد و منار
های مساجد نمایان است یکی از این مناره ها قدری کج شده اند و بعقیده مسلمانان این یکی از مناره
هائی است که در مقابل حضرت ختمی مآب تعظیم کرده است .

موصل بواسطه وضع و محل یکی از شهرهای قابل ملاحظه و مهم بین النهرین محسوب میشود و در راه مغرب
بمشرق منزل بزرگی است .

در جمیع خیالاتی که جهه مربوط ساختن هندوستان با اروپا توسط راه آهن کرده اند این نقطه مرکز واقع
میشود بالاخره موصل در روی دجله و در محلی قرار گرفته که کلک بخوبی میتوانند از روی شط حرکت کنند
همچنین موصل مرکزی است که کاروانهائیکه از شمال و مغرب و مشرق میآیند در آنجا توقف می کنند
و از آنجا بواسطه آب سیال انجاره خود را به بغداد میرسانند و از بغداد به اعانت کشتی بخار
به اروپا حمل مینمایند این شهر تقریبا چهل هزار جمعیت دارد و بنای آن چندان قدیم نیست .
از ابتدای تاریخ هجری به بعد بواسطه تجارت مخصوص قماش بافتن پارچه های بسیار ممتاز ترقی
عمده کرده است ولی امروزه شهرت آن جز در تاریخ دیگر جائی وجود ندارد و شاید بواسطه وضع
جغرافیائی یک روز باز ترقی کند و از پای تختهای عمده محسوب شود .
در مقابل موصل و سمت دیگر دجله تپه کوچک کویونجک موجود است که نینوای قدیم بوده و جهه
پای تخت مملکت آشور و مرکز عمده جمعیت این نقطه صحیح انتخاب کرده اند که کوهستان نیز نزدیک
بوده و اگر در حکم جزئی کسر هیبت داشته از آنجا اخذ نموده است علاوه بر این بر اجماع اهالی
بین النهرین هم مسلط و مستولی بوده است و شکی نیست که این شط مثل سایر شطهای مملکت آنوقت هم از آب
بیش از این مصرف نمیرسید و منزل رابطه هم بکار میرفته است .
پهلوی تپه کوچک کویونجک که عنقریب باز از او شرحی خواهیم داد قریه نبی یونس در روی
تپه واقع است و مسجدی در این قریه موجود است که میگویند بعضی اشیا متعلق بحضرت یونس علیه السلام

دراین مسجد مدفون است درخت انجیری که زیر آن حضرت نشسته و گریه میکرده است هنوز باقی است
تپه که در روی آن این قریه بنا شده است بنا بر قول تبا و پلاس هنوز دارای اشیاء
عتیقه و نفیسه است ولی جهه خراب کردن و کاوش این تپه دو چیز لازم است یکی غالب شدن

(تصویر یک اطاق پذیرائی (دیوان) در موصل)



بر اهالی متعصب و دیگری همراهی حکومت نادان .
در حینی که مشغول صحبت بودیم موقع شام شد و چون سر میز رفتیم هامن و دین نتوانستیم از تبسم
خودداری کنیم دکتر شما بطرز ریاضت خود برای ما نیز خوراک سبزی و مربا و تخم مرغ و چیزی تهیه نموده

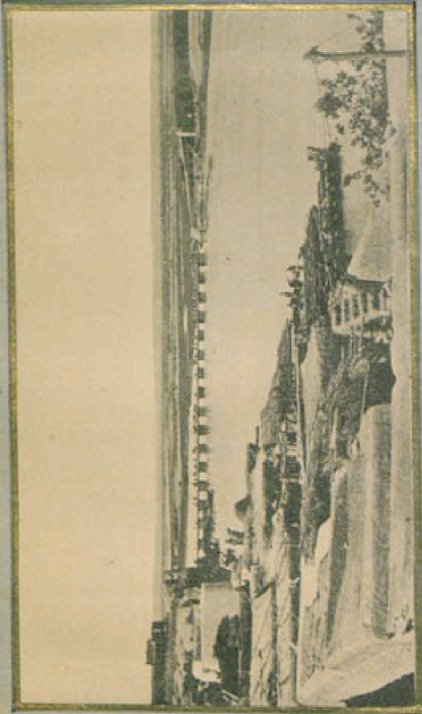
نشسته مشغول صحبت شدیم پس از یک ساعت کشیشها برای اداء تکالیف مذهبی خود رفتند و ما هم
در اطاق خود رفته بعد از بیست و نه شب که با لباس خوابیده بودیم امشب لباس ها بیرون آورده
در میان پتوهای خوب روی تخت صحیحی خوابیدیم .

۹ اکتبر

با وجود یکه دیشب جای ما خیلی راحت بود و بایستی زیاد بخوابیم صبح زود برخواستیم و چون روز
حرکت چاپار است و هفته یک مرتبه بیشتر نمیرود شروع بکاغذ نوشتن نمودیم دو ساعت قبل از ظهر از
منزل خود پائین آمدیم کشیشها در اطاق پذیرائی جمعند و چون کشیش بزرگ امشب عازم خواهد شد مردم
همه خداحافظی بدیدن او میآیند .
پس از اینکه چند لحظه صحبت داشتیم من و مادام دیسمن و آردوال قنسول خانه از منزل بیرون
آمدیم در این کوچه های تنگ هوا بسیار گرم است خانه ها یک شکل و یک رنگ ساخته شده و بیرون
آنها از کاه گل اندود گردیده و حرارت آفتاب را در خود حفظ میکنند .
بالنسبه بعضی قرار کوچه های اینجا تمیز و برخی سنگ فرش شده شخص باید مکرر از آنها عبور کرده و عادت
داشته باشد و الا زود راه را گم خواهد کرد گاهی کوچه از زیر خانه میگذرد و آنوقت شخص غالباً
در سایه است و چندان از گرما صدمه نمی بیند و اغلب سقفی که بالای کوچه است بدرجه کوتاه
است که سوار باید از مرکب خود پیاده شود و عبور نماید گاه گاه در کوچه و بازار الاغهائی می بینیم
که کاه و علف بر آنها باندازه‌ای بار کرده اند که حیوان پیدا نیست و در این مواقع از تنگی کوچه
عابرین باید خود را بدیوار بچسبانند تا لگدمال نشوند و لباسشان پاره نگردد .
بالاخره در میدان بزرگی وارد شدیم که تازه قافله وارد گردیده و دارای اسب و الاغ و شتر
و قاطر و تخت روان که مخصوص نسوانات بود .
این درشکه مخصوص عبارت است از صندوق مربعی که شش پنجره دارد و روی دو مال بند ضخیم

نصب شده و در میان مال بند ها یک قاطر را جلو و یک قاطر را عقب می بندند این وضع مسافرت
در عربستان خیلی شأن دارد و کرایه دو قاطر هم جهه یک لازم است مثل اینکه تخت روان سنگین است
و از صبح تا ظهر باید دو قاطر را بست و از ظهر تا شام دو قاطر دیگر را باید زیر تخت کشید .

(پلی که با قایق ها در روی دجله ترتیب داده اند)



این جزیی حمل و نقل از بسیار اقسام پر زحمت تر و خسته کننده تر است و چون قدم قاطرها یک جور
برداشته و گذاشته نمیشوند راکب مرکوب بدرد و دائماً در تکان است مال بندها را با فاصله با زنجیری
بالان حیوان قرار میدهند .

داخل بازار شدیم دکان ها کوچک و پست اند و در طرفین کوچه بازاری ساخته شده اند که جوی آبی از آن
میان جاری است گذشتن از او بعضه دشوار است بالای این کوچه را با حصیر و پلاس پوشانده اند که شخص از
تابش آفتاب محفوظ است گاه گاه اسب یا شتر راه را تنگ میشود و میکشند و محفوظ تماشا در این فضای
تنگ بزرگتر نظر میآید پس از اینکه از بازار مسگران کفش دوزان و بزازان و کوزه فروشان و زرگران
و قصابان (که بواسطه بوی گوشت و وفور مگس با تعفن است) متوالیاً گذشتیم بمیدان دیگری
رسیدیم که با میدان اول خیلی تفاوت داشت جمعیت از دهات خوبی بود هسته و انواع چیزها
و قند و غیره را در هر گوشه ریخته و مردم هم آمیخته در اطراف هم کنار گذارده و مردها جلو قهوه خانه ها
نشسته بعضی خوشحال و برخی ملول نی قلیان و نیمی چپق مشغول بودند و گاهی هم قهوه می نوشیدند
و کیف میکردند .

موقع مراجعت بمنزل شد و از آردال خواهش کردیم از قصر راه ما را به انجا ببرد تعجب داریم که چطور
راه را میشناسد بجهت اینکه جمیع کوچه ها بیک نهج اند و ابدا گوشه ها کج طور اند و خطوط مستقیم از دیوارهای
صاف بلند محدود اند .

در شرق زمین بیشتر امورات و رفت و آمدها در خانه صورت میگیرد و پنجره اطاقها بسمت اندرون
باز میشود پشت در بخانه ها دیواری کشیده اند که هرگاه در هم باز باشد اندرون خانه را
نمیتوان دید .

وقتی که بکشتی خانه وارد شدیم بعضی مردم بجهة خداحافظی آمده و از غیبت مستر آلتیابر از موصل
متاسف بودند سر میز رفتیم و در بین نهار یک قسم کلوچه آوردند که از خمیر خشک و بادام و شیر درست
و عسل ساخته بودند و خیلی لذت کرد و بعد از غذا ابلاوات بهود در اطاق پذیرائی جمع شدیم
و با مستر شروع بصحبت نمودیم .

کشیش ارامنه که موسوم است به مستر بنهام بی بدین رفیق خود آمده و میخواهد در این سفر با ما

مرافقت

مرافقت کند مرد باهوش و با استعداد است با آخره ساعت حرکت در رسید و شش آردال با لباس
رسمی جلو افتادند و دو کشیش بزرگ از عقب در کمال وقار براه افتادند و ما هم پشت سر ایشان شروع
بحرکت نمودیم .

(تصویر تخت روان)



در عقب سر ما شاگردهای مدرسه ترتیب حرکت نمودند و کمتر از ربع ساعت رسیدیم بر لب شط
که کلک ها آنجا حاضر بودند .

تمام بار و بنه را آورده و نوکرها و سربازها در روی کلکی جمع شده که دارای دویست مشک بود

و روی کلک بزرگی که دویست و بیست مشک داشت چادر کوچکی برپا کرده و از وسط بتوسط پرده آنرا بدو قسمت منقسم نموده بودند که یکی متعلق بدخترهای تارک دنیا و دیگری هم بجای شبستان بود .

در موصل چوب هیزم نایاب است هیچ درختی در آن نمیروید و صحراها خشک لم یزرع اند .

دورنمای موصل (از سمت ارک)



و برای ساختن این کلکها چوب از حوالی دیار بکر و سعرد و بتلیس میآورند بدین طریق که در آن نقاط درختها را قطع میکنند و شاخه هایشان را زده در رود دجله میاندازند و در موصل آنها را از آب بیرون میآورند و بقیمت گران بفروش میرسانند ولی در بغداد قیمت این چوبها دو برابر میشوند .

جهت ساختن کلک تنه درختهارا از میان اره میکنند و با طناب و شاخه ها پهلوی یکدیگر می بندند و زیر آنها مشکهای مملو از هوا قرار میدهند و اشخاص مخصوصی هستند که این مشکهارا از قرار مشکی پنج پیاستر کرایه میدهند .

مجدداً خدا حافظی کردیم و کلکها بتوسط دو کلکچی براه افتادند و در کمال تأنی از زیر پل گذشتند بالای بام تلگرافخانه که مشرف بر شط است رفتیم و تماشا میکردیم که کلکها بتدریج دور میشوند در مقابل ما قریه نبی یونس و در سمت چپ ما پل موصل واقعند .

در زبان فرانسه رباعی است که ترجمه و مقصود آن این است :

اهالی [illegible]

اگرچه کلاهشان پر از عقل است

بفاصلهٔ دو فرسخ از رود سالون

پلی ساخته اند

وقتی که پیغمبر این اهالی بورگنی را اینطور هجو کرده بود نمیدانست که این رباعی جهت سکنه موصل هم مناسب است .

قرار شده بود که در موصل روی دجله پلی بسازند و محل تنگی را انتخاب کردند (در این نقطه عرض شط یکصد و شصت و هشت متر است) ولی ملتفت نشدند که اینجا چون تنگ است عمیقتر خواهد بود و از بابت مخارج اهالی چون مجبور بساختن پل بودند و روی شط نمیتوانستند بسازند پهلوی آن بنا کردند و گفتند هر وقت آب شط از خندق خود تجاوز کند این پل مفید خواهد بود .

پشت تلگرافخانه فضای وسیع و خالی است که تا برج و باروی شهر ممتد است و در همین فضای دور شهر است که اموات را بدون نظم و ترتیب دفن میکنند ولی دقت زیاد دارند که سر آنها موجه

قسیلا باشد این قبرستان میدانیست عائه کرقبرهای آن نشیمن گاه مردم است و بطور بی اعتنائی
آنها را لگدمال میکنند اطفال دور قبرها بازی میکنند وکاروانها شترهای خود را آنجا وارد کرده
اگر سبزه روئیده باشد بخوراک حیوانات میدهند .

(مقبره در کنارهای دجله)



مسلمانان جسد را زود دفن میکنند و تقریباً بعد از دو ساعت وارد قبر مینمایند و خیلی
احتمال میرود که مکرر شخص را زنده بگور کنند و اعتقادشان این است که میت تا دفن نشده
در عذاب است .

کلک هائی از نظر ما افتاد و بمنزل مراجعت کردیم و با پرده وال مشغول صحبت شده چپق می کشیدیم و
رفع خستگی مینمودیم .

۱۰ اکتبر

صبح روزنامه های خود را مرتب کردیم و پس از آن بدیدن دخترهای تارک دنیا که منزلشان
بخانه کشیش ها نزدیک است رفتیم صومعه و مریضخانه و اطاقهای خواب و مکتب اطفال را شرح داد و بما نمودند
و در این مکتب اطفال زبان فرانسه و عربی یاد میدهند فی الواقع از صبر و حوصله دخترهای تارک
دنیا که اینطور با اطفال کوچک مدارا میکنند متحیر ماندیم دخترهائیکه در این مکتب هستند مخصوصاً اینهائیکه
مسلمان هستند زود بیرون میآیند و اغلب در سن ده سالگی شوهر اختیار میکنند ولی پسرها بعد از خارج
شدن از مکتب دخترهای تارک دنیا به مدرسه کشیشها میروند و در آنجا درس خود را تکمیل مینمایند .
چون بکشیش خانه مراجعت کردیم کشیشها ما را به مدرسه خود بردند و اظهار داشتند که هر ساله
چندین طفل را بمذهب عیسوی آورده ایم اما هرگز اطفال مسلمان را بدین خود دعوت نمی کنند
و اگر بعضی مسلمانها بخواهند از مذهب خود دست بکشند البته کشته میشوند جانشان در معرض تلف است
و از سگ ذلیل و خوارتر خواهند بود .
چاپخانه آنجا را نیز دیدیم و خوب مرتب است کتب مذهبی را بزبانهای ارمنی و انگلیسی
و کلدانی و شامی چاپ و منتشر کرده اند در کار خود ماهرند ولی اغلب کنند .
چون از تماشای مدرسه و چاپخانه فارغ شدیم رفتیم به دیوانخانه قدری استراحت کنیم و در آنجا قونسول
انگلیس را دیدیم که به بازدید ما و جهة عذرخواهی آمده که نتوانسته است در وقت حرکت منتظر
اتفاقاً حاضر شود فردا را جهت نهار از ما وعده خواست .
بعد از ظهر چون کشیشها در مدرسه کاری نداشتند ما را برای گردش در اطراف شهر دعوت
نمودند و دوربین عکاسی را برداشته حالی حل کردیم و اول به تلگرافخانه رفتیم تا از آنجا بتوانیم

عکس پل سابق الذکر را انداخته ایم .

چنانچه در فوق اشاره شد آنچه در خارج برج و باروست متعلق بقبرستان است و در فصل بهار

بعد از باران آنجا جای بسیار باصفائی میشود .

(باب الکوش در موصل)



این جلگه بشن زار خشک که بنظر میآید هرگز جز سنگ چیزی داشته باشد در بهار پر از سبزه

و گل میشود و اهالی شهر آنوقت از خانه‌ها بیرون میآیند و در این چمن چادر زده خود با اهل و حشم

مدتی در آنجا بسر میبرند این فصل تقریباً در ماه مارت و آوریل شروع میشود و چندان طول نمی کشد

بساط سبزه که لگدمال سم ستوران شوند و آفتاب هرچه را باقی بماند خشک و زرد میسازد .

برج و باروها تقریباً پنجاه سال است که برحسب امر احمد پاشا جهت مدافعه با اعراب طائفهٔ طی بنا شده‌اند

و اکنون چون با خشت خام ساخته شده بودند نصف آن از باران شسته شده و در خندق ریخته است

و کمرک خانه را هم از شر باران نمیتواند محفوظ دارد .

در بین راه مقبرهٔ کوچک باشکوهی را دیدیم که چهار ستون سنگی در چهار گوشهٔ آن برپا شده و سقفی

روی آنها استوار نموده بودند و در این نقطه عدهٔ زیادی از اطفال بازی میکردند این

مقبره را که در سمت او در شمال غربی واقع است گفتند با محض حق شناسی یک نفر مسلمان و تمجید

اعمال خیر آنها را پسندیده و خدمات آنها نموده بود بنا کرده اند بالاخره اکنون ما در آخرین سطح

یعنی سطح شمالی هستیم که سابق براین بواسطهٔ یکی از شعب دجله مشروب میشده و در جلو دروازهٔ

این سمت کلکهائیکه از دیار بکر میآمدند توقف میکردند و شنیدیم و آل رئیس مأمورین مذهبی

که بیش از سی سال است در بین النهرین ریاست میکند بخاطر دارد که کلک تبه در این نقطه از کلک

فرود آمده است .

دجله مثل مردهای پشتوار که روزی یکتن اختیار میکنند تغییر مکان میدهد و هرساله که

بارندگی زیاد شود قریب یک کیلومتر از مسیر اصلی دور میگردد .

و موصل که اکنون در ساحل سمت راست واقع است شاید در ابتدای بنا روی ساحل چپ

بوده است .

از بالای دروازهٔ شمالی شهر و صحرا را که ما بین خندق و خانه‌هاست تماشا کردیم و از آن میدان

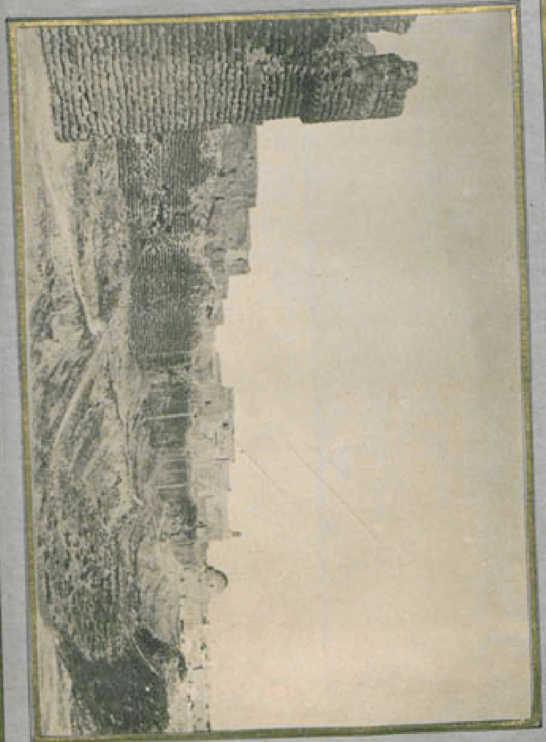
وسیعی دیدیم که در مواقع قهر و غلبه چادرنشینان و جوانها میتوانستند در آن جمع شوند

و بنائی داشته باشند .

قلعه و باستیون‌ها نسبت بشط عمود واقع شده اند و در نقطهٔ تلاقی آنها با شط تپه ایست که روی آن

اگر نباشد بوده خلاصه از پهلوی مقبره که گذشتیم از خیلی غریب قدیم بوده تمامش از کاشی و آجر
باشد و در سمت شمال آن کتیبه بسیار مفیدی نوشته اند که بدبختانه من نمیتوانم بخوانم ولی مسیو
شیبونی قنسول که در زبان عرب مهارتی پیدا کرده نسخه از آن برداشته و بپاریس فرستاده است

(برج و باروی موصل)



از جهت صنعتی این مقبره بسیار عجیب است در هر سمت درب و زیر کتیبه ها دو صفحه کاشی طبیعتی هستند
که خیلی خوش نقش و خطوط حواشی آنها از مینای آبی رنگ معماری پوشیده شده است
در حین گردش و بیشتر صور تنها آثار زخمهای زشتی ملاحظه کردیم که زیاده به کورک شبیه بوده

این مرض مخصوص شهرهای عمده ممالک حاره است و در هر شهری بروز کند باسم آن شهر مشهور
میگردد مثلا میگویند سالک حلب و سالک دیاربکر سالک بغداد و سالک موصل
در الجزایر منج بیکارا را دیده بودیم و با این سالک کمال شباهت دارد این سالک که منشو
سببش مجهول است اول بشکل دانه قرمزی آشکار میشود و کم کم بزرگ شده پس اندمال علاج میگردد
ولی جای زشتی از آن باقی میماند اطبای فرنگی جهت تحصیل معرفت سالک در بغداد آمده و کاری
نکرده اند جز اینکه جای آن را زشت تر و کثیف تر نموده اند بروز این سالک بیشتر در شهرهای عمده
پر جمعیت است چنانچه در موصل وجود دارد ولی در بالای یونس که قریه کوچکی است ابدا دیده نشده است
اشخاص تمیز و نظیف هم مثل مردمان فقیر و کثیف مبتلی میشوند و در امتداد حلب و دیاربکر و موصل و بغداد
سکنه های کوچک هر کدام دو چار این زخم میگردند اغلب تجربه شده که در اشخاص بومی این زخم در صورت
بروز کرده و در غرباء بازو و دست ولی این قاعده کلیت مبتلا شدن باین اسم قاعده ندارد و بعضی از سیاحین
در روز دویم و سیم ورود با آن دوچار میگردند و برخی پس از شش هفته که بوطن خود مراجعت کرده
دانه قرمزی بدنشان بروز میکند تقریبا جمیع مامورین فرنگی اثر این زخم را بدست یا صورت دارند و اگر آن
یکی از آنها در گونه اثر پیدا شده و زیاده صدمه اش میزند در بغداد این سالک دو قسم بروز میکند
یکی نر است که همیشه منفرد و دیگری ماده است که متعدد میشود اتفاق افتاده که یک نفر سالک داشته است
یکی از آنها شصت سال در موصل بوده و ابدا از آن اثری ندیده و بغداد که رفته پس از سه سال مبتلا
بآن میشود و چون بمعالجه آن نمیپردازد خود بخود سالک معدوم میشود در هر صورت از قرار معلوم هر قدر در
علاج آن بکوشند جای زخم قبیح تر خواهد شد .
بکار ساختن کلک افتادیم و بیشتر کشتیها که با کلک روی آب حرکت کرده بودند اینجا رسیده خود را بجا سپرده خشک بکنند نجار
کشتی ساز با چوب و کرباس برای ما چادری ترتیب داد و خرج بار کلک را خریدیم آذوقه را بعهده گرفت
در ماه آوریل و مارس که آبها بلند ایستاده اند چهار پنج روزه مسافران از شط بپایین آمده ولی

این فصل خشکی گاهی ده دوازده روز طول میکشد لهذا برای ما در اینجا بیشتر وقف لازم است تا اگر بخواهیم از راه دور به نیویورک برویم چون خط در وسط بیابان بدون آبادی جاری است شخص اگر تدارک غذای خود را ندیده باشد از گرسنگی خواهد مرد چنین شنیدم هم برای طبخ غذا یافت نمیشود میسیو سیونی هنوز مراجعت نکرده و افسوس میخوریم بجهة اینکه بتوسط او میخواستیم بدیدن حکام و رؤسا برویم .

پرده والی حکام شهر و ولایت خبر داد که فردا بدیدن ایشان خواهیم رفت چون باطاق خود مراجعت کردیم لباسهای سفید خود را روی میز دیدیم که دخترهای نارک دوزی شسته و مرتب کرده بودند و زیاد از حد باید ممنون ایشان باشیم بجهة اینکه صندوقهای لباس عوضی ما در طهران نخواهند رسید

۱۱ اکتبر

سواره باید بدیدن حکام برویم و اگر پیاده حرکت نمائیم کسر شأن ما خواهد بود .

اول بدیدن حکمران کل ولایات هاشم پاشا که خارج شهر منزل دارد و از تلگرافخانه عمارتش پیدا است رفتیم .

از میان شهر با یک آردال و دو نوکر برای نگاهداری اسبها حرکت نمودیم و از دروازه لولوکش خارج شدیم از قبرستان تا سرای حاکم خیابان طولی بود که طرفین آن درختهای مریض و معیوب داشت نزدیک عمارت اثری از سبزه و گیاه یافت نمیشد .

نمیدانم چرا اینجا اکالیپتوس و نارون و بلوط که درختهای این اقلیم هستند و نمو میکنند کاشته اند و بجه دبل درخت نخیل که خیلی قشنگ و مستقل رشد و نمو خواهد کرد غرس ننموده اند

چون بمدخل عمارت رسیدیم قراولان از منزل خود خارج شده و با تفنگ سلام دادند بعضی ها تفنگشان را جلو و برخی در عقب نگاهداشته بودند .

در جلو از اسب پیاده شدیم وقتی داخل رفتیم باز یکدسته سرباز با سلام دادند خلاصه ما را باطاق

کوچکی بردند که حاکم آنجا جلوس نموده بود دیمیتری اروپائی در برکرده و خوش لباس بود زبان فرانسه میدانست و با ما بطور با ادب و احترام حرکت کرد .

این اطاق مشرف بر شط است و از پنجره های آهنی آن صحرا و شط و قریه بطور قشنگی نمایان است

(بازار مال فروشها در موصل)



کلمات پاشا مثل سایر حکام زیاد از روی فروتنی و دوستی است و تقاضا اگر اظهار قبول کنیم انجام بخواهد رسانید متعهد ایما وعده داد که جهة سفر چند ضابطیه بدهد .

در اطراف جلو اعراب بیارق زیاد و چند روز قبل چندین تلگراف اغارت کرده اند لهذا

حرکت کردن بدون تعلیمی کامل بی احتیاطی خواهد بود .

پس از اینکه ربع ساعت نشستیم و قهوه و شربت نوشیدیم از هاشم پاشا مرخصی حاصل کرده معاودت نمودیم و از میان همان قراولان گذشته از عمارت خارج و بسمت خانهٔ حمید بیک روان شدیم تن پروری و تنبلی شرقی زمینی بطوری بمن اثر کرده بود که در حین حرکت دو نوکر جلو و دنبالهٔ اسب را گرفته و راه میرفتند .

منزل حمید بیک (حاکم شهر) بپهلوی قنسولخانهٔ فرانسه است و در کمال یگانگی و دوستی از ما پذیرائی کرد جلو در خانه سرباز نداشت و مثل اینکه تنها در اطاق خود باشد با پیراهن یکه بازو شلوار یکه پارچه اش از فرنگ بود روی نیم تختی نشسته و پایش را بدست گرفته بود و چون ما وارد شدیم پایش را رها کرده و با ما دست داد چندین فرنگی او را احاطه کرده بودند از آنجمله یکنفر مهندس اطریشی بود که جهة ساختن راه موصل آمده بود و منشی او که یکسال در پاریس اقامت کرده و مخصوصاً محلهٔ براد و بولیه و خیابان سنت میشل و دیگر جاهائی بخاطرش بود و از همین بابت آنجا را اولین شهر عالم میدانست .

حمید بیک پاریس را ندیده و زیاد مشتاق دیدن آنجاست و نمیدانم آیا از بابت حکایاتی است که ما نقل کرده ایم یا تمجیداتی است که میرزایش شرح داده که شوقش آن بآن زیاد میشود زبان فرانسه را از رفیقش بهتر حرف میزند هنوز متأهل نشده و این فقره در اینجا اسباب سوءظن مردم است

خلاصه پس از چند لحظه نشستن و صحبت داشتن قهوه و سیگارتی برای ما آوردند .

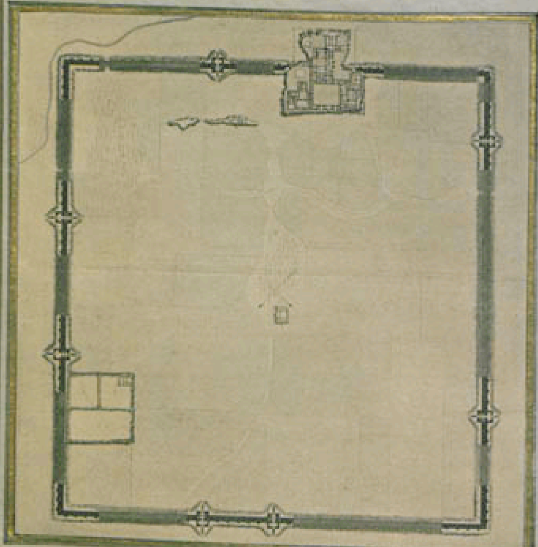
سیگارهای اینجا شرح مخصوصی لازم دارند و چون معتبرند در مجالس مهمانی بجای چپق استعمال میشوند ولی برای یکنفر ترک عثمانی پیچیدن آن کار مشکلی است و از این بابت در بازار چندنفر هستند که با کاغذ لوله های مخروطی خالی میسازند و میفروشند و هر کس سیگارکش باشد آنها را خریده در منزل خود میبرد و با توتونی که خیلی نرم و مثل غبار است آنها را پر مینماید ولی عیب بزرگ

این سیگارها

این سیگارها آن است که علی الاتصال آتش آنها میریزد و لباس یا فرش را میسوزاند برای احتیاط و پیش بینی این کار اغلب جلو هر شخصی یک نعلبکی مسی میگذارند تا خاکستر را در آن بریزند .

از حمید بیک مرخصی حاصل کرده و بسمت خانهٔ قنسول انگلیس که منتظر ما بود عازم شدیم قریب بظهر آنجا رسیدیم

(نقشهٔ عمارت و محوطهٔ خورساباد)



ناهار را در یک اطاق پذیرائی شبیه بدیوان کشیشها چیده بودند از ندرت سیاحان در این حوالی صحبت میکردند و مذاکره داشتند که اکنون شش سال است از اهالی انگلیس هیچ بموصل نیامده اند .

بعد از ناهار صحبت بمیان آمد و قنسول انگلیس که شکارچی قابلی است افسوس میخورد که در اینجا کسی نیست

برای شکارگراز و خرس باید مرافقت کند .

خرس زیاد و اسباب ترس بلکه ایجا شده ، اغلب گوسفندهای آنها را میربایند و حکایات غریب از آن تعریف می‌کنند .

یک روز در یکی از قریه‌های کوچک زنی مفقود شد و شوهرش چندین نفر را بسمت جستجوی آن فرستاد بالاخره آن زن را در غار خرسی پیدا کردند و خواهش نمودند که بیرون بیاید آن زن از بیرون آمدن امتناع کرد و گفت رفیقی پیدا کرده‌ام که از شوهرم مهربان‌تر است «برایم میوه و عسل میآورد و شبها پاهایم را میلیسد و مرا در آغوش میگیرد و هرگز هم کتکم نمی‌زند» چون در دین محمد چنین ازدواجی جایز نبود خرس را کشتند و زن را با پوست خرس بشوهرش تسلیم کردند .

دو ساعت بعد از ظهر از گردشها مراجعت کردیم و ایشان از نیامدن مسیو سیونی مضطرب شدند زنش از وحشتی از راه تا دیروقت نمیآید و خودش باستقبال آن رفته .

راه آنجا خیلی سخت است و اغلب دسته‌ها و شخص هیچ چاه آب در این راه نمی‌بینند و دزدهای اعراب سارقی میکردند .

نتیجه اینکه عصر بیکار نباشیم چهار ساعت بعد از ظهر در خارج شهر در سواحل شط بگردش خواهیم رفت و یک یا دو کیلومتر در سمت جنوب موصل .

این سواحل دارای تپه‌ها و اشجار کوچکی هستند که در میان آنها دراج زیاد یافت میشوند .

تمام فضایی را که در فصل بهار از طغیان آب شط مستور میشوند اکنون صیفی کاری کرده و هندوانه و خربزه زیاد حمل آورده‌اند و صاحبان آنها در وسط صیفی چادر زده و منزل کرده‌اند که حاصل خود را از شر سارقین حفظ نمایند و بدون احتیاط هرکه از دور پیدا شود تیری بجانب او خالی می‌کنند .

دجله

دجله ماهی زیاد دارد و مخصوصاً بعضی ماهی‌های آن بسیار لذیذ اند از اینجا تا بغداد بزرگترین ماهیها عبارتند از ماهی که اغلب یک متر و نیم طول و یک سانتی‌متر عرض دارند و از بغداد تا بطرف ماهیهای اره داری هستند که شخص از ترس آنها جرئت رفتن در آب نمیکند و گاهی دیده شده که این ماهیها از رود کارون گذشته و بشوشتر رفته‌اند .

در سواحل دجله بفاصله چندین میل از موصل چشمه‌های گوگردی فوران دارند که بوی متعفنی منتشر کرده و آنها را ضایع میکنند و در چندین نقطه شط بواسطه مخلوط شدن این آب گوگردی اشخاصی که مبتلا بفساد خون هستند استحمام مینمایند و زیاد معتقدند و همچنین در کوهستانهای غربی و جبل سنجر و جبل مجلبه که سمت مشرق اند چشمه‌های متعدد نفت موجود اند که کسی هنوز بفکر استخراج آنها نیفتاده است .

پس از آنکه قدری رفع خستگی نمودیم از دروازه شرقی بسمت منزل مراجعت کردیم و در خارج شهر شترهای زیاد دیدیم که فقط یک ساربان بیشتر نداشتند و این حیوانات مثل قویی که روی شط نشیند چهار زانو نشسته و در کمال آرامی مشغول نشخوار بودند .

نزدیک یک قبری که تازه روی آن را پوشانیده بودند چندین زن مشغول گریه و زاری بودند و گویا وقتیکه نسوان قوم و خویش مرحوم حالت گریه نداشته باشند چند زن خارجی را پول میدهند تا در سر قبر میت خودشان ندبه و زاری کنند و این تعزیه داری باید تا جمعه آینده امتداد یابد نتیجه اینکه فقط در شب و روز جمعه است که درهای بهشت باز میشوند و برای میت منتهای سعادت است که روز پنج شنبه بمیرد و اغلب از این بابت مرگ مرحوم را قدری زود و زودتر شهرت میدهند .

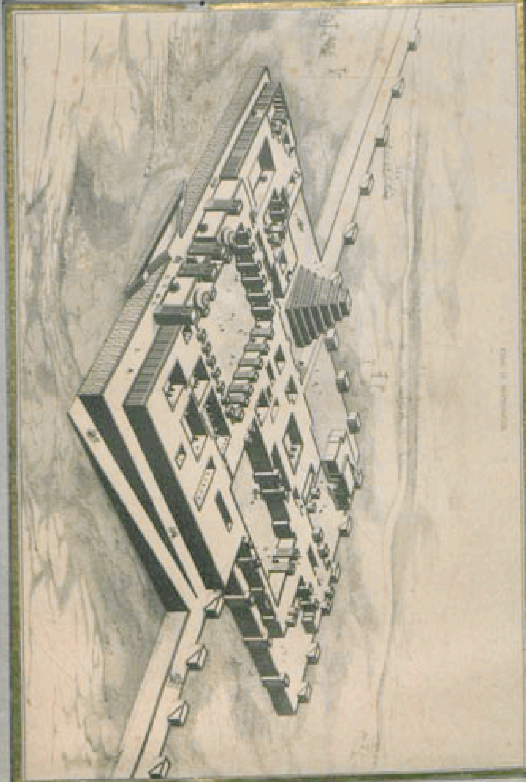
چون بکشتی خانه مراجعت کردیم شیخ بیار را دیدیم که چارواداران آورده و ما را به نینوا و خورسا باد خواهند برد و شش ساعت بعد از نصف شب که اول طلوع آفتاب است انشاءالله

حرکت خواهیم کرد .

۱۲ اکتبر

در ساعت معهود اسبها را حاضر کردند و بنهارا در خورجینی که بزرگ شخص عادی بود حمل نمودند .

(نقشه عمارت خورساباد)



از وسط شهر گذشتیم این شهر صبح هم مثل سایر اوقات پر ساکت و آرام بود کسبه شروع بباز کردن
دکاکین نموده بودند و قهوه‌چیها مشغول آب جاروی قهوه‌خانه شده و چند مشتری هم داشتند
بپل رسیدیم و چون شب دروازه شهر بسته است اکنون در سر پل جمعیت و ازدحام زیادی است

وخیلی باید احتیاط کرد که در میان بارهای حجیم و اسب و شتر و غیره صدمه بشخص نزنند .
دربالای دروازه قهوه‌خانه بزرگی است که مشتریان در کمال تفنن مشغول کشیدن غلیان و چپق میباشند
مجبور شدیم تأمل کنیم تا آنهائیکه وارد شهر میشوند بگذرند و آنوقت براه بیفتیم .
شترها با چشمهای خیره زیر پای خود را نگاه میکنند و اغلب الاغها را پایمال کرده و مختلط میشوند
هرکس از پل میگذرد باید حق العبوری بدهد و کسانیکه پول ندارند دستمالها و دستار خود را
رهن میگذارند و اگر تا فردای آن روز از گرو بیرون نیاورند اشیاء آنها فروخته خواهد شد
قنسول انگلیس به بهانه اینکه تپه کوینجک را بنماید ولی فی الواقع مقصودش این بود ببیند
ما چه خواهیم کرد آرد وال خود را با ما همراه نمود .
انگلیسها افتخار اکتشافاتی را که در نینوا و اشداد و کلح شده است بخود نسبت میدهند ولی
اگرچه اینها بواسطه لایارد و لفتوس کارهای بزرگ کردند و اشیاء نفیسه مدفونه را از
زیر زمین بیرون آوردند اما در حقیقت بتای فرانسوی اول مرتبه بوجود آنها
پی برده و کشف نموده است .
در سنه ۱۸۴۲ مسیو بتا از ایران مراجعت میکرد و از موصل عبور نمود شنید بعضی کاشیها
و آجرهائی را که از تپه آن سمت دجله یافته بودند باو نمودند و دلش را ربودند آنوقت از دولت
استدعا نمود که در موصل قنسول فرستند تا کمک و شروع بکندن و کاوش نماید .
قنسول را فرستادند و بتا مشغول کاوش گردید اما نتیجه بزرگی نداد .
اهالی خورساباد چون فهمیدند که قنسول فرانسوی بجستجوی کاشی آمده است برای او آوردند
و مدعی بودند که در مزارعشان بعد از باران از این کاشیها موجود است .
مسیو بتا بجانب خورساباد شتافت و در آنجا آثاری یافت که خیلی دلخوشتر از کوینجک بوده
و چون مسیو بتا را امکانی نبود که در کوینجک و خورساباد هر دو کار کند لهذا از محل اولی چشم پوشید :

و بدوئی پرداخت .

قریهٔ فعلی خورساباد که در روی خرابه‌ها واقع بود بواسطهٔ بتا خریده شد و اهالی پول آن‌ها
در نقطهٔ دیگر در وسط جنگل بمصرف ساختن قریهٔ جدیدی رسانده آنوقت بتا شروع بکاوش نمود

(خورساباد : قطعه از سرستون که با کاشی در حرم سارگن ساخته اند)



و پلاس اعاده کرده آنها را باتمام رسانیده .

خرابه‌های عمارت سارگن از جمیع خرابه‌های بین النهرین بهتر و کاملتر مکشوف و معلوم شده‌اند
عمارت خیلی وسیع بوده و سطح ظاهر شش محل کاوش قریب ده هکتار بوده است .

و از همین عمارات است که گاوهای بال دار را که سرشان شبیه بسر انسان است پیدا کرده و بموزهٔ
لوور فرستاده اند و بسیاری از اشیاء عتیقهٔ عجیبه دیگر نیز برای خزانه تهیه شده بود
ولی بدبختانه بیشتر آنها در دجله غرق شد .

پلاس هم مقدار زیادی از اشیاء آهنی و اسلحهٔ شکسته و ظروف مختلفه کشف نمود .

حال برویم بر سر نینوا و تماشای خودمان .

اگرچه قطعه کوچکی از تپه‌ها بیشتر حفر نگردیده و بسیار تپه‌ها منتظر اینند که کلنگ زن کاشفه شوند و بعضی
اسرار مملکت بزرگ منهدم شده را فاش نمایند معهذا کارها بواسطهٔ حکم دولتی که خود در
تجسس اکتشافات است و کس دیگر را بکندن کاوش اذن نمیدهد معطل و معوق مانده .
با آن حالی کلیه امتناع دارد که اختیار کندن و کاوش بکسی دهد و اگر هم بعضی جهات
راضی شود شرط میکند که هرچه اشیاء نفیسه و عتیقه از بطن زمین بیرون آید متعلق بدولت باشد
و اشخاص عالمی که بهزار زحمت و مخارج گزاف تن بکار رسیده خود اجرشان منحصر خواهد بود بچند نقش
و عکسی که برسیده اند و از این بابت است که همه مأیوس شده و دست از کار باز داشته اند
ولی انگلیس‌ها محض اینکه دست تنگی روی تپه نینوا گذاشته باشند خرابهٔ کوچک مرتفعی در آن
نقطه ساخته و بعضی ظروف شکسته و آجر و غیره را شل بسیل در گوشهٔ آن ریخته و اسمش را موزهٔ
بریتانی گذارده اند .

چیزیکه تا بحال در آنجا کشف شده اهمیتی ندارد جز بملاحظهٔ تاریخی .

و در این مسئله هم اگر علمای ما بطور صحیح میتوانستند کتیبه‌های دیوارها و حجاریها را بخوانند
اکتشافات عمده و مفیده مینمودند و آنچه را که گمان میکنند فهمیده اند خالی از ایراد نیست و با وجود
کتیبه‌هائیکه به سه زبان در وان و بیستون مکشوف شده و زیاد و آنها کمک کرده
معهذا کتیبه‌های زیاد دیگری که بحروف میخی شکل نوشته شده اند هنوز مجهول مانده اند

اطاقهای اندرون این عمارت دور تا دور از مرمر و سنگهای حجاری شده است که تصاویر جنگها
و مجالس شکار و صید ماهی و جلو با اسبهای آن یا قطعه زمینهای مشجر پر از درختهای
نخل در آنها نقش کرده است و در روی خود حجارها اغلب کتیبه‌های طولانی دیده می‌شود
هنوز هم بعضی قطعات حیوانات خیالی و شیرها و گاوهای بالدار یافت میکردند که روی تمام
خطوط میخی نقش شده‌اند که جهت علم تاریخ کمال اهمیت را دارند و کاشیهائیکه اکنون موجود و از مد نظر
می آید که موروث است تمامشان بیشتر جدول و کتابت بوده است نه نباتی .

خلاصه پس از دو ساعت دوباره سوار شدیم و در امتداد جوی آبی بجانب خورساباد
حرکت نمودیم .

صحرا زراعت شده است و زمینهای گندم و جو را نمیتوان تمیز داد مگر از ساقه و خوشه‌هائیکه
بعد از درو بر زمین افتاده‌اند بعضی مزارع پنبه و خشخاش را نیز در بین راه دیدیم .

خانه‌های دهقانان عبارتست از قلعه‌های کوچک مربع که سه چهار متر عرض و همینقدر ارتفاع
دارند و غیر از درب دیگر پنجره و سوراخی ندارند جز بعضی روزنه‌ها که میتوان تفنگ
از آنها بیرون گذاشت و اغلب یکنفر روی بام مثل قراول قدم میزند .

رسیدیم به خورساباد و چاهها و گودالهائیرا که چند سال قبل جهت اکتشافات بتا و پلاس
حفر کرده بودند اکنون پر شده و دهقانان تخم زده گندم کشته‌اند و آنچه از خورساباد (که
شبیه است به ورسای لوی چهاردهم) مانده بود مجدداً مخفی کرده .

در کنار سوراخی پایم بکلوخی گیر کرد و غلطیده در زیر آن دیواری از کاشیهای منقش نمودار
گردید و نقش آن که تکرار شده بود روی هشت کاشی به یک طور قلم زده بودند و برای اینکه
این کاشیها را از زیر خاک با کارگذاری خود بیرون آورم دو ساعت تمام طول کشید و در آن
سوراخ هوا نبود و حرارت بیشماری بود و صدمه زیاد کشیدم .

یکی از دو تا آنها را وعده داده‌ام که آنچه از سوراخ بیرون آورده‌ام صحیح و سالم بموصل بیاورد
و انعام خوبی باو بدهم .

دوباره سوار شدیم و از پهلوی تپه کوچکی عبور نمودیم و در روی سطحی از این تپه که مواجه موصل است
گودالی حفر کرده‌اند که شیر گاو بزرگ بالداری در آن نمایان است بهانه اینکه این اشیاء هم
شبیه به چیزهائیست که در تپه‌های دیگر دیده بودند کار را نیمه کاره گذارده‌اند ولی معهذا اغلب پایین
دو پای این سنگهای بالدار صفحه‌های سنگی هستند که مملو اند از کتیبه‌ها .

در امتداد این تپه که ما هستیم چندین تپه دیگر قرار گرفته‌اند که از حیثیت شکل و حجم مساوی‌اند
و محتمل است که هر یک از این تپه‌ها همین قسم دارای حیوانی باشند که سابق بر این علامت حدی یا نشانه
راهی بوده‌اند .

راهی را که جهت مراجعت اختیار کردیم با راه وقت آمدن تفاوت دارد و از قریه بای بو
عبور کردیم که در آنجا نیز از یک سنگ عجیبی دیدیم که از قطعه سنگ یکپارچه تراشیده بودند
گرد بود هشتاد سانتیمتر قطر داشت و روی سطح آن که قطرش شصت سانتیمتر بود کتیبه میخی شکل حکاکی نموده
بودند پایه آن منشوری و مثلث و کنارهای آن اندکی شیار دارد و در تحت پایین پنجه‌های شیری منقش
بودند که چهار انگشت داشتند .

مدتی بر تپه و چهار نعل راندیم و رسیدیم به گرتپه‌هائیکه دیوارهای شهر را پوشانده‌اند
و بالاخره بموصل وارد گردیدیم .

خوشبختانه خرابه‌ها را در زیر غبار گل رسی بدون اینکه فاسد شوند از تغییرات هوا محفوظ مانده‌اند
و آنچه که بیشتر در باب ساختمان این عمارات قابل ملاحظه است این است که از پایه و پی آنها اثری نمایان
نیست و اول روی زمین سقف وسیعی از آجر و سنگ به ارتفاع دو یا سه متر برپا میکردند و روی
آن عمارت بنا مینمودند .

درگاه و شهابشیکه در خورساباد شده اند سقف عمارت خیلی بطور مرتفع می‌باید و بعقیده پلاس
به ارتفاع دیوارها میرسد و این دیوارها موافق حسابهای او هیجده متر ارتفاع داشته‌اند
و عرض آنها از بیست قاعده بیست و چهار متر بوده و بهمین دلیل است که دیودر نقل کرده که چندین
عراده روی این دیوارها حرکت میکرده‌اند .

با این سنگها را بجای گل و گچ فرو ریخته بودند چنانچه برای العین خودمان آثارش را
مشاهده نمودیم .

اطاقها بایست مرتفع بوده باشند در اطراف و درون آنها صفحه‌های مرمر را به دیوارهای
خشتی نصب کرده و بلندی این صفحه‌های مرمر گذر تا به چهار متر میرسید چنانچه سنگهای مرمری را
که در نمرود یافته بودند هیچکدام بیش از سه متر ارتفاع نداشتند .

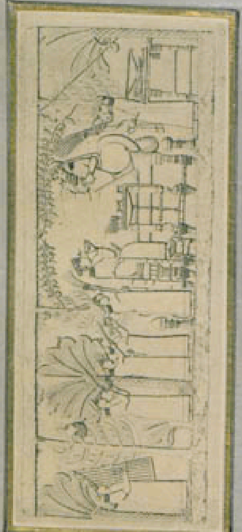
شیرها و گاوهای بالدار که سرشان شبیه بسر انسان بوده و در مدخل دربها کار شده
بودند ارتفاعشان از پنج متر هم تجاوز میکرده و مهندس این مجسمه‌ها تا بسقف اطاقها میرسیده
و بار در بالای آنها تقریباً یکمتر دیوار بوده و این جزء فوقانی را یا با کاشیهای منقش و یا
با خشتی که روی آن یک پرده گچ مالیده شده ساخته بوده‌اند .

لایارد نامی هم اظهار داشته که سقف اطاقها ممکن نیست طور دیگری بوده باشند مگر اینکه روی
تیرها را از کاه و گل پوشانیده باشند و دلیلی که می‌آورده یکی عرض اطاقها
و دیگری نیافتن آثر طاقها بوده است ولی بر خلاف پلاس و آثرن فلاندن معلوم
بوده اند که اهالی آشور در بنای بیشتر طاق میزدند این طاقها گلی و شاید با ساختهای درخت
مخلوط بوده‌اند و برای مقاومت با حرارت ضخامت زیادی داشته‌اند و محتمل است که
از طرف اهل آجر بکار میبرده‌اند .

در هر صورت توضیح این مسئله کار مشکلی است بجهت اینکه آنچه از دیوارها باقی مانده تا ابتدای

سقف نرسیده و هنگامیکه این عمارات متروک گردیده یا بواسطه دشمن سوخته شده‌اند طاقها
و آن قسمتی از دیوارها که خشتی بوده‌اند خراب شده‌اند و بواسطه همین خرابی است که حجاریها
تا بحال محفوظ و بعیب مانده‌اند والا اگر این حجاریها مدتی مجاور هوا بوده باشند دیگر دو غبار و مانده

(حجاری برجسته که مجلس مهمانی را ظاهر کرده است)



بتدریج روی آنها را پوشانده بوده باعث محفوظ ماندند .

ضخامت سقف و دیوار دلیل بر دو چیز است یکی مسکنت دیگری خود را حفظ کردن از حرارت
فوق العاده و از جمیع ترکیبات و ترتیبات بنائی اینجا که عمارت باشند از اطاقهای مرتفع و طول

مثل الان که هوا بسهولت سیر کند معلوم میشود که این اقلیم چقدر گرم بوده است .

در هر عمارتی حیاط بزرگ عمده بوده که در وقت ضیافت از ازدحام مردم در آنجا جمع میشده اند

این حیاط چندان اثری از حجاری ندارد و در مواضع مخصوص جابجا بعضی از آن حجاریهای

(حجاری برجسته که نگارگاه را نموده است)



بزرگ بوده است چنانچه مجسمهٔ حیواناتیکه در پشت آنها حلقه ایست احتمال میرود که بآن حلقه اطناب

یا زنجیرهای چادر را آویخته باشند دلیل براین مطلب است .

این عمارات بناهای تختی عمده بوده اند که در روی آنها وقایع مملکتی و فتوحات بزرگ را حکاکی مینموده اند

واشخاصی که در آنجا وارد میشده تاریخ آن تخت را شرح و حک نموده اند .

سلاطین هم همیشه اعمال بزرگ اجداد خود را و افتخار رب النوعها را در نظر داشته اند .

مدخل اصلی عمارت کویونجیک گویا سمت شرقی و مخالف شط بوده است و در آنجاست که مجسمه

گاوهای بزرگی که دارای تاریخ سناخریب بوده اند یافت میشوند و بنای این عمارت

باشکوه را به سناخریب نسبت میدهند .

سناخریب پسر پادشاهی بزرگ بوده که خورساباد را بنا کرده و در کتیبه هائی که بپهلوی

مجسمه گاوهای قسمت جنوب غربی فرود و روی آجرهای خرابه های خورساباد حکاکی شده

او را بدین اسم نامیده اند .

میدانستند که پادشاه خورساباد قبل از اینکه با سلطان نینوا وصلت نماید باسم سارگن

مشهور بوده ولی راولنسن مدعی است که این پادشاه مخصوصاً در نزد یهودیان باسم سالمانازار

معروف بوده است و گویا از کتیبه های خورساباد معلوم شده که سالمانازار و سارگن

یک معنی داشته اند در زمان فتح اعراب محل خرابه های خورساباد را تپه سارگن مینامیده اند

در سنهٔ ۱۶۲۱ مسیحی در ایران آثار حروف میخی شکل را اول مرتبه پیترو دلاوال و بعد از آن

شاردن ملاحظه نمودند و تا سنهٔ ۱۸۰۰ کسی نمیتوانست آنها را حدس بزند .

در سنهٔ ۱۸۰۰ هاگر مینوشت در آنها حروف علامتی پیدا نمیشود و نتیجه کلامش این بود که بعضی از این حروف

بعلامات کتبی مصر پیدا شده .

در سنهٔ ۱۸۰۲ گروتفند قانون خفی الف و با را بدست آورد و قدری بعد از کتیبه های

بی ستون بواسطه راولنسن کشف شد دلایل آنرا کامل نموده و تشخیص به زبان

مختلف پهلو بپهلو مقابله گردند .

الف و بای میخی شکل بر دو نوع است یکی الف و بای آشوری که با حروف صوتی و علامتی (مثل الف

وبابل که در نینوا و نمرود و خورساباد و بابل یافته اند) و دیگری الف و باء ایرانی که در اصطخر مکشوف شده و حروف آن مرکب شده از اجزاء شبیه به الف و باء سابق الذکر ولی رابطهٔ دیگری با آن ندارد و الف باء آشوری نیز ممکن است به دو قسمت شود یکی بابلی اصلی و دیگری بابلی آشوری

حروف بابلی اصلی یافت میشوند در روی کاشیها و الواح و استوانه هائیکه از خرابه های بابل و حوالی آن پیدا کرده اند و حروف بابلی آشوری در کتیبه هائی که به سه زبان در اصطخر و بیستون یافته اند موجود است .

حروف بابلی اصلی قسمت بسیار مشکلی است و اشخاصی که آنها را استعمال میکرده اند گویا مقصودشان مغشوش و مشکل کردن اشکال سادهٔ آشوریها بوده است .

بدو او وقتی که یک جور حروف آشوری و بابلی را با یکدیگر سنجند شباهت میشود که بسیار اختلاف در وضع قرار دادن کاده حروف آنها است چنانچه میشود و حروف آشوری بطوری که با این شکل در بابلی مکرر میشود و تفاوتی ندارد .

شکل اصلی حروف احتمال کلی میرود که از ابتدا فقط خطوط نازک ساده بوده اند و کتیبه ای که لابار در نمرود روی دیوار عمارت جنوب غربی یافت بوده است شاهد براین قول است .

هرگاه بجای این خطوط میخ یا نوک تیر یا دیرگول بگذارند آنوقت حروف آن شبیه بحروف بابلی و نینواهای آشوری خواهند شد .

روی کاشیهای بابل اغلب بجای علامات خطوط ساده رسم کرده اند مثلا عوض اینطور نوشته اند یا برای اینکه حروف آشوری فوق را بنمایند بدین نحو نوشته اند :

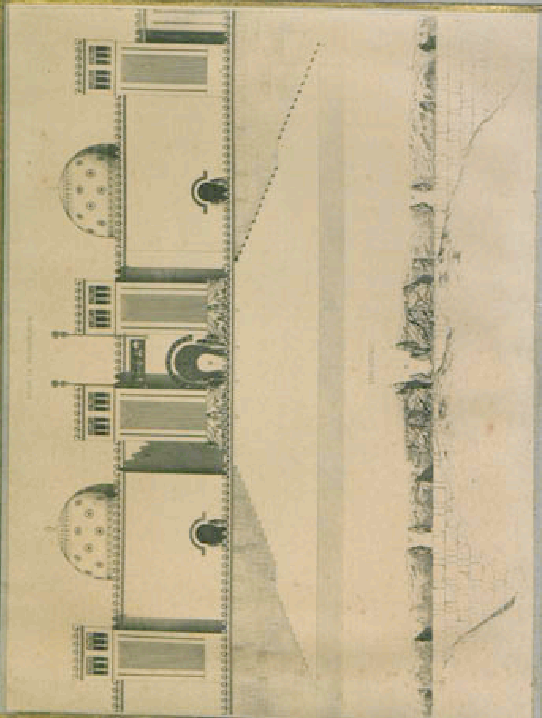
گاهی نیز حروف اشکال حلقی کشیده اند بدینطور :

شکل

شکل مثلث و دیرگول گویا از بابت این قبول عامه داشته که از طبیعی زاویهٔ یک آلت حکاکی روی مادهٔ نرمی بوده است .

این شکل از قرار معلوم محترم و مقدس بوده و دیگری از محرابهاش علامت مذهبی آن را ظاهر کرده بوده

(جلوخان و مدخل اصلی عمارت خورساباد)



همچنین بعضی خطوط دیگری که عبارت از خط شکسته باشد متداول بوده و در نوشتجات بوته و کارهائیکه چندان اهمیتی نداشته استعمال میشده و شکی نیست که این خط را اهالی روی برگ درخت یا قطعات چرم مینوشته اند و با خط اهالی فنیقی و پالمیرینها وجود کامل شباهت داشته است .

و بر خلاف حروف میخی شکل آنرا از راست بچپ می‌نوشته‌اند ولی حال این خط شکسته و مغشوش را کنار می‌گذاریم
و باز از خط اولی که میخی باشد و بملاحظهٔ تاریخی زیاد اهمیت دارد گفتگو میکنیم .

گرتفند پس از تفحصات طولانی در باب نوشتجات میخی شکل قوانین ذیل را قرار داده است
حروف ظاهری علامتی نیستند بلکه حروف تهجی اند — حروف صوتیه مفقود — الف و بای
آنها مشتمل بر چهل علامت است که شامل حروف صدای قصیره و طویل نیستند و تکیه‌گاه این مطلب بواسطهٔ
شباهت آنهاست با زند — نوشتجات باید از چپ براست بخوانند و همچنین گرتفند ثابت کرد
است که کتیبه‌های اصطخر بطور زند نوشته شده و تاریخشان از عهد کیخسرو و اسکندر است .

اگر قانون گرتفند را انجوا هم در اینجا ذکر نمایم باعث تطویل کلام خواهد شد ولی بطوری سهل و ساده
است که میتوانم بچند سطر مقصود و مختصر از آنرا شرح دهم .

او فرض کرده بود که کتیبه‌هائیکه پهلوی تصاویر سلاطین است اسم و لقب ایشان خواهد بود
آنها را اسم باسم و حروف بحروف امتحان کرده و قواعد خود را با حکایات تاریخ مطابق نموده و تجربه
با مجموعهٔ صحیحی از اسامی خاص بدست آورد و فرض کرد که اسامی که از کتیبه‌ها معلوم میشود
اسامی سلاطین آشور باشند و این اسامی را بعد بطور قهقرا با اسامیکه هرودت پس از کیخسرو
ذکر کرده بود سنجید اولین اسامی که حروف ابتدای ایشان مختلف و طولشان یکی بود مثل سیروس
(کیخسرو) و کامبیز (کیومرث) و سیروس و آرتاگزرکس معلوم نمودن آن
امکان نداشت آنوقت چون فهمید که اولین اسم کتیبه مرکب از هفت حرف است آنرا با عبری
داریاوش یا داریوس مقایسه کرد .

و این حروف را با حروف ذیل مقابل داشت .

اسم اگزرکس بنظر او آمد که باید از حروف ذیل تشکیل شده باشد :

نسبت حروف را چون این طور قرار داد بعد بفکر این افتاد که لفظ پادشاه را با کدام حروف
می نوشته‌اند و حروف این لفظ بدین ترتیب بوده اند
آنوقت آنها را با زبان زند که قدیم در این ولایت متداول بوده سنجید :

بعد حدس زد که کلمه که قبل از اسم شاه است باید لقب افتخاری باشد و آنوقت حروف این
را با حروف اریوس
کلمه :
سنجیده و در زیر آنها این علامات را نوشت :
چون بزبان زند رجوع نموده دید که کلمه (اقر) بمعنی بزرگ است
لهذا این قانون را قبول کرده و کم کم باعانت کلمات معروفه و حروفی که مکشوف شده بود
الف و بای را از روی حدس معین کرد .

کشف گرتفند حقیقتاً فرضی بوده و در سنهٔ ۱۸۳۶ مسیحی کارهای بورنوف مبنای محکمی بآن
دادند

گلنل راولنسن که یکی از اجزاء سفارت انگلیس در ایران بود در صورتیکه ابداً از اعمال
بورنوف (در فرانسه) ولاسان (در آلمان) اطلاعی نداشت از روی همان
قانونیکه گرتفند رفتار کرده بود کتیبه‌های بیستون را کشف نموده الف و بائی بدست آورد
که با حروف تهجی لاسان مغایر بودند و بجز دو سه حرف تفاوتی نداشتند .

حال میبایست برای جه انکشاف سالنامه های آشوری پیدا کرد ولی اگر در کتیبه های ایرانی
چهل حرف مختلف بدست آورده بودند در کتیبه های آشوری بیش از ششصد حرف منکشف بوده
کتیبهٔ بی ستون که خطوط آشوری آن را کلنل راولنسن نقل شد صاحب صد اسم خاص بود
که در جزئی که بخط میخی فارسی نوشته بودند میتوانست بخواند و نیز ملاحظه کرده بود که بیشتر علامات
آنها بایست با یکدیگر موافق باشند زیرا که در میان آنها اختلافات خیلی جزئی دیده میشد .

و همچنین خیال داشت که طریقه زندگانی فارسیان قدیم و اهالی بابل و سیت ها را در عصر داریوش
با وضع حالیه اعراب و ایرانیان و اهالی عثمانی بسنجد و شباهتی که در السنه آنها است
منکشف شود وقتیکه کلمات مهم را تقریباً معین کردند در زبان مشابهت زیادی با عبری و کلدانی قدیم
یافتند .

کتیبه های خورساباد هرگز در سر درها و دیوارهای خارجی عمارات دیده نشده
و همیشه در امتداد دیوارهای اندرونی و روی بدن یا لباس مجسمه ها یا مابین دو پای
مجسمه حیوانات یافت گردیده اند و تا بحال آنچه نوشته شده بخوبی محفوظ مانده اند و کتیبه های نینوا
نیز بدون عیب است .

معمارهای آشوری که مامور به حجاری این خطوط بوده اند دقت مخصوصی داشته اند که آنها را
طوری بسازند که پر دوام و محفوظ بمانند .

کتیبه های وان و بیستون را در سنگهای مسطح و بزرگ بقدر ده تا پانزده سانتیمتر گود
کرده اند در دوره بابلیان حجاری و کتیبه ها را روی اجزای سنگهائی که زیاد عمیق کرده اند
منبت نموده اند جهت حفظ دائمی لوحه های یادگاری که شامل اسامی سلاطین بانی آن عمارات است
معمارها این الواح را از زیر سنگ فرشها یا در ضخامت دیوارها کار میگذاشته اند .
نمیتوانیم خود را از خیال مذهبی منع نمائیم در حالتیکه این روایتی را که اعمال افسانه تاریخ مردمان

قدیم

قدیم در آنجا مجری شده اند می پنداریم و هم در خیال بطوری حکایات کتب آسمانی را در نظرها
مجسم کرده اند که مردمانیکه اکنون مقابل ما در حرکت هستند مثل این است هنوز بشکل و لباس و اخلاق
اشخاص تورات را دارا باشند حضرت ابراهیم و یعقوب هم با تبعه و چوپانهایشان با بت

(تصویر حکاکی برجسته که یکی از رب النوعهای آشور را نموده است)



طور دیگری غیر از این عمر خود را گذرانیده باشند و عبا و ردای آنها که از پشم سفید
بوده با وضع حالیه این طوایف آنچنان تفاوتی نداشته است و زندگانی ساده
و آرامی نموده است .

بگشتیخانه وارد شدیم و جا اظهار کرد که مسیو و مادام سیوفی وارد شده اند چون تازه رسیده اند و از بابت منازل هول بسیار خسته اند فی الفور بدیدن آنها رفتیم و تامل کردیم تا آنها یک شب را استراحت نمایند .

۱۴ اکتبر

صبح زود از منزل بیرون رفتیم و با وجود درد دندانیکه دو روز با جمع فیمندم از شهر موصل چند دور را بر داشتیم و عصری که بخانه مراجعت کردیم بدیدن مسیو سیوفی رفتیم و نهایت پذیرائی و مهربانی را نسبت بما بجا آورده .

مسیو سیوفی که اصل آن از دمشق است مترجم و دوست شیخ عبد القادر بوده است در زبان عرب مهارت کامل دارد و سکه های بسیار قدیمه و عجیبه جمع کرده است .

از مسیو بنهام نبی خلیفه شامی دیدن کردیم و همراه ما بمنزل کشیشها آمد این آقایان در باب مسافرت ما خیلی خوشوقت اند و از عبور بغداد تا موصل صحبت میداشتند .

در بعد از ظهر با مسیو سیوفی بدیدن مسجد عربی رفتیم که در او سلطان لولو مدفون است مدخل اینجا مختصر ولی دربان آن از مغرق است که در آن نقش کار کرده اند و استاد که درب را ساخته اسم خود را در پائین آن رقم کرده است در طرف داخل مقبره ایست که از چوب منبت کاری کرده اند و پارچه سبزی روی آن گسترده اند دیوار با چیز قابل ملاحظه ندارند و دور تا دور آنها بطور حاشیه قطعه سنگهای مرمر بارتفاع یک متر نصب نموده اند و در فوق این حاشیه بعرض تقریبا بیست و پنج سانتیمتر مرمر سیاه کار کرده اند و در او با مرمر سفید بعضی آیات قرآن را نوشته اند .

بقنسول خانه برگشتیم و در آنجا مسیو سیوفی جهت شام ما را نگاه داشت کتابی را که در باب مذهب سوباس یا صابئین تالیف کرده بود بما تعارف فرمود .

این فرقه یا طایفه در مشرق زمین باسم زائیت ها و مخصوصا ماندئیت ها یا مسیحیان یحیائی مشهورند بجهة اینکه مدعی هستند که اولاد شاگردهای قدیم یحیی علیه السلام اکنون در سواحل دجله مابین بصره و کوت العماره منزل دارند ولی ابتدا مسکن آنها در پالستین بوده و مسلمانان ایشان را از خارج بلد کرده اند .

مذهب سوباس مخلوطی است از عقاید مخصوصه و بعضی قوانین مسیحیه ولی معهذا با مذهب عیسوی متضاد است بدلیل اینکه اقوال و اعمال حضرت مسیح را نسبت بحضرت یحیی میدهند در حقیقت این مذهب مخلوطی است از آداب یهود و عقاید عیسوی کلدانی .

یهود و نصرانی و سوباس معتقد هستند که حضرت محمد در باب ما ارادهٔ احترام بآنها سفارش فرموده است .

سوباسها در مذهب خود زیاد متعصب اند ختنه در میانشان ممنوع ولی غسل تعمید را بجا میآورند اما فقط باسم خدا نه به پسر خدا یا سنت اسپری نیز معتقد نیستند .

نکاح و زفاف در همه اوقات با خویشان خیلی نزدیک نزد آنها جایز است در وقت عروسی با جلال و دستگاه در پهلوی شط میروند و ضیافت او در آنجا مینمایند علمای آنها لباس آبی در بر میکنند و انگشتر مخصوصی را بر انگشت نموده عصائیکه از چوب زیتون است بدست میگیرند مشغول دعا خواندن میشوند بعد عروس را سه نوبت در آب فرو میبرد و عاقبت آنرا از میان دو پای داماد میگذرانند و پس از این کار دیگر عروسی کامل است و نقصی ندارد .

در مسلمانان رسم این است که فردای عروسی زن و شوهر تنها باید حمام بروند ولی در سوباس با جمع اهل خانه هر کس در آنجا خوابیده و هر که بعروس یا داماد دست زده باید در شط داخل شود غسل کند و خود را پاک و خالص نماید و همچنین هر وقت کسی از سوباسها با زن خود نزدیکی کند غسل از جمله واجبات است .

در این مذهب دست زدن بمیت کلی ممنوع است اموات را نمی شویند و کفن نمی کنند و بجهة
احترام قانون خود اینطور عمل مینمایند : هر وقت که یکنفر در حالت نزع است لباسش را
بیرون میآورند بدنش را میشویند و بهترین لباسهایش را باو میپوشانند بعد از پارچه که بمنزله
کفن است او را مستور کرده و در گودالی که حفر کرده اند او را میگذارند تا بمیرد اقوام و دوستانش
در دور او مشغول گریه و ندبه میشوند تا نفس آخر او فوت روی گودال را میپوشانند و بمنزل خود
میروند — بعقیده سوباها سی یا چهل روز وقت لازم است تا روح بخدا ملحق شود و در این ایام
در خانه میت باید غذا اختیار کنند و دوستان و خویشان او بخورند .

خط سوباها بخط شامی نزدیک بوده و زبانشان مرکب بوده است از السنه شامی و ایرانی و کالدانک
قدیم پیش از این در باب این فرقه دیگر که اکنون از بیست و پنج الی سی هزار خانوار تجاوز نمیکنند
ذکر نمینمایم و مصدع خوانندگان این کتاب نمیشوم .

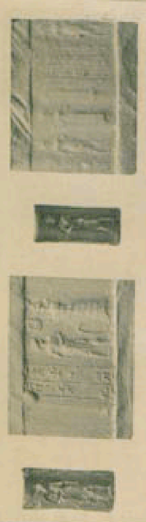
مادام سیمونی اگرچه از اهل دمشق است ولی مثل زنهای فرانسوی کارهای فضول خانه را
از پیش میبرد و با وجودیکه مثل ممالک ما همه چیز فراهم نیست شام صحیحی ترتیب داده بودند ولی
فقط شراب خوب نداشتیم و با انگور نمیتوانند از اهل بادیه بجهة اینکه زود ضایع میشود
و هرکس بقدر خوراک خود باکمش از آن میآرد .

در بین شام تلگرافی از پاریس جهة من رسید که آمدن او سه روز طول کشیده بود و مشتمل بر چهار
کلمه بود که دو تای آنرا نفهمیدم و چون این کلمات بجای دو مطلب بود ابداً اخبار مفت
نشدم این مسئله مکرر اتفاق میافتد و اجزاء تلگرافخانه حالت غریبی دارند و از قراریکه
اینجا میگویند وجه مخابره را باید به پول فرانسوی و مخصوصاً سکه طلا ادا کرد و اجزاء تلگرافخانه
فرانک را نمیشناسند و جهة مقابله کردن آن با پیاستر حسابهای خیلی مشکل میکنند هرگز فرانک
نقره ندیده اند و قبول هم نمی نمایند و اغلب مجیدی عثمانی را هم که پول رایج این دولت است

بجای اشرفی فرانسه اکراه دارند قبول کنند .
حال چه مصلحتی است که دولت عثمانی پول خودش را دادوستد نمیکند . . . خدا میداند

۱۴ اکتبر

(استوانه هائیکه بمنزله تعویذ و مهر بوده اند)


CYLINDRES SERVANT D'AMULETTES

صبح را در منزل کشیشها ماندیم و چندین نفر بدیدن آمدند از آنجمله مستر بنامی بود که چون
از حال غربت ما مطلع شده بود چهار قاز قشنگ فرستاده بود که آنها را با جوجه ها در یک
قفس چوبی کرده همراه ببریم .

مسیو سیسونی آمده ما را با پردول جهة نهار در قنسول خانه دعوت نمود قدری امروز
مادام سیسونی که تازه از شهر دمشق رسیده بود صحبت داشتیم این خانم با برادرش مسیو دینیک
همراه بوده است راه طویل و سختی را پیموده‌اند که بدون تنگی عبور از آن کمال بی احتیاطی
جلگه‌های بین راه خیلی کم آب و در صحرای شام (بادیة الشام) اغلب دسته دزد و شبیخون تک
آب این بلد را از بعضی چینات مهم و قابل ملاحظه است با بیست و اول از زمانه قدیم که نزدیک نهرها
های پالمیرا است عبور نمود و تشخیص سهل است که بسبب منهدم شدن تدریجی آبها را معین کرد .
تفحص قدیم از آبهای جاری و باغات پالمیرا و اطراف داده‌اند ولی حالا باغ و نهر و شهر هم
منهدم شده‌اند در محوطه وسیع معبد آفتاب که هزار ستون داشته است کنون بیش از صد ستون
باقی نمانده و چند خانوار و قدری مجهرات که اهالی آن از ترس اعراب وحشی در خرابه‌ها پناه برده
و کمتر خارج میشوند آنچه از شکوه و عظمت شهر زنبی باقی مانده همین است .

این نواحی بطوری خشکیده‌اند که هر کاه شخص بخواهد از فرات تا دیر برود مجبور است آذوقه آب خود را
از چاههای محقر تا دیر تهیه کند .

دیر میده ان نظامی عثمانی است شهرش بالنسبه بزرگ و در آنجا برنج و پنبه زراعت میشود
از دیر به سنجر میروند که تا موصل یک دو روز راه است در همین نقطه بود که مسیو سیسونی باستقبال بش
رفته بوده است این جاده راهی است که جهة رفتن از موصل به بندر بیروت انتخاب می‌کنند
ولی کسانیکه از ارزروم یا میآیند کلیتا به بندر اسکندرون فرود میآیند تا ابتدای
برجیک و اورفا بکذرند و در آنجا مرداب مصنوعی قشنگی را که موسوم است بچشمه ابراهیم میبینند
در نزد عوام مشهور است که قدیم حضرت ابراهیم از جنگی مراجعت کرده و چون باین نقطه رسیده متحیر بوده
است قشونش آنچه در کاه پروردکار استغاثه مینماید فی الفور خدای متعال سربازها را
بصورت ماهی نموده و مردابی جهت زندگانی آنها خلق میفرماید .

بعد از نهار با مسیو دینیک جهة تماشای بازار ها حرکت کردیم که جلو دکانهای بت و
تاریک خود نشسته بعضی مشغول کار و برخی بانتظار مشتری اند و در دکان قالی دار زردی صیرگا
می‌کنند یکی روی پارچه زرد دوزی مینماید و دیگری رشته‌های چپق را سوراخ می‌کنند

(حمل مال التجاره رولکیک (از روی حجاری برجسته اخذ شده)

مفقود شد

و یک محل مخصوص است کفش دوزها که تمام کفش قرمزی دوزند و قدری پایین تر زرگران کوزه
و ظروف سفالی جهة فروش روی هم انباشته اند و دکان دیگر مختص بزاز هاست که قسمت پارچه‌های
آنها فرنگی است و در موضع دیگر قصابها هستند که در آنجا از شدت بو و مگس روی گوشت

از کوه‌های سیاه از بار پوشیده و شده است قدری دورتر جواهر فروشانند که در مقابل کوره
های کوچک خود چند کوده گاهی در بوری میدمند و گاهی چکش بر طلا و نقره میزنند .
در چین راه رسیدیم بتجار عبدالله تاجر که بضمانت مسیو سیونی راضی شد آنجا بما هزار فرانک
بدهد و حواله بغداد ما را دریافت کند .

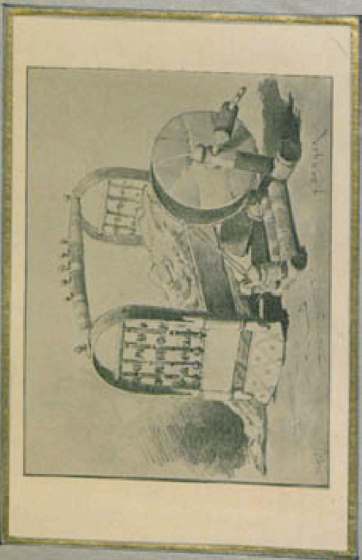
این صراف نجیب پس از برداشتن تنزیل با مجیدی عثمانی و روپیه هندی که اینجا رایج است
و یک قسم پول عجیب دیگری داد که روی آن صورت ماری ترزا داشت و تقریبا معادل پنج
فرانک بود این سکه ها که در اروپا تقریبا منسوخ شده اند در تمام خط استوا از ماداگاسکار
و زنگبار و عدن و سواحل مصر و عربستان و بغداد تا موصل
متداول و رایج اند و گویا هنوز آنها را در اطریش سکه میزنند که اینجا مصرف سازند .
بمحض که بمنزل مراجعت کردم فهمیدم که فردا چاپار عازم بغداد است قبل از ما خواهد رسید
لهذا رقعه بمسیو سارزک قنسول نوشتم و اگرچه از ورود ما بواسطه مسیو آلتمایر و بعضی رفقای پارسی
که با او آشنا بودند اطلاع داشت معهذا او را مسبوق نمودم و خواستم که دیگر اتفاقی شبیه بوارد شدن
زوگشتها واقع نشود و همچنین از مسیو سارزک خواهش کردم که بعامل صراف ما از اعتبار ما قول بدهند
و چون نخواستم مصدع او شوم و در خانه اش منزل کنم استدعا کردم منزلی جهة ما کرایه نمایند
تا در حین ورود متحیر نباشیم .

۱۵ اکتبر .

بمحض اینکه بیدار شدیم بمعیت کلک خود ما را که تجار گشتها ساخته بود تماشا کنیم و پس از آن چون
بمنزل مراجعت نمودیم مشغول تهیه آذوقه و تدارک حرکت گردیدیم همه چیز در کلک جا دادیم از قبیل
میوه جات و بقولات ذغال منقل قفس با قازها و مرغها نان برنج توتون
چای فانوس شمع و تفنگ و غیره معهذا بعضی چیزهای جزئی فراموش باقی ماند و ساختن

کلک را تمام رسیده و از آن بترسیم که امشب را نتوانیم براه بیفتیم قدری از این خیال مضطرب و چون فردا
جمعه است و مسلمانها مثل یکشنبه ما راضی بحرکت نخواهند شد در جوش و خروشیم .
مسیو سیونی بما قول داد که ضابطه‌ها در سر وعده خلاف نخواهند کرد و پرده و دوال دولگی را اجر

(گهواره و چرخ ریسمان ریسی)



کرده است من هم حتی الامکان اشیائی را که جمع آوری کرده ام از قبیل کله انسان و لباس
و ظروف و ابنیه دارم از بغداد بتوانم آنها را بموزه فرانسه بفرستم در صندوق پیچیدم
و بار اسبابهای شخصی را فراموش و در هم کمال جمع نمودم .

بعد از ناهار در حالتیکه در اطاق پذیرائی مشغول کشیدن سیگار بودیم چند نفر بدیدن ما آمده وخنده اخافظی کردند از آنجمله مسیو شتنر مهندس آلمانی باور نموده که چه ساختن راه موصل امداد بیچاره هفت هشت ماه است که در اینجا است و ابتدا چون مرد کارکن و درستی بوده مکرر با اسلامبول تلگراف کرده و کاغذ نوشته که اسباب کارش را فراهم کنند و مشغول مأموریت خود شود ولی ابداً ماه جوابی نداده اند ویکی از رفقایش باو گفته بود که اگر زیاد بدولت اصرار کنید شما را معزول خواهند نمود (شما در اینجا برای نشانه و نمود هستید — دولت عثمانی فقط میخواهد وانمود کند که مشغول کارات و تدارک ترقی می بینند — مواجب خود را دریافت کنید و مصدع دولت نشوید — ارکان دولت پولی را که شما بابت مصرف او برسانید خرج کرده اند) بعد دیگر مسیو شتنر جرات حرف زدن ننمود.

یک مرتبه دیگر بقنسول خانه رفتیم تا از مسیو سونی اظهار تشکر نمائیم و پنج ساعت بعد از ظهر بمنزل مراجعت نمودیم تقریبا تمام اسباب سفر ما آماده و اند و بیست نفر حمال لازم است که صندوق و بارهای ما را به کلک حمل نمایند آنروز قنسول خانه و آنروز کشتیها جلو نوکرها افتادند و ضابطیه ها مواظب حمال باشند و بارهای مختلف ما را بدوش کشیدند.

دو کشیش تاب قاتی با ما همراهی کردند و حرکت از منزل تا لب شط بیست دقیقه طول کشید.

بالای چادر ما بیرق فرانسه نصب کرده اند کلک ما فضای وسیعی ندارد ولی اسبابها را که باید در آن جای بدهیم بالنسبه زیاد اند خلاصه شش ساعت بعد از ظهر از ساحل شط داخل و شروع بحرکت نمودیم.

(فصل نهم)

از موصل تا بغداد

(از ۱۵ تا ۲۵ اکتبر)

کلک

کلک — وضع او — راههای خاکی از موصل به بغداد — چشمه های نفت — حمام علی — نمرود — امتحان کاوشها و عمارات زیر خاک — گیس بردها — خنکی شبها — عبور از یک آبشار — مترجم جدید ما — منصب گران بار

(ترجمه)

مفقود است

— سربازهای طباخ — حوض شانه — کالات شرکات — جنگ دو هزار نفری — مزارع سواحل دجله — حاصل را چطور حفظ وضبط می کنند — جل ها زن — کشتی گل نشسته — تکریت — قیمت یک گوسفند — امام دو

— سامارا — کوفه — قوافل ایرانی — اولین نخلها — تل هاهی —
سندیا — مولیش — چرخها — کاظمین — ورود به بغداد .

قایق ما به تأنی پیش میرود فقط جریان آب قدری او را میراند ولی کشش آب خیلی کم است اگر جزئی نسیمی از طرف مخالف بکلک برخورد حرکتش را کند میکند پاروزنها غیر از اینکه کلک را در امتداد جریان آب نگاه دارند دیگر کاری نمیتوانند و از پاروزدن آنها ثمری در حرکت کلک نمودار نیست و بزحمت در یکساعت یک کیلومتر راه طی میکنیم شب شده است ولی چون مهتاب است باز قدری میتوانیم برانیم چون بملاحظه تخته سنگها و تندابها حرکت شب پرخطر است باید در کنار دجله توقف کرد و انتظار صبح را کشید نمیخواستم حتی الامکان دورتر از اطراف سامره شب منزل کنم ولی آنوقت از راحتی تا از اعراب این نواحی ایمن بود .

کلک ما متوازی الاضلاعی است که هشت ذرع طول و پنج ذرع عرض دارد و مرکب است از تنه‌های درختی که از وسط آنها را اره کرده‌اند و با طناب یا شاخه‌ها آنها را بیکدیگر وصل نموده‌اند در زیر این چوبها بهمین قسم صد و پنجاه مشک پر از هوا قرار داده‌اند که این دستگاه را بالای آب نگاه داشته‌اند در وسط خیمه کوچکی است که ما منزل کرده‌ایم و سه متر و بیست سانتیمتر طول و دو متر و چهل و پنج سانتیمتر عرض دارد و شبان آن از چوب است ولی در سمت پائین آن نمد و بالای آن کرباس کشیده‌اند در طرف فوقانی آن دریچه‌هائی قرار داده‌اند که جهت تجدید هوا میشود آن باز نمود در عقب این کلک در سمت مقابل فضائی است که برای نوکرها تهیه کرده‌اند .

در جوف خیمه خودمان میز کوچکی گذارده و تخت خوابها را طرفین آن قرار داده‌ایم جمیع اسبابها پهلوی ما جا نمیشوند و قارا بیرون چادر روی یکدیگر چیده‌ایم نوکرها پشت چادر هستند و پاروزنها روی جوالها نشسته‌اند سر بارها نیز چندک زده گاهی چرت میزنند و گاهی چپق کشیده کیف میکنند گوره هم در پهلوی آنها واقع است عبارت است از صندوقی آهنی

که بیست سانتیمتر عرض و چهل سانتیمتر طول دارد و ته آن سوراخ است تا آتش بکلک و مشکها سرایت نکند پاروها چوبهای طویل شقی هستند که دسته آنها باریک و آن سمتی که در آب باید داخل شود پهن و از نیهای متقاطع تشکیل شده است .

مسیو سیمون مترجم قدیم خود را در موصل گذاشتیم تا با شطبارا مشایعت کرد و با اولین قافله که حرکت کند دوباره بطهران خواهد رفت بجای او یکی از عمله‌جات چاپخانه شیبانی را که پدرش در بغداد است و زیاد مشتاق او است بعنوان مترجم همراه آوردیم .

این شخص موسوم است به تیرسس و چون کمی زبان فرانسه میداند امیدوار است که در بغداد شغل خوبی پیدا کند .

تا یکی شب مانع حرکت ما شد و مجبور شدیم در کنار شط توقف کنیم و سنگ بزرگی که بطناب کتانی بسته شده بود لنگر ما بود اختیار کشتیرانی را بخود ضابطه‌ها واگذاشتیم و چون بغیر از زنج و هندوانه توتون هم برای ایشان آورده بودم زیاد مشعوف شدند و تعجب کردند .

بعد از شام برای گذراندن شب بچادر خود رفتیم .

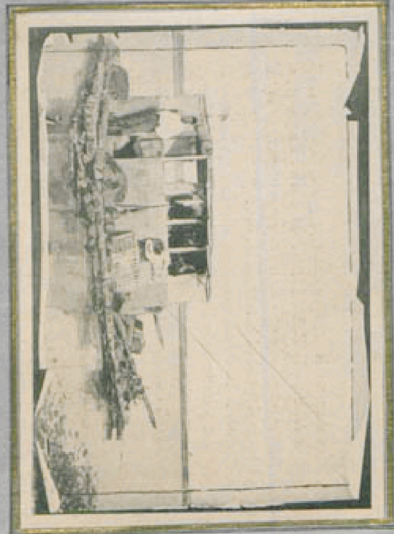
راه دجله برای مسافرین خیلی پرخطر است و مسلم است که این شط برای بومیها و سارقین پناهگاه خوبی است آب و شکار هم که جهت زندگانی اینها لازم است در اینجا بطور وفور موجود است .

وای بحال قایقی که مواظب نباشد و یا احتیاط نکند فی الفور اعراب سکنایش را میدزدند و اموالش را بسرقت میبرند .

راه خاکی از موصل به بغداد نیز بهتر و نه امن‌تر است از دره پهلوی شط دور میشود و محض اینکه از شر اعراب بدوی محفوظ باشند در امتداد دامنه کوههای کردستان میرود اغلب نهرهائی که بواسطه ذوب برف آبشان زیاد میشود جاده را قطع میکنند و باعث این میشوند که قافله دو سه روز لنگ کند و علاوه بر این مسامحه و غفلت دولت عثمانی هم امنی راه را

زیاده تر کرده است قبیح تر اینکه سابق در این راه بوده و پناه مطمئنی جهه مسافرین بوده اند اکنون
متروک و خالی مانده اند سابق یکی از قوانین عثمانی که در نزد طوایف تاتار بسیار احترام داشته
این بوده است که حاکم هر بلوکی بایست از عهده هر قتلی که در این راه بلوک او شده برآید .

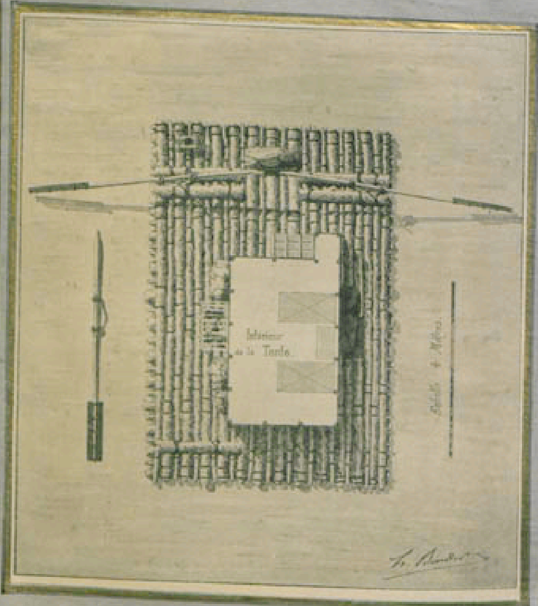
(شکل کلک ما)



اکنون این مسئولیت را از میان برداشته و قانون دیگری هم که برای حفظ مسافرین باشد
نگذاشته اند علی العجاله هیچ فایده ندارد که شخص به دولت یا عدالتخانه ها از چادرنشینها که
اعتنا بسلطان ندارند و قاضی را از خود راضی کرده اند شکایت کند .

راه صحرا طویلتر خواهد بود و خیلی مزیت و رجحان خواهد داشت جهت امنیت آن کافی است که در
امتداد خط چند قراول خانه بسازند و بعضی از اعراب را ترغیب نمایند تا بیایند و در این
سواحل سکنی کنند از بابت بی اعتمادی و سوء ظن باب عالی کابینه های خارجه هم اقدام

(نقشه کلک ما)



نمی کنند که راه آهنی در این نقطه بکشند و این نواحی را با هندوستان مربوط سازند
خلیج ایران برای کشتیها محل مطمئنی است و برقرار کردن راه آهن از بصره به بغداد و
موصل و حلب و اسکندرت نیز امر مشکلی نیست بعضی از کشتیهای تجار خواسته بودند در فرات

حرکت کنند ولی بزودی مجبور شدند ترک نمایند .

جمعه ۱۶ اکتبر

شش ساعت بعد از نصف شب آفتاب طلوع کرد و چون شب از یاد سرد بود خوشحال شدیم
امروز صبح میزان الحراره [illegible] + نشان میداد ولی در اواسط روز از [illegible] +
تجاوز نمیکند .

دجله در جنسی که از بین النهرین عبور مینماید چندین چشمه نفت بآن داخل میشود اغلب این چشمه ها کوکردی هستند
و در علاج بعضی امراض شهرت زیادی دارند ده ساعت قبل از ظهر رسیدیم به حمام علی که قریه کوچکی است
و بواسطه چشمه هایش شهرت تامی دارد جهت تماشای آنجا توقف کردیم این قریه کوچک مخروبه است و دارای
چند کوچه تنگ است و از خانه های قدیم جز بعضی دیوارهای سنگی که در فصل معالجه مرضی در میان آنها
چادر میزنند چیزی باقی نیست .

چشمه آنجا از وسط سنگ خارج میشود و قطره قطره در گودال سیاه رنگی میریزد که مشاهده آن باعث تنفر است
و بعضی بیچاره گان در آن غوطه ور شده و یکی از ناخوشها که خارزی است بغیر پوست و استخوان
دیگر در بدنش چیزی نمانده روی جلدش پر از زخم است و دست و پایش از شکل طبیعی خارج شده است
ضابطیه که همراه ما است اصرار دارد که دست خود را در آب فرو بریم و حرارتش را ببینیم اما
چنان متنفر و منزجر بودیم که خواهشش را قبول نکردیم .

در حین حرکت در سمت راست خود تپه دیدیم که مثل این بود او را شکافته و کاویده اند ولی از اجزای شیء
هیچ دیده نمیشد خلاصه با کمال تعجیل بجانب کلک خود شتافتیم و معلوم شد که چند نفر میخواستند
در آن سوار شوند و ضابطیه ها با نهایت خشونت ایشان را مانع کرده اند .

سواحل اطراف مسطح و یکنواخت اند و در چپ و راست زمین بایر است فقط چند تپه کوچک شبیه به تپه های
نینوا و خورساباد دیده میشوند در کمال راحتی روی تختهای خود دراز کشیده سیگار میکشیم

و تماشای کلک خود را میکنیم که بآسانی و وقار حرکت می نماید .

یکساعت بعد از ظهر بقریه کوچکی رسیدیم که از آنجا میتوان بنمرود و خرابه های معروف عمارت
سارداناپال رفت .

بودان را با سربازها و دو کلکچی در کلک گذاردیم و من با آلمن و پرنس و یک ضابطیه بطرف قریه حرکت
کردیم گمان میکنم که اسکله ها که نمایان است اسباب وحشتهای این قریه شده اند و الا حال خوبی از حق
ماندا شدند در هر صورت از اسکله اینجا چهار اسب کرایه کردیم که ما را تا نمرود برسانند مسافت
بیش از هزار الی هزار و پانصد متر نیست ولی هوا بسیار گرم است و دجله چنانچه قبلاً ذکر کرده ام
نقطه غربی است و اغلب کف خود را تقسیم رود و تا آنکه کسیلو تغییر محل میدهد و تقیصا در نینوا فعلاً که
عمارت مسکون بوده است از پایه تپه جریان داشته است .

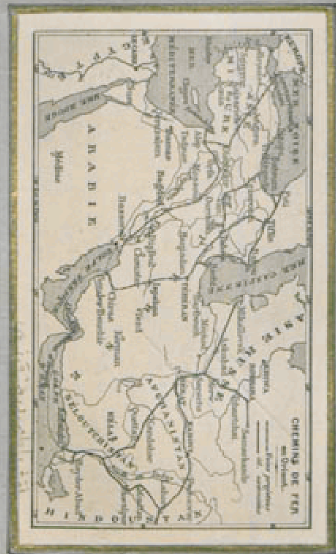
در تپه های خاکی که اکنون روی گودالهای کاوشها را پوشانیده اند شروع بگردش نمودیم
دارشه بزرگ شمال غربی که حدس میزنند مقبره سارداناپال باشد ابتدا گردیدیم در تونل ها و
دالانها بسیار گاه گاه از وسط تپه میگذرند دیوارهای سنگی بسیار ضخیم نمایان اند که بفاصله های
معین دارای سوراخها هستند و این سوراخها گویا بمنزله مدخل دالانها باشند از بالای تپه تشخیص
بجمیع خرابه ها مشرف است این خرابه ها فضایی را متصرفند که طول شمالی جنوبی آن ششصد و پنجاه متر و عرض
شرقی غربی آن سیصد و پنجاه متر است و در روی این فضا قصر باگل و آجر ساخته و در آن را
با مصالح بنایی محکم نموده بودند اکنون خرابه های زینتهای مختلف آن ستون آثار میدهد و در پای قصر
دو معبد کوچک برای ربالنوعهای آشوری ساخته اند .

از مقبره جدا شدیم و سطح غربی را که گرفته اند دره عمیقی عبور کردیم که مثل این بود محل پله های سطح شرقی
بوده باشد که از راه دجله مشتقی آمده اند خلاصه خرابه های عمارت اصلی را دیدیم که بام آنها میبایست
مشرف بر دجله بوده باشد و بنا بر قول لایارد مدخل این عمارت مقابل مقبره بوده است .

در قدیم محل انجا هم مثل کوینجیک بزرن از مجسمه جوانات گاوهای بالدار بوده یک جزو از این
آثار باشکوه خراب شده و گویا قطعات آن را لندن برده اند .

خرابی اینجا وضع مخصوصی دارد و هرگاه یک سنگ را روی سنگ دیگر بزنند مثل بیکدا اول آتش

(نقشهٔ راه های آهن در مشرق زمین)



و بعد آب بناها اثر کرده باشد خورده و خاک میشوند از نگاه کردن باین بناها بهمین نظر شاید میشود در بیشتر
جاها این محل چنان مشتبه بوده است که فقط خرابه آثار بعضی ظروف چیزی باقی نمانده هنوز در بعضی
سنگلاخها سوراخهائی دیده میشوند که گویا در آنها میله های آهنی نصب بوده و بواسطه بعضی قلابها

بیکدیگر

بیکدیگر وصل بوده اند و اغلب دیوارها از سنگ بشکل مثلث تشکیل یافته اند چنین حجاری بنظر
میآید که بدون جهت خورده و خراب شده اند و این بجهت حوادث از جنبشهای آتشی شده
بکار انگلیسها در اوقات کاوش گردش چون دیده اند حجارها را نمیتوانسته اند بولایت خود حمل کنند
آنها را شکسته اند که کسی دیگر هم از آنها بهره نبرده .

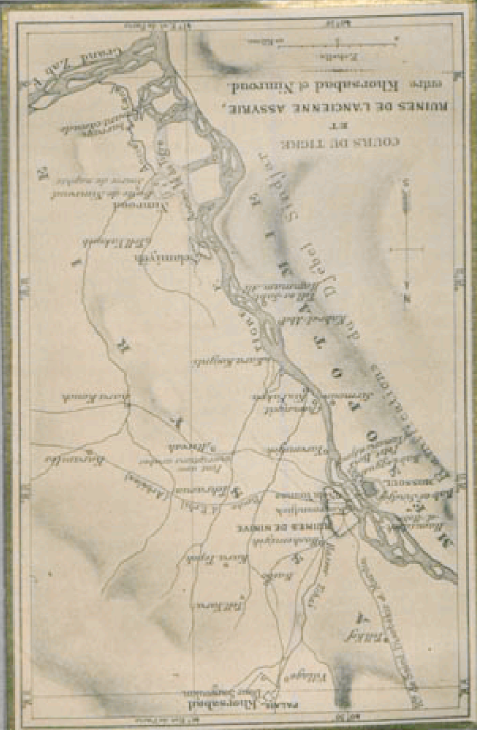
انگلیسها چندان از صنعت و علم بهره ندارند و اگر گاهی صبر کردن بموزه های خود میفرستند
بیشتر بواسطه تقلید و همچشمی است .

چون باز در همان امتداد حرکت میکردیم در ده دیگری شبیه بده سابق یافتیم که در او هم
آثار پله ها بسطح منحرف نمایان بوده و بگوشه جنوب غربی رسیدیم که در آنجا عمارت اسارهادون
واقع است آتش بطوری این عمارت را ویران کرده است که خیلی مشکل بود خطوط عمده او را
پیدا کنیم و نقشه آن را رسم نمائیم عمارت اسارهادون کمتر مرتفع بوده است از عمارت نوو پس که
در زاویه جنوب غربی واقع است و خرابه هایش با کمتر انگار زده و میان این دو عمارت در زاویه دیگری
که پله های پهن زار بسیار بزرگ داشته فاصله بوده و میانه در محل اصلی طاق عمومی بوده باشد
در مقابل این جنبه ها و وسط طاق هنوز خرابه های بنائی موجود اند که نسبت آن بنا را به
تکلات فالازار میدهند و بعقیده لایارد آنجارا اسارهادون خراب کرده که مصالح آنرا
در عمارت مخصوص خود صرف نماید .

در سمت مشرق و سمت شمال هیچ اثری از قلعه و دیوار و سفت بناها از این جهت ها محل مدافعه
نداشته اند و در برج و باروهای خاکی که دیوار میدان نمرود را تشکیل داده اند هنوز آثار
پنجاه برج در ضلع شمالی و همینقدر در ضلع شرقی نمایان اند در طرف جنوب برج و باره و تکلی نابود
شده ولی چون سطح میدان خیلی مرتفع است احتمال قوی میرود که سابق دجله پائین انجا را مشروب
میکرده و خندق عمیق پر از آب این محل دفاع بوده است .

به تپه اصلی و مقبره ساردانا پال مراجعت کردیم در صورتیکه در معبد کوچک پائین تپه
گردش میکردیم کلوخی از زیر پای ما غلطید و سنگ خیلی عجیبی نمایان شد این سنگ شصت سانتیمتر
طول و چهار سانتیمتر عرض دارد و روی آن بطور برجسته میز و پائی بشکل پایه حجاری کرده اند

(نقشهٔ امتداد دجله و خرابه های آشور قدیم فیمابین خورساباد و نمرود)



و بالای صورت رب النوعی ساخته اند و از پشت آن دو نفر که یقین کشیش بالا بوده اند یک پای
بروت گرفته اند و پائین آنها چهار پنج سطر کتیبه بخط میخی نوشته اند ضخامت این سنگ تقریباً
هشت سانتیمتر و چهار پهلوش مخروطی واقع اند چون سنگ را برگردانیدیم نقش کتیبه ها

دراو دیدیم که در سطر اول اوکل و بته ها و حروف ریزه بود که بطور گود نقش شده بودند و در
پائین خط دیگری بود که بعضی تصاویر و کتیبه های لطیفه از آن سطح سنگ داشت قریب یکساعت
مشغول پاک کردن این سنگ شدیم رئیس قریه اول بخرابات مرا از بردن این سنگ مانع شود
ولی چون تعارفی باو دادیم دیگر ممانعت را کنار گذاشت حمل و نقل و وارد کردن او در کلک
خیلی صعب بود مجبور شدیم دو چرخ ترتیب دادیم و با ده نفر عمله او را بکلک رساندیم و گمان
میکردیم عنقریب او را در یکی از موزه های فرنگستان ببینیم اما از آداب و سوء ظن عثمانی و دوری
اجزاء بغداد بی خبر و غافل بودیم .

از تپه ها سط بعضی آثار راه و شوسه هنوز باقی هستند و در بعضی نقاط ماده شبیه بقبر ولی خیلی بزرگتر
دیده میشود که شاید از آثار رسته و غیره باشد .

نصف های قریه سواره و پیاده همراه ما آمدند و از جلو بعضی کلبه های محقر دهی عبور کردیم
و در مقابل در یکی از خانه ها زن و شوهری دیدیم که هنوز جوان بودند زن بروی یک مخده نشسته
و تغاری پر از آب جلو بدن میان خود گذاشته بودند شوهر بالکل عریان و سر از روی تغار نگاهداشته
زنش با کمال دقت موهای او را میشست لف مردهای اینجا بلند است گاهی میتابند و دور سر
می پیچند و گاهی روی لباسشان آویخته است بعضی مردها هم مثل زنها گیسوی خود را بافته و بعقب
سر انداخته اند .

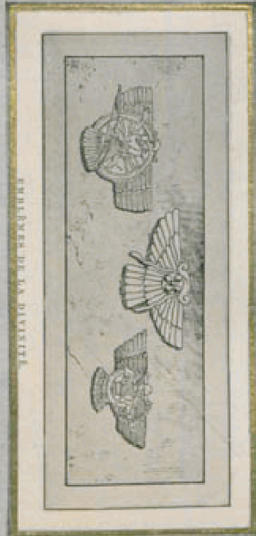
دیر راه افتادیم و برای اینکه از خستگی بیرون آئیم همینطور که کلک در حرکت بود در شط
شنا کردیم و بدن را شستشو نمودیم بعد از شام هم خیلی کشیدیم شب هوا صاف و ستاره ها
میدرخشیدند سه ساعت قبل از نصف شب توقف نمودیم .

شنبه ۱۲ اکتبر

شب را هوا سرد بود و میزان الحراره دو ساعت قبل از طلوع آفتاب ۶ نشان میداد

نوکرهای بیچاره که سر و تن چادر نخوابیدند از سرما خیلی صدمه می‌بینند .
چهار ساعت قبل از ظهر بموضعی از شط رسیدیم که آب بقدر نیم ذرع پائین می‌ریخت و احتمال می‌رود
که این برجستگی علامت سدی بوده باشد چقدر سهل است که با چند دینامیت این مانع خطرناک را

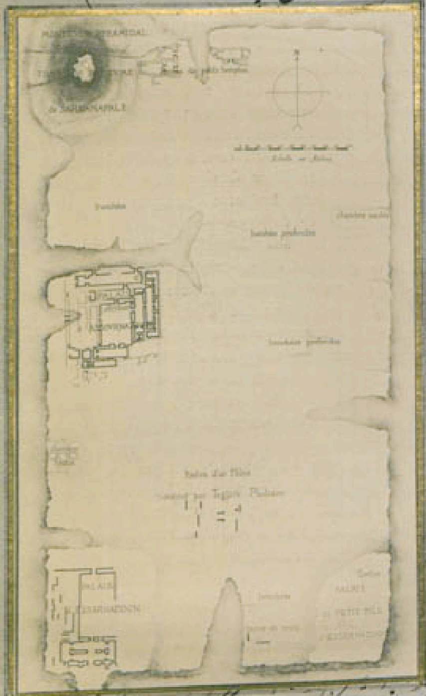
(علامت بعضی رب النوعها)



از میان برداشت ولی چون کار مفیدی است تا بحال اقدام نکرده‌اند در وقت عبور از
این مانع هر چه آذوقه و بار و بنه بود در چادر خود جمع کردیم اسبها را گشاده و روی
سنگها دیدیم کلک خم شد و صدا کرد گمان کردیم هرچه بود شکست بعضی اسبابها واژگون شدند

وخودمان تعمیر کلک افتادیم عاقبت بدون صدمه جانی از مانع گذشتیم ولی کلک از شکل متوازی الاضلاع
بشکل لوزی درآمد بعضی از طنابها گسیختند و برخی از مشکها دریده قدری بهمینطور راندیم تا ساعتی نزدیک شدیم
از کلک بیرون آمدیم و مشغول ناهار خوردن شدیم کلکچیها هم مشغول مرمت کلک گشتند .
روز را بصحبت کردن و شطرنج کشیدن گذراندیم مترجم هم جهت ما را مشغول میکند خوش صحبت و شوخ است منشط

(نقشه عمومی تپه و عمارات نمرود)



در کمال خوبی و سلیقه چادر می‌بندد و این جهت از ما نگاه کرده است دو ساعت قبل از ظهر از جلوی مصب کران رود
گذشتیم آبهای صاف و نقش که از کردستان می‌آیند وقتی که با آب خاکستری و زرد دجله وارد می‌شوند قبل از اینکه
مخلوط شوند رنگ آنها از دور پیدا می‌کنند کران آب واسطه دو شعبه وارد دجله می‌شود که یکی از آنها در این فصل
خشک است الان یک ساعت از ظهر گذشته میزان الحراره ۵۳ نشان میدهد و قابل ۵۲

تفاوت کرده است گاه گاه از جلو بعضی قراء میگذریم که کلبه آنها از دور بسبب کلک سفید بنظر می آیند
و شکمهایشان خوب نمایان است گاهی ساحل بشکل بیابان بایر و وسیع نمایان است و گاهی بعضی تپه ها مابین نقطه ساحل
واقعند شش ساعت بعد از ظهر که موقع غروب آفتاب است تماشا و دورنمای خوبی داریم آسمان رنگ
آبی صافی دارد و بعضی نقاط آن بواسطه انعکاس اشعه شمس طلائی رنگ شده اند ابداً در هوا نسیم و بادی
مشهود نیست و سطح عریض و باشکوه رود بدون هیچ چینی جاریست در پائین یک کاروان شتر دارای
کنار آب نشسته اند شترها مضطربند و ساربانها با صداهای مخصوص خود آنها را ترغیب و
تحریک میکنند آخرین شتر که گذشت باز سکوت مطلق این ناحیه را فرا گرفت .

بودن ما را از تماشا باز داشت و از ما سؤال کرد آیا شام میل دارید واقعاً از این نوکر خیلی راضی هستیم
و مثل این است تنها باشیم مسلمانها از این جهت کامل اند سربازها و پاروزن و خدمه دیگر در یکجا جمع اند
و ابداً صدا یا خنده یا فریاد آنها را کسی نشنیده از صبح تا شام از جای خود نمی جنبند و چندک زده
فکر میکنند یا چرت میزنند سربازها گاهی در اعمال آشپزی کمک میکنند و چون گوسفندی را که خودشان
ذبح کرده باشند نمیخورند از من خواهش کرده اند که ذبح بره و مرغ یا گوسفند را با ایشان واگذاریم
تا بتوانند در تهیه غذای ما شرکت نمایند .

هشت ساعت از ظهر گذشته تاریک شد و پهلوی ساحل لنگر انداختیم و در اطاق کوچک خود مشغول
خواندن بعضی روزنامه جاتی شدیم که از موصل آورده بودیم .

دو ساعت ببستر رفته بودیم و شاید یک ساعت بنصف شب داشتیم که صدای حرکت و صحبت شنیدم و بعد نگر
پرتش دیوانه وار ببالین ما وارد شد از خواب جستیم و تفنگها را برداشته بیرون آمدیم قریب یازده نفر
عرب را دیدیم که فریاد می کنند و جست و خیز مینمایند و تا چهار نفر آنها کاردی در میان دندانها گرفته
خود را در آب انداختند و خیال دریدن شکمهای ما داشتند یکی از ضابطه ها طنابی که کلک ما را
بخشکی وصل کرده بود قطع کرده بخیال اینکه از ساحل خیلی نزدیک بودیم و کلک پیش فرو رفته امید بیرون آوردن

نداشتیم ولی بفضل خدا جهد زیاد کردیم و خود را از ساحل دور نمودیم چندین نفر از دزدها مشغول شنا شدند و ما را تعاقب کردند سربازها شلیک نمودند و من هم چندین تیر بسمت شناخالی کردم شناگرها از ترس راه فرار اختیار و بسمت ساحل شتافتند ما هم بآنی و احتیاط مشغول راندن کلک شدیم اعراب در نقطه باز در امتداد ما میدویدند دوباره تفنگم را پر کرده و بجانب ایشان چند تیر انداختم تعجب چون از نظر ما افتادند امر کردم در ساحل سمت دیگر دجله چادری زدند یکی از سربازها را بکشیک خشکی و پاییدن را

(دورنمای آبشار دجله در نزدیکی نمرود)

بکشیک دجله گذاشتیم و خود در چادر رفته خواب را در ربوده و خود را فراموش کردیم

۱۸ اکتبر

شش ساعت از نصف شب گذشته وقتیکه هوا خوب روشن شده بود براه افتادیم و انتظار روشنی هوا محض این بود که در بین حرکت از بعضی تند آبها بدون آسیب و خطر عبور کنیم چون نیم ساعت کلک راندیم بتخته خشکی رسیدیم که سر را از آب بیرون کرده ما را تهدید میکردند .



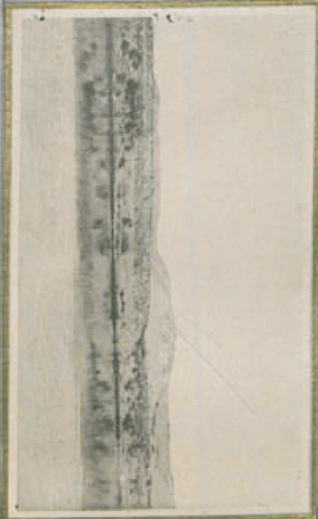
CASCADE DU TIGRE PRÈS DE NIMROUD.

نداشتیم

دو ساعت قبل از ظهر از پهلوی قریه کوچکی که اهالی آن عرب بودند گذشتیم مرد و زن لباس خود را
بر بسته و با بدن عریان از شط عبور میکردند هر یک یک مشک پر از باد زیر بغل داشتند و فقط با پاها
میشنوودند .

چهار ساعت بعد از ظهر از نزدیکی تپه گذشتیم که روی ساحل سمت راست واقع است و عبارت است
از تپه کالات شرگات که خرابه های عمارت آشوریها در آن قرار گرفته و بزرگترین تپه هائیکه بانجال

(دورنمای سواحل دجله)



یافته امیر است طول اصلی آن بیش از چهار کیلومتر محیط دارد و محل یکی از شهرهای خیلی
قدیم آشوریها است .

لیارد در روی بناها و آجرهای اینجا اسم شاهی را یافته که روی مجسمه گاوهای جنسل برکزی غرده
حکاکی شده است بعقیده او در محل این خرابه ها بایست کالاه که یکی از چهار شهر اصلی مذکوره
در ژنز (کتاب اول تورات) است واقع بوده باشد بعضی دیگر گمان کرده اند که اور

باشهر

باشهر آراسیم در این مکان بوده است .
شط در اینجا وسیعتر از موصل است و نهرهائیکه از جبال کردستان بسمت چپ آن وارد شده اند
زیاد آنرا عریض نموده اند .
نزدیک غروب در ساحل سمت راست چندین گل کبک دیدیم گاه گاه چشمه های کوگردی بوی
متعفنی منتشر میکنند که شبیه است ببوی تخم مرغ گندیده ساعات اول شب هوا خوش و مصفا است
و این موقع بهترین اوقات شبانه روز است .
یکساعت بعد از شام در ساحل طرف مقابل و پهلوی قریه کوچکی توقف کردیم که دارای نخلستانهای
متعدده و جزیره و بیشه زار بود و تمام شب صدای تیرهای تفنگ و عوعوی سگها شنیده میشد گراز
در این مکان زیاد است و مخصوصاً شبها میآیند و خسارت به بساتین میرسانند از این بابت سکنه شبها
تیرخالی میکنند تا آنها ترسیده نزدیک نشوند .

۱۹ اکتبر

روز چهارم مسافرت روی آب — یکی از کلکچیها ضیق النفس شدیدی داشت برای رفع
سرفه دوائی از من خواست من چیزی نداشتم باو بدهم مگر اینکه سفارش نمودم شغل خود را تغییر دهد
بیچاره تمام عمرش را روی آب گذرانیده و اغلب برای باد کردن در مشکها مجبور است
نفس بدن خود را در آب فرو برد معلوم است چنین شخصی که ضیق النفس داشته باشد قبل از اجل محتوم
خواهد مرد .
در ساحل دست راست بعضی مزارع ارزن و شاهدانه دیده میشوند و اطفال در حین آفتاب فلاخن در دست
گرفته و هر طیوری که جلو بیایند بضرب سنگ دور مینمایند و گاه گاه گله های گنجشک از کثرت
عدد و فعالیت ابر مانند هوا را تاریک میکنند دو ساعت قبل از ظهر از جلو مصب زاب کوچک عبور کردیم
بعد از ظهر تپه های زیاد ظاهر شده و بسیار نزدیکی بودند و در سایه چادر میزان الحراره

ده نشان میشد .

پنج ساعت بعد از ظهر از یکی از شیارهای عریض جبل حمرین که تا پشت کوه و لرستان ایران ممتد
میشود گذشتیم باز هم بعضی چشمه‌های گوگردی که هوا را متعفن کرده بودند مشاهده نمودیم .

بعد از شام در تخت خواب اردوی یکدیگر گذارده و پتوئی روی آنها انداختیم و اطاق تاریکی ترتیب
داده کاغذها را از شاسی بیرون آورده و مرتب نمودیم ولی در این فضای تنگ کمتر از ربع ساعت

(دورنمای ساحل تکریت)



با یک فانوس شیشه قرمز بسر بردم از گرما نزدیک بود خفه شوم .

از نزدیکی چادرهای اعرابی که آتش زیاد افروخته بودند گذشتیم در این نقطه شط آب کم است و در چندین
محل صدای شرشر را که قطره و جله محزوز نشنیدیم در ابتدای حرکت کلکها صاحب کیسه پنجاه شکنبه بود
ولی در موقع ورود گویا بیش از صد عدد باقی نمانده باشد .

هشت ساعت و نیم بعد از ظهر پهلوی یکی از کنارهای شط که قدری مرتفع و مملو از بته و خار بود

توقف کردیم آثار پای روباه و گراز و مار در این سرزمین بسیار . بعضی مردم هم که خشکی را بر شط
ترجیح داده‌اند در اینجا منزل کرده و آتش زیاد افروخته‌اند من کمال سعی را داشتم که همه شب در کلک
کشیک شط را بکشد و قراول دیگری در لب جلو قرار دادم که مواظب صحرا باشد .

۲۰ اکتبر

امروز چیز قابل ملاحظه ندیدم در اوایل صبح چندین گله کلنگ دیدیم که هجرت میکردند و یکساعت قبل از
ظهر در گودالی شکسته‌های کشتی انگلیسی را دیدیم که بدون امتحان و احتیاط میخواسته روی دجله حرکت نماید
سواحل اینجا مسطح و یکنواخت اند دو ساعت قبل از نصف شب به تکریت رسیدیم .

۲۱ اکتبر

تکریت را اصل قلعه شهری میدانند ولی در آن بیش از چهار نخل و دیگر درختی نروئیده .
دیشب وقتی که وارد شدیم در روشنائی مهتاب یکی از این نخلها را در وسط میدان کوچکی که خانه‌های
پست دور آن بودند دیدیم ولی امروز صبح چیز قابل ملاحظه نمایان نیست اولین مشغولیات ما تجدید آذوقه
شد چند جوجه و یک بره خریدیم و ضابطیه ما تعهد گرفتند که ما در شهر گردش کنیم اهالی بره را از ذبح
و خارج نمایند بره را پنج فرانک خریدیم و پوستش را به ضابطیه بخشیدیم و ممکن بود در همان مجلس پوست را
یک فرانک دوباره بفروشیم ما چون خارجه بودیم این مبلغ با فروختند و ما آتش زیم مداخلی
کرده بودند ولی اهالی در میان خودشان خیلی از این امر متغیر شدند .

سلطان صلاح الدین که با عیسویان جنگهای بزرگ کرده و فتوحات عمده نموده در تکریت تولد
شده است و به رشادت شیردل هم غلبه کرده است قلعه مخروبه که در شهر قدیم ساخته شده تاریخش از
عهد تامرلان است و سایر جلو دیوارهای آن شکست عظیمی خورده است ولی هیچ عظمت قدیم را
ندارد و در روی میدانی که جلو آن ما از کلک بساحل آمدیم منهدم شده و خربزه زیاد ریخته و منظر
مشتری هستند از بعضی فضاها که گوسفندی شقه کرده آویخته و بعضی که بخواهد قطعه از آن متغیر شوند

این شهر تقریباً دارای دو هزار خانه است بغیر از خرابه های بزرگی که در عقب مثل محله بیرون شهر متروک
و ویران شده اند در سمت جنوب قریب دویست متر پائین آن محلی که ما بساحل رسیدیم تپه واقع است
و در سمت شمال کنار شط خیلی کمتر مرتفع است شهر در میان این دو تپه مثل میدانی میماند از کوچه های تنگ
کثیف که مملو از غبار سفید رنگی بود عبور کردیم و چون بمنتهی الیه شهر حالیه رسیدیم تمام وسعت
شهر قدیم مشرف شدیم و این شهر جدید مثل مار که هنگام تولک از پوست خود خارج میشود از
بطن شهر قدیم بیرون آمده بود .

اعراب در کوت



قدری بطرف جنوب مایل شده و از جلو قلعه گذشتیم که غیر از کسارات دیوار و توده های خاک
چیزی از آن باقی نمانده ولی پائین تر از خرابه ها قبرستان و دو دسته مسجد و چندین مقبره پاشاها
و سلاطینهای متمول دیده میشود از طرف شمال مثل اینکه مثل قلعه دیگری باشد آثار یک دروازه
با ستونهای بزرگی که از سنگ و آجر ساخته شده و نیم مخروبه اند نمایان است ولی در هیچکدام
اثری از حجاری دیده نمی شود .

از پهلوی شط حرکت کرده بگلک مراجعت نموده و در آن نشستیم و در این نقطه دجله عریض و کنارهای آن
پست اند آفتاب سوزان و کلهای نوذی اندیبران احمراره نشان میدهد بعد از ظهر
چرخی زدیم و در رسته ساحلی از جلو امام دور گذشتیم که مقبره ایست مرتفع الشکل و گنبد آن بطرز اعراب
و بوضع خوشی ساخته شده و چون عصر شد باز تماشای منظره زننده و سکوت مطلق که باعث استراحت
روح و جسم است آشکار گردید و در این موضع شط عریض تر و جریان او تند است با جلگه های

(دورنمای نخلستانهای نویش)



وسیعی که اطراف آن هستند بی مناسبت نیست .

هشت ساعت بعد از ظهر نزدیک چند چادر اعراب اربع توقف نمودیم و اگرچه شاید در باب ما قصد
بدی هم داشتند معهذا در ساحل طرف مقابل آنها خیمه افراشتیم دو دسته نفر از آنها بسمت ما آمده و شیر
روی سر خود گذارده و برای فروش نزد ما آوردند .

۲۲ اکتبر

طرف صبح از جلو سامره و مقبره مشهور آن گذشتیم سامره در عهد خلفا شهر معتبر و بزرگی بوده و خلیفه هشتم
یعنی معتصم بالله پای تخت خود را آنجا قرار داده بوده ولی بعد بواسطه شرارت و غوغای اهالی
بغداد مجبور از پای تخت خود را تغییر داده است خلاصه اکنون سامره قریه ایست که اهمیت ندارد
و برج آن شبیه به برج بابل از درون ای شکل پیچ پیچ دارد و مقبره آنجا زیارتگاه شیعیان است
و بعقیده ایشان در این نقطه امام دوازدهم که از اولاد حضرت امیرالمؤمنین است مدفون شده
و روزی مثل حضرت مسیح دوباره ظاهر خواهد گردید .

در دشت ساحلی قافله از ایرانیان دیدیم که از شط میگذشتند چندین خانه بر لب جاده ساخته شده که کلکچیها در
آنها منزل دارند و مسافرین را با کلک خود از روی شط میگذرانند کلکهای آنجا شکل غریبی دارند
و مثل آشیانی میمانند که از ترکها بافته شده و روی آنها را قیر گرفته باشند آنها را گفه مینامند
و در جمیع حوالی اعراب همین قسم را بکار میبرند بعد از زمان آشوریها با تجمل عمل ملاحی بدون ترقی
مانده چنانچه در خرابه‌های نمرود و نینوا حجاریهائی یافته اند که قایق و پاروی آنها با کلک حالیه
هیچ تفاوتی ندارد و پهلوی این کرجیها مردانی حجاری شده اند که روی مشک سوارند
و شبیه اند باشخاصی که در هر نقطه بچشم خود آنها را می‌بینیم بار و بنه آنها مثل بار و بنه اهالی هم
مغشوش و درهم روی یکدیگر ریخته و زن و بچه در آن جمع بعضی اسبها را در کرجی میکشانند
و برخی دیگر بزور شنا آنها را از شط عبور میدهند چندین نفر از قافله جدا شده و در شط غسل میکنند
و در میان آنها بعضی در آب فرو رفته و دیگران با لباس خود اطراف را مستور کرده اند
تا چشم نامحرم بر بدن غسل کننده نیفتد .

چند درخت خرما روی سواحل طرفین روئیده و منظر جدیدی بآنها داده اند حرارت هوا زیاد شده
و به ۴۰ رسیده است روزها مگس لاتعد و لاتحصی و شبها حیوانات بسیار کوچکی شبیه به پشه
دیده میشوند که بسیار موذی اند پشه بندرت دیده میشود .

در ساعت یازده تل‌هائی را مشاهده کردیم که مسجد بزرگ و کاروانسرای وسیع آن بوضع
باشکوهی بالای تکه واقع اند در یکی از پیچهای دجله قرار گرفته و قریب یک ساعت جلو چشم ما بود .
کلک ضایع شده و کم کم اجزاء آن از یکدیگر منفصل گردید هوا بهای آن پاره شده و مشکها بعضی دریده و
برخی هوای ایشان خالی گردیده حرکت ما مشکل شده و هر لحظه که کلک به سنگهای قعر شط میساید آب بار و دیگی
زیاد بآن ضرر رسانده است و در آخر سفر کلک از حیز انتفاع خارج خواهد بود .

(دورنمای تکریت)

گوشت بره ما نیز رو بضایع شدن گذارده و مجبور شدم قدری از آنرا دور انداختم و
نوکرها چون شناسائی صحیحی نداشتند این کار را نپسندیده دلگیر شدند .
هنگام غروب آفتاب از جلو چندین چادر ایلیات گذشتیم بچه‌های آنها برهنه و عریان
در میان مرغ و گاو و الاغ میغلطیدند و زنهای ایشان جلو کپرها نشسته برای شب تهیه میدیدند
و مردها چندک زده در کمال سکوت آنها را تماشا مینمودند .



TEKRIT.

در این نقطه شط عمیق و آب بسیار است. مهتاب هم شکوه و خوبی دارد. امشب دیگر توقف نخواهیم کرد
و در امتداد جریان آب حرکت خواهیم نمود.

۲۳ اکتبر

روز هشتم حرکت روی آب — جریان آب خیلی کم است و بطوری بطی حرکت میکنیم که شکل سکون میماند
چهار ساعت از نصف شب گذشته به سندیه رسیدیم و حال اینکه از قرار قاعده دیروز عصر باید آنجا
باشیم. در سه ساعتی از پهلوی بوتیش گذشتیم که نخلستانهای بزرگ داشت و در پنج ساعتی از مقابل
قریهٔ کوچک موسوم بجده عبور نمودیم.

از هر سمت شط چرخهای چوبی قرار داده و بواسطهٔ مشکهای بزرگ آب را بالا میآورند تعبیهٔ خوبی کرده‌اند
و چند گاو و یک قاطر همراه آنهاست مشکی را که در شط پر شده است میکشند و چون بلب شط رسید خودش در جوی
ریخته میشود و از آنجا بهزار جوی منقسم شده آب از مزارع منتشر میشود هر قدر ...
و هر قدر به بغداد نزدیکتر میشویم این چرخها زیادتر میگردد.

۲۴ اکتبر

امروز به بغداد خواهیم رسید. شش ساعت از نصف شب گذشته رسیدیم بکاظمین که دو سه کیلومتر
با بغداد مسافت دارد و زیارتگاه شیعیان است.

قایقچیها مخصوصاً در حین عبور که خود را الکلک میزدند و نزدیک بود یکی از صندوقهای ما را به آب
غرق نمایند. بانگی که در دست داشتم دو گلوله بسمت ایشان انداختم ولی قدری پائین را
قراول رفتم تا قتل نفس نکرده باشم.

نزدیک کاظمین یک پل مصنوعی است ما در وقت باز شدن آن وارد شدیم.

نخلستانهای طرفین شط را احاطه کرده و منظرهٔ خوبی دارند. اشیاء متفرقه را جمع آوری کرده ایستادیم
و لباس خود را عوض کردیم.

بعد از اینکه دجله پیچی خورد شهر بغداد نمایان شد. از هر سمت شط عمارات عالی سر بفلک کشیده و دیوار
آجری آنها بواسطهٔ جذر شده اند نخلها از باغها تجاوز کرده و اغلب در بالای آب مثل چتر سبزی سایه
انداخته اند قدری دورتر شهر و خانه‌های سفید دیده و در آن میان از فاصله بفاصله گنبدها و مناره‌ها
و بیشتر از اینها که اغلب از کاشیهای خوش رنگ پوشیده شده اند بالای باغات قرار گرفته و با رنگ
لاجوردی آسمان در مسابقه اند و گویا شهر بغداد یا شهر الف لیله در همین جا باشد.

(ظروف اعراب)



VASES ARABES.

گویا در مشرق زمین همه چیز را بایست با دوربین نظاره کرد و بدقت ملاحظه نمود. چون نزدیکتر شدیم
دیدیم که این عمارات مخروبه اند و در میان آنها طاقهای محقر چوبی ساخته اند جزر و دیوارها که خراب
شده و قدری در شط ریخته عبارت است از سنار و آجر که خیلی محکم و نخل آن قریب بکمرات
در جلو شهر و ساحل طرف چپ گمرکخانه بود از کلک بیرون آمدیم.

(فصل دهم)

بغداد

از ۲۴ تا ۳۰ اکتبر

ورود بقنسولخانه — مهمانخانهٔ اروپائی — نانو نوری — حمام — فرنگیهای بغداد — کشتیهای کارم — ناقوسها و قرآن — برج ابل — بغداد — هوای آن — برج دوازده‌ها — مقابر و مساجد عمده — تماشای کاظمین — ترامواه — ضریح حضرت امام موسی — تعصب مردم — شام در منزل مسیو اسفار — چاپار صحرائی — اعراب شتاردارها و وان — فرستادن بارو بنه و بعضی تحت گیرها — امتناع حکومت از ضابطیه دادن بما — کلکیون ما را دزدیدند — حرکت از بغداد .

بوران و بارو بنها و سه بارها را در کلک گذارده و خود بسمت قنسولخانه عازم شدیم یکی دیگر از ضابطیه ها همراه ما بودند راه طول است اول از خیابانی عبور کردیم که اطراف آن کهنه مخلوط نقشه بودند و بعد از محوطه گذشتیم که توپخانه شهر بود و توپ بزرگ مفرقی در آن گذاشته شده بود و از وسط بازاری عبور نموده وارد محلهٔ یهودیان شدیم .

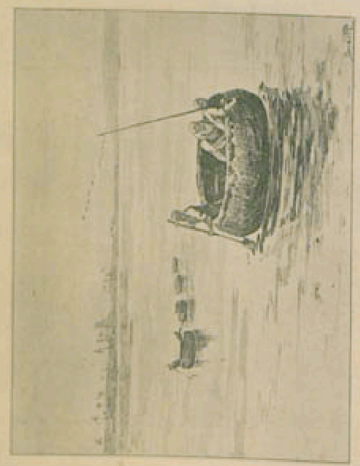
وارد قنسولخانه شدیم مسیو دسارزک چه مراجعت به ییلاق خیلی معمول است و بواسطه ورود مسیو فسیرالتمار مجبور شده است که چند روز بشهر بیاید و فرصت نشده است که برای ما فکر منزلی نماید « میگفت در همین نزدیکیها شخص یونانی مهمانخانه ساخته و شما را بانجا راهنمائی خواهم کرد »

کاغذهائیکه بعنوان ما در قنسولخانه آمده بود تحویل داده مصمم شدیم که حرکت خود کرده و بطوری عجله داشت که ما از وضع رفتار او رنجیده شدیم نگرد و پس از چند دقیقه خداحافظی کردیم یکی از سیاولها را با ما همراه کرد در وقت مفارقت چنین گفت : « اگر در نزد حکام محتاج سفارش نامه باشید و در مراقبم کنید و از من توقعی کنید بدانید که من با حکام و نایب الحکومه ها خصوصیتی ندارم بلکه ایشان با من

عداوت دارند و سعی کنند که کار خود را بار شود و انعام فصل جدید » خلاصه بدون اعتراض و طول کلام از او جدا شدیم و تعجب کردیم که این چه رفتار و برخوردی بود در هیچ مملکتی هیچ هم وطنی با این طور رفتار نکرده بود .

بسمت مهمانخانه مشهور حرکت نمودیم صاحب مهمانخانه فقط زبان یونانی و عربی میدانست و اول خبری که بما دادند این بود که یک ساعت از ظهر گذشته و گرسنه ایم در کمال شعف بخدمت ما اقدام کرد

(تصویر کفه در بغداد)



KOUFFERS A BAGHDAD.

و بهترین اطاقهایش را بما داد و یک نفر ارمنی نزد ما آمد و خواهش کرد که تا طهران هادی و مترجم باشد و کاغذی بما نشان داد که در روی او قنسول این چند کلمه را نوشته بود : « مسیو دسارزک سفارش میکند به مسیو دیولافوا و مادام که اگر مترجم احتیاج دارند حامل این کاغذ را قبول نمایند » در این چند کلمه صحبتی که با مسیو دسارزک نمودیم بما اظهار داشت که این مرد بعضی نانو نوری خادم مسیو گونه به سیاح فلانی بوده است و مسیو گونه کمال رضایت را از او داشته و در حین مفارقت

اسبی باو بخشیده است کمک کند در اینجا شخص انگلیسی بنام زود و آن این است که این سیاح با وجودیکه بارها در دهات
مملکت سفر کرده و چرا چنین مترجم خوبی را با خود همراه نبرده است اکنون میگوید که مریض بودم...
در بغداد او با بدبختی کیری کرده و محض اینکه کمک کند و بارهای ما را از گمرک بغداد و بلد راند از امروز
او را نگاه داشتیم بعد از خریدن مسیو اتنایر و کشتی با شکه همراه او هستند میرویم این آقایان دو روز
پیش از باروی آب معطل شده اند و باد شدیدی که سی و شش ساعت طول کشیده آنها را مجبور بتوقف
نموده است .

(دورنمای شهر بغداد)

خلاصه بعد بدیدن مسیو کوری مخبر دار الفنونخانه رفتیم و خیلی بطور انسانیت با ما رفتار کرد این شخص در دمشق
متولد شده و با مسیو سیونی قرابت دارد و چندی قبل از جانب دولت فرانسه در زنگبار مأموریت داشته
و سلطان کمال محبت را باو مبذول نموده است .
بسمت کلک خود حرکت کردیم و مجدداً از بازارها عبور نموده برای اینکه آقا صراف اطلاعات کنیم
و بگوییم که چه فردای ما قدری پول تهیه نماید قدری از راه معمولی جدا شدیم .

روی اوطاقهای سفید و درشت که با جاها آنها را از گلین کرده بودند سوار شدیم و چون خوش او بود

بروی کلک رسیدیم و هرچه اسبابهای کم وزن پرقیمت بود با خود برداشته کلک را بامید ترس

ویودان و سه بارها که داشتیم واگذار کردیم که بار قدری برانند و بساحلی که در وسط شهر است

رسیده تامل کنند تا دستورالعمل با ایشان برسد بارها را در نزدیک پل باید از گمرک بگذرانند

و امید داریم که تا نو در آن موقع حاضر شود و بعضی اسبابها باید که اهالی گمرک سخت گیری نکنند

مجدداً در حالتیکه سوار بر الاغ بودیم از پهلوی سربازخانه‌ها که گذشتیم افواج بطرز فرانسوی

مشغول مشق بودند این سربازخانه‌ها بزرگ و خوش ساخته شده و مقابل دجله واقعند مریضخانه نظامی هم

پهلوی آنها است و من حیث المجموع معلوم میشود که از روی علم و هوش آنها را ساخته‌اند

در موضعی که قرار داده بودیم کلک حاضر بود و چندین حمال گرفته آنچه اسباب داشتیم بمهمانخانه

حمل نمودیم ما با صاحب مهمانخانه و چند اروپائی بی سروپا که دولت و ملتشان معلوم نبود

در یک وقت شام خوردیم .

در بغداد سه نفر فرانسوی بیش نیست یکی از آنها موسوم است بمسیو موژل که مهندس معادن است

و دولت عثمانی او را اجیر نموده دیگری بر کارخانه ماهوت بافی نظامی ریاست دارد و سیمی

در قدیم صاحبمنصب کشتی بوده است .

۲۵ اکتبر

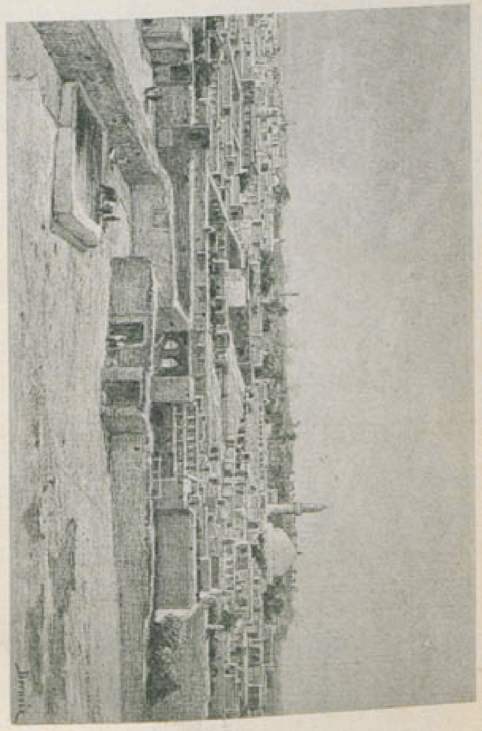
دیشب تا صبح در مهمانخانه مشغول قمار بودند و شش ساعت از نصف شب گذشته که از اطاق خود

بیرون آمدم از روزنه حجره شش نفر را دیدم که در روشنائی چراغ دود کننده نشسته

و با صاحب مهمانخانه قمار میکردند .

طرف صبح رفتیم بدیدن کشیشهای کارم که مدتی است در بغداد منزل کرده و جانشین

کشیشهای ایتالیائی گشته‌اند کشیشها از اشکالاتی که در باب ساختن کلیسا و مخصوصاً قرار دادن زنگ



BAGHDAD

در منارهٔ آن دیده و شنیده بودند عیناً نقل کردند و گفتند که در قرآن مجید ذکر شده که بوقت

صدای ناقوس در بغداد غلبه شود استقلال اسلام کم شود و رو به تنزل گذارد .

چون از خانهٔ کشیشها بیرون آمدیم بکلیسای ایشان رفتیم مشغول نماز شده بودند و سه صندلی در طرف

بعضی حصیری روی زمین گسترده بودند که مردها در سمت راست و زنها در سمت چپ آن سجده و مناجات

و مخصوصاً زنها که متلاصق کشیده و با چادرهای بزرگ خوش رنگ قیام و قعود مینمودند جلوهٔ مخصوصی

داشت در میان کارهائی که بغداد مسکن داشته اند چندین نفرشان که بپاریس آمده شهرت خوبی

کرده و در موعظه استاد بودند میگویند یکی از آنها در کلیسای نتردام دو دفعه موعظه میکرده

و بطوری در باب اختلاف السنه و مذاهب سکنهٔ حوالی برج بابل خوب نطق کرده بود که کشیشها یک مجسمه

نتردام باو تقدیم نمودند خلاصه این کشیش محترم نذر کرد که این مجسمه را ببرد و بدست خود در بالای تپه

که بمنزلهٔ قاعدهٔ برج بابل است نصب نماید و در موقعی که ببغداد مراجعت نمود بدون درنگ با کمال زحمت

نذر خود را بانجا آورد .

چند سال بعد بعضی اهالی شهر آمده بقنسول فرانسه اظهار داشتند که در روی تپهٔ بابل خر عجیبی دیده اند

و قنسول گفت که هر کس آن شیء را نزد من بیاورد وجهی از قیمت خوبی باو خواهم داد خلاصه مجسمه را نزد او آوردند

و حکایت آن بگوش کشیش آمده و کشیش را باسم وعده خواسته باو اظهار کرد که بعد از غذا مجسمه را که

انتفاع مذهبی دارد بشما نشان خواهم داد خلاصه کشیش بیچاره مجسمهٔ خود را شناخت ولی چون جوان

چابک و ساعی نبود نتوانست دوباره آنرا بجای خودش حمل نماید .

در باب بغداد بیش از این شرح نخواهیم داد بجهت اینکه در سنهٔ ۱۸۸۴ عیسوی مسیو دیولافوا

کاملاً ذکر نموده و سال هم مادام دیولافوا که دو سال قبل از من باین شهر آمده در تور دو موند شرحی از آن

شهر درج نموده است مادام دیولافوا خوشبختانه وقتی باین شهر آمده است که مسیو بیتنر قنسول

بوده و با زن و بچه در بغداد مسکن داشته است و نوشته او از جمیع اطلاعات و اخبارات مستحضر گردیده است

فقط

فقط در این کتاب از کردستان و در بغداد و حوالی آن چند سطر قناعت میکنم .

بغداد جهت آذوقه و فواصل مرکز بزرگ و برای کشتیهای بخار که روی دجله حرکت میکنند منزل اصلی است

دولت عثمانی انجا را پای تخت ثانوی قرار داده و حکومت نظامی مخصوص که تابع وزارت جنگ است

در انجا گماشته است .

بغداد از حیث وسعت و شهرت و مرکز بودن بر اسلامبول ترجیح دارد و قلعهٔ شهر نخلستان

(حجاری برجسته که گفته ها را نموده است)



باشکوهی است که در وسط صحرا در کنارهای دجله واقع است و اطراف آن بفاصلهٔ دو

منزل سنگلاخ است از سمت شمال و مغرب بیابان بی پایان و از طرف جنوب مردابهای شط العرب

و از سمت مشرق بفاصلهٔ زیاد بکوهستانهای کردستان محدود میشود .

بعد از اینکه از پهلوی دیوارهای گلی و نخلستانها و باغات میوه دار عبور کردیم از برج

و باروی شهر بواسطهٔ دروازهٔ کوچکی که چند سرباز کشیک آن را نگاه داشته خارج شدیم و بسمت جنوب

برگشته در اثنا از خارج دیوارها حرکت نمودیم این دیوارها دیگر چندان دفعه بکاری آیند
و چون از خشت و گل بوده اند بواسطه باران در خندق ریزش کرده و نصف خندق را پر نموده
ولی از آنچه باقی مانده معلوم میشود که سابق این شهر چقدر اهمیت داشته است در زوایای دیوارها
برجهای مرتفعی دیده میشود که اغلب آنها دارای کتیبه های برجسته و آیات قرآن اند و در عقب برج
و بارو فضای خالی وسیعی است که شاید سابق میدان مشق بوده است گاهی هم در این بین و آن
سمت چند نخل بر خضره سایه انداخته اند اما قبرستانهای عمده در بیرون شهر اند و چون از شهر
خارج شدیم اماکنی از میان آنها عبور میکردیم رسیدیم جلو دروازه مشهور طالیسم که آمورات
چهارم چون بغداد را فتح نمود از آن دروازه وارد شد اکنون جلو این دروازه را دیوار
کشیده اند و سابق رسم بوده که هر سلطانی مظفر و منصور شهر را متصرف میشده از هر دروازه داخل
میگشته بعد آنرا مسدود مینموده است .

از دور در شهر گنبد مقبره شیخ عبدالقادر که آمورات پس از تصرف بغداد مسجد را تعمیر کرده نمایان است
و قدری دورتر مقبره شیخ عمر و زبیده زن اصلی خلیفه هرون الرشید دیده میشوند .

باز از پهلوی خندق و دیوار شهر حرکت کرده از سربازخانه های بزرگ وسیع که محل سکنای
سوارها بوده عبور نموده از دروازه شمالی شهر داخل شدیم و آنوقت سعی نمودیم که مساجد
و مقابر عمده یا اقلاً مدخل آنها را ببینیم بجهة اینکه داخل شدن در اندرون آنها برای خارج
مذهب غیر ممکن است و نزدیک از جلو مقابر عبدالقادر و عبدالرحمن و شیخ یوسف گذشتیم
این بناها را اول با آجر ساخته اند و بعد روی آنرا از کاشیهای منقش زرد و سیاه و سفید
پوشانیده و نقشهای قشنگ انداخته اند و مناره ها بواسطه این نقشها منظر خوبی پیدا کرده اند

۲۶ اکتبر

رفتن بابیلن را ترک کردیم بجهة اینکه باید تشکیل کاروانی بدهیم و زمانی را که در آنجا بمانیم

مجبوریم از توقف در کردستان کسر نمائیم .

در بازار شروع بگردش کردیم ولی نرخ اجناس اینطوری بالا میکشند که بیشتر از ثلث آنچه

میخواستیم نخریدیم و قرار دادیم بقیه را رفیقی پیدا کنیم که اهل خبره باشد و خرید نماید .

در موصل چون از یک نفر یهودی قیمت پارچه زردوزی را پرسیدیم مترجم اینطور جواب داد :

« میدانم که قیمت این پارچه باین درجه نیست ولی چون این آقایان طالبند قیمت را دو برابر میگویم »

(دورنمای دجله در میان کاظمین و بغداد)

چون بمهمانخانه مراجعت کردم صاحب مهمانخانه را متغیر و کج خلق دیدم .

امروز صبح وارد اطاق خود شدم و چیزی را که فراموش کرده بودم میخواستم بردارم

دو نفر نوکر را دیدم که اسبابهای مرا زیر و زبر میکنند بزور کتک آنها را از اطاق بیرون کردم

و ایشان در نزد صاحب مهمانخانه از من شکایت کرده و گفتند که بدون سبب آنها را

کتک زده ام خوشبختانه وقتی که ما وارد شدیم مسیو گوری هم رسید و بیان واقعه را بصاحب



LE TIGRE ENTRE KHAZHEMEIN ET BAGHDAD.

[illegible]

مهمانخانه شرح داد آنوقت در زد و ساخت نمود و چند قرانی انعامی بایشان دادیم و از تقصیرشان
گذشتیم .

امشب بایست شام را در منزل مسیو آسفار صرف نمائیم و بعد از ظهر را بتماشای کاظمین و مرقد
مطهر حضرت امام موسی خواستیم که برویم بعد از نهار بهمراهی ناظم بواسطهٔ پلی از شط عبور کردیم
و چون چند قدم در میان کوچه‌های تنگ و کثیف راه رفتیم بمیدان کوچکی رسیدیم که در آنجا
یک ترامو موجود بود و این ترامو شبیه بواگن شکسته‌ای است که گاهی از جاده خارج میشود
و دیگر کسی اعتنا نکرده فقرا در آن منزل مینمایند درب و پنجره هم ندارد و فنرهای آن
هم شکسته‌اند هر نیم ساعت بنیم ساعت دو اسب یابو آنرا میکشند و واگن چی که مهارت ندارد
آنرا میراند اجزاء و واگن خیالی داشتند که با پول قلیل بهم بستند خط آهن تا مدتی از وسط خیابان
پرجمعیتی میگذرد و بعد از کوچه باغها عبور مینماید بالاخره از شهر بغداد خارج شدیم و بجنگل سوزان
و صحرائی بی پایان داخل گشتیم که از سمت مشرق تا چشم کار میکرد ممتد بود دو مرتبه از ما خواهش کرد
که پیاده شویم بجهة اینکه میلهٔ آهنی را شکسته بود و واگن را تا ده متر روی خاک میکشیدند
سالها است که راه باین حال است و هر سال اداره پیاده کردن مسافرین را بر تعمیر راه ترجیح میدهد
قدری دورتر گذشت جاده فرو رفته و چند نفر مواظب ایستاده‌اند که واگن را با دست حرکت دهند
تا سرنگون نشود این خط چهار کیلومتر مسافت دارد و با وجود اینکه دو مرتبه توقف کردیم پیمودن
آن بیش از بیست و پنج دقیقه طول نکشید بجهة اینکه واگن چی نه از شکستن واگن باک داشت و نه
دلش برای اسبها میسوخت و لاینقطع آنها را شلاق میزد و تشنه میراند کمی قبل از رسیدن بکاظمین
در سواحل دجله حرکت نمودیم و از نخلستان وسیع و باصفائی عبور کردیم که در آنجا چندین اسب
و گاو را بچرخهای چوبی بسته بودند و آب میکشیدند .

چون بمحل قصبه رسیدیم ترامو توقف کرد و ما پیاده شده بسمت مقبرهٔ مقدس و محترم حرکت نمودیم

حضرت

حضرت امام موسی که در کاظمین مدفون است امام مخصوص شیعیان است بدوازده امام دیگر
شیعیان نیز معتقدند این نقطه زیارتگاه اهل ایران است و بیشتر اهالی آن ایرانی میباشند و چند یهودی
هم در آنجا منزل دارند و محال است یکنفر ایرانی بکربلا بیاید و کاظمین را زیارت نکند مقبره و ضریح این حضرت
خیلی محترم است و بعقیدهٔ شیعیان نگاه فرنگی هم جایز نیست بآن نقطه بیفتد خلاصه بجلوخان صحن نزدیک
شدیم بنا را تماشا میکردیم و حظ میبردیم و چون چند قدم پیشتر رفتیم صدای فحش و ناسزا شنیدیم

(یکی از خیابانهای بغداد)



بعد جمعیت ما را احاطه کردند چون ناظم را طلبیدیم او را نیافتیم و معلوم شد فرار کرده است
عاقبت تعصب مسلمانها باندازه رسید که ما مقصود خود را کنار گذاشتیم و با کمال زحمت مراجعت نمودیم
این مقبره منظر قشنگی دارد و تمام آن از کاشیهای نقش و سیاه و سفید و گلی پوشیده شده و
خود بنا مربع است و در وسط جائی که اطراف آن طاق نماست واقع گردیده و در روی بام دو گنبد
مطلا بشکل تاج نمایان اند و در چهار زاویهٔ صحن چهار مناره است که سر آنها را نیز مطلا کرده‌اند

و در وی هم رفته بنایش عالی و الوانش خوب و لطیف اند و از مشاهده آن مکان بناهای عالی هندوستان بخاطرم آمدند .

وقتیکه بمحل حرکت ترامواه رسیدیم تازه رفته بود و بایستی یکساعت تمام صبر نمائیم تا ترامواه دیگر از کاظمین حرکت کند چون در همین مکان چند نفر بودند که کارشان منحصر بالاغ کرایه دادن بود سه الاغ کرایه کرده و بسمت بغداد عازم شدیم و بفاصله سه ربع ساعت بآنجا رسیدیم اگرچه این الاغها رکاب نداشتند و پاهای ما آویزان بود معهذا راحت بودیم چون به محل بیرون شهر رسیدیم از الاغها پیاده شدیم و برای اینکه از شط عبور کنیم و بمهمانخانه برویم یک قفه اجاره نمودیم .

پس از آنکه مختصر دست و رو را شستیم و لباس را عوض کردیم بمنزل مسیو آسغار رفتیم فقط پسرش فرانسه حرف میزد و در صحبت بوده مسیو لازار طبیب اطریشی را هم که زبان ما را میدانست وعده گرفته بود وضع شام شبیه بشامهای اروپائی بود خوراکهای متعدد ولی درپی و شربت و بات بدل می آوردند اما موقعی اتفاق افتاد که من و همراهان خیلی بعسرت توانستیم خودداری کنیم و خنده ننمائیم .

در ته گیلاس من قدری آب جو مانده بود و پیشخدمت سهواً روی آن شراب ریخت بعد چون ملتفت شد گیلاس مرا برداشت و در ظرفی شراب سرازیر کرد و پس از چند دقیقه بسایر مهمانها داد .

اول شام آبگوشت ساده آوردند و بعد از آن یک گوشت پخته و سه قسم کباب حاضر نمودند و بعد کتلت و ساردین آوردند برای دسر هم از اول شام پهلوی هر یک یک بشقاب پر از شیرینی گذاشته بودند و میوه هم که آوردند عبارت بود از خربزه و انار و سیب و خیار (ولی خرماهای خوب که در اینجا فراوان است و زیاد بآن مایل بودیم نیاورده بودند) پس از اتمام شام بتالار ضیافت رفتیم و صحبت کرده قهوه نوشیدیم .

مسیو آسغار چند حکایت کرد که مسیو دوفورنوی مشهور که بسیاری از فرنگیان را در آسیای صغیر و ایران گول زده است مرا هم فریب داده و مبلغی بضمانت قنسول از من قرض نموده است

۲۲ اکتبر

صبح را بتلگرافخانه رفتیم و چون چهار روز قبل چند تلگراف کرده بودیم و هنوز جواب نیامده متعجب شدیم مکتوبات را بدو قسم میتوان باروپا فرستاد یکی با چاپار عثمانی و دیگری با چاپار انگلیس هر دو از راه خشکی میروند و اول به بیروت رفته از آنجا با شتر چاپاری صحرای بادیرا می پیمایند و ده دوازده روزه بدمشق میرسند این دو چاپار که سریع الحرکه هستند اطلاعاتی میآورند که بالنسبه تازه اند ولی چون راه این نوبت چاپار خود در استعمال نمینمایند از سایرین جلوگیری نمیتوانند کرد و دولت هم چاپاری از اروپا نیاورده و چون در همین راه آبادی نیست و آذوقه یافت نمیشود شتر بیچاره باید علاوه بر مکتوبات و امانات آذوقه چاپار و خوراک خود را چندین منزل حمل نماید .

یک چاپار دیگری از بغداد بموصل میرود و از راه دیاربکر و موش از ارزنة الروم و طربوزان وارد میشود و این چاپار محلی و داخلی است چه فرستادن مکتوبات طریقه جاری بهترست که با کشتیهای انگلیس بفرستند و باینطریقه مکتوب و امانات مطمئن تر بمنزل میرسد اما نقصش ضعف قیمت چاپار عثمانی است .

بعد از نهار با وجودیکه هوا مساعد نبود برای تماشای شهر و بازارها از منزل خارج شدیم و بدیدن قنسول ایران که مدتی در پاریس اقامت داشته رفتیم مسیو موژل مهندس فرانسوی در بغداد نیست و از این بابت متأسف شدیم ولی در عوض مسیو ابرهارد قنسول روس در منزل تشریف داشت و او را ملاقات کردیم در اطاق ضیافت با یک نفر طبیب و کارگذار محلی نشسته صحبت میکردند قنسول خیلی باسفارش کرد که وقت عزیمت از بغداد در چند منزل اول مواظب خود باشیم و احتیاط را از دست ندهیم قبایل اعراب شمر و ماماوان متصل در گردشند و بقافله حمله می کنند

هر کس بخواهد در این نواحی سفر کند بایست تعداد نفوس و اسباب خاطرش کافی باشند .

رؤسای سارقین در سرحدات خانقین و قصر شیرین منزل کرده اند و هر وقت کار بر ایشان سخت شود بزودی
از خاک ایران بخاک عثمانی میگریزند و کسی را بدستگیر کردن آنها قادر نیست .

برادر کارگذار امور ولایتی چون در نواحی که این سارقین هستند زیاد سفر کرده بود با یکی از رؤسای سارقین
آشنائی پیدا کرده و محض اینکه بخاطر جمعی سفر ما این شخص رئیس یک نفر جوان چهارده ساله بخدمت او گماشته بود
و نوشته سفارش نامه باو داده بود که دیگر کسی متعرض مشار الیه نگردد .

و این جوان همه جا خارج از جاده اسب میتاخت و از تپه ها بالا میرفت همچنین این حضار با نفیست بیکاره
که اگر اتفاقاً دچار دزدان شده و عده آنها زیاد نبود بجانب ایشان شلیک کنند تا فرار نمایند
چون با سوارها وداع خداحافظی میکردیم با گفت چه وقت در قهوه خانه تشریف دارید تا بدیدن شما بیایم
وقتی که فهمید ما در مهمانخانه منزل کرده ایم و در قهوه خانه نیستیم تعجب کرد و میگفت در نظر اهل این مملکت هیچ
چیز قبیح تر از این نیست که شخص منزل بوکیل دولت خود نشود و با دشمن نیز نشیند و درباره او سوء ظن پیدا میکنند
امشب در بغداد کاری نداشتیم در منزل ماندیم صحبت کردیم و بکار کشیدیم .

۲۸ اکتبر

دیشب بواسطه صدای موحشی از خواب جستیم و معلوم شد یکی از موشهای متعدده مهمانخانه بطبقها
و چون تله روی سبلی بوده از تقلای موش سبل سرنگون شده و بعضی اسبابهای دیگر نیز بزمین افتاده اند
صبح تجار را طلبیدیم و باو دستور العمل دادیم که چند گلگسون خرید صندوقی ترتیب دهد و بعد
نزد مسیو آلسفار رفتم و از او خواهش نمودم که چون با مارسیل ارسال و مرسول دارد و مکرر مال التجاره
بانجا فرستاده است بارهای ما را هم زحمت کشیده از گمرک بگذراند و بارو روانه نماید .
این گلگسونها دارای اشیاء نفیسه و نغیده بودند و آرزو داشتیم که صحیح و درست بمنزل برسند
خلاصه مسیو آلسفار یکی از اجزای خود را نام خوبی وعده کرد و این خدمت ما را باو گماشت و خود شخص

از قبیل این امور کراهت داشت اگرچه شخص صبوری بود ولی در عثمانی بزرگ شده و مخون کردن و باینها را
کار خوبی نمیدانست بالاخره صندوقهای خود را از نزد او فرستادیم .
اما چند صندوقهائیکه دارای مجسمه های دو گران زاب و کتیبه های نمرود بودند چه شدند فردای
آن روزیکه وارد بغداد شدیم خود هم با این بارها بگمرکخانه رفتیم و یکی از اجزاء که شکل سرخ بود در راهی
از من انعامی بخشید و بارهای مرا بدون گشودن از گمرک بگذراند ولی چون رئیس از تخلفات من مطلع شد بارها را

(دورنمای بازار بغداد)

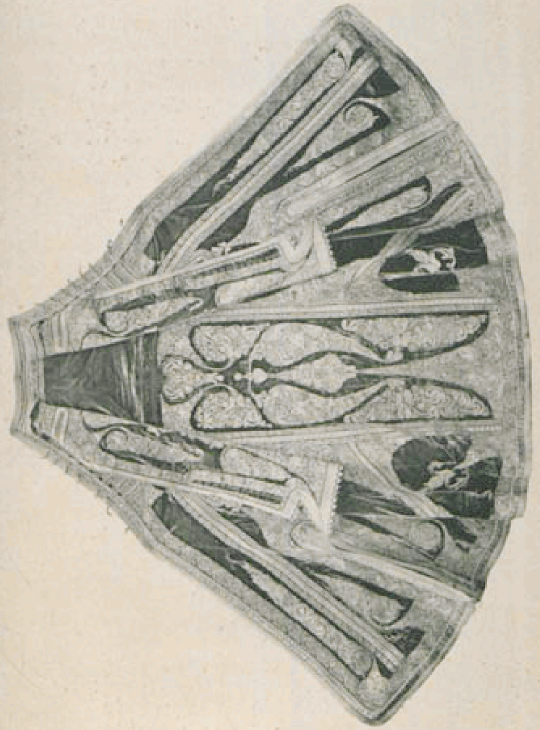


نگاهداشت و خواست از من بهره برده باشد در هر صورت از او قول صحیح گرفتم که تا فردا بارها را بکشتی حمل نماید
و انعام نقدی باو دادم روز بعد بگمرک آمده خبر آورد که حکومت صندوقها را ضبط کرده و میخواهد
آنها را باز نماید از جهة او مجبوراً شکایت کردم که مقصود ایشان انعام جدیدی است و دوباره اشیاء خود را خواهیم
بالاخره باو وعده دادم که هر وقت صندوقهای مرا بدون گشودن بکشتی وارد کرد دیگر انعام خوبی خواهیم داد
فردای آن روز با چند روز دیگر بتوانایم شش ساعت وقتم را در گمرکخانه تلف کردم و بواسطه مداخلات بشستن

کاری از پیش نبردم روز حرکت آن نوکر که باو وعده انعام کرده بودم آمد و اظهار کرد که بار و
نهار را اکنون نمیخواهیم در کشتی داخل کنیم محض اطمینان قلب خودم رفتم و دیدم که صندوقهای ما حاضر
و نخواستند حمل نمایند نخواستم دست در جیب کرده انعام او را بدهم که یکمرتبه بخیال افتادم مبادا تفتیش
کرده باشند و در صندوقها چیزهای دیگر گذاشته باشند چون دست بردم صندوقها را باز کنم
نوکر کرک را دیدم که خیال فرار دارد و باز و پیش از آنکه او هم مثل برگ درخت میلرزید خلاصه صندوقها را باز کردم و
دیدم آنچه مجسمه و سکهای قیمتی و اشیا نفیسه داشتم برداشته اند و بجای آنها صندوقها را از گچ پر کرده اند
در آن وقت اگر با من دست در انگرفته بودند بدون شک آنقدر را میکشتم دیگر هیچ چاره نبود و اگر هم شکایت میکردم
باز دوچار گفتگوهای جدید میشدیم و نتیجه هم نداشت قنسول فرانسه هم که گفته بود من نمیتوانم حمایت کنم و از من
چشم میپوشید لهذا رضا بقضا داده و تسلیم شدیم : (قنسول با من چون خدا چنین خواسته بود و نباید چون و چرا کرد
هنگامیکه ما مشغول مذاکره کاروانها بود قنسول روس و مترجمش بدیدن ما آمدند و این مترجم وقتی که شاه
ایران به بغداد تشریف آورده بود مامور بخدمات شاه بوده و مخصوصا اسپل و درسولهای تلگرافی توسط او
مجری میشده اند .

۲۹ اکتبر

خیال داشتیم امروز حرکت کنیم ولی در لحظه آخر قاطرچیها آمدند و اشکال پیش آوردند و گفتند بابت
یک قاطر بیشتر کرایه گرفته اید یا اینکه قاطرها بیشتر زین کرده اید ازدیاد آن بار نکنیم والا در وقت مراجعت قاطر
نمیخواهیم بار کنیم با کرایه دهیم این خواهش ایشان را قبول کردم و بعد از چند دقیقه باز اظهار
کردند که بابت ولیرو مش نمیدهیم چون خیال عزیمت داشتم باز بقول آنها راضی شدم آنوقت کرایه قاطرها را
که بیست تومان طی کرده بودیم یکمرتبه خواستند بالا ببرند و به سی با حقل برسانند و باینطور در هر صد قران
۳۳ قران اضافه میشد دیگر این دفعه متغیر شدم و آنچه پول پیش داده بودم گرفته فورا عجله به بازار
فرستادم تا قاطرچی دیگری جهه ما پیدا نماید .



MANTEAU DE PRINCESSE CHALDÉENNE EN VELOURS BLEU SOUTACHÉ D'OR.

مشغول

مشغول نهار خوردن شدیم و در بین نهار نائب وارد شده خبر خوبی آورد بعد او را نزد حاکم فرستادیم
داشته حاکم دو نفر چهار ضابطیه همراه ما کنند که تا سرحد با ما باشند خلاصه بعد از دو ساعت مراجعت کرده جواب
آورد که حاکم از دادن سوار امتناع دارد (و گفته است این راه پر از دزد است و خطر بسیار دارد
طایفه ها آن محل در گردش و تاخت و تاز اند و هر گاه سوار همراه ایشان نمایم مواخذه جان ایشان را
خواهند نمود تهران است راه دیگر را انتخاب کنند) نمیدانم کدام راه را مقصودش بود اگر از راه

(شنل مخمل نقش زردوزی شده متعلق یکی از خانمهای کلدانی)

بصره و بوشهر و شیراز میرفتیم راه دو برابر دورتر شده و خارج از نقشه سفر خود میگشتیم خلاصه رای ما بر این قرار گرفت
که با وجود خطرهای بسیار سر خود را بر کف دست گرفته تنها از راهی که خودمان قصد داشتیم برویم و از حاکم
منت نکشیم علاوه بر اینها ممکن است که حاکم بما دروغ گفته باشد و چون خواسته است قصد ما را بهم زند پیغامهای
وحشت انگیز داده است نتیجه اینکه برای رسیدن بسرحد ایران سه روز بیشتر مسافت نداریم و چون
بآن خاک برسیم مطمئن خواهیم بود و از سرزمین عثمانی که هزاران فرسنگ از ایران فاسدتر و معیوب تر است گذشته ایم

رفتیم بدیدن مسیو گوری مترجم قونسولخانه و از اشکالات کار خود با او شرح دادیم گفت باقوال ایشان اعتنا نکنید
مقصود خود را بانجام رسانید در ضمن یک کلکسیونی از نیزه و سپر و اسلحه مختلفه که در اینجا بدست آورده بود
بما نشان داد و افسوس شد که قدرش نخورد .

چون بمهمانخانه مراجعت کردیم اسباب حرکت ما را تهیه دیده بودند و با صاحب مهمانخانه حساب کرده وجهش را پرداختیم
کلیتاً این مهمانخانه برای ما جای مناسب و صحیحی نبود ولی چون صاحبش در خدمات ما کوشش داشت از اینجا راضی بیرون آمدیم

(تصویر دختر یهودیه در بغداد)



JUIVE DE BAGHDAD.

بعد از شام مسیو گوری بدیدن ما آمد و تمام بارها را بسته حاضر نمودیم و خوابیدیم تا صبح شود و از بغداد
حرکت نمائیم .

(فصل یازدهم)

از بغداد به کرمانشاه

(از ۳۰ اکتبر تا ۱۵ نوامبر)

عزیمت از بغداد — بیابان — سراب — خان بنی سعد — باکوبه —
قهوه خانه‌ها و کاروانسرا — حرکت از باکوبه — شهرآباد — ماتو بغداد و مراجعت کرد
— یک خانواده ایرانی در حین مسافرت — عزیمت یکساعت بعد از نصف شب — حرکت شب
— قزل رباط — صحبت ترکی اسلامبولی — قایم مقام — جنت بچا — خانقین —
سواحل شط — دکتر بغداد — سرحد ایران — کاروانهای حامل نعش — قصر شیرین

(اعراب چادرنشین در حوالی بغداد)



— حاکم و احترامات — غضب قاطرچی — خسرو — قصه شیرین و فرهاد — سرپل
— اندرون کردها — قافله‌های بزرگ — دروازه‌های زاگرس — کرند — هارون
آباد — راه تنگ چادزوار — ماهی دشت —

از ما خواهش کرده بودم که ساعت از نصف شب گذشته حاضر شود و ما هم بایست با قافله دیگر در همین
ساعت او براه افتادیم در ساعت پنج و نیم هم هنوز نیامده بود و قاطرچیها مدتی انتظار او را می‌کشیدند

مجبور شدم یکنفر بجستجوی او دو فرستادم گویا باز گرفتار شر جمعی شده ایم که میخواهند بگذارند خود دیگر بصره و تا نیم ساعت
نماید اقلا حالا که این شدت فشار و تأنی داشت چرا انحوات باعث شود که مازیو و ان ما دعا و نخبت
برداریم گویا حقیقت مطلب این بوده که ما تو نجات و مجوبی یووان ما نپسندیده و در باب اخراج آن سعی
بلیغ داشت .

در ساعت شش شروع کردند بار کردن قاطرها و در این کوچه تنگ کار بسیار مشکلی بود تا نو بوضع بدی
بارهارا فرنب کرده بود و بغیر از قاطر سواری خودمان که عدد از زیادی اشیاء زیادی بار آن بار کرده بود
یک قاطر دیگرهم مجیده برای بار دنبشه خود نگاه داشته بود و صع سواری را بطوری ناپسندیده و خودش روی
قاطر بند و لحاف پهن کرده بود بوضع مخصوصی سوار شده و من متفکر ماندم که چگونه بزمین نمی افتد
بالاخره در ساعت هفت کاروان شروع بحرکت نمود مستوکری مرحمت نموده از قهوخانه دو پیاده ول
فرستاده بود که تا دم دروازه همراه ما باشند و در حین عبور از کوچه و بازار جلو ما افتاده و راه را
باز کنند از همان شعبه بازار که در وقت آمدن گذشته بودیم حالا نیز عبور نمودیم و بعد از مقابل قبر ناخاک
گذشته وارد میدان توپخانه شدیم و پس از آن عوض اینکه بسمت چپ مایل شویم بجانب شطر بردیم
راه درست است اگر خیابان اسمی بوده و چنین آن گرسنه بوده گرفتیم و رسیدیم بدروازه معظم که چند نفر
سربازها محافظ آن بودند سیاه ولهارا از خفض کردیم و داخل بیابان شدیم این جلگه بسیار وسیع است و تا چشم
کار میکند ممتد گشته است بایست مستقیما ابتدا دیترهای تلگراف حرکت کنیم بعد از یکساعت ملتفت شدیم که در
ضابطیه مشغول آمدن است و تنگی فشنگ چه جاسوسی او را فرستاده اند و آن خیلی متغیر شده است که ما نصایح او را
نپذیرفته ایم و از کمک او چشم پوشیده و در ولایت سفر میکنیم .

پس از شش ساعت حرکت و دور شدن ۱۵ الی ۱۶ کیلومتر از بغداد بکاروان سرای جدید آ
رسیدیم که چند نفر چوپان در آن چادر زده بودند قدری دورتر از آنجا قناتی دیدیم که چند نفر عرب
پهلوی آن کار میکردند این قنات دو متر عرض و ۲۰ سانتیمتر عمق داشت و گویا بیش از بودن

مسافت جزئی دو باره و بزمین سنگلاخ فرو میرفت چون بقدری حرکت کردیم در بیابان بی آب و علفی رسیدیم
که آثار عجیبه سراب نمودار بود درخت قریب و بیشتر جلوما دریاچه و دریا و جزایر بنظر میآمدند و درست عقب
مثل این بود که بعد از وسط آب خارج شده و نخلهای آن منعکس شده و نمودند اشجار و این شبیه مثل این بود که
در وسط آب جائی گرفته و هیچ بنظر میآمدند که صورت آنها منعکس در آب شد جاده باریکی واقعا و سنگلاخ است گاه
گاه چند دسته کلاغ دیده میشوند که بیشتر مرداری جمع شده و نزاع میکنند .

یکساعت بعد از ظهر رسیدیم بخان بنی سعد که عبارت است از کاروان سرای بزرگی و قافله هائیکه از بغداد
به باکوبه میروند اغلب شب را در اینجا توقف میکنند چند نفر هستند دانه فروش و قهوه چی نیز در اطراف آن
منزل کرده اند چون میخواستیم امشب خود را به باکوبه برسانیم قبل از یکساعت در این کاروانسرا اطراق نکردیم
قافله را که امروز صبح میخواستیم آن همراه بشویم اینجا متوقف گشته و امشب احتمال ماندن دارد و جمعیت آن زیاد است و
قریب صد قاطر زیر بار آنهاست بارها را در وسط روی یکدیگر چیده اند و قاطرها را اطراف بطور مربع بسته اند که
روی آنها بسمت خارج است و جلو آنها کاه و علف ریخته توبره های جو را نیز پهلوی آنها گذاشته اند
مردم شکایت دارند که کاروانهای زرجیت خیلی بطی حرکت میکنند و به تأنی راه میروند ولی از یکطرف میبینیم که
کار چاروادارها بسیار صعب و پر زحمت است و اغلب یکنفر بایست ده دوازده قاطر را مواظبت کند و بار اند
گرد قافله دیده ام که چهل شتر داشته و فقط سه ساربان مواظب آنها بوده اند این اشخاص چون بمنزل میرسند باید تمام
بارها را فرود آورند و خوراک چارپایان تهیه کنند و در آخر خودشان یک لقمه نانی تحصیل کرده بخورند و روز هم از صبح تا شام
در مقابل آفتاب یا در زیر ریزش باران مجبور اند با همان لباس راه بروند و در هنگام غذا نیز نشسته اند و جائی که بخت یار نبندند
اگرچه هوا گرم است ولی مطبوع و خوش است بسمت شمال شرقی میرویم و باد شمالی ما را خنک نموده بدون اینکه عجب
کاروان صدمه وارد آورد گرد و غبار را از پهلو میبرد .

در غیبت مسافات این نقاط خیلی سهولت قریب یکساعت میشود و از وقتی که از خان بنی سعد خارج شدیم
از دور باکوبه را ابتدا دیدیم و گمان میکردیم در مدت سه ساعت البته باینجا خواهیم رسید ولی پس از هفت ساعت

حرکت کرده تا به محل آن قریه رسیدیم فاصله میان بغداد و بعقوبه باید اتفاقاً شصت الی هفتاد کیلومتر باشد
قبل از رسیدن به بعقوبه مدتی از پهلوی دیاله که یکی از شعب دجله است و چندین گلستان و باغات انار و امرود
میدیدیم حرکت نمودیم باغات در ساحل طرف مقابل واقع است در بین راه نیز چندین قافله الاغ و اراده دیدیم که از این
باغات میوه حمل کرده و به بغداد و غیره میبرند از آنجا که مدت مدیدی در زمینهای سنگلاخ حرکت کرده بودیم
از دیدن این سواحل سبز و خرم خوشنود شدیم شط در این موقع سال چندان آبی ندارد و کنارهای مرتفع
و صاف آن در اغلب نقاط به واسطه بارانهای شدید و سیلهای عظیم بهار شیار پیدا کرده‌اند خلاصه وقتی که
به پل مصنوعی که برای عبور از شط ساخته‌اند رسیدیم شب شده بود و در آن سمت شط خانه سنگی کوچکی بود که
اشخاص را در آن منزل داشتند مردی که میخواست حق العبور را بگیرد دسته مرتب پول خوب ... گرد
و در عوض پول ... داشت ... از کوچه باغها حرکت نمودیم و ماه که از روزنه‌های نخلها میدرخشید دوره‌های
قشنگی پیدا کرده بود بالاخره به شهر رسیدیم با صدای سی و دو زنگ قاطر و الاغ اظهار ... دیدیم رسم
قاطرچیها این است که به تمام نقاط یراق و سینه‌بند و غیره زنگ آویزان میکنند و صدای غریبی حاصل میشود
گر استماع آن چندان خیلی مکروه است ولی حیوانات این صدا را دوست دارند و مثل لالائی میمانند که برای
اطفال پهلوی گهواره میگویند .

باز در اینجا غیر از آن بود که من خیال میکردم بعقوبه بالنسبه اهمیت دارد و قصبه‌ایست که چهار پنج هزار جمعیت دارد
اغلب دکاکین بسته‌اند و فقط چند نفر حبوبات فروش و میوه فروش که چراغشان عبارت است از گیلاسهای
پر از پیه ... گذاشته‌اند و منتظر مشتریان نشسته‌اند همچنین چند قهوه خانه بزرگ دیدیم که مردم متفرقه در آنجا نشسته
کیف میکنند و قلیان میکشند روی حصیر و در وسط قهوه خانه پشت به پشت نشسته‌اند بطوری که از میان آنها راه عبور نیست
و بعضی چراغهای کوچک دود کننده آنها را روشن کرده است این اجسام سفید که مثل عروسک بی حرکت‌اند
ساکت‌اند و با خیلی آهستگی صحبت میکنند و این مجلس درست شخص را از وضع زندگانی اهالی مشرق زمین مطلع مینماید
تمام این مردم به زیر چشم ما را نگاه می‌کنند ولی به وضع خود تغییری نمیدهند و مثل کادهائی میمانند که در حجرا

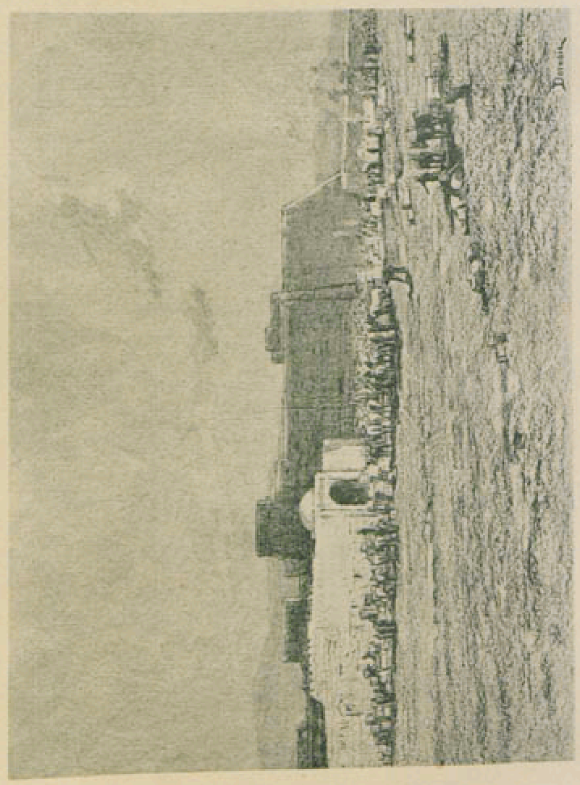
چون شخص

چون شخص از نزدیک ایشان بگذرد چند دقیقه علف خوردن را ترک میکنند و خیره به آن نظاره مینمایند بالاخره چند
علف و علیق اتفاق کردند .

مدتی در این فضای غریب دور زدیم و چند نفر کاروانسرادار را احضار کرده و یکی عذر آورد که جا ندارم و
دیگری بهانه گرفت که عیسوی را راه نمیدهم بالاخره به یک کاروانسرا رسیدیم که ما را پذیرفت اطاقی وسیع و با
مناسبی به ما داد که یک پنجره بزرگ چوبی رو به کوچه داشت و در آن هم تقریباً تنبیه شده در صحن آن نیز حصیری
گسترده بود و مثل کاروانسرادار مرد با عاری بود و در زمین گرفتن اسبها کمک کرد و بعضی اسبابها را از پائین
بالا آورد و دیگر نفر قهوه‌چی را با سماور و چای حاضر نمود و ما مشغول صرف چای شدیم و در آن هم جوجه را که
بدست آورده بود با قدری سیب زمینی و انار جوشانیده نزد ما آورد و یک شخصی که قبای آن ...
طلائی رنگ داشت از جانب قائم مقام آمد که ببیند فرنگیهائی که از بازار عبور کرده‌اند به چه کار آمده‌اند
خواهش رفت چون از مقصود ما مطلع شد نگاه دقیقی به اسبابهای ما انداخت و من دفعتاً او را از اطاق بیرون کردم
و مشغول مداوای پای اسب خود شدم قوزک او خیلی ورم کرده و به زحمت میتواند راه برود نمیدانم حیوانی گزیده
یا صدمه دیگری به او رسیده دیروز قدری روغن مالی کردیم فایده نبخشید و امروز میخواهیم ضماد بگذاریم
نوکر قائم مقام دوباره آمد و گفت که قائم مقام فرموده‌اند میخواهیم شما را ملاقات کنیم تا نشستیم ... مامور کردم
که برود و از جانب من بگوید ما فرصت نداریم اگر شما خیلی مایل به دیدن ما هستید خودتان تشریف بیاورید .
بعد از شام با وجود صدای چندین زنگ که از صحن کاروانسرا مسموع میشد به خواب رفتیم .

۱۳ اکتبر

امروز دفعه ما باید از نقاط خیلی پرخطر راه ... عبور نمائیم و فقط بین بعقوبه و ... شهر
عثمانی است که اعراب شمر و ... قافله را لخت میکنند و وحشیها در بین هیچ مسافری رحم نمیکنند به تو
دیروز آن که در کفش کن اطاق خوابیده بود خیلی سفارش کردم که ما را زود بیدار کنند تا با سایر
تجاری که به راه خواهند افتاد ما نیز همراه شویم ولی چون ... توتون ... تنگ و ... خوبی آورده و در اطاق ...



LE KHAN BENI-SAAD.

خودش هم بیدار نشد عاقبت من از صدای همهمه و حرکت بکلّی بیدار شدم فی الفور پایین رفتم ولی برای
بار کردن و زین نمودن یکساعت تمام کار داشتیم شب هم تاریک بود و اگرچه ماه و ستاره‌ها میدرخشیدند
ولی روشنائی آنها کافی نبود و بایست کورمالی کنیم تا ممکن پایش خیلی در رود میشکند و زحمت کار شخصی خود را
میتواند انجام دهد خلاصه وقتیکه از کاروانسرا بیرون آمدیم چهار ساعت از نصف شب گذشته بود
و تنها شروع بحرکت نمودیم .

(دورنمای خان بنی سعد)

شب اصفهانی اثنت وشل دیشب قریب ربع ساعت از وسط کوچه باغهای سمت دیگر شهر عبور نمودیم و بعد
به بیابان رسیده و اثر پای قافله که پیش از ما راه افتاده بودند گرفتیم و رفتیم صبح سرد بود و مدّتی لجام
اسبهای خود را بدست گرفته پیاده حرکت نمودیم دو ساعت قبل از ظهر پس از آنکه از خرابه‌های کاروانسرا
گذشتیم کاروانهای متعدد دیدیم که غالب و پنبه و غیره بار داشتند از دور بعضی قطعه زمینهای مشجر
نمودار شدند و زمین هم مزروع بنظر می‌آید و بعضی اشخاص با گاو آهن ضخیمی که فقط یک قلاب چوبی دارد مشغول شخم زدن

بیابند

می‌باشند در آمده از نهری حرکت کردیم کنارهای آن سراشیب و مرتفع بودند و سبزه و بته روی آنها را
پوشانیده بود بعضی کودالهای عمیق که از آنها آب از زراعت جمع شده در چندین نقطه جاده را قطع کرده و
و مردابهای پر از گل تشکیل داده‌اند وقت عبور از این کودالها خیلی احتیاط باید کرد چه اینکه ممکن است
راکب و مرکوب در سوراخی فرو روند چنانچه همین اتفاق برای یکی از حمالهای شتر رخ داد .
شهرآباد و راکه بابت آب است در آن توقف کنیم از دور دیدیم جاده در یکجا زیاد پیچ خورده است و سطح زمین
دارای پست و بلندیهای طولانی است تیرهای تلگراف در آنجا از خط مستقیم منحرف شده‌اند و سبب انقلاب اوضاع
طبیعت من که منظره آن سیاه رنگ بود فهمیدم که در فصول باران در این نقاط مردابهای خطرناک حادث میشوند
قدری دورتر رسیدیم جلوی پل آهن که نزدیک کلات شهرکات دجله آنرا قطع نموده است تا این است
ناز چون روی توشک و خورجین و لحاف نشسته بود و نمیتوانست خود را اعتدال نگاه دارد از روی قاطر
بزمین افتاد و به سبب عمده اینکه اشیاء ایل دکه جلو پای قاطر دو فنا ماری از وسط بته‌ها بیرون جست و قاطر
رم کرده شروع به دویدن کرد و ناز با پالان و خورجین و غیره بزمین غلطید قاطر چهار بیت ال خود
دویده و من هم با مادر راکب رفتیم دیدیم که بد طوری افتاده است قنداق طپانچه به پهلویش خورده
و خیلی درد دارد و سرش هم در چندین نقطه خراش پیدا کرده است خلاصه دوباره سوار شد
و براه افتادیم پیش از یکساعت از ظهر گذشته هوا بشدت گرم است و برای رسیدن بمنزل عجله
داریم بالاخره رسیدیم بشهرآباد که سابق بر این باغات مصفا داشته و بعد از انقراض تمام آنها
منهدم و مخروب شده‌اند کاروانسراها مملو اند و تجاری که قبل از ما راه افتاده‌اند در آنها
منزل کرده‌اند تا جائی پیدا کردیم مگر یک قلعه کوچک مخروبه و در آنجا فرود آمدیم تا من
بخش درد و دراز کشیده و ناز هم مثل بچه‌ها گریه میکند و خود را باخته است .
در اطراف ما تجار یهودی و عرب و ایرانی و عثمانی هستند بیشتر آنها وضع راحتی دارند روی قالیچه‌های
خوب نشسته‌اند قلیان میکشند کیف میکنند نگاه میکنند و تبسم میکنند بعضی از آنها انگشترهای

گران بها با بخت کرده اند ولی او را انگلیس مداراند و با اشخاص پست تر از خود در کمال نهایت مهربانی
سلوک مینمایند .

پهلوی ما یک نفر بود که با خنجر ریش و سبیل و زلف خود را خیلی قشنگ کرده است ولی
معهذا باز چند موی خاکستری در میان ریشش او نمایان هستند مردی است پیر و زشت که با
زن خود مسافرت مینماید اگرچه زنش در روگرفتن خیلی سعی داشت ولی عاقبت صورت او را دیدم .



زنی بود جوان و خوش اندام که رنگ آن گندم گون و چشمهایش سیاه بود و دندانهای قشنگ داشت
و مثل طاوس میخرامید روزها روی شیر و دیوار بود و قلیان میکشید و برای شوهرش غذا طبخ میکرد
امّا من درویش ساکت نشده و هادی هم حالش خوب نیست و اذیت میکند طرف عصر این گفت که بازگشت
به بغداد او را به اعاده کردن او از تسبیح سیدیهم این مسئله قدری اوقات مرا تلخ کرد ولی از طرف
دیگری چندان هم راضی بودم که کارهای خود را خود اصلاح کنم و از ترحم منت نکشم در جزء حساب نیاورد

پرداختم و اگرچه از فروختن کلک شکسته ما نفعی برده بود و در عوض تا مدتی خوده بود و بعد از نو جنس اید اگر بگردم
بار پس از چند دقیقه مبر که دیگری گرفتار شدیم و آن از یک بچه دو جوجه به مبلغ سی شاهی خریده بود و چون
آن طفل ملتفت شد که آن جوجه ها را برای فرنگی خریده است فریاد کرد همه بود که آنها را اگر از دو ریال میدادیم

غرّه نوامبر

امروز روز توسن است و روز تعطیل خواهد بود — فردا روز ... است — امروز ساعت دو بعد از ظهر

توسن
عید مذهبی است

نصف شب نتوانستیم بخوابیم زیرا دو دوازده گربه در اطاق ما ریختند آذوقه ما را خوردند و بزیر
و روی تخت خواب ما جست و خیز کردند و بعضی چیزها را انزشکستند .

قرار شده بود که نصف شب تا ... حرکت کنند و یک ساعت بعد از آن براه بیفتیم در نصف شب قاطرچیها
هنوز غرق خواب بودند و من هرچه سعی کردم آنها را بیدار نمایم با زبان مرا نفهمیدند
و با محصور ... خود را بعضی زدند و آن ... قدری گوشش کرد ولی آنهم مقصود مرا باز ملتفت نشد قریب
سه ربع ساعت در روشنائی یک فانوس ... کتاب لغت فرانسه بترکی را در پیش گذاردم
و سعی نمودم چند کلمه را که بآن احتیاج دارم بیاموزم معلوم است در این وقت شب
پس از دو روز راه سواری و خستگی ترکی یاد گرفتن من به چه اندازه خواهد بود و بود و آن قدری
بودن قدری زبان مرا بهتر فهمیدند و بالاخره یک ساعت بعد از نصف شب بر خود بود قاطرچیها را بیدار
کردم و شتر ... دادن نموده و در دو ساعتی هنوز در کاروانسرا خفتی بوده و ما تقریباً تا از لک خود را
دیده بودیم خلقها از هر گوشه چند نفر بیدار شدند و مشغول بستن بالهای خود گشتند و بیجانی در کاروانسرا
پیدا گردید و بفاصله ده دقیقه زیرا که سکوت محض بود و صدائی غیر حرکت ... مسکرد به یک
جاهای غربت در پیچید .

امشب روشنائی هوا از دو شب گذشته برابر اداره چراغ بابت لغات ... پائین کرد اگرچه ...
از ... بیدار شده بودیم ولی اول در ... حاضر شدیم و ... اسی کردیم که جلو قافله ... تا ...

محفوظ بایم به صحرا وارد شدیم و چون هوا تاریک بود و مردم سکوت داشتند و صدائی غیر صدای پای حیوانات

مسموع نمیشد .

هوا خیلی سرد بود و برای اینکه گرم شوم قدری پیاده راه رفتم و در حین حرکت خوابم گرفت

و بواسطه بیداری شب و خستگی نزدیک بود بر زمین بخسبم لهذا دوباره سوار شدم این سستی و کسالت

قریب سه ساعت طول کشید و بمحض اینکه آفتاب از طرف مشرق خودنمائی نمود کسالت و خستگی من

(دورنمای بیرون کاروانسرا



برطرف شد و حال خوشی پیدا کردم .

هفت ساعت بعد از نصف شب از جلو ما تپه و بعضی اراضی پست و بلند که اهمیتی نداشتند و غیر از آب

و بایر بودن چیز قابل ملاحظه از ایشان بروز نمیشد گذشتیم و بعد بجلگه سنگلاخی رسیده عاقبت از چند

مزرعه غیر مزروع عبور نمودیم و رسیدیم به قزل رباط در وسط این قریه نهر بزرگی جاری است

که چون از قریه خارج میشود در زمین فرو میرود و ما از کنار این نهر حرکت کرده وارد قریه شدیم

و بواسطه دروازه سنگی که جلو بازار طولانی بود داخل گردیدیم و انجا طلوع دقیقه بکار دانستم

رسیدیم که در شمسی آیه قریه واقع بود .

دو ساعت و نیم بظهر مانده و ما میل داریم در اینجا بمانیم و زودتر برویم قاطرچیها اول بحرکت نمیشدند و میگویند

راه سخت و پرخطرات از چند نفر سؤال کردم آیا در این قریه یک نفر پیدا میشود که زبان اروپائی

بداند اشاره کردند و مرا به تلگرافخانه بردند اما من چه خط بار و بنه در منزل توقف کرد .

تلگرافچی اینجا از زبان ما چیزی نشنیده اند بغیر از حروف تهجی و بزور کتاب لغت بعضی سؤالات از

او نمودم و جواب او منحصر بود به آری ... بله ... خلاصه از نسخه جوابهای او چنین فهمیدم

که راه پرخطرات ولی مرا نزد قائم مقام خواهد برد و چند سرباز برای ما خواهد گرفت پیاده با او

بتلگرافخانه رفتیم کلی قائم مقام روانه شدیم و قائم مقام را دیدیم که در دالان خانه خود جلوس کرده و قریب

بیست نفر از رجال و اصحابش در دور او حلقه زده اند از ورود من جمیع حضار تعجب بادی کردند

یکی دست بر بدن من میمالید و دیگری کلاهم را نگاه میکرد و دیگری چشم بچکمه پایم انداخته متحیر بودند .

قائم مقام از من خواهش کرد بنشینم و فرمایش فرمود و این مجلس مضحک طولانی شد و ما کتاب لغت ابلاد نشانه

باشان فهمانیدم که تبرجم من در راه مانده به ایران میخواستم بروم و چون راه مخوف است چند سرباز

از شما میخواهم تلگرافچی از روی کتاب لغت جواب مرا به ترکی پیدا کرد و با دست مقابل ارا که فوراً

بمن نشان داد و دیدم عوض اینکه ضابطه من چند سرباز خواهند داد تشکر کردم و چند احافظی

نمود و در حین خارج شدن با حضار دست برهم مالیده و غیره و غیره و مرا که کیفیت تفنگ خود را نشانه

به ایشان نمودم و از سرعت پر شدن خالی شدن زیاد متحیر گشتند

چاره ندارم از ترس اینکه مبادا انتقام قائم مقام عارض شوم در کمال خوشی ولی آمد و روی دست

و پای من افتاد و معذرت خواست قائم مقام چون مرا در حرکت عجول دید خودش با من بسر بازخانه

آمد و چند سرباز بما سپرد یکساعت قبل از ظهر مجدداً براه افتادیم و خستگی نه آب نه سایه نخلها را در عقب

سر گردنه نشستیم آفتاب بسیار سوزان است و از زمین حرارتی بر میخیزد که چون بسر و صورت بخورد کباب میکند اسبها خوب خورده اند و ما هم از یکساعت بعد از نصف شب تا حال غیر یک فنجان قهوه چیزی به لبمان نرسیده است برای نوکرها چند هندوانه خریدیم و همینطور در حین سواری خود ما هم با دو نان خشک و دو گیلاس عرق نهار خوردیم پس از دو ساعت حرکت در جلگه سنگلاخ رسیدیم. پای لوطی با جمع که صفحه زمین مسطحی است و مرکز آن بشکل دره گود افتاده است باید در طرف جنوب شرقی مجرائی داشته باشد که آبهای باران را به کانی خند بریزد.

چون بالای اولین ماهور رسیدیم با کمال هول و هراس وسعت بی پایان این جلگه را مشاهده نمودیم در همین راه دو ایرانی دیدیم که در کنار جاده نشسته و چند الاغ همراه دارند و میگفتند [illegible] سوار زیاد از پیچ جاده مسلح جلو نگاه کرده حالا باید جستجو کنیم و دیدیم که گاه بالا میایند و گاه پایین میروند و از این رسیده و در همین نقطه تأمل کردیم تا قافله برسد و با معیت آنها حرکت نمائیم بمحض اینکه به پای تپه رسیدیم بفاصله پانصد متر سوار زیادی دیدیم که دسته از بر و دشت بالا آب بشتاب سرهای تفنگ خود را برگردانده و بسمت سوار و پیاده من هم جلو قافله ایستادم و چند قدمی که جلو رفتیم جا جمع شدیم و معلوم شد این سوار ضابطه است که با قافله و یکی از طرف مخالف میایند و هر کوه و تلی برسند با میایند تا گوشه و کنار را خوب ببینند و [illegible] و چهار [illegible] کردند.

چون بالای گردنه رسیدیم تمام دره ابی الوند را که یکی از شعبات یالا است در جلو خود دیدیم خانقین که در سواحل شط واقع است زیر پا نمودار شد و هر قدر پائین تر رفتیم از نظر ما محو شد و پشت تپه قرار گرفت و عاقبت پس از دو ساعت و نیم حرکت بقلعه تپه رسیدیم.

از قلعه تپه قریه را تماشا نمودیم و چون قدری که دیگر رفتیم بباغات آن رسیدیم که اغلب آنها دارای اطاقهای شبیه بکلاه فرنگی بودند.

قصبه از هر طرف شط ممتد شده است و بواسطه آخرین اشعه شمس اکنون روشن است در سمت راست ما

ابی

ابی الوند بود که آب مواجی داشت عرض آن قریب سی ذرع بود و از نخیل خرما بسرعت میآمد این درختهای خرما بسیار بیکدیگر نزدیک و اغلب متقاطع بودند و سرهای سبز خود را بالای آب نگاه داشته خوشه‌های خرمای طلائی از آنها آویزان بودند.

خرابه‌های پل کوچکی که پایه‌های آن در آب نشسته اند شبیه این است که با امواج کشتی میگیرند در مقابل ما ابی الوند کم کم عریضتر شده و آبها بیک سطح میایند در سمت طرف مخالف اشجار مختلفه از قبیل درخت انار و [illegible] و انجیر که با بعضی درختهای جنگلی مخلوط اند با رودخانه متصل شده اند قدری دورتر در سمت چپ ما منظر خوب و منفرجی در کنار دجله موجود است خانه‌ها بطوری منحرف طبقه بطبقه قرار گرفته اند و چندین ستون که متعلق بحمام یا چهل ستون مسجد یا بنائی بوده اند نیمه در آب فرو رفته اند.

آخر روز است و هر کس آخرین کار خود را پرداخته است بعضی زنها از دجله آب برمیدارند برخی دیگر رخت میشویند و اطفال در آب فرو رفته جیغ میزنند مردها اسب و الاغ و شتر بار آورده آب میدهند و در حقیقت مثل این است که بعد از حرارت روز تمام سکنه اینجا کنار شط را محل ملاقات قرار داده باشند بایست از رودخانه بگذریم و گدار آن چون خیلی عمیق است نمیخواهیم بار و بنه و پتو و توشکی را که دو ساعت دیگر باید بکار ببریم ترکنیم لهذا یکی از کوچه‌های قصبه را گرفته و در امتداد نزول آب حرکت نمودیم تا بجائی برسیم که محل گدار سهل و عمقش کمتر باشد.

اهالی اینجا چندان اخلاصی بفرنگیها ندارند زنها با نفرت میدیدند و اطفال سنگ میانداختند خلاصه پس از پیمودن مقداری راه و تجسس بسیار گدار را نیافتیم مجدداً بمحل اول مراجعت کرده و در آنجا گفته دیدیم که [illegible] کار بسکه [illegible] بار و بنه داشتیم در آن [illegible] و اسب بارها در آب اند و بعضی آنها را آب گرفت چون آن سمت رودخانه رسیدیم دوباره خورجینها را بار کرده بسمت کاروانسرا راه افتادیم و بفاصله چند دقیقه بآنجا رسیدیم.

امشب [illegible] شدت کرده است فهمیدم که [illegible] یک طبیب حافظ الصحه فرنگی حاضر است

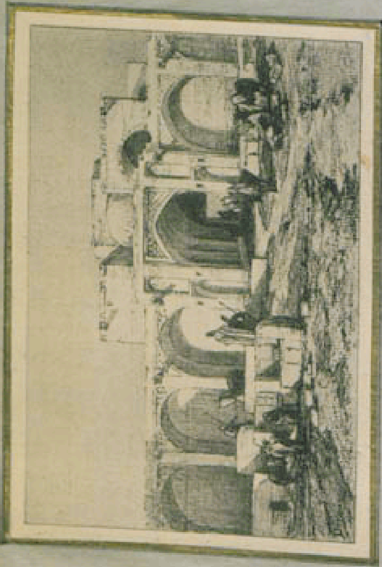
فی الفور نزد او رفتیم و خوش تکلم بزبان فرانسه بود الحق این شخص آلمانی است موسوم است به سوبعف و
تحصیلات خود را در آلمان بزرگ نموده است در هر صورت کمال مهربانی را نسبت بمن نموده از جوش شهابا بمن
مهر رفتار کرد وقتی که نزد او رفتیم هشت ساعت از ظهر گذشته بود و تازه شام خوردن را تمام رسیده بود و مرا به
اطاق خود احضار نمود و اول یک گیلاس شراب بدستم داد و چون شانزده ساعت بود که در قطع سوار بودم و خوراکم
منحصر به یک کلیچه و دو گیلاس عرق بود این شراب اثر آب کوثر داشتم و بیک جرعه نوشیدم و بعد دیگری از
برداشته بجانب کاروانسرا آمدیم تا من را امتحان نموده گفت حال میرود در قورک احداث می شده
باشد شما را باز احاطه کنید وقتی او مکان در حین حرکت هم شما را از روی ورم برداریم .
دیگر یک ساعت به خانقین آمده و در اینجا زیاد تنها و مونس است اهالی اینجا بسیار متعصب اند و با وجودی که دکتر
در کمال دقت معالجات اغلب این مردم را معالجه کرده است هنوز با او مهربان نشده اند تنها و بدون اسلحه
نمیتواند در شهر گردش کند و چندین مرتبه در هنگام شب جهت عیادت مریض شما دعوت میکرده و در بین راه
او را میخواسته اند مقتول سازند هر وقت بخواهد شب از منزل بیرون آید مجبور است سواره حرکت کند و قطعاً
دو نوکر همراه بردارد و اگر شبگار بخواهد برود باید دو و سه نفر و چندین نوکر با او باشند و الا یقیناً هلاک خواهد شد

۵ نوامبر

سه ساعت بعد از نصف شب بیدار شدیم و در ساعت پنج حرکت نمودیم چهار سرباز که یکی از آنها سرجوقه
بود در تحت حکم ما بودند دکتر سوبعف در باب سربازهای ما خیلی سعی کرده بود و اشخاص مخصوصی فرستاده بود که علاوه
برای نوکر خودش را نیز فرستاده بود که اگر چیزی کسر داریم فراهم سازد و در شب نزد ما صحیح شده و در تمامی
راه اختصاص و احترامی داد و بازرجان بیابان خشک بی علف است که بجهت بود و بعد کم کم تپه و ماهورهای
اول کوهستان کردستان ایران رسیدیم .
چهار ساعت قبل از ظهر به سرحد رسیدیم که چند نفر سرباز و گمرکچی محافظ آنجا بودند و در قلعه مختصری منزل داشتند
و چندین قلعه و خانه که هر یک با دیگری با نصف فرسنگ مسافت ساخته بودند و قلعه ولهای آنها مواظب بودند که

کاروانیان مال التجاره را اذیت نکنند چهار سرباز که با ما همراه بودند مرخص شدند و تنها مشغول پیمودن
راه شدیم زمین لم یزرع و بایر و جاده پر از سنگ بود .
از دور کوهها منظر مهیبی دارند و خاک آنها بطور طبقات متوازیه برنگ گلی با سبزات زبر و دفعتاً آبی آلوده عمیق شدیم
که در نزدیکی او چندین قریه معتبر بود و خانه ها را اشکال کرباسی و چوب ساخته بودند .

(صحن داخلی یک کاروانسرا)



تخمیناً نزدیک یک ساعتی بسیار متعفن شدیم که هرچه جلوتر رفتیم شدت تعفن زیادتر گردید زودی داخل یک قافله بزرگی شدیم
که حامل نعش مرده اهالی ایران بود گمان میکنند که برای داخل شدن در بهشت همینقدر کافی است که آنها را
نزدیک مقابر ائمه دفن کنند خواه در قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین و خواه قبر پر نور حضرت امام حسین علیه السلام
هر قدر شخص در هنگام حیات ظالم و خائن بوده باشد اگر بتواند برای حمل نعش خود پولی اندوخته نماید مسلم است که

به بهشت وارد میشود و در نجف جنازه که معلوم و نجیب بوده و در روضه جد دفون شده است تفوق خواهد داشت
و هر وقت قافله‌های حامل نعش از ایران راه میافتند قریب یک هزار مال زیر بار آنها است .
نعش جنازه را در تابوتهای چوبی میگذارند و یا در وسط نمد پیچیده و دو یا سه و گاهی چهار تای آنها را به یک
قاطر حمل میکنند معلوم است این قافله پس از اینکه چهار یا پنج هفته در آفتاب سوزان حرکت کنند چه قدر
اسباب تعفن میشود این نعش‌ها را در هر منزل مثل بار بارها از روی مالها پائین میآورند و دوباره بار میکنند
و این قوافل مدتها نمیتوانند در دهات منزل کنند و همیشه مجبورند پنج شش کیلومتر دور از آبادی
فرود بیایند و هر جا که اطراق کنند اقلاً هوای آنجا را تا دو سه روز متعفن مینمایند .
یک ساعت قبل از ظهر رسیدیم بقصر شیرین و اگر کاروانسرا خیلی کثیف نبود همانجا اطراق میشدیم و چون
هنوز تا غروب خیلی وقت داشتیم میل کردیم یک منزل دیگر نیز برویم اکنون بخاک ایران وارد
شده ایم و اگر چه سکنه اینجا کرد اند معهذا ولایت بالنسبه امن تر است .
اهالی اینجا جنگجو و وحشی هستند ولی از طرف دیگر نجابت و شرم هم دارند هر قدر کردهای
شمال غربی و کردهای عثمانی بیرحم و خشن اند کردهای جنوب شرقی و کردهای ایرانی حلیم و خوش
سلوک اند
بیشتر اهالی اینجا دهاتی هستند و هر گاه بگذارید آنها مشغول کار خود باشند ایشان هم شما را آزار نمیکنند
و دایره مذهب آنها وسیع است .
با وجود این هنوز نفرتها نسبت بدیگرها پر از عداوت است و در این قصبه که نقطه سرحد است و با خاک
عثمانی دو قدم بیشتر مسافت نیست کینه مذهبی هیچ کم نشده است اهالی اینجا هم بچشم محبت بما نمی‌نگرند
و از روی تنفر بما نگاه میکنند .
هنگامی که اثاث من در کاروانسرا از دواب زیر می‌شد من بخانه حاکم رفتم در روی نقطه مرتفعی که از طرف
جنوب شرقی مشرف بر شهر است عمارت جدیدی بنا نموده که از حیث شکل و سنگهای خاکستری شبیه است

بخانه‌های اکباری‌ها که در کردستان عثمانی دیدیم و بنائی است مربع که بیست متر طول و ده الی پانزده متر عرض دارد
و در بین آن منحصر بفرد است و جز چند سوراخ دیگر پنجره در آن پیدا نیست و بام آن هم از کاه‌گل پوشیده
شده است بطور محکم آنرا ساخته‌اند و در روی پرتگاه مرتفعی واقع است که دست یافتن به آن بسیار مشکل و برای
مدافعه از دزدان خیلی مناسب است .
حاکم چون ترشحات مرا دید اگرچه گویا نتوانست بخواند ولی چون مهر آنجناب را شناخت مهربانی کرد و کتابچه

(تصویر یکنفر دهاتی از حوالی کرمانشاه)



PAYSAN DES ENVIRONS DE KIRMANSHAH.

با کمال زحمت بمدد کتاب لغت بود و آن توانستم اراده و خواهشم را بفهمانم قبول نمود و فی الواقع وضع من که
لجام اسب بدست و تفنگ بر دوش و شلاق بر کمر داشتم و کتاب لغت را ورق ورق میکردم
تا بتوانم یک کلمه غلط حرف بزنم خیلی مضحک بود .
بکاروانسرا مراجعت کردم و چند دقیقه بعد از خانه حاکم برای ما مجموعه‌ها آوردند که
دارای پنیر و شیر و نان لواش و بعضی میوه‌جات بود خیلی اظهار امتنان کردم و بخادم [illegible]

خود را با بعضی اشیا از قبیل یک شاره و یک قطعه طاقه و چند تصویر نزد او و همراهانش و کار فرستادم و پس از آنکه یک
سرباز جهت همراهی با ما روانه نمود حکم عزیمت دادم .

پس قاطرچیها از زین کردن اسب من امتناع داشت و میخواست اینجا بماند آنوقت بود دان امر کردم اسب را
زین کنند بمحض اینکه زین را بر پشت اسب گذاشتند قاطرچی با کمال خشم نزدیک شده و زین را بلند کرده
بر زمین زد و بعد شال وحشی ها که از [illegible] بیرون آورده و محض اینکه با حرکت بکشیم خواست شکم [illegible] خود را
پاره نماید گریبان خود را دریده [illegible] و از شدت خشم دیگر [illegible] زد و ازبس [illegible] معرکه غلیظ شد و مردم جمع گشتند
بازوی آن مرد را گرفتم و بخانه حاکم کشاندم بیچاره شال بسیار بلند و میدانست که اگر نزد حاکم برود قطعاً
بیست پنج چوب خواهد خورد و هنوز صد قدم نرفته بودیم که بزانو افتاد و دست و پای مرا بوسید استدعای
عفو نمود من هم بیش از این اصرار نکردم و بجانب کاروانسرا رجعت کرده و پس از ده دقیقه براه افتادیم
چون از کوچه های قریه عبور میکردیم اسب جمیری دیدیم که روی آن تابوتی بسته بودند چند سوار خوش لباس
دسته چهار سرباز نیز با او همراه بودند و گویا شخص محترمی بوده است که بر حسب وصیت خود یکی از دوستانش
نعش او را بکربلا فرستاده است .

قصر شیرین دهکده محقری است در سرحد ایران و اگرچه رود آبی الوند از وسط آن میگذرد و معهذا
بار افتاده و ابداً گیاه و درختی در آن موجود نیست چون از قریه خارج شدیم از خرابه های شهر قدیمی
عبور نمودیم که شیرین زن خسرو پرویز بنا کرده بوده است (خسرو پرویز از ۵۹۰ تا ۶۲۸
بعد از حضرت مسیح سلطنت داشته است) عمارت سلطنتی این شهر گویا خیلی وسیع و عالی بوده است
و چون از اتراج سنگهای آبی رنگ (که در کوهستان مجاور بحد وفور موجود اند) و آجرها
و سنگهای سفید و سیاه بنا شده و جالب منظر مخصوصی داشته باشد طاقها و دیوارهای عمده
آن خراب شده و ریخته اند و بزحمت میتوان وضع اطاقها را فهمید خرابه های شهر قدری دورتر
و تمام اینها بشکل مخروبه مانده و علف و بته روی سنگها و دیوارها را پوشانیده اند .

دو باقی مانده و دیوار سطحی را دیدیم که تمام سنگ و گچ آن زیاد دیوارها بوده و گویا دروازه شهر در همین نقطه بوده است
در دست راست و چپ بقایای بسیار [illegible] میدان قدیم نمایان است بیشتر کاروان خود را جلو انداختیم و من با ملتزمین برای
تماشای خرابه های قنات قدیمی که از آب الوند آب آن شهر جاری بوده رفتم از این قنات فعلا باقی مانده
روی یک دیواری که تقریباً طول آن نیم فرسخ است در بالای پست و بلندیهای زمین [illegible] سطح مخروطی
واقع است در وسط سنگ مجرای مربع و طولی کنده اند و این سنگها را بطوری بهم متصل کرده اند
که مجرای صحیح و بی عیبی از آنها حادث شده است و یکی از کارهای بسیار مشکل این مجرا سوراخ کردن کوه بوده است
که قنات از وسط آن بایست بگذرد و در این باب افسانه عجیبی نقل میکنند .

یکی از حجارهای معروف که موسوم بفرهاد بوده بشیرین دل داده و عاشق میشود و از حیثیت حجاری و معماری شهره
آفاق بوده است و اکنون هر چه کارهای بزرگ است بایشان نسبت میدهند و اسم او در ایران بطور افسانه باقی مانده است
هر روز بعمارت میآمده و کارهای تازه در حضور سلطان جلوه میداده است یکروز غفلتاً چشمش بجمال شیرین (زن جهان
سلطان) میافتد و از صمیم قلب بآن عاشق میگردد و خسرو برای اینکه او را از شهر دور کند او را
مأمور ساختن قنات قصر شیرین مینماید فرهاد بیچاره از دوری معشوقه خود دلتنگ میشود و بشاه عرض
میکند که این کار پر زحمت فوق العاده را قبول نخواهم کرد مگر اینکه پس از اتمام قنات شیرین را بمن تسلیم
فرمائی سلطان هم با او قول میدهد و خاطرش جمع مینماید .

خسرو فریب و [illegible] عده در تحت حکم فرهاد قرار داده بود که بعضی خاک را میکندند و برخی سنگهای آبی را
شکسته بیرون میریختند فرهاد نیز در بالای کوه روی تخته سنگ صافی تصویر خود و شیرین را حجاری
کرده بود و قنات با تمام رسید ولی بعضی از قطعه سنگهای کوه چون خیلی سخت و عظیم بود و کنده نمیشدند فرهاد
گاهی ناامید شده و محض تجدید قوه یک نگاهی بتمثال ملکه میکرد و دوباره مشغول کار میگردید خلاصه بعد
ایام و صبر و حوصله کار قریب بتمام رسید خسرو چون دید عنقریب [illegible] از دستش خواهد رفت علما
و وزرا را در یک مجلس جمع کرده و در باب خلف وعده خود مشورت نمود یکی از آنها که با شیرین نهایت

حسادت را داشت برای شاه چنین مصلحت می کرد که خرقوت شیرین را منقرض کنند و تمام مردم آن جا را
در بر نمایند چون این خبر وحشت اثر بگوش فرهاد رسید تاب مقاومت نیاورده و مرگ را بر جواهر ترجیح داد
و تیشه را چنان بر فرق خود وارد آورد که در آن واحد جان را بجان آفرین تسلیم نمود .
وقتی که از قصر شیرین بیرون آمدیم دو ساعت از ظهر گذشته بود بعضی مسافرین هم که تنها مانده بودند
باما ملحق شدند تا مسافرت را امن کنند .   کاروان در مسافرت



از صبح الحال هیچ درخت خرمائی ندیده بودیم و گویا دیگر بعد از این در این راه هیچ نخواهیم دید .
راه پر از گرد و غبار است و از عقب یک دسته پیاده که با خیلی از زنها و گرد و غبار شده است که دیگر راه را نمی بینیم
نزدیک است خفه شویم آبی را که از کاروان سرا همراه برداشته بودیم بطوری بد و متعفن بود که بودن آن
مصلحت ندانستیم از آن بیاشامیم نزدیک رود آبی الوند که رسیدیم چند دقیقه استراحت نمودیم و بالذت
زیادی رفع عطش کردیم در کنار رود خانه بعد از زیادی نی زار و قطع شده دیدیم که ربع ساعت

حمل کرده بودند و برای ساختن گنبد و اطاق می بردند قاطرچیها منتشر شده و عقب مانده اند ولی سوارها با کمال جلب
خوش و فرهنگ آمده و آنها را مخصوص و ترتیب می نمایند و مشغول نمودهای شکاری عجیب راست میبودند
و از کوه و تپه بالا رفته با تفنگهای دولتی تیراندازی می کنند اسبهای خوبی دارند و لباسشان از لباس
سوارهای حوالی تبریز بهتر است .
در ساعت هفت و نیم سرپل را مشاهده نمودیم و در بین راه بعجب این خبر خوردیم که از آنجا عبور
عبور را از آنها اشکال داشت .
این قریه کوچک است ولی مجموعاً کاروانسرای بزرگ و خوبی دارد و چون وارد کاروانسرا شدیم
آنجا را مملو از جمعیت دیدیم و ابداً جای خالی نیافتیم از سوارها پرسیدیم آیا ممکن است در منزل یکی از سکنه
قریه برای ما جائی فکر کنند اتفاقاً یکی از سوارها در این آبادی خویشی داشت و ما را آنجا راهنمائی کرد و
خانه بود بکلی که سه اطاق داشت تمام اهل آن خانه در اطاق او منزل داشتند و آنجا را برای ما تخلیه
نمودند در وسط اطاق تنوری بود که تنفس از روی آن تخته داشت که گهواره بود و مشغول [illegible] چوبی
کرسی [illegible] و بسترها را آن تخت بودند و بواسطه دود و غبار بکلی تار [illegible] شده بود
بودند و ما در مجلس [illegible] آتش نشسته و گاهواره را آنجا میدادیم و [illegible]
بود که اطاق خانه پس از ورود ما آنجا رفتند و در روی کاه ودی منزل نمودند در پشت اطاق ما مقابل در
مدخل درگاهی بود که با اطاق نشیمن باز میشد و در این اطاق ثالث که نیز چهار شب بود و صاحبخانه با اسباب خود
منزل نموده بود همینکه مشغول جمع آوری اسبابها بودیم زن صاحبخانه بچه اش را [illegible] کرده
بفاصله چند دقیقه هم تمیز کرده و بیم بیخت .

۳ نوامبر

سوارها امروز صبح بقصر شیرین مراجعت کردند قبل از رفتنشان چند راه انداختن قاطرچیها با ملک بودند
هفت ساعت از نصف شب گذشته از منزل حرکت نمودیم .

قریه رومی حبشی در پایه تپه خشک و پرگیاهی واقع است چون از آن بیرون آمدیم بواسطه پل کوچکی از
رودخانه عبور کردیم که پهلوی آن چند قافله چادر زده بودند تنها چادر زده اند و خود را مشغول میکنند
و اغلب آنها خوش سیما هستند ده ما و راحت او پایه تپه پرگیاه است .

این تپه از وسط شکافی دارد که محل عبور رودخانه آبی الوند نیز از آنجا میگذرد و در بین راه قریب هفتصد
هشتصد ایلیات را دیدیم که با زن و بچه چهارپایان کوچ کرده بودند و از برودت زمستان گریخته
جستجوی منزل معتدل و مرتع جدیدی میشوند بعضی قافله های زوار که چندین بار نعش همراه داشتند
در هنگام مسافرت اغلب تابوتهای آنها شکسته بود و نیز از جلو ما گذشتند و هوا را متعفن نموده .

سه ساعت قبل از ظهر به پای محلی رسیدیم که از آنجا بایست بکوه بالا رفت پهلوی کوه مثل این است که با دروازه
دروازه سنگی راه باریک و پرتگاه پرخطری بایست عبور نمائیم گویا دروازه های معروف زاگرس آنجا باشند
و از همین نقطه است که شخص یکی از ملکهای اعراب میگذرد و به تپه های مرتفع ایران میرسد و قریه که امشب باید
خواهیم رسید هزار متر مرتفع تر است از قریه که صبح بوده ایم .

در پایین تپه قلعه کوچکی است که اطراف آن چند قبر نمودار است که در آن سرای آنجا نقطه شیعه است و این قلعه
موسوم است بپای طاق خلاصه از راه باریک و بسیار سنگی که متصل سنگها جلو پای مال میغلطید شروع بصعود
نمودیم چندین مرتبه مجبور از پیاده شدیم و لجام اسبها را بدست گرفتیم سنگهای بزرگ و بوته های خاردار
بسیار و درشت بارها مجبور میزدند و حرکت را مشکل مینمود تقریبا در وسط بالائی و در جائیکه جاده قدری
مسطح بود بنای کوچکی دیدیم که گنبد و بنایی مانند قاب است اگرچه در این موضع چیز بزرگی با نقشه سی نبود
ولی بنظر میآید که این بنا مذهبی بوده است و تعجب است که روی دو پایه تخته سنگ قرآن یا از محراب بنقطه
مذهبی دیگری نیافته اند این بنا عبارت است از یک گنبد که از سنگهای تراشیده شده بشکل قائمه است
در روی بالا اینجا نقشهای صنایع حجاری شده اند ولی هنوز اثر بعضی نقشهای خوب در آن نمایان است و در داخل
حاشیه دیده میشود که گل و بوته بطور ساده بآن نقش کرده اند .

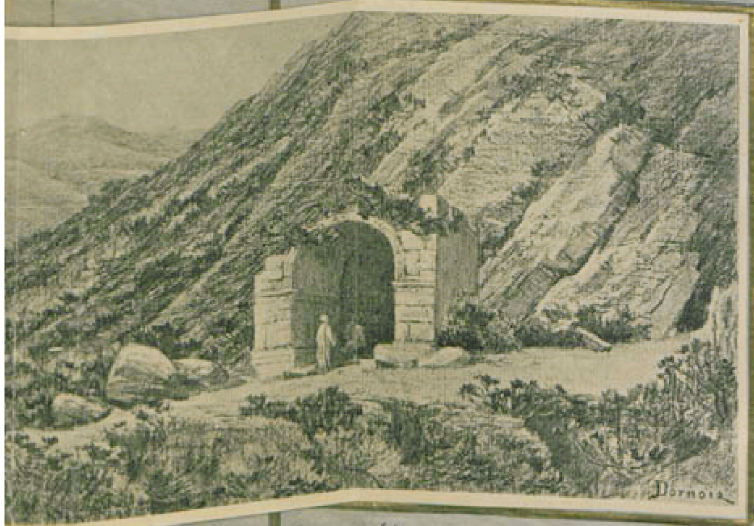
از این نقطه

از این نقطه شخص بگردنه دروازه مشرف است پس از طی مسافت به جنگل کوچکی از درختهای بلوط رسیدیم که شبیه بود
بجنگلهای مابین حمیدیه و خوابرگ و موصل .

اسبها چون عادت بجنگل نداشتند در این درختها راه را گم میکردند و از چپ و راست میرفتند و شاخه های
اشجار کوتاه به بار ما صدمه میزدند .

دو ساعت بعد از ظهر رسیدیم به تپه کوچکی که در زیر آن مردم واقع و موسوم بود به بیان طاق و باز در وسط درختهای

(دورنمای بنائی که به اسلوب یونانی در تنگه زاگرس ساخته اند)



درختهای جنگلی در امتداد دره آبی الوند حرکت نمودیم چندین گله کبک از جلو پرواز کردند چهار گرگ هم دیدیم ولی جرأت
نزدیک شدن نکردند .

بار قریب سیصد چهارصد متر راه پیمودیم و به گردنه رسیدیم و از آنجا از دره آبی الوند بدره آبی گرند وارد
گردیدیم در این ناحیه دیگر جنگل نیست و بجای آن ملکهای باعلاقه سبز و پر علف دیده میشوند هوا سرد است و باز
صعود کرده ایم و میزان الهوا ۱۷۰۰ متر بالای سطح دریا نشان میدهد .

درخت دست چپ با قرا، کوچکی هستند که در پهلوی کوه بنا شده‌اند با وفره در امتداد او در جاده حرکت نمودیم و به گزند رسیدیم در اینجا فصل خوران است برگ درختها زنجه و زمین را مفروش کرده‌اند و درزهای عشایران بیجارات پریشان در وسط بیابان نمایان اند فی الحقیقه جای تکلهای خانقین در اینجا بسیار خالی است باغات کوچک این مکان که دیوار سنگی دارند به باغات مملکت شبیه‌اند آبادی اینجا انسان تنگستان بیشتر است و راه قریه را بجانشان میبینند .

بعض وزرد او دلیس سعی من این بود که خانه قائم مقام را بدانم ولی چون لفظ قائم مقام ترکی است و در ایران هیچ‌کسی مفهومیت مردم مقصود را نفهمیدند چون برای خانه مقصود خود چاره ندیدم سفارش نامه‌ای که حضرت ولیعهد از تبریز به خط خود فرموده بود بعابرین نشان دادم و بخیرین اشاره کردند که مقصود شما را فهمیدم با من راه و صحن خانه یکی از آنجا که ما را منزل خود دعوت کرده بود گذاردم و خود به سمت خانه رئیس قریه رفتم .

سواره بر در خانه رئیس قریه ایستادم و کاغذها را به او دادم چون از مضمونش مطلع گردید مرا به داخل منزل خود طلبید در گوشه اطاقش روی چهار تشک نشسته بود و چند نفر دور او بودند از من خواهش کرد به پهلوی او بنشینم چون تنها نمیتوانستم چکمه‌هایم را بیرون آورم دو نفر سرباز مرا کمک کردند و پس از بیرون آوردن چکمه سعی کردم که با عادات کتابت چند کلمه با او صحبت نمایم و خیلی افسوس خوردم که با سانی نمیتوانستم صحبت کنم بجهة اینکه او را در جمله قسمت سرای حاضر یافتم خلاصه چند قوره گنگ و یک کیسه برنج به تعارف نموده من هم مختصر یادگاری نقطه نمائی را که در تبریز ساخته آویخته بود بیرون آوردم و پیشکش کردم بعد از مرخصی حاصل نموده نزد یاران رفتم .

گرد و صاحبخانه ما خیلی مهربانی میکرد و در جابجا کردن اسباب ما کمک مینمود در اطراف صحن خانه طویله‌ها ساخته شده‌اند و در جاده سمت دست راست یک پله است که به بام میرود و اغلب اطاقها را روی بام ساخته‌اند بالای مدخل خانه اطاقی بدون دیوار که در ته آن از جهت دری است که بواسطه آن اطاق تاریکی داخل میشوند در وسط دیوار دست راست بخاری ساخته‌اند زمین اطاق از گل است و من حیث المجموع خانه بسیار تمیزی کرده و بخار روی بام عنکبوت .

جمیع اهل خانه مختصر راحت و در شبها روی بام خواهند خوابید .

شهرکرد قصبه معتبری است تقریباً هزار و دویست خانه دارد که در طرف زمین شکاف کوه واقع شده

تخت سنگ بزرگی در طرف چپ موجود است که رنگ آن خاکستری و منظر مخصوصی دارد و در قسمت چشمه صاف و شفافی از زمین میجوشد و در حوض طبیعی میریزد از آنجا به طرف شکاف کوه نازل میشود و شهر را مشروب مینماید .

شب که خیلی زیبا و دلکش است خانه‌ها که در این محل ساخته‌اند بطوری است که بام خانه پائین مقابل است با خانه بالا و من تفتیش خانه‌ها را که از منزل خود در روی شیب طرف مخالف دیدم با هیچ او راه عبور کرده بودند و یک طبقه عمارتهای چند ستون بنا نموده بودند که پنجره‌های آن دارای نرده‌های سبز رنگ بود

۴ نوامبر

شش ساعت از نصف شب گذشته از قریه بیرون آمدیم صاحبخانه‌ها که خواسته بودیم هنوز نیامده‌اند در تجسس آنها فرستادم بازهم نیامدند گویا مقصود ما را نفهمیده بودند در هر صورت تنها براه افتادیم جاده اول از وسط جلگه پیچ میگذرد و دو ساعت قبل از ظهر رسیدیم به قریه خسروآباد که مرکب است از ده خانه و باغچه‌های کوچکی که برگهای زرد شان بر زمین ریخته خانه‌ها را احاطه نموده است بعد از وسط زمین سنگلاخی حرکت نمودیم و چند دقیقه ایستادیم که در میان تخته سنگها پارچه خاکی رنگی به شکل سپر جلو خود گرفته‌اند و عقب آن پنهان شده و راه میروند و با تیر صید کبک مینمایند طرف ظهر به ارون آباد رسیدیم این قریه از دور چندان نمایان نبود و خانه‌های آن روی تخته سنگهای خاکستری بنا شده بودند و علاوه بر آن تپه مصنوعی خاکی دیدیم که شش الی ده متر ارتفاع داشت و روی آن برجی ساخته بودند که در آنجا سربازی کشیک میکشید و در زیر عبای خود بکمال راحتی خوابیده بود و انتظار میکشید تا سرباز دیگری بیاید و او مرخص شود .

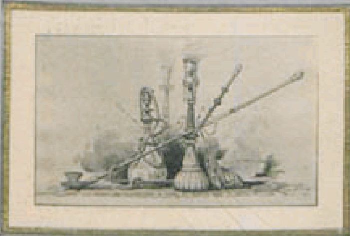
خانه سفیدی که متعلق بحاکم بود از سایر خانه‌ها تشخیص داده میشد و بالای پشتی آن از سطح خاک ده دوازده ذرع مرتفع بود و روی آن یک طبقه عمارت ساخته بودند که سمت بیرون پنجره داشت .

در منتهی الیه شرق قریه خرابه‌های قصر با قلعه نمایان بود و ما همه از میان قریه عبور نمودیم چون خانه‌ها از خشت و گل بود و شکسته اینجا با کمال عجله در عقب راه منزل خود مطلب شد و چون از اینجا هیچ رفتاری ندیده بودیم محظوظ شدیم بعض بیرون آمدن از قریه هوا ابر شد و باران شروع بباریدن نمود جاده دیگر تشریح خورده عوض اینکه از

رودخانه حرکت کنیم داخل دره ظلمانی تیره و غم‌زده شدیم در امتداد دیوارهای مخوف حرکت نمودیم و تقریباً
یقین داریم که این خط ما را بکرمانشاه خواهد رساند .

از هارون آباد به بعد راه سربالائی میشود و تنگ صعب العبور میگردد و چون بگردنه رسیدیم مجبور شدیم بواسطه
راه سنگلاخی از دره پرسنگی نزول نمائیم و از قله کوه فضای وسیعی شبیه بمیدان اسب دوانی نمایان است
که باید آنرا بپیمائیم .

(قلیان ، چپق و پیپ)

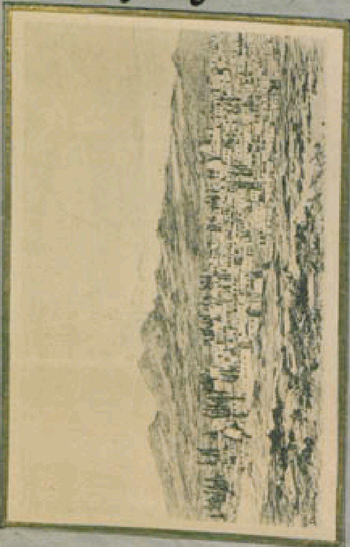


آثار پای کاروانهای سابق رنگ سبز چمن را خاکستری کرده‌اند در منتهی الیه کوه مکانی است که چون منظم و
از روی قاعده بریده شده و شکل آن است که بدست انسان ساخته شده باشد سرازیری اینجا خیلی پر زحمت است و ربع
ساعت طول دارد در وسط جلگه نهری جاری است که پهلوی آن قریه مشتمل بر چند خانوار موجود است .
جلو از این جلگه پیش از دو ساعت طول کشیده و مجدداً راه در میان تخته سنگها گردیده و شکل سربالائی سابق الذکر
صعب العبور شد از بالای سنگ جلگه وسیع های دشت نمایان گردیده و آن دهکده مختصر از دور شبیه نقطه سفیدی

شد

شب شد و چون ماهتاب نبود ترسیدیم که گم شویم و در جائی که عقب مانده بود و نمیدانیم چه شده و از
خلاصه پس از خارج شدن از تنگه از پهلوی چند خانه که گذشتیم و از اهالی آنجا پرسیدیم آیا کسی است از اهالی
که بخواهد اینکه کمک بکند از دهان من بیرون آمد که دو نفر داوطلب شده و پس از قدری از آنها را برای
منتخب نمودیم سرازیری خیلی دشوار و سخت است شش ساعت تمام از ظهر گذشته شب بطوری تاریک است که شخص جلو
پهلوی خود را نمی‌بیند جاده وسیع است و منتهی الیه جلگه مرطوب و باطلاق است مجبوریم از کوه بالای آب

(دورنمای عمومی همدان)



عبور کنیم و در شبهای خسته و منقطع مرحمت سیر نموده و مکرر از روی گلها زمین خیابانها و برای خنده کردن بازو
آنها را بدست راه نورسی و دشمن کنیم باران شروع بباریدن کرده و چون بجای دشت رسیدیم بیباریده شده
در کاروانسرا ابداً جای یافت نمیشد و مجبور تا دیری از خانه‌ها منزل نمودیم و آن در انباری بود که راه ورود طویله بود
و اگر دیوار اخیر حضور رد متصل بود در زیر سقف چندان سکنائی نداشتیم در هر صورت آتش دست جمع کردیم و آنها را
افروختیم گرم شدیم و لباس خود را خشک نمودیم .

(فصل دوازدهم)

(از کرمانشاه به طهران)

(از ۵ تا ۱۳ نوامبر)

ورود به کرمانشاه — دکتر دوم — خانهٔ ایرانی — کرمانشاه و تاریخ او — میدان توپ — نقاره‌خانهٔ یومی — ساعت مشرق زمینی — آتش‌کش — زندگانی و اخلاق کردهای دهاتی — تماشای غارهای طاق بستان — عمارت عمادیه — شام در منزل آقا حسن — عزیمت از کرمانشاه — بیستون و کتیبه‌های آن — صحنه — کنگاور — اسدآباد — ورود بهمدان — حمام و چاپارخانه — مسیو کاراپیت — همدان و تاریخ او — قبر استر و ماردوشه (مرده خوار) — مقبرهٔ بوعلی سینا — بازارها — پنبه‌زنها — اعیاد پوریم — حرکت از همدان — کاروانسرای مایز — زره — مرگ — نوبران — رضاچای — ساماب — ساوه — خان‌آباد — رباط کریم — ورود بطهران —

چون از راهی وحشت بیرون آمدیم بیشه و دو جلگه وسیع و باطلاق را که قسمت وسط آن واقع بود تمام رساندیم و بعد از دو ساعت حرکت بسلسله زینه‌های سنگی رسیدیم که بعد از او دره و محل خرمی بوده و در منتهی الیه او اولین باغات کرمانشاه را مشاهده نمودیم .

بدروازه شهر رسیدیم و میدانستیم که دکتر فرانسوی موسوم به ... گفته بود که در کرمانشاه منزل دارد و طبیب حافظ الصحه حکومت است از چند نفر عابرین پرسیدیم آیا منزل دکتر فرنگی را میدانند یکی هم جواب نداد و دایم براین قسم اگر گفت که بتلگرافخانه بروم و از آنجا نشانه خانه دکتر را استعلام نمایم اول از بازار که بجهت ... رد شدیم و بعد بمیدانی رسیدیم پس از آن از بعضی کوچه‌های ممنوع عبور نموده و بتلگرافخانه وارد شدیم و یکی از اجزاء آنجا عهده گرفت که ما را بخانه دکتر برساند .

(آفتاب علم)
(مقصود از کُسترم است)

بقول ایرانیها آفتاب علم خیلی متعجب شد از ورود دکتر فرانسوی و نهایت مسرت را حاصل نموده و مرا اکرام کرد که بنا در جای دیگری منزل نکنید بغیر از خانهٔ من و نوکرش را بتلگرافخانه فرستاد تا همراهان و بارهای مرا بیاورد دکتر اطاق بزرگی را خالی نموده بما تفویض کرده و آنچه را داشتیم در آن گذاردیم و چون تخت خواب نداشت شب را روی قالیهای اطاق پذیرایش خوابیدیم این خانه بسبک خانهٔ ایرانیها ساخته شده و من اجازه گرفتم که نقشه آنرا بردارم .

کرمانشاه و بیستون که در سمت شمال آن واقع است نیز از حاکم‌نشین کردستان ایران محسوب میشوند و کرمانشاه روی نشیب تپه قرار گرفته که بواسطه چندین شعبه قراسو مشروب میگردد کوه و دشت اینجاها حاصلخیز است و گلیها غله و تنباکو و پنبه در اینجاها کشت و زرع میشود مراتع و علفهای کوهستانی کرمانشاه برای گاو و گوسفند شهره و شهرتر از سایر نقاط ایران است بعقیده بعضی این شهر را سلطانی موسوم بکرمان بنا کرده و اسم خود را بآن داده است برخی دیگر چنین میگویند که شاپور ثانی در قرن چهارم مسیحی این شهر را بنا نهاده است در سنه ۱۲۲۳ مسیحی نادرشاه برای این شهر برج و باروئی ترتیب داده ولی اکنون تمام برجها ریخته و اثری از دیوارها مرئی نیست در سال ۱۲۳۹ هجری فتحعلی شاه طاب ثراه حکومت اینجا را بفرزند خود محمد علی میرزا تفویض فرموده و این شاهزاده بامید اینکه بعد از پدر به اریکه سلطنت جلوس نماید با مردم بطور خوشی سلوک کرده و جذب قلوب نموده بدبختانه این شاهزاده قبل از پدر تاجدار خود دار فانی را وداع کرده و حکومت کرمانشاه بدست امیر محمد علی میرزا که مردی بیسواد و حریص بود افتاده درجهٔ ظلم را بحدی رسانید که مافوق نداشت بر ولایات مزبوره افسرده گردید اغلب سکنه هجرت نمودند .

ناصرالدین شاه پس از جلوس خود حکومت این ولایت را بعموی خود شاهزاده عمادالدوله توکل فرمود و این شاهزاده حکومتی در کمال نظم و عدالت نموده تجارت و صنعت از دوباره رواج و رونق یافت و مالیات گزاف را تخفیف داد .

شهر کرمانشاه بیش از سی هزار جمعیت دارد و اغلب آنها در طلا و نقره کار میکنند و در زرگری استاد
در قسمتها قالی میبافند که بسیار خوش نقش و ممتاز هستند و همچنین پارچه‌های کوچک ابریشمی میبافند که با حریر انگلیسی
و قند مارسیل برابری میکنند .

دیگر ما را بعمارت حاکم که در میدان نو واقع و تلگرافخانه انگلیس نیز بآنجا بود راهنمائی نمود تلگرافچی آنجا
بزبان انگلیسی تکلم میکرد و ما را بر بام تلگرافخانه برده و از آنجا جمیع شهر و حوالی آنرا دیدیم میدان آنجا جمعیت
و دور اطراف آن قهوه‌خانه‌هائی هستند که دیوار آنها را منقش نموده‌اند .

از دو طرف دست چپ کوه طولانی بیستون دیده میشود که منتهی بتخته سنگ بیستون میگردد و این کوه
عظیم که اکنون بواسطه غروب آفتاب رنگ گلی پیدا کرده در آخر حلقه کوهستانی واقع است که از آب قراسو مشروب میشود
در ضلع جنوبی این میدان طرف دست راست عمارت مختصری است که از بام سایر خانه‌ها مرتفعتر است و نقاشیهای
بی‌سلیقه بر در و دیوار آن نموده‌اند هر روز حوالی غروب آفتاب پنج شش نقاره‌چی بالای آن میروند
و از جانب مردم بخورشید که در حین پنهان شدن است اظهار تأسف میکنند و اشتیاق مردم را به
دوباره دیدن او ابراز مینمایند اول نقاره میزنند و بعد طبل بزرگی را بصدا در آورده
چند دقیقه ساکت میشوند و پس از آن سرنا میزنند و بالآخره هر سه چهار اسباب با هم بصدا میآورند
و شیپورهای مستقیمی که موسوم اند به کرنا نیز صدای خود را با اینها مخلوط میکنند عاقبت این ساز و نوا
قطع میشود و با کرنا سه تا از دیگری میکنند و نوبتی شلیک کرده آخرین اشعه شمس از نظر معدوم میگردد از آن وقت
چند نفر سرباز برای حاکم قشام میزنند .

روز بعد شروع شد و اگر ما فرنگیها هنوز در تقویم نوامبر هستیم اهالی مشرق زمین عثمانیها و ایرانیها در شهر
میباشند این حساب مشرق زمین کمتر ما را اول زده است چون بحساب خودمان حساب کرده ایم یک ماه
عقب افتاده ایم .

خیلی دیر بود و الا از آقا حسن متوسل که یکی از رجال کرمانشاه است و حکام اغلب از او تملق میکنند

دیدن میکردیم این شخص در موقع لزوم از جانب دول خارجی که قنسول ندارند وکالت دارد و مسیو برنی
در باب چند کلمه سفارش نوشته است و اگر گذشته ام از راه محبت و بوطنی اصرار ما را بمنزل خود دعوت
نموده بود و یقیناً آقا حسن باکمال میل از ما پذیرائی مینمود .

چون بخانه مراجعت کردیم در ضمن صحبت برای دکتر نقل کردم که در بین راه از مترجم خود چند دفعه خوردم
و پرسیدم آیا فی الواقع میشنوی که تیه ازین شخص هر چه که خودش میگوید راضی بوده است با خبر معلوم شد که
مستوفی بهیچ از او رضایت نداشته و پس از شاه به جهت تنقیب عذرش را خواسته است .

کردهای ایالات کرمانشاه ملایم و خوش خلق اند و غروره ساکنند علی الحق میباشند و بعضی قسمتها با یهودیان
مخلوط شده اند و این یهودیان منشعب از آنها هستند چنانچه در بعضی سفرها دیگر هم دیده است که این یهودیان
زنهای خود را مستور و پنهان میدارند و حال آنکه کردها ابداً زنها را آزاد میگذارند .

زنهای کرد چادر و چاقچور ندارند و لباس غریبی میپوشند بعضی از آنها شلیته قرمز و پیراهن بلند در بر دارند و دیگر
از زیر آنها خبر دارم که چیزی پوشیده اند .

برای مشغولیات شب دکتر هم بعضی مطالب مفیده جهت بیان میفرمود که یادداشتهای مرا در باب زندگانی
کردها کامل نمود مختصر آنها ذیلاً نگاشته میشود :

قریه هوفریل که در راه بیستون واقع است در سلسله قراهای کردستان است و معرفت آن شخص را از دکتر
سایر دهات مستغنی مینماید .

این قریه مشتمل است بر دویست و پنجاه خانه و هشتاد و دو بنگاه که اغلب آنها شیعه هستند و متعلق به قبایل کرندی
و کوران و کلهر و ایلیات قدیمی کردی شده اند .

مال و حشم آنها عبارت است از سیصد مادیان و شتر و هزار و سیصد پنجاه میش و بز و سیصد الاغ این حیوانات
اغلب روی تپه‌ها و مراتعی که متعلق بدولت است میچرند زمین زراعت آنجا وسعتی است که شصت زوج گاو با گاو
آهن چوبی آنرا شخم میزنند (تقریباً هر زوج گاو چهار الی پنج هکتار زمین را میشکافند) در روی این زمین

اول بخیه وار گندم میکارند و بعد قدری خود ریگ و کاهی پنبه بعمل میآورند .

گندم هر تخمی پنج تخم میدهد یکخروار گندم را دوازده قران و یکخروار جو را پانزده قران میفروشند

سال گذشته چهل و پنج من تریاک بدست آوردند هر من را هشت تومان فروختند .

این قریه نیز دارای باغات عدیده است که هر ساله مقدار اجناسی زردآلو و آلو و سیب و بادام و هلو

میدهند و صیفی کاری اینجاهم است زراعت سیب زمینی ([illegible]) و نخود و پیاز و باقله

و سیر و بادنجان و خربزه و کدو و هندوانه .

قریه هوزبل متعلق است بحاجی محمد علی که تبعه دولت عثمانی است و کردها او را از خاک خود بیرون کرده اند

و در عمل کرد محصول هر ساله یکباره هشتند این قرار داد برای رعایای بیچاره نهایت ظلم است و تمام

بفقر و مرض مبتلا هستند فی الواقع در این نواحی تسلط و اقتدار اغنیا خیلی باعث اضمحلال و پریشانی فقرا

و رعایا میباشد و بعوض اینکه در پرداختن مالیات حقوق ارباب رعیت کمک کنند و تخفیف دهند قطع به بار سنگین آنها

هر باری اضافه مینمایند .

بعضی از اغنیاء ملاکین این طرف صاحب املاک عدیده هستند و ایل کرمانشاه که مشتمل بر دویست و

پنجاه قریه است صد قریه آن آنها تعلق دارد و این مسئله مشکل بزرگی است که برای دولت ضررش

بسیار است .

حال قدری از وضع معاش و زندگانی داخلی سکنه اینجا شرح دهیم اطاقهای آنها از خشت و گل و در اطراف

صحن حیاط ساخته شده اند و انسان و حیوان در یک خانه بسر میبرند هر اطاقی دارای یک درب است و روشنائی

اطاق منحصر بهمان است و در میان اطاقها سوراخی حفر کرده اند که منبع اجاق نمود است و در بالای این سوراخ در سقف

اطاق روزنه قرار داده اند که بجای دودکش محسوب میشود اسبابهائی که در اطاق موجود هستند عبارت از

چند ظرف سفالی و یک گهواره و یک میخ چوبی که آن پشم میرسند و یک پارچه نمدی که در مقابل مدخل خانه

درب دیگری است که باصطبل میرود و در هنگام زمستان انسان و حیوان در آن زندگانی میکنند زیر این طویله خفت

و اغلب بواسطه بول حیوانات متعفن است من دو تا از این اطاقها را اندازه گرفتم در یکی از آنها (که سه متر و نیم

طول و سه متر عرض و دو متر ارتفاع داشت) یک مرد و دو زن و دو اولاد منزل داشتند و در دیگری که ۶ متر

طول و سه متر عرض و دو متر ارتفاع داشت) یک مرد با زن و دو اولاد و دختر و دو طفلش باضافه یک زوج

گاو و دو اولاد و چهار گوسفند منزل نموده بودند در فصل زمستان درجه کثافت زندگانی بیشتر شده و چندان ناراضی نیستند

بوده سوخت زمستان اهالی اینجا عبارت است از تپاله گاو و کرباکاه که ذخیره کرده خشک میکنند و در فصل سرما میسوزانند

(میدان عمومی کرمانشاه)



آب اینجا را بواسطه قناتی از کوه میآورند نظافت و پاکیزگی در کوچه و بازار ابداً نیست حیوانات مرده را بی قدم

بیرون قریه میاندازند و بعد از کلاغ و شغال و سگها آنها را میخورند و تمام میکنند فضولات قصابی را از قبیل خون

و روده و غیره در کوچه و جلو خانه ها میریزند و متعفن میشوند .

نان قوت غالب این قریه است و آنرا از گندم یا ارزن یا بلوط میپزند خمیر را پهن میکنند و روی صفحه فلزی انداخته میپزند

اما چون خمیر آن ور نیامده و خمیر آن ناقص است نان سنگین میشود و خوب تحلیل نمیرود و مردها در شبانه روز بیش از یکبار و ده آزار

نمیتوانند بخورند شیر گاو و بز را در ظروف مسی نگاه میدارند و چون نجاست از آن گریزانند .

اهالی این قسمت مرغ و تخم مرغ را منفور میشمارند و خودشان نیز آنرا نمیخورند و قاتوق آنها اغلب عبارت است از کدو و خیار و پیاز
و سبزی که با نان همراه آورده میخورند برنج مثل پلو غذائی است متبرک فقط در ایام عید میتوانند صرف نمایند هر روز در نیم
یک گوسفند ذبح میکنند که تقریبا هشت من گوشت دارد و هر خانواری بطور متوسط نیم من از آن برای هر نفری دیگه قسمت میشود
لباس مردهای اینجا عبارت است از یک پیراهن کوتاهی که تا ناف آنها میرسد و یک شلوار گشادی که اغلب نزدیک قوزک پا
تنگ شده است و یک قبای پشمی که دارای خطوط سفید و آبی یا قرمز و سفید است و روی آن شال یا کمربندی میبندند و بر
کمر دوارند و بر سر کلاهی از نمد میگذارند که کلاهی ترکی نیز کلاهی پیری است و اغلب دستمالی دور کلاه خود میپیچند .
زنها یک پیراهن کوتاه که تا پائین زانو ها میرسد در بر دارند و روی آن پیراهن بلند دیگری شبیه به پیراهنهای مصری پوشیده اند
و چادر قد بزرگی بر سر انداخته اند که شانه های آنها را نیز پوشانده است .

معلوم است تمام این مردم ژنده و پوشش کثیف و متعفن اند - و بوی فقر و پریشانی از آنها استشمام میشود اما با وجود
این کثافت و عدم حفظ صحت مرد و زن اینجا خوش ترکیب و قوی البنیه هستند و مخصوصا زنها خوش سیما و دلفریب
مردها سن بیست الی بیست و پنج سالگی زن میگیرند و دخترها ده و از ده سالگی شوهر مینمایند .

در دو قسمت وقتی حساب مردن اطفال را بطور دقت آوردم در قنات از هفت طفل که بدنیا آمده شش تای آنها قبل
از سن پنج سالگی مردند و در شهر کابل از شش طفل که متولد شده چهار طفل قبل از ده سالگی مردند .

دو سال است که در بعضی قسمتهای مختلفه چند مکتب مفتوح شده است از هر صد نفر اینجا طفل فقط چهار ده طفل مکتب میروند عوامی
بیسواد هیچکس یاد و از خدا است در هر قریه بیشتر دو از دو نفر میتوانند بخوانند و دو نفر میتوانند بنویسند
شهرهای بزرگ ایران از انواع تربیت از حیث علم و هوش و تربیت بهات کوچک مذکوره شبیه بلاد اعظم ایران
اشخاصی یافت میشوند که از درجه متوسط بالاتر اند و باعتقاد من نقیضشان ایرانیها از حیث ذکاوت و هوش بر تمامی ملل
ترجیح دارند و اگر ایرانیها در روزی بر من مجلل تمام مخارجشان را مصرف بودند مسئله تربیت در آنها زودتر و بهتر میکرد
حشمت‌شان بواسطه تعصب بیجا و ادراک ناقص مخالف عقاید جدید بوده اند .

۵ نوامبر

صبح بدیدن آقا حسن رفتم یک کلمه زبان فرانسه یا انگلیسی نمیدانست و صحبت بسیار مشکل بود بعلاوه اینکه یکدوم
هم همراه ما فارسی نمیدانست ولی نوکرش که اهل بلغارستان بود زبان ترکی حرف میزد و شنیدم حرفهای ما را
بزبان بلغاری برای نوکرش بیان میکرد و او بفارسی ترجمه میشود .

آقا حسن با کمال مهربانی درشکه اش را بما واگذاشت که امروز بعد از ظهر بتماشای غارهای تخت لبستان برویم
و امشب هم ما را بشام دعوت نمود .

امروز جمعه است و عید مسلمانان است جمیع دکاکین و بازارها بسته اند و چیزی را نشنوانیم ببینیم .

یکساعت بعد از ظهر براه افتادیم و بسمت دروازه شهر حرکت نمودیم تا بیرون دروازه درشکه آقا حسن را
پیدا کنیم و سوار شویم چون کوچه های این شهر باریک اند درشکه در شهر نمیتواند داخل شود .
این درشکه دو کوروکه و انگلیسی است و معلوم نیست چطور باینجا آورده اند خلاصه چهار اسب بان بسته اند و چون
اسبهای اینجا بار نداده اند چهار ... دارند و دو نفر سوار بر اسبها شده اند و عجب راست بر تنه میرانند
جاده از رود گذشته و بعضی جنگلهای کوچک اینجا میوه دار میگذرد .

درشکه چیها از راندن درشکه خیال اطلاعی نداشتند و چون نهر آبی رسیدیم اسبها را باز کرده و اول
آنها را از آب گذراندند و بعد درشکه را عبور دادند و مجددا اسبها را بدرشکه بستند .
رسیدیم به رود خانه قارا سو و باید از کنار آب رد این رود خانه عریض است و جریان آب آن خیلی سریع است
عبور از آن مشکل است و البته در فصل بهار امکان ندارد بالاخره داخل آب شدیم و چون دیدیم آب از ته
درشکه داخل آن شد قدری وحشت کردیم و عاقبت بجائی رسید که آب تا نشیمن گاه نشسته بودیم
بالا آمد در کنار رود خانه عمارت باشکوهی نمایان است که متعلق بعماد الدوله حاکم کرمانشاه (نوه فتحعلی شاه)
بنا کرده و بعد آنرا خراب نموده است باغ آن دارای اشجار بسیار خوب و دیوار محکمی دور آن کشیده اند درب
دروازه آن برج بزرگ مقابل رود خانه است و کلاه فرنگی ساخته اند این عمارت بسیار عالی و وسیع است و بواسطه

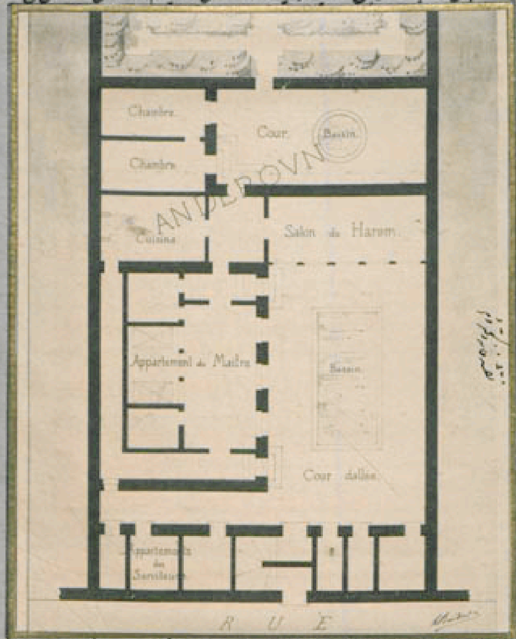
چهار برجی که در چهار زاویهٔ آن است شبیه قصر است و بیحاج خانه از قبیل مطبخ و نارنجستان و حمام و مسجد هم

در آن جمع شده افسوس که عمارتش اکنون خراب است و بخشش که ... کارگاه اهالی کرمانشاه شده .

عماد الدوله از این عمارت راه عمده دروی ساخته که از قصر شاه آباد و بیستون گذرد و تا پای تخت سنگهای نقش بستان

میرسد و در آنجا نیز عمارت مختصری جهت اقامت خود در فصل تابستان بنا کرده است .

آن راه سابق از ابتدای باغ عماد ... مشجر و سیاه بوده است ولی فعلاً در این ایام درختهای قطعه اول آن خشک شده



و نابود شده اند اما قسمت ثانی هنوز در دو طرف دارای دو ردیف درختهای بید است .

در منتهی الیه خیابان از درشکه پیاده شدیم و بدریاچه مخصوصی رسیدیم که تقریباً بر ضلع آن چهار متر بود

در پای کوه با سنگ آهک آن را ساخته بوده اند و از چشمه‌هائی که در آن آب وارد شده و بعد از فرط لبریز

میکرد و میدید با دو آن بواسطهٔ جوی مخصوصی به رود خانه میرفت .

دیوارهای دریاچه ... و آب کمی دارد و چون ... سنگ در آن ... نیمه پر شده ... که بیست

ارگنار

از کنار دریاچه که مقابل تخت سنگ است مجموع حجاریها و غارها نمایان شده و سمت طرفی دارای حجاریهای مقعر ... است

یک سر ستون یونانی و یک مجسمه نیمهٔ ... در طرفین یک کوهی سنگی ... افتاده اند و از این نقطه ما عکس عمومی حجاریها بر داشتیم

تفصیل علی این غارها را از راپورت مسیو فلاندن و مسیو کست استخراج نمودم ... صحت ... لازم تجدید

خودم نتوانم بنویسم و گرنه عکسهای آن برای فهمیدن آن کمک خوبی باشند .

این دو غار که قطار آنها مساوی نیستند ... بزرگ کوی حفر شده اند که از یک تخت سنگ آهکی خاکستری

رنگی تشکیل شده و هیچ گیاهی در آن نتوانسته است بروید .

سر در غار بزرگ که از حجاریها مزین شده و طاقی دارد بشکل گل و بته که در طرفین منتهی به نوار مواجی میشود و در بالای

این طاق شکل ماه و ستاره ایست که از دو نیز چند نوار خارج میکنند و در طرفین بالهای ... دیده میشود

که دستهای این ... ماه و ستاره را در ... گرفته اند ... و نیز از دست دیگر جامی

ملو از میوه ... صورت این ملکها ظاهر است و لباس مواجی پوشیده اند و گیسوهای حلقه حلقه آنها

بواسطهٔ نواری نگاه داشته شده است .

وضع و ترکیب این حجاریها من حیث المجموع شباهت تامی بکارهای یونانی دارد - در سمت چپ قدری از

تخت سنگ شکسته شده و در حین افتادن قسمت عمده از طاق و شکل ملک سمت چپ را از میان برده است

در جنس تختانی بر طرف مثل ساخته و بته هستند که منتهی به دسته گلی میکرده .

جنس داخلی این غار نیز از حجاریها مزین شده اند در یک فضای ... که بواسطه دو ستون شبیه ...

حامل شده و بدون قاعده است و دارای سرستونهای گل و بته دار میباشد .

مجسمه اسب سواری نصب کرده اند که بطور برجسته قرار گرفته ولی از عقب دیوار چسبیده است .

سر این سوار از کلاه خود پوشیده شده است و زره هم بآن چسبیده که صورت و جزء اعلای بدن

سوار را مستور نموده است و زیر آن قطعه ایست که تا پاها پائین آمده و دارای زینتهای بسیار ظریف است

روی شانه راست این مرد زرهی نیمه شکسته کرده و دستی که او را گرفته بوده نیز شکسته است

در دست چپ این سوار سپری قرار داده اند و در دست راست صدقی مطوّر شیپ آویزان کرده اند
اسب این سوار قصیر القامه و قوی هیکل و گردن و سینه آن چهار آینه مرکب از تنیده های کوچک زنجیر دار
بسته اند ساقهای اسب برهنه است و بروی پای چپ ایستاده و دست پای راست و منتهی الیه تحتانی
دم اسب با زین پای سوار گشته و پیچیده اند .
صنعت ممیزه این حجاری مثل سایر کارهای ایرانی عبارت است از حجاری بزرگ جلوه که مقابل چشم بزرگ نگاه

(تصویر زنهای لرستان)



و دقت فراوان کرده اند مثلا در این حجاری با چه ظرافت و دقت دم اسب را ساخته و حلقه های زره را
چطور بخوبی نموده و پرهای تیرها را در صندوق بچه پاکیزگی ظاهر کرده و جزئیات چهار آینه سینه اسب را
در کمال مهارت درست کرده اند ولی ساقها و پاهای اسب را بالعکس خیلی ساده ساخته اند .
این مجسمه اسب سوار سبب شده است که این محل را تخت رستم نیز بنامند در بالای این مجسمه در روی صفحه که مشرف
بر فضای مربع است سه شکل مختلف القامه واقع اند و آن صورتیکه در وسط است بواسطه بالا بودن و

هیکلش با وقارتر است که پادشاه باشد علاوه بر این چون کلاه و دستار و بالای کلاه آمده و پایین کلاه
دو نوار که علامت سلطنت میباشند آویخته اند نیز دلیل بر پادشاه بودن او میباشند گیسوی طویل و حلقه
حلقه اش روی کتفش ریخته و لباس بلندش دارای مرواریدهای درشت است کمربندی مزین از
مرواریدهای کوچکتر بمیان بسته است کمربند دیگری شمشیری حمایل کرده که دسته آنرا بدست چپ گرفته
و غلاف آن منبت مزین از جواهر آلات است پاهایش از شلوار گشادی بیرون آمده و دست راستش تاج
مرواریدی تحفه کرده که آن تاج را شخص طرف دست چپ نگاه داشته است .
این شخص لباس ساده تری در بر دارد و شنلی روی دوش انداخته است و در دست چپش نوراهی است
که گویا سابق عصائی بدست داشته .
مجسمه دست چپ بزرگتر است و صورتش خورد گردیده و از آنچه از او باقی مانده و لباسی که بر بدن دارد
بایست حدس زد که مجسمه زنی باشد بسر او تاجی دارد که از زیر آن گیسوی بلندی آویخته و بر روی آن
گره کوچکی از مرواریدها قرار گرفته است چینهای شنل عریضی که دور تا دور آن مروارید دوخته اند روی
لباس بلند و گشاد دیگری افتاده اند و چنانچه در مجلسهای سر در مشاهده شد این وضع شبیه بسبک یونانی است
این شخص بدست یک گل گرفته است و دولچه بدست چپ او است سرنگون است و مثل اینست که از او
آب میریزد و دو نوار دست است یا او گرفته و از او نوار چینی آویخته است .
در دیوارهای طرفین این اطاق دو صفحه بزرگ سنگی هستند که صورت شکارگاه در آنها نموده شده
در سمت چپ پارکی است که زمین با طاقی احاطه کرده و در آن نباتات بحری و اقسام ماهیان و اردک ها
دیده میشود و چندین گراز از افقهای زرنیق شده عقب کرده اند و شخصی که در وسط ایستاده با تیر و کمان
ایستاده و چند دانه از آنها را صید نموده است و قایقهای متعدده دیده میشود که حامل نسوان میباشند
جزئیات حیوان و نبات را در منتهای دقت و ظرافت ساخته اند اگر بگوییم تحمل و صلابت سنگ برای آن
نازک کاریها به حجار کمک کرده اند از صبر و حوصله و تحمل ... هم تمام کارهای ... که

مزور ایام و کلمات خوب چند از آن ضایع شده و چه خواهیم گفت .

سنگی که مقابل سنگ سابق الذکر است شکار گوزن را نموده است جمیع حجاریهای این حجاری بزحمت بیک گچ
باتمام رسیده اند و چند دانه از آنها را فقط با تیشه کنده اند و میتوان حدس زد که حادثهٔ مانع
اختتام این کار شده است .

بعقیده ایرانیها این حجاریها متعلق بخسرو پرویز پادشاه ساسانی هستند و شخصی که بالای سر سوار ایستاده

(تصویر آقا حسن)



حجاری شده از خسرو و شیرین دفترها که بدست شخص اخیر جمیع حجاریهای این غار شده است چون
از روی خیانت به زن پادشاه خود عشق ورزی نموده برای تملق و خوش آیند شاه در همگان منزل اخیر حکاکی
برای هنگام شکار او ترتیب داده است .

در پهلوی این غار غار کوچکتر دیگری هست که با آن رابطه ندارد و صورت آن حجاری کرده اند که
از حیثیت وضع و لباس چندان تفاوتی ندارند و هردو دست را بدسته شمشیر گرفته و بچشم تاج فلزی

برسر گذارده اند ریش و موی آنها مجعد است و لباس ایشان مرکب است از یک قبای کوتاهی که روی آن
کمربندی بسته اند و یک شلوار گشادی که چینهای زیاد دارد این حجاریها از حجاریهای غار اولی خیلی بهترند
و در هر طرف آنها کتیبه بزبان پهلوی موجود است که میسیو ساسی ترجمه نموده و گفته است که صورت طرف
راست تصویر شاپور دویم پسر هرمز است و صورت طرف چپ بهرام ابن شاپور میباشد .

نزدیک این غار در یک پرتگاه همین سنگ تخته‌های مربع دیگری است که در او شکل سه نفر ایستاده و یک نفر
زیر قدم آنها خوابیده حجاری کرده اند این هیئت اجتماع مثل این است که صورت دست داده‌اند
بنابر اینکه در باب یک دشمن مغلوبی با یکدیگر متحد میشوند .

صورتیکه در سمت چپ است علامت مذهبی بغبغه پیاله و بر سرش در میان خورشید بزرگی قرار گرفته است
آلتی بدست دارد که معلوم نیست چیست و با پایش از روی گلی گذارده است و مطابق صفاتیکه برای میتوس نوشته اند
این شخص باید زردشت باشد پارسیان که هنوز معتقد بمذهب قدیم خود هستند میگویند که زردشت ... دستی
از نور ظاهر میکرده اند .

این حجاری چندان برجستگی ندارد و از جمیع حجاریهای طاق بستان ناقص تر است .

بپهلوی این غارها عمارت کوچکی است که عماد الدوله حاکم بنا کرده است و برای شخصی که در فصل تابستان
اینجا منزل کند خیلی مطبوع و با صفا است اطاقهای آن از روی قاعده ساخته شده و خوش هوا هستند
و از وسط تخت سنگی که در وسط عمارت است چشمهٔ آبی جاریست .

از همان راهی که آمده بودیم بکرمانشاه مراجعت کردیم و با درشکه زحمت زیادی کشیدیم تا داخل کوچه‌ها شویم
خلاصه بهر طور بود تا میدان شهر سواره آمدیم و از آنجا پیاده گشته بمنزل آقا حسن رفتیم .

آقا حسن ما را در اطاق شخصی خود که اطاق مربع بزرگی بود و قالیهای قیمتی داشت احضار نمود خودش
روی زمین نشسته بود و هرچه کاغذ و لوازم تحریر داشت روی منبری در جلو او گذارده بود و
پسرش که وجیه و خوش بنیه بود و تقریباً سی سال داشت با رفاقت و همراهی مینمود و در روی ...

mais, à en juger par ce qui reste et par les vêtements qu'elle porte, on doit penser qu'elle représente une femme; sa tête, couverte d'une calotte d'où s'échappe une longue chevelure, est surmontée d'une petite sphère formée de perles. Les plis d'un large manteau bordé de perles tombent sur une robe ample et traînante; cet ajustement a quelque chose du style grec observé pour les génies de la façade; ce personnage tient une urne de chaque main; celle qui est dans la main gauche est renversée et semble laisser couler de l'eau; la main droite en tient, au-dessus de l'épaule, une autre de laquelle pend une large banderole.

Sur les parois latérales de cette salle, deux grands cadres représentant des chasses. A gauche on voit un parc qui entoure un marécage indiqué par des plantes aquatiques, des poissons et des canards; une multitude de sangliers, traquée par des éléphants montés, tombe sous les coups d'un personnage armé d'un arc et placé au centre du tableau. Dans plusieurs barques se voient d'autres personnages qui semblent être des femmes. Les plus petits détails des animaux ou des personnages sont traités avec une finesse inouïe. Si la dureté du rocher a secondé l'artiste pour rendre avec délicatesse des détails infinis, on est étonné de sa patience et de la perfection des instruments qu'il lui a fallu employer pour achever un travail que le temps et les intempéries de l'air n'ont pas trop altéré.

Le cadre qui fait face au précédent renferme une chasse au cerf. Toutes les parties de ce bas-relief ne sont pas également bien terminées, plusieurs ne sont que dégrossies, ce qui fait penser que quelque événement aura empêché de terminer ce monument.

Au dire des Persans, ces sculptures se rapportent au monarque sassanide, Khosro-Parviz. Dans le groupe qui surmonte le cavalier, il faut voir, selon eux, Kosro, la princesse Shirin et le vizir Ferhad, au ciseau duquel seraient dus les bas-reliefs et les sculptures de la grotte; dans son criminel amour pour la maîtresse de son roi, il aurait voulu lui plaire en créant là un lieu de repos pendant la chasse.

A côté de cette grotte s'en trouve une seconde plus petite et sans aucune liaison avec elle. Deux figures y sont gravées, différant peu de pose et de costume : elles ont les deux mains appuyées sur la poignée de leurs épées et sont coiffées d'une espèce de tiare. Leur barbe et leurs cheveux sont frisés. Leurs vêtements se composent d'une veste serrée par une ceinture passant sous les bras et d'un large pantalon formant beaucoup de plis. Ces sculptures sont beaucoup inférieures à celles de la

باغچه دو در نرفته با خانم کتاب لغت فارسی با انگلیسی ملکه که صحبت میکردیم منتظر شام بودیم چای و قهوه و شربت

بعوض شستی صرف شد .

از پله های کوچکی بالا رفتیم و باطاقی وارد شدیم که فوق اطاقها بود دیوار ها چیده بود در آن چند لیوانکه گذارده

بودند چون در خانه مشغول تهیه شام زن میرزا خان بیت برای ما ناگوار است .

خلاصه نگفته و غلط قدری صحبت داشتیم بعد او خوراکهایی را که جهت ما آورده بودند اگر بخواهم شرح دهم باعث

(غارهای طاق بستان)



GROTTES DE TAKT-I-BOSTAN.

طول کلام است اول سوپ آوردند که تا بحال ندیده بودم و فقط تخم مرغ را در آن شناختم بعد برنج

باشکال مختلفه بعضی برنج بود دو دو برنج سرخ شده و برنج جوشیده و مرغ گوشت با برنج و کتلت برنج وا

وجوجه برنج دار حاضر نمودند و شربت و باعجارت بود از شربت که در تنگ یخچه بودند و شیره و بهترین [illegible] برای

شراب شفقی نیز آورده بودند که مشغول خوردند این جانب دوست دارد که بعد از شام قهوه و چای و

آلات برای تحلیل غذا آوردند و زود به منزل حرکت نمودیم .

آقاجان

آقا حسن ذیب پیشخدمت سفارش کرده است که فردا صبح برای ما اسب چاپاری بیاورند.

حساب قاطرچی‌ها را پرداختیم و این وضع سفر را اگرچه خسته کننده‌تر و گرانتر است بر آن ترجیح دادیم

۷ نوامبر

بارهای خود را کم کردیم و فقط اسباب‌های بسیار لازم برداشتیم که زودتر بطهران برسیم و یک قاطر برای بارها کافی است و دسته ما عبارت است از پنج اسب و چهار سوار یعنی مادام و من و نوکران

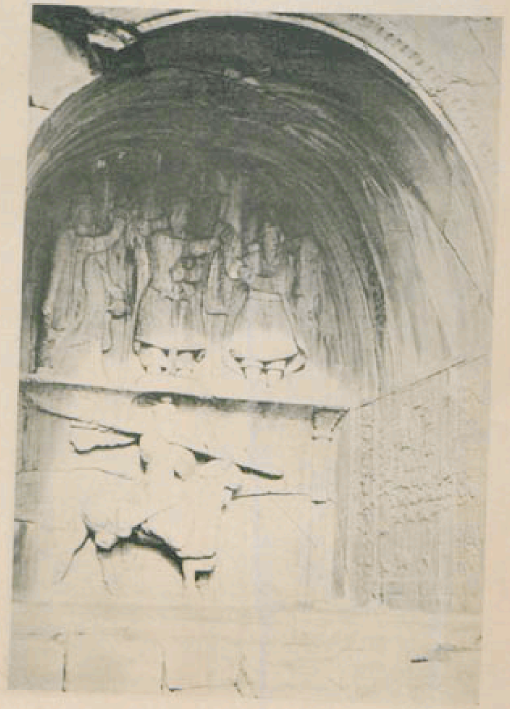
(غار بزرگ طاق بستان)

و چاپاری نظم و ترتیب با آسانتر است در فاصله سه ساعت و نیم هفت فرسخ راه پیمودیم.

چون به بیستون رسیدیم اسب‌ها خسته بودند و خواستیم آنها را عوض کنیم رئیس پست در دادن تأمل داشت ولی چون سفارشنامه‌های ما را رؤیت نمود اطاعت کرد.

بنگاه اینکه نوکران مواظب عوض کردن مالها بودند ما با مادام بتماشای کتیبه‌ها و حجاری‌های برجسته معروف بافغان هستیم.

première grotte. De chaque côté se trouve une inscription pehlvi traduite



LA GRANDE GROTTE DE TAKT-I-BOSTAN.

par M. de Sacy, et qui nous apprend que la figure de droite représente le

راولینسن اول کسی است که جهت کاشت از کتیبه با تیراکه در سنگ حجاری شده و آنقدر مرتفع است

که غیر سیاحان از آن چشم پوشیده اند برداشت .

این کتیبه روی تخته سنگی نقش شده که چهل متر طول و سی متر عرض دارد و بست و بلندیهای آن از اول

سازوج مخصوصی هموار کرده و سطح آن را از رنگ زرد لعاب سیلیسی پوشانده بوده تا سنگ محفوظ بماند

این کتیبه مشتمل است بر هزار سطر که در سه ستون حجاری شده اند و عمال بزرگ داریوش شاه با الاقدو قیستیکه

(تصویر شاهزاده ایرانی)



از بابل برگشته بخطوط میخی و بسه زبان مختلف شرح داده اند و از روی همین کتیبه بوده است که گروتفند

و بورنوف حروف میخی را توانسته اند منکشف نمایند .

متن کتیبه از جهة بابت مطالب تاریخی مزیت مطابق است یک کتیبه یونانی دیگری که پایین آن چند

حجاری برجسته بوده و نقشهای آن ضایع گشته اند بواسطه حاجی علیخان حاکم ناقص شده است این معنی که

یک قسمتی از سنگ اگر روی آن کتیبه بوده حکم کرده کنده اند و صاف نموده روی آن کتیبه دیگری

بخط

بخط عربی جدید حجاری کرده اند .

در چند سطری که از کتیبه قدیم باقی مانده و اسم گزارت فرمان فرما را دوباره یافته اند .

اما در باب کتیبه سیمرامیس بحروف آشوری که دیودور از آن ذکر کرده اثری از آن باقی نیست .

حجاریهای برجسته ضایع شده اند و مختصرین آنها پادشاهی را می نماید که نه نفر دست بسته و غل بگردن

بگردن عقب آن هستند بالای سر هر یک از این نفر کتیبه کوچکی بحروف میخی حجاری کرده اند و در پایین

(کتیبه های بی ستون)



پای آنها نیز چندین کتیبه موجود است .

بچاپارخانه مراجعت کردیم نداریک حرکت هیچ مهابت فرز و در اوقات عملی و تغیرات اصطبل بوده

که با رئیس پست تعدد کفایت اسب نداشت بجهة اینکه برای بار و سواری بود آن اسبهای

سابق را آورده اند .

بعض جنگلها پشت کوه رسیدیم و از خرابه‌های شهر قدیم که سابق در این مکان بوده گذشتیم بواسطهٔ پلی
کهنه و مانده واشت از رودخانهٔ کاماساب عبور نمودیم کنارهای این رودخانه بسیار است علفهای
بحری و خیار زهره روییده و فلکهای متعدده در میان آنها دیده میشوند .

تا چشم کار میکند جنگل عقب جنگل قرار گرفته است و روی تپه که در وسط جنگل منفرد او واقع شده جلوه دارد
کاروانسرائی بطور شکوه نمایان است آفتاب که او را روشن نموده بر شیب تپه سایه انداخته است
حرکت ما سریع است و از پهلوی رودخانه که در میان این جنگل وسیع بطور مارپیچ جاری است
عبور مینمائیم و بفاصله‌گی افق بواسطهٔ کوههای مرتفعه برف از سر دو شده است این کوهها
از انشعابات کوه الوند میباشند .

حرکت ما بطی شد و رودخانه منتهی به تخته سنگهائی گردید که از روی آنها با کمال زحمت باید عبور نمائیم
و معبر دارا و معمولی همین است تخته سنگ بواسطهٔ عبور و مرور قافله‌ها صاف شده و لغزنده
گردیده است خلاصه پس از پیمودن این راه سخت و پرخطر بجلگه وارد شدیم که اطراف آن مزارع سبز
و کرچک و خشخاش بود و در نزدیک شدیم بصحنه که از دور بشکل گنبد سبزی نمودار بود و بالاخره
در پنج ساعتی بانجا وارد گردیدیم در صورتیکه گردش و حرکت خود را در پای بیستون بحساب نیاوریم .
از صبح تا بحال هفتاد و نه کیلومتر راه را در مدت هفت ساعت پیموده‌ایم و ساعتی دو فرسخ
حرکت کردن منتهی سرعتی است که با اسب میتوان رفت .

صفات دهات در صحنه جمع‌اند در طرفین راه باغات اشجار میوه‌دار از همه قسم موجود اند و مخصوصا
درختهای گردو بسیار باشکوه و بالای سایر اشجار قرار گرفته‌اند نهرهای عدیده از روی سنگریزه‌ها
جاری و جوار را خنک کرده‌اند .

وارد قریه شدیم و اولین بنای آنجا کاروانسرای بزرگی بود که قطار اسب و انواع دواب و قاطر بدون لجام
و پالان گرد و غبار آلوده از در بیرون خارج شدند و جنب طول آنها اجلی که بایست آب بنوشند برده

چاپارخانه در منتهی الیه دیگر قریه واقع است و از دور با خانه‌هائی که بر بسیار بالای آنها مشرف است دیده میشود
شب را در آنجا بسر بردیم .

۸ نوامبر

روزها کوتاه شده از شش ساعت بعد از نصف شب از صحنه بیرون آمدیم و تازه هوا میخواهد روشن شود
از قرار معلوم قسمت اول راه امروز ما مشکل و خطرناک است و بایست از میان سنگها و گردنه‌ها



و تپه‌ها که سارقین در آنها پنهان و منتظر کاروان اند عبور کنیم .
الحمد لله گرفتار دزد نشدیم ولی خیابانی قبل از رسیدن بمنزل اسبی که بار داشت از بالای سنگی بگودال عمیقی
افتاد و قاب و شیشه و سنگی که بار بسته بودند هزار پاره شدند بار آن چندان ضرری نرسید
ولی نتوانستند بار را از روی حیوان بلند کنند و چاپارچی و نوکران از طرفین بار را با دست گرفتند
و پیاده و آهسته شروع بحرکت نمودند ما هم قدری زود تر بچاپارخانه رفتیم که اسباب را جمع کنند

و در وقت رسیدن دیگر معطلی نداشته باشیم تخمین زده بودن را ببازار فرستادیم تا تنگ
و طناب خریداری نماید .

خیلی میل داشتیم که بقیه معبد مشهور دیان را که مسیو فلاندن ذکر کرده تماشا کنیم ولی اوتینگر که
سیاحت میکرده نصف این معبد بزمین فرو رفته بوده است و اکنون از معبدی از او باقی نمانده
و در زیر یکی از محلات شهر مدفون گردیده است .

یک ساعت قبل از ظهر از کنگاور بیرون آمدیم و در روی شیب جنوب شرقی یک تپه خشک و بی علفی
که مشرف بر جلگه بود حرکت نمودیم بعد از یک تنگنای مابین دو سنگ گذشته بجلگه دیگری رسیدیم
که در منتهی الیه آن اسدآباد نمایان بود .

دهات متعدده از این جلگه مزروع و حاصل خیز عبور میکند و چندین دهکده مخروبه در این جلگه هستند که
هر یک دارای چند خانه و مسکن چوپانها و زارعین میباشند سگها چون ما را می بینند با کمال غضب
هو هو میکنند یکی از این دهکده ها که موسوم به شیدرآباد بوده است اکنون مخروبه و خالی است
سابق دیوار گلی دندانه داری داشته است و در وسط روی یک تپه یک مسجد محکم خشت و گلی ساخته بوده است
تمام این بناها از حرارت آفتاب سست شده و بعد بواسطه باران ریخته اند و تا چند سال دیگر با خاک
یکسان خواهند شد .

سه ساعت و نیم بعد از ظهر وارد اسدآباد شدیم و دوباره اسب خواستیم چون با همدان
بیست و شش کیلومتر بیشتر فاصله نداریم میخواستیم امشب را بانجا برسیم .

چهار ساعت از ظهر گذشته از اسدآباد بیرون آمدیم این منزل طویل نیست ولی سخت و مشکل است بابت
از یکی از شعب عمده کوه الوند بالا رویم کوه در بالای شهر بطور عمودی ایستاده و تا آن تنگ و تند است
و در قله آن چشم انداز خوبی دارد و اگر هوا صاف بود کنگاور را هم میتوانستیم ببینیم ولی هوا که در وقت
حرکت از اسدآباد تاریک و تیره شده اکنون تیره تر گردیده است .

باران و باد با تاریکی شب مجتمع شده چیزی را نمی بینیم و حرکت بزودی دشوار شده است بودن دست
دار برای پیدا کردن مهمان و قاطرچی بجستجوی او رفته و من که بواسطه اسب یا بوهاشان بودم فانوس را
روشن کردم تا نقطه نشانه درست شد بالاخره بودن آمد اسب که در دست گرفته و مجدداً براه افتادیم
قاطرچی هادی راه است و مهمان بواسطه بودن میرفتم من در عقب اسب بارها راه می رانیم و نقره او هم هستیم

(بازار همدان)



یک ساعت و نیم قبل از نصف شب بدروازه همدان رسیدیم آنجا از سمت شرقی داخل
شدیم و بواسطه شهر چاپارخانه از طرف مغرب وارد گردیدیم .
از وسط شهر که بر محلات آن بواسطه دروازه ها بسته بوده و چند مرتبه بازار گشتیم آنها را

می کشیدند عبور کردیم و جلو دروازه بمقداری گفتگو و معطلی داشتیم تا باز کنند
دیگر دروازه بانها مخصوصاً گفت تا انعام مرا ایشان ندهید باز نخواهم کرد و چون انعام
گرفت در مقابل آن خواست و من هرچه داده بودم پس گرفته یکی از نکته ایجاد کردم

(تصویر کبابی)



و خواهش نمودم که ما را به چاپارخانه که در منتهی الیه دیگر شهر است هدایت نماید .
از دروازه خارج شدیم و بخواستیم از پل عبور کنیم (قاطرچی در عقب شخص راهنما و در جلو
ما بود و من در عقب او و بعد ما بقی و آخر همه بودوان) چهار نفر سرباز راه بر ما گرفتند و قاطرچی را

متعرض شدند

متعرض شدند یکی از آنها خود را بلجام اسب من انداخت پای مرا گرفت خواست مرا از زمین بلند کند با شلاق چنان بسرش
کوفتم که گیج شده افتاد و در این هنگام سه نفر دیگر نیز خواستند با کارد و قداره شکم قاطر را قطع کنند من با
طپانچه خود را بروی آنها آختم و چون ما را بزدل دیدند دور شدند ما گذشتیم بدون عقب ماندن و چهار
مدهوش است که هیچ از این دو خورده با خبر شد و من چون در دور ایستاده بودم دیگر ایستادم دیدم که
دو نفر را دیدم که میخواستند او را از روی اسب بزیر کشند بجانب آنها تاختم و ایشان فرار نمودند
خلاصه با کمال ترس و احتیاط از این محله گذشته و نصف شب به چاپارخانه وارد گشتیم رئیس چاپارخانه نواب
کاغذ سفارشنامه که آقا حسن برادر او نوشته بود خوب از ما پذیرائی کرد و تمام بارها را در اطاق نهاد
و آتش افروختیم امروز روز دوشنبه کیلومتر راه پیمودیم .

نوابه

هفت ساعت بعد از نصف شب بواسطه صدای گنجشکها که در طاق ما آمده بودند و از دیدن ما گویا تعجب کرده بودند
بیدار شدیم و چند کلمه بمسیو کاراپت برادر رئیس پست که زبان انگلیسی میدانست نوشتم و خواهش کردم
هرگاه کسی زبان فرانسه یا انگلیسی میداند برای ما بفرستید تا چند روزی که در شهر گردش میکنیم با ما همراه باشد
مسیو کاراپت علاوه بر کارهای نوشته در دواخلی که دارد معلم دبستان تربیت و از دولت
انگلیس وظیفه دارد که زبان آنها را باطفال بیاموزد و فضایل بریتانی کبیر را گوشزد مردم نماید
بنای همدان خیلی قدیم است و این شهر دارای ... اکباتان است که بانای
مملکت مدی معاصر بوده است .
هفتصد و هشتاد سال قبل از حضرت مسیح آرباسس فرمان فرمای مدی شورشی برپا کرده خواست
یکی از تحت اطاعت سلاطین آشور مستخلص شود به ساردناپال غالب شد و این شخص چون او بجانب
نینوا یافت خود را با عمارت و شهر آتش زد و آرباسس سلطان مقتدری شد پس از مرگ
آرباسس اهالی مدی خواستند بطور جمهوری حرکت کنند ولی آزادی آنها در مدت سی سال معایبی کرد

کرده بودند سلطان مقتدری انتخاب نمایند و یکی از قضات را که موسوم بوده به دیوسس بپادشاهی
برگزیدند این شخص کارها را نظم داد و قدرت دولت را زیاد نمود و در عمارت خود اکباتان (همدان) را بنا کرده
آنرا از هفت دیوار مرتفع محاط نمود و شهر را روی نقطه مرتفعی بنا نمود و چون سلطنت به فرورت
پسر دیوسس منتقل گردید سائوسدوشن پادشاه نینوا آنجا را متصرف شده و غارت نمود
بعد سیاکزار پسر فرورت که بر اریکه سلطنت جلوس کرد مجدداً آنجا را پس گرفت و نینوا را محاصره کرد

(مقبره استر و ماردوشه)



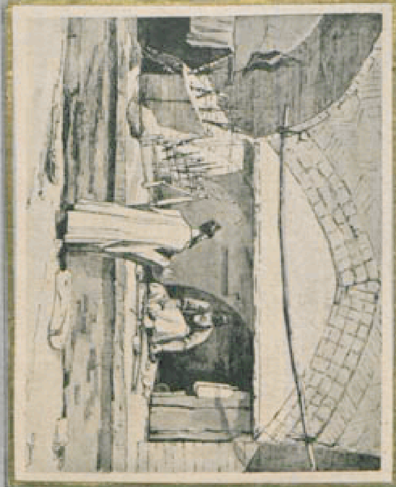
TOMBEAU D'ESTHER ET DE MARDOCHÉE.

و بواسطه همین محاصره بود که نینوا رو به تنزل نموده و مملکت آشور را هم بتدریج خراب کرد .
آستیاژ پسر سیاکزار این شهر را زینت بسیار داد و از عهد کورش ببعد همدان و شوش و بابل و [illegible]
استخر فارس پای تخت سلاطین بوده و ایشان اغلب زمستانها را در استخر و تابستانها را در همدان بسر میبردند
اسکندر کبیر پس از استیلای بر سایر شهرهای بزرگ ایران بسمت همدان حرکت نمود که در آنجا داریوش پناه
برده بود و غنایم بسیار بدست آورده به آنجا از سایر فتوحات حاصل کرده بود فرستاده بود .

بعد از این واقعه دیگر مورخین چندان اسمی از همدان نبرده اند و فقط آنجا را توقفگاه تابستانی سلاطین
شمرده اند مغول رسیده خیلی از غنایم این شهر را چاپیده اند و بناهای آنجا را ویران ساختند و از هفت
دیوار معبد باشکوه آفتاب جز چند خرابه چیزی باقی نمانده اکنون شهر همدان که در عهد سلاطین
صفویه ترقی بسیار داشته اهمیت چندانی ندارد و جمعیت آن قریب سی هزار نفر میشود و اغلب آنها یهود است
بنای قابل ملاحظه آنجا گنبدی است که قبر استر و ماردوشه در آن واقعند و این بنا که در حقیقت آن
معلوم نیست خیلی بطور ساده ساخته شده و بنظر می آید که از یازده تا دوازده قرن قدیمتر بوده باشد
و اشخاصی از بنی اسرائیل برای حفظ اجساد استر و ماردوشه این بنا را کرده و آنها را از شوشتر بهمدان
آورده است اندرون آن دارای دو حجره است و سمت خارج هیچ پنجره ندارد و بواسطه درب کوچک
سنگی که در منتهی الیه شمال بوده تراشیده شده داخل آن میگردند و در وسط سوراخی دارد که
باید دست را در آن داخل کرده و آنرا باز نمود و الان بخلاف کوتاه است باید خمیده وارد رفت تا
به حجره اول رسید و در آنجا چند تخته هستند که روی آنها پارچه سبز رنگ انداخته اند و در ایام عید آنها
روشن میکنند برای رفتن در حجره ثانی باید از مجرای کوتاه تر و تنگ تری بزانو و خمیده حرکت نمود و قبرها
در آنجا هستند و عبارت اند از دو صندوق که با چوب سیاه ساخته اند و دارای دو متر طول یک متر عرض
و یک نیم متر ارتفاع میباشند و روی آنها با خطوط عبری نوشته اند .
همچنین مقبره بوعلی سینا که طبیب بوده و حکمت الهی میدانسته و در اوایل قرن یازدهم بعد از
حضرت مسیح زندگانی میکرده با قبر فخرالدین عصر که شاعر مشهوری بوده در همدان هستند .
همدان برای طایفه بنی اسرائیل مشرق زمین محل زیارتگاه است و دور مقبره استر است
که یهودیان عید بزرگ پوریم را میگیرند بعقیده بعضی این عید بشارت از جشنی که بشکرانه
خارج شدن از اطاعت سلاطین ماکابه میگیرند و برخی دیگر میگویند چون آنتیوخوس به یهود
خیلی ظلم میکرده و استر بواسطه دلربائی و حسن صورت آنها را خلاص کرده است این جشن را برپا میکنند

پس از تماشای این بناهای مختلف مشغول شدیم بگردش در بازارها که زیاد و پر جمعیت بود و دکاکین
از هر جنس متاع مملو بودند و از آنجا بعضی اشیاء مختلفه از قبیل کفش و کلاه و غیره که در حضور ما مشغول درست
کردن بودند خرید نمودیم بعضی اشخاص در کوچه و بازار در میان مردم حرکت کرده و میوه جات یا شیرینی آلات
در مجموعه مسی سفید شده گذارده میفروختند انجام مثل سایر بازارهای مشرق زمین هر بازار متعلق
بصنف مخصوصی است مثلا چند دکان متعلق است به پنبه زنها که با اسبابهای غریب خود صدای

(تصویر خراط که میانه قلیان میتراشد)



مهیبی حاصل میکنند و قطعه چوبی که بشکل کمان خمیده است نخ بازی بسته اند و پنبه دو در آن میریخته
پنبه زن با گرز کوچکی که در دست دارد روی زه میزند و ارتعاش آن سبب جدا شدن پنبه میگردد
در اثنای گردش تماشای کتب بیمو کاراپت فهیم و صورت تلگرافی برای طهران نوشته از وزرا و خود
آشنایان را خبر کردیم و بیمو کاراپت آن صورت را بفارسی ترجمه نمود و بعد از ظهر بیرون آمده
و رفتیم منزل حاکم که ما را بعصرانه دعوت کرده بود .

چای و قهوه و میوه و شربت و بعضی خوراکهای دیگر ایرانی که تا بحال نچشیده بودم و شبیه بود بآنکه بسیج برای ما
آورده بودند شش ساعت از ظهر گذشته بچاپارخانه مراجعت کردیم .

۱۰ نوامبر

یکساعت و نیم بعد از نصف شب از همدان بیرون آمدیم هنوز آفتاب طلوع نکرده و هوا بسیار
سرد است روی کوه الوند برف بادی باریده و در ساعت شش رسیدیم بقریه شورین که جزو محلات بیرون
شهر همدان محسوب میشود از آن کمی ترفعات است از بالای آن تمام جلگه نمایان است کوه الوند در طرف
جنوب غربی شهر واقع و مشرف بر آن است بعد داخل شدیم بسنج آباد که منظر با صفای او با خشکی
اطرافش تباین دارد و این قریه مشتمل است بر صد خانه .
یکساعت قبل از ظهر بچاپارخانه بهار رسیدیم رئیس پست برای ما نان و انگور و بعضی شیره آورده که خیلی
لذیذ بود و در وقت حرکت چون خواستم حساب منزل سابق را بدهم از گرفتن پول روس
که در طهران و همدان و کرمانشاه و اغلب شهرها رایج است امتناع کرد و من چون پول دیگری
نداشتم لابد باید راضی شود و اسبها زین کرده و ما تغیر کردیم اما رئیس پست در چاپارخانه را با زنجیر بست
و پول دیگری میخواهد بالاخره کلون در را که چندان استحکامی نداشت شکستم و سوار شده تاخت نمودیم
جاده در میان چمنهای وسیعی است که گله جات در آنها میچرند و گله‌های سفید و بزرگ که علامت ثروت
ملی هستند در چمن دیده میشوند رسیدیم بقریه که در دست چپ پهلوی آن خرابه‌های یک قلعه
خشت و گلی نمودار اند و نهر کوچکی که از کنار جاده جاریست دو هزار ارتفاع دارد از میان قریه
میگذرد و بار نیم ساعت در جلگه بطور راست حرکت نمودیم و بقریه دیگری رسیدیم که موسوم بود
به کوشناباد و چندین باغ انار و غیره داشت و در وسط آن وسیعی داشت که کاروانسرا
در آن بود دو ساعت و نیم بعد از ظهر وارد زرده شدیم این قریه در عمق گودالی واقع بود که تا کنار
دره رسیدیم او را ندیدیم جلگه از دور تا مقداری زیادی جلو ما نمایان بود دکان بیسکر دیم تا منزل

مسافت بعید است در میدان کوچک این قریه مختصر چند جوان مشغول لپه بازی بوده پس از یکساعت
توقف در فرح خشکی دوباره براه افتادیم چاپارچی ما گویا خیلی عجله دارد نتیجه اینکه با وجودیکه اسبها
خوب اند و راندن آنها خیلی سختی دارد و هرگاه این زودی حرکت نکرده بودیم در یکساعت و نیم ربع
پنج فرسخ راه پیموده‌ایم و از صبح تا بحال هشتاد و پنج کیلومتر راه طی نموده‌ایم بالاخره رسیدیم
به مرگ و اگرچه قریه مختصری است توقف خواهیم کرد و شب را خواهیم ماند .

تصویر مقبع



مرگ با صفاترین یکی از دهکده است در شعب باغها و خانه دارد و یکطرفش جوی آب سپید انیشود فقط در
چاپارخانه رئیس پست منزل دارد و گویا بواسطه قرنطینه است که اینجا گرفتار و ماندنی شده است
این قریه در میان تخته سنگها و تپه‌ها واقع است و ابداً اثری از گیاه و سبزه در آن موجود نیست
هرگز قریه باین جنگلی و چنین بی میوه ندیده بودم هوا سرد است و بالاخانه اینجا قابل سکنی نیست در یکی از اطاقهای
کوچک بی پنجره که در دالان بود منزل کردیم و هیزم نداشتیم که آتش بیفروزیم هیزمی که آنجا حاضر بود

انعام خوبی وعده کردم تا برای ما هیزم بیاورد پس از ربع ساعت مراجعت کرد و یک تیر تلگراف
همراه آورده .

بمحض اینکه خوابیدیم تخت خوابم شکست و گویا اسبابهای ما از شدت رفت و حرکت خسته شده‌اند

۱۱ نوامبر

شش ساعت از نصف شب گذشته براه افتادیم در دره خشکی که جلو راه ماست پر است از مردار
و استخوانهای حیوانات و یک اسبی که چند روز قبل از بالای دره افتاده کلاغها و مرغان شکاری او را
نصف کرده‌اند .

اسبهای ما بدون انقطاع طبق میزنند و دو مرتبه بنهایت زحمت اسب را دوباره از زمین بلند کردیم
در راه چیز قابل ملاحظه نیست و گاه گاه کاروانسرای خرابه دیده میشود که معلوم نیست در وسط بیابان
چرا ساخته‌اند و کاروانهای شتر و الاغ ملاقات میکنیم که از شدت صدای زنگهای آنها گوشها
کر میشود یکساعت و نیم قبل از ظهر رسیدیم به نوبران که باغات آنرا احاطه کرده و نهر وسیعی موسوم
به رضاچای که یکی از شعب قره‌چای است از وسط آن میگذرد و میرود تا صحرا و زمین شوره‌زار
سمت جنوب طهران .

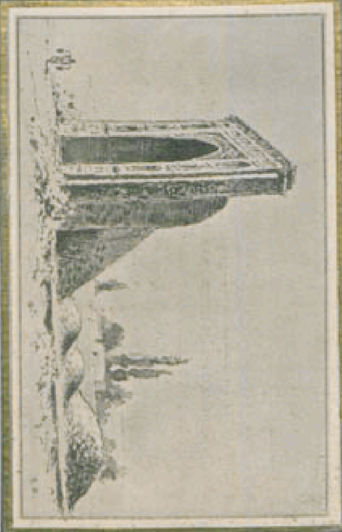
اسبهای حالا از اسبهای صبح صد درجه بدتر اند و مخصوصاً اسبی که روی آن بار گذارده‌ایم
سه چهار زخم دارد و گویی تعفنی منتشر کرده‌اند جاده در امتداد شیب تلی در دره رضاچای واقع است
و در چندین نقطه بواسطه سیلهای متعدد گود افتاده است در میان سنگریزه‌های این ناحیه بعضی سنگهای
بزرگ بیشمار دیده میشوند باران میبارد و اگرچه نزدیک به ساعت نه وارد شدیم دو ساعت و نیم
بیشتر از ظهر گذشته معهذا توقف کردیم این قریه دارای سی خانه است و جلو آن قلعه باشکوهی است
در چاپارخانه برای ما جای صحیحی نیست و اطاقها بواسطه باران ریخته و سوراخ اند رئیس پست اطاق
خودش را که یک حصیر داشت در گوشه آن آتش نار کرده بود جا واگذاشت متصل دود ما از سقف

خاک نمره بخت شب را بر بخت لباس مشغول شدیم .

۱۲ نوامبر

تمام شب را باران بارید و صبح هوا صاف شد منزل اول قصیر بود و بفاصلهٔ دو ساعت رسیدیم بساوه
از قرار معلوم اهالی آنجا در دولت و فراوانی زندگی میکنند و اگرچه این شهر در میان بیابان واقع است
معهذا باغات خوب بزرگ دارد و انار آنجا در تمام ایران مشهور است ولی انارهائی که ما بنظر ما

(دورنمای آب انبار ساوه)

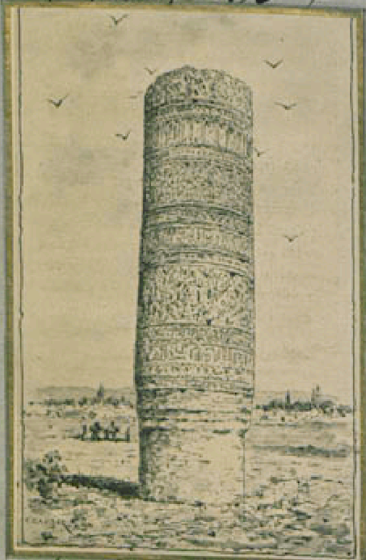


بهتر بود در ساوه منظر مخصوصی دارد و اولین خانه‌های آن که در میان شهر واقع بود تماما یک قسم کلاه فرنگی
کوچکی شبیه به بالاخانهٔ چاپارخانه‌ها داشتند که مزین از ستونها بود در قبرستان آنجا نیز با سایر جاها تفاوت دارد
و بیشتر قبرها دارای گنبدی هستند که روی چهار ستون قرار گرفته و روی قبرها را عوض اینکه سنگ بگذارند
بیندازند با آجر فرش کرده‌اند .

یک بنای غریبی دیدیم وارد و در جنوبی پیدا نبود که در ب بزرگ و مدخل بلندی که بزیر زمین پائین میرفت

و مثل این بود که منبع آبی را داشته باشد دو گنبد کوچک یک گنبد بزرگتر در عقب در ب بنا بود
و بعد معلوم شد که اینها حمام و آب انبار اند .
چاپارخانهٔ اینجا خیلی بزرگ است و دارای یک گنبد و پنجاه اسب سالخورده اند ولی بیش از ده دوازده اسب در آن
موجود نیست .
هنگامیکه بودن آن برای خرید آذوقه ببازار رفت ما بتماشای آثار جنوبی این شهر که مخروبه شده بود

(منارهٔ خرابه در ساوه)



بازار آثار قدیمه مسجد خوبی در آن بوده است حرکت نمودیم منارهای نیم شکسته آنجا هنوز دارای
بعضی قطعات کاشی میباشند و قشنگ است و در گنبدها نیز چند پارچه کاشی خوب باقی مانده اند .
میبایست سابق بر این ساوه خیلی اهمیت داشته باشد در تمام این قسمت شهر معلوم میشود که عظمت
و جمعیت آنجا زیاد بوده و حال منهدم گشته و قسمتی عمده از آن از وقتیکه شاردن باین شهر آمده
خرابه‌ها را قدیمی دیده و دگرگون کرده است .

در عین حال از ساوه حرکت نمودیم هوا سنگین و آفتاب باد گرم است و در مدت بیش از یکساعت بطور زیگ
زاگ از سربالائی و سرازیری عبور کردیم و پهلوی بنای آبی رنگ مخروطی شکل گذر کرده مناره‌ها و کلاغها و سنگ‌ها را
در سر راه تماشا کردیم باز قریب یکساعت طول کشید که از گردنه و میان تپه‌های کوچک
گذشتیم و در جلگه وسیع هزار دره فرود آمدیم و تا ربع ساعت پیمودن آن طول کشید قراولی
از زنده و مانوس نیست مثل این بود که از جلو ما فرار میکنند از دور شخص اتباع اسفرلکاه می‌شنید اردو ولی با
با نهار رسید و گذشت بالاخره چهار ساعت بعد از ظهر بچاپارخانه وارد شدیم منزل این دو خیلی طولانی است
و نمیتوانیم امشب حرکت کنیم و بانجا رسیدیم در بالاخانه منزل کردیم و در و دیوار آن مملو بود
از نقش و نگار و شوخیهای رکیک که بزبان فارسی و انگلیسی و فرانسه نوشته بودند .

از ساوه به بعد در جاده عبور و مرور بیشتر میشود و راه از طهران باصفهان است و بالنسبه راه
سهل است .

در قم پست انجا بقیه دیگر ما را خبر رسیده اند آب این مکان بسیار ناگوار است .

از دور کوههای البرز که مازندران و گیلان را از جلگه‌های لم یزرع ایران جدا میکنند با قلل
مملو از برف و مخروطی شکل دماوند پدیدار هستند .

۱۳ نوامبر

یکساعت از نصف شب گذشته از چاپارخانه خان آباد حرکت کردیم مزارع وسیع پنبه و کرچک
چنین راه را احاطه کرده اند و پس از طی مسافتی کم بجلگه طولانی رسیدیم که وسط آن زمین بایر بود
و از میان این زمین رود و انهر جاری میگذشت و ما از گدار آن عبور کردیم در انجا سوار دیگری را
ملاقات کردیم که با شاگرد چهره دو یه و حرکت مینمودند با وجودیکه وضع ظاهر او شبیه بفرنگی بود ولی
او را ایرانی پنداشتیم و بجهة اینکه هرگز فرنگی اینطور سفر نمیکند که تمام بارش را در خورجین بگذارد
و ترک خود و چرخی به بندد .

اسبها چون وقت اول منزل یادوتند آمده حال از رفتن بازمانده اند و مخصوصاً اسب بارو دا
بقدری خسته بود که مجبور شدم افسار او را بترک یدک اسب خود ببندم .

جاده خیلی خوب است و از وسط جلگه وسیعی که گلی شنی ارا است و قدری سراشیب میگذرد بالاخره
رباط کریم ظاهر شد و این قطعه شهر بهیچ شباهت ندارد بانچه تا بحال دیده ایم و بجای سبزه علفهای خودرو
برگهای زرد شده بواسطه پاشیدن دیده میشوند آب در انجا فراوان است نهر بزرگی در جلو منزل قریه جاری

(کوچه و چاپارخانه رباط کریم)



و جوهای متعدد در عرض کوچه‌ها ساری اند در کوچه که ما حرکت میکنیم نهری جریان دارد که عرض آن
دو متر است و در حسین آن درختهای انجیر و بادام کنجشک بازی انداخته اند در جلو چاپارخانه پلی از تنه‌های
درخت ساخته و از شاخه‌ها آنرا پوشانده اند و این پستخانه بهتر از سایر چاپارخانه‌ها است .
هنگامیکه برای ما اسبهای دیگر تدارک میکردند قریب یکساعت استراحت کردیم اگرچه بطهران نزدیک
شده ایم و در بازارهای مسلمان نشان بخت تر از غصه‌های خود را میفروشند معهذا از تماشای کوچه‌ای بی نقشه

وزحمت میشود سید چون کارهای میبینند خیلی به تأنی چادر را جلو صورت میکشند و در شستن و دوشتن بعضی
اعضا از قبیل بازو و ساق و شانه بهیچ خیال پوشانیدن ندارند اغلب آنها خیلی خوشگل اند .

مسافرین را که صبح ملاقات کرده ایم تقریبا چند دقیقه قبل از ما وارد شده است در گوشه نشسته نهار میخورد
و قلیان میکشید و قهقاها برانی است و باد اطرف میزند که فهمیم کجائی است باقاعده بدون اینکه از کجا میآید
و بکجا میرود مجدداً براه افتادیم .

چون از قصبه خارج شدیم مزارعی را دیدیم که از نهرهای متعدده مشروب میشود و در اغلب نقاط
گودالهای باطلاق و مملو از گل تشکیل شده بود و این جلگه دارای چندین قریه بود که از مزارع و باغات
احاطه شده بودند زراعت آنجا بیشتر و بهتر نوکرده است و همین طور از نصرآباد و سالن و چهار دون
گذشتیم و بجهت لباس جنگل با اسباب تعجب و تنفر مردم خیمه محسوس میشود که به پای تخت نزدیک شده ایم
بواسطه پلی که تقریبا بعیب دارد از رود کرج گذشتیم .

وقتیکه از دور طهران را اشاره کردیم باران هم شروع بباریدن نمود سه ساعت از ظهر گذشته وارد
شهر شدیم و بواسطه دروازه که مزین بود از کاشیهای منقش و زرد و سیاه و سفید و بالای
سر در آن نقاشی عجیب و غریبی داشت داخل گردیدیم کوچه های این شهر عریض و در طرفین آنها
خانه های کوتاه و یکطبقه ساخته اند از میدان بزرگی عبور کردیم که محل عمارت شاه در آنجا بود و در اطراف
چندین دروازه داشت در خیابان فرنگیها داخل شدیم و وارد مهمانخانه پرو گردیدیم بالاخره
تمام شد این سفر را که آنقدر مشکل و پرخطر میدانستیم بانجام رسانیدیم و از تفلیس تا طهران بدون زحمتی هم
درحالتیکه زبان مملکت را نمیدانستیم صحیح و سالم آمدیم

(فصل سیزدهم)

طهران

از ۱۳ تا ۳۱ نوامبر

مهمانخانه پرو — مسیو دوبلیه — سفارت فرانسه — دکتر طولوزان — یک سلام —
مشتریان و ساکنین در مهمانخانه — سفارتخانه ها — نقاریهای ارکستر — سوزنبانها
در قصر ایشان — طاعون و وبا — قرانتین — مهمانی شاه — ادارات داخله
— مدرسه نظامی — پسرهای شاه — مظفرالدین میرزا و ظل السلطان — مسیو لمر
و موزیک شاه — جاده بزرگ از طهران برشت و از قزوین بتبریز — مستوفی الممالک —

(اسباب طویله)

در رشت کمی از اقامه در بعد جیب دو شاه

ارگ و عمارت دولتی — تماشای عمارت — تخت طاوس — تکیه دولت —
تعزیه ها — گردش شاه — سوارهای محافظ شاه — بازارها — برج و باروی شهر
— حوالی طهران — دوشان تپه و عشرت آباد و قصر قاجار و تجریش — غربت طهران

مادام پرو از ما پذیرائی کرد تلگراف همدان باو رسیده بود ولی چون از پیش تهران اطلاق نموده بود
و با عجله بایست کار کند فرق نمیکرد .

مسیو پوژ که مهمانخانه‌چی و شیرینی ساز قابل و واحدی است چون برای شاه کلیچه پخته و روی آن تمثال شاه را نقش نموده و نشان شیر و خورشید گرفته است خیلی از زنش مهربانتر است و افسوس که اکنون مریض است خلاصه اطاق خوبی بما دادند و عامل دیگر که در تبریز بنده گرفته بود بارهای زیادی و صندوقهای ما را بطهران فرستاده بمحض اطلاع از ورود ما تمام اشیا را بعجله فرستاد لهذا توانستیم لباسهای کثیف و ضایع خود را بیرون بیاوریم و لباس تمیز و پاکیزه در بر کنیم .

بمحض اینکه وضع اطاق ما مرتب شد خبر آوردند که مسیو دو بلیه بدیدن شما آمده معلوم است که دوست تبریز ما ما را فراموش نکرده و چون دیروز ما را دیده خواسته است اول کسی باشد که بما منزل مبارکباد بگوید

اول بدیدن سفیر فرانسه رفتیم مسیو دبالوا اکنون بپاریس رفته و مسیو مونبارت شارژ دافر نایب و مباشر شده این هموطن ما بطور خوشی برخورد کرد و مدت مدیدی با او و مسیو ادیبر مترجم سفارت صحبت کردیم و این آقایان چند شام ما را نگاه داشتند و در این شام مسیو ژکفریه مترجم اول وارد شد چقدر متعجب شدیم وقتیکه فهمیدیم که این شخص همان مسافر صبح است که با ما هیچ تکلم نکرد و از اصفهان مراجعت نموده است بعجله زودی آشنا شدیم و این آقایان رقعه طولانی بما دادند که از اروپا آمده بود و ما منتظر آن بودیم و هنگامیکه ایشان مشغول انجام کار خود بودند قدری از آن مراسله را خواندیم .

۱۴ نوامبر

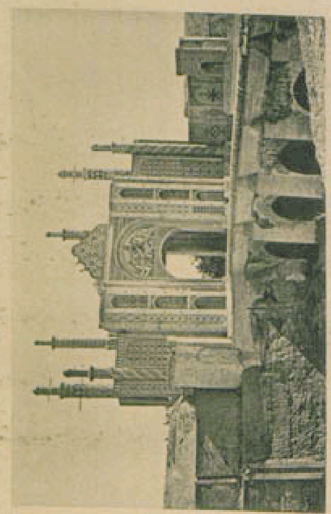
امروز صبح بدیدن دکتر طولوزان رفتیم که دیروز نتوانسته بودیم او را ببینیم دکتر منزل بود و از قراریکه مشهور است طبیب مخصوص و محرم شاه است .

تمام اهالی شهر در حرکت و هیجان اند و امروز تولد شاه است و سلام رسمی منعقد میشود مسیو مونبارت دیشب ما را از این موقع مطلع کرد و افسوس خورد که دیر وارد شده ایم و نتوانستیم بجا

در این سلام حضور بهم رسانیم معذلک سعی میکنیم که بوسیله‌ای نزدیک شویم و تماشا کنیم .

از خیابان مهمانخانه طرف میدان توپخانه حرکت کردیم و در مقابل خود دروازه بزرگی را دیدیم که اطراف آنرا با کاشی و گچ بری مزین کرده بودند و بعد در خیابان الماسیه که بارک میرود وارد گردیدیم اطراف عمارت طبقات نوکر صف کشیده بودند و هیئت سفرا را دیدیم که تهنیت تبریک را بحضور شاه معروض داشته مراجعت میکردند و همچنین مسیو مونبارت و مسیو ژکفریه و مسیو ادیبر را

(یکی از دروازه های طهران)



UNE PORTE A TÉHÉRAN

ملاقات کردیم و صحبت نمودیم یک غلام باباشی را همراه نمودند که ما را در عمارت ببرد و جائی باشیم که اقلا اگر خود شاه را نبینیم و فیلها و جمعیت بسیار را تماشا کنیم .

چندین حیاط آجر فرش که مزین از اشجار و گلهای رنگارنگ بودند و حوضهای بزرگ و فواره های متعدد داشتند طی نمودیم و باطاقی رسیدیم که از آنجا تمام رفت و آمد و فیلها را می دیدیم .

دسته جات لباسهای رسمی عجیب داشتند و تعجب داشتیم بعلتیکه این الوان را انتخاب کرده بودند .

نیم تنه های سبز با شلوارهای نارنجی که نوار نقش داشتند پوشیده بودند و لبه های کج و بدون
ناب بر روی شانه دوخته بودند و بطور ناقص تقلید لباسهای نظامی فرنگی را کرده بودند
و فقط قشر اقها لباس رسمی مناسبی داشتند .

در هنگام وقفه موزیک بعضی سازهای افغانی و ذولوک مترنم بود و پس از تماشای قسمتی از این سان
و سلام برای ناهار بمهمانخانه مراجعت کردیم در سر میز ناهار یک نفر اروپائی است که اخبار نگار
روزنامه نیویورک است و در این پای تخت برای نگاشتن اخبار مشرق زمین مأمور شده است همچنین
در این مهمانخانه یک فرانسوی دیگری منزل دارد که دیروز در وقت ورود ما زیاد دلتنگ بود
و امروز صبح بمن خواهش کرد که نوکر ظل السلطان است و این شاهزاده خیلی باو التفات دارد
از وضع زندگانی و عادات این شاهزاده محترم چند بیان کرد و عاقبت معلوم شد که آشپزباشی
حضرت والا میباشد .

دو ساعت بعد از ظهر برای گردش از منزل بیرون آمدیم تمام سفارتخانه ها در خیابان ما هستند
سفارت فرانسه در خیابان طرفی واقع است و عمارت آن بسبک یونانی ایتالیائی ساخته شده
حیاط اول آن را بطور باغچه های فرانسه ترتیب داده و حوض آبی در وسط دارد .
سفارت انگلیس محل عالی و باشکوهی دارد که بواسطه آن وارد باغ باصفائی میگردند .
سفارت عثمانی در یک سفید بزرگی دارد که اطراف آن را با رنگ آبی آسمانی و آب طلا منقش کرده اند
سفارت آلمان تیره و موقر ساخته شده و قونسولخانه ینگی دنیا بسبک جمهوری ساده و بی نقش و نگار است
کاروانهای متعدد شتردار از ترکستان وارد شدند که شترهای آنها قوی الجثه و دارای
زینتها و منگله های شبیه بهم رنگ بودند و این منگله ها را روی سر و گردن و بار و زانوهای حیوان
مثل زانوبند بسته بودند ساربانها لباس و جبه از پوست گوسفند در بر داشتند و گاهی روی
شتر سوار و گاهی پیاده و افسار حیوان را بدست گرفته بودند .

سه ساعت بعد از ظهر بمهمانخانه مراجعت کردیم و نمیدانستیم کجا برویم و چکنیم که گویا شخصی وارد شده و
اظهار کرد که طایفه سوزمانی در پشت دروازه چادر زده اند و باید بتماشای آنها برویم
این طایفه در حوالی کردستان و کرمانشاه مسکن دارند و زنهای رقاص ایشان مشهورند
این تماشا خالی از انتفاع نبود و چون ما از اصفهان و شیراز که در آنجا این زنها رقصهای
خوب میکنند نگذشته بودیم خیلی میل داشتیم قبل از عزیمت از طهران این تماشا را کاملاً ببینیم

(شتر ترکستان)



بفاصله یک میدان از شهر شخص هادی ما را بچادری وارد کرد که در آنجا پیرمردی نشسته بود
و ما را هم بنشستن تکلیف نمود و روی گلیم خندک زدیم چای و قهوه برای ما آوردند یک ربع
ساعت بعد سه نفر سازنده آمدند و مقابل ما نشستند و آلات آنها عبارت بود از یک سرنا
و یک دهل و یک طبل بزرگ بعد اولین رقاص وارد شد ابتدا موزیک را با تانی
و به نوای ملایمی نواختند و رقص این عبارت بود از حرکات مختلفه و اعوجاج شکم و کمر

کرخیلی قبیح بودند ولباس رقاص منحصر بود به یک پارچه لطیف قطعه مانندی که پاهای او را
مستور داشته بود ولی چون شلیته نداشت گاهی بواسطه نازکی این قطعه مواضع مخصوصش
دیده میشد و بر بالاتنه یل گلی زردوزی روی پیراهن حریر لطیفی پوشیده بود که چندان
سازتنگم و سینه او نبود و سینه و شانه های او تقریباً برهنه بودند و در سر چارقدی داشت
که از پشت عقب او پهن بود و لاینقطع آنرا جلو صورت و روی چشم میکشید

(رقص سوزمانیها)



بعد رقاص ثانی آمد که لباسش با اولی تفاوت نداشت و پس از آن موزیک را به نوای
بلندتری نواختند و ضعیفه اولی با ثانوی باهم شروع برقص نمودند و اگرچه حرکات آنها
زننده و قبیح بود اما ملاحت خوب و مخصوصی داشتند و فی الواقع اگر این دلربائی و ملاحت را
نداشتند شخص از بیحیائی آنها متنفر میگردید بالاخره دو رقاص دیگر باین دو ملحق شدند
حقیقتاً از صنعت و مهارت اینها در رقص متعجب شدم بخصوص اینکه در سفرهای هندوستان

وچین و افغانستان در چندین مجلس رقص باین شکل حضور بهم رسانیده ام ولی هیچکدام این حرکات و ملاحت را
نداشتند و در نهایت بیحیائی مخصوص زنان که پرداختن مردم بود اما سوزمانیها از طفلی به این صنعت
استعداد مخصوصی دارند و پسر و دختر ایشان رغبت تمامی باین عمل دارند عاقبت این تماشا
به جائی کشید که رقص این زنهای خوشگل و جوان بدل شد برقص دیگری که شاید اهالی مشرق زمین
بیشتر راغب اند ولی ما متنفر گشتیم عوض زنها پسرها با لباس زنانه در برکرده و مشغول رقص شدند
زلفهای مشکی را بافته و پشت سر انداخته صورت را مثل زنان بزک نموده و از حیثیت نرمی و لطافت
گوشت و ملایمت صدا نیز به نسوان شبیه بودند این پسرهای رقاص نه نفر بودند که در ابتدا
مردم را بهیجان آوردند ولی بعد بواسطه ادا و اطوارهای ناهنجار ما را متنفر ساختند و لهذا
مجلس اول را زود با بستن بردند .
این بازیگرها و رقاصها که فقط جهت ما مجلس فراهم آورده بودند انعام کافی دادیم و کمال امتنان حاصل نموده
ما را دعا کردند و چون هوا قدری تاریک شده بود و میخواستند مشعل جلو بگذارند از ایشان خود
خواهش کردیم که مساعدت کنند و بگذارند بدون چراغ وارد شهر شویم .
بمهمانخانه مراجعت کردیم و افسوس میخوردیم که چرا یک روز دیر بطهران وارد شدیم و از تماشای سلام
و پذیرائی در موقع عید شاه محروم ماندیم مسلماً اگر هفته عید بودیم چیزهای ندیده میدیدیم
و مجالس تازه تماشا میکردیم .

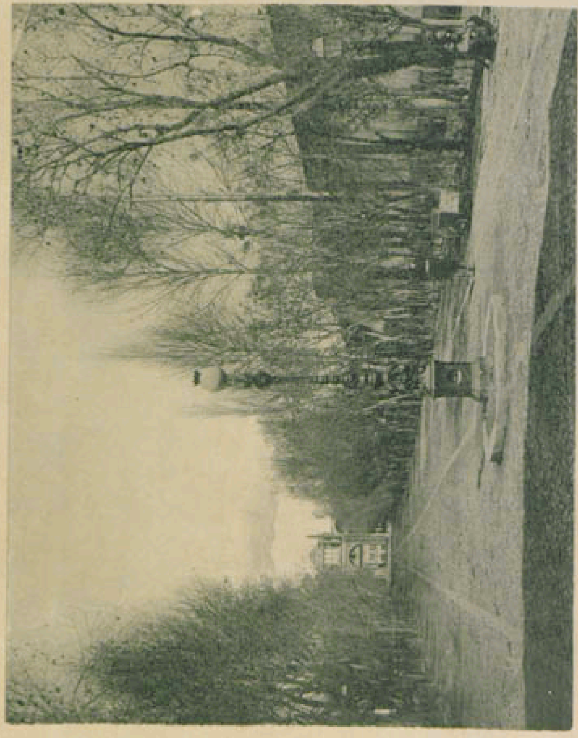
۱۵ نوامبر

صبح بدیدن دکتر طولوزان رفتیم و از آنجا به خوشنخانه او در ملاقات کردیم و قریب دو ساعت
با او صحبت میداشتیم .
اکنون بیش از سی سال است که دکتر بایران آمده و معالجات بسیار خوب برای شاهنشاه
ظل الله داخل خدمت او بوده است و فقرای این شهر را نیز عیادت مجانی کرده و بجهه دواهای لازم را

هم از خود داده است و از این بابت محبوب القلوب ایشان واقع شده است در ضمن صحبت ذکر
قرانتین بمیان آمد و دکتر میگفت بعقیده من چه پیش بینی امراض مسریه چندان اهمیت و اثری
ندارد و شاید برای مطلب در فقره ذیل است که از ملاحظات و تجربیات عدیده دکتر مزبور
در باب وبا و طاعون که در ایران طغیان نموده اخذ کرده می‌نگارم .
(در سنه ۱۹۰۳ مسیحی مرض طاعون در شهر رشت آشکار شد و تمام محلات پای تخت گیلان مبتلا باین شدند

(دورنمای خیابان المانیه)

اغلب سکنه از منازلها نجود بیرون آمده و بدهات اطراف پراکنده گشتند و آنهائیکه متمولتر حالت
بودند بولایات های دورتر هجرت نمودند و همه کس میگفت که این مرض بتمام ایران منتشر میشود اما طاعون
از دروازه های شهر تجاوز نکرد و حال آنکه این ولایت خیلی مستعد انتشار مرض بود چنانچه اقلیم آن گرم
زمین آن پست و باطلاق و دارای آبهای راکد و اهالی بد لباس و بد خوراک و فقیر داشت و اگر
دولت ایران پشت دروازه های شهر رشت قرانتین میگذاشت همه کس خیال میکرد که باین وسیله



CHIAVAN-ALMAS.

مرض را متوقف و خاموش کرده اند با وجود این عدم انتشار و پیش بینی خواستند سبب طاعون
وتیفانگار را که در روسیه بروز کرده بود طاعون رشت بدانند و در صورتی هم که تخمهای این مرض
از روی بحر خزر و جزو اشل ولگا عبور کرده باشند و به لنکران و بادکوبه و در رشت
و حاجی طرخان هیچ سرایت نکرده فقط قسمتی و تیفانگار را که متعلق بجاهای کیرهات است و تیفا با ایران
رابطه ندارد مبتلا ساخته باشند چون در رشت مرض بخودی خود رفع شد نمیتوان گفت که طاعون
وتیفانگا بواسطهٔ قرانتین روس محدود گشته است .
همین تجربه و ملاحظه که در باب طاعون شده چندین مرتبه هم در مرض وبا امتحان کرده و نتیجه
یکی بوده است (در ۱۸۶۵ مسیحی مرض وبا در مکه معظمه و مصر بروز کرده و تمام بنادر بحر محیط نیز
بان مبتلی گردیدند در سال ۱۸۶۶ با وجودی که در جمیع بنادر اروپا قرانتین گذاردند معهذا قسمت بزرگ
بلکه هر کرا از اروپا هم مبتلا شد و این مرض مهلک در سال بعد بایران آمد اگر دولت ایران مثل سایر دول
اروپا در ۱۸۶۵ و ۱۸۶۶ قرانتین گذاشته بود میتوانست بگوید که در این دو سال بواسطهٔ مواظبت
و قرانتین از این مرض جلوگیری کرده ام .
(در مملکت ایران بواسطهٔ خلیج فارس رابطهٔ دائمی دارد با هندوستان و مخصوصاً با بمبئی که غالباً دچار
وبا است مثل بنادر عمده ایران یعنی بندر عباس و بندر بوشهر و محمره که مسیر و مرطوب اند
و بنابر این جهت مرض وبا خیلی مستعد میباشند هرگز در این اماکن قرانتین گذاشته نشده و با وجود این
۱۸۳۲
از ۱۸۳۱ مسیحی بعد ابداً اثری از این مرض بواسطهٔ این بنادر در ایران ظاهر نگردیده است و اگر دولت
در این بنادر قرانتین میگذارد همه کس گمان میکرد که این وسیله سی سال است مملکت ایران را
از بلای هندوستان مصون و محفوظ داشته اند)
مسیو شارل هرمنک مکرانفانه (فرنگیهائی که بایران میآیند کمتر از نصف هر چیزی را که برایشان میگویند
قبول کنند) بعد از گفتن این مطالب از مجلس تمام مفصلی که دیروز در آن حضور داشته تعریف نموده گفت

vous oubliez que vous êtes roi. » Les femmes ont généralement une assez grande influence dans l'intérieur persan, et le maître ne méprise pas leurs conseils. Il en est de même dans l'anderoun royal. Bien des personnes (je ne parle pas des Européens) ont obtenu des places, des dignités, soit par leur intermédiaire direct, soit par l'entremise des eunuques.

Le shah, outre son fils, gouverneur de Tauris que nous connaissons déjà, héritier légitime de la couronne, a un fils aîné, Zelleh-Sultan (l'Ombre du Sultan), qui voudrait se prévaloir de son droit d'aînesse pour disputer le trône à son frère.

Autant Mozaffer-ed-Dine-Mirza est doux et tranquille, autant Zelleh-Sultan est actif et plein d'ardeur. Celui-ci, cruel autrefois, est devenu beaucoup plus juste; si maintenant encore il ne regarde pas à couper un nez, une oreille, une main ou quelque membre, ce n'est jamais sans que le patient l'ait réellement mérité. Il est gouverneur d'Ispahan et régit les plus belles provinces du sud de la Perse, le Kousistan, le Farsistan, le Louristan, etc. Très énergique, il a su faire rentrer les impôts et tirer parti du territoire qui lui est confié. Aussi, maintenant, commence-t-il à tenir tête à son père qui doit compter avec lui. Nasr-ed-Dine lui réclama un jour des impôts qu'il tirait de sa région. « Je ne puis rien vous donner, répondit-il à son père; vous avez désiré une armée, des soldats, des canons, il faut payer tout cela; si vous voulez l'argent, venez me le prendre. Mon armée est plus forte que celle de mon frère; mes sujets me sont dévoués; je n'ai rien de trop si je veux m'acquitter envers tous. »

En ce moment les rapports entre le père et le fils sont un peu tendus. A la suite de je ne sais quelle affaire, Zelleh-Sultan avait réuni ses ministres et leur avait fait la déclaration suivante : « Je commence à être vieux, je suis las du pouvoir et je songe à me retirer; je désire que vous soyez fidèles à mon successeur, comme vous me l'avez été; j'ai été content de vous, j'espère que vous l'avez été de moi. Continuez à faire votre devoir. » La déclaration fut imprimée et publiée. La surprise du shah en la lisant fut extrême; il fit supprimer le journal et appela son fils auprès de lui. On attend anxieusement le résultat de l'entrevue.

Dans l'après-midi, nous faisons quelques visites, puis une promenade qui est fort écourtée par le vilain temps; il pleut et il fait froid. Nous allons dîner chez le docteur Tholozan. Nous sommes cinq à table : le docteur, M. de Vanvilliers, M. Lemaire, Hamelin et moi. M. Lemaire est le chef des musiques militaires du shah, ancien prix du Conservatoire de

وضع شام ابتدا به سبک فرنگی بود ولی در آخر ایرانی شد و پس از ختم شام شاه برخاست و اشاره کرد
مردم متفرق شوند بعضی صاحبمنصبان که هنوز از تالار بیرون نرفته بودند از قبیل سرهنگ و یاور و سرتیپ
با لباسهای رسمی و یراقهای قیمتی و نشانهای طلا و الماس یکمرتبه خود را بسر میز انداختند و آنچه باقی
مانده بود غارت کردند و هر چه را توانستند بخوردند و در کیسه و دستمال ریختند ملا آغاهائی که دستمال نداشتند
پرده ها را پاره کرده و اشیاء نخورده را در آنها نهاده بمنزل بردند .

خیالات شاه اغلب از روی هوا و هوس است و نه در تا اکنون که پیر شده بفکر بعضی اعمال مفیده و عاقلانه
نیافتاده به بهانه تقلید اهالی مغرب زمین بعضی جزئیات اعمال کلی آنها را شایع فرموده لباس با شکوه و خوب
خود را ترک نموده و البسه اروپائیها را بوضع ناقص اختیار کرده دولت و مملکت خود را بمخارج
غیر مفیده مصرف نماید و اشخاصی که دور او هستند فایده کلی میبرند .

یک روز باین خیال افتاد که در صحرا بنای مختصری کند و چند [illegible] به چون
نقشه را کشیده و عزم جزم شد اشخاصی که از این بنا منتفع میشدند معروض داشتند که بهتر این است در سمت راست جنب
این کلاه فرنگی نیز عمارتی ساخته شود با اعلیحضرت شاه و در آن مکان منزل فرموده و چون جای خود را راحت دید اهل اندرون را
هم آنجا احضار فرموده وقتی که زنها آمدند دیگر برای خود شاه جا نبود و تا جائی نیاز شد شاه مجبور شده در جای دیگر منزل
فرماید خلاصه عمارتی مخصوص اعلیحضرت یکی ساختند و تمام شد اما پس از مدت قلیلی شاهنشاه اسلام پناه از آنجا
نیز سیر و دلگیر گشته ترک آنجا را فرموده و بخیال عمارت جدیدی افتاد و یک روز دیگر بسمع مبارک شاه رسید که انگلیسها
برای صید مروارید اسبابی اختراع کرده اند که باعانت آن غواصها زیاد میتوانند رفت و غواصان ایرانی
که انحصار این کار را دارند باین درجه نمیتوانند غوص کنند فی الفور امر فرمود که یک کشتی خریده شود و چند توپ جهت حفظ
سواحل در بندر [illegible] جهت این کار مهیا کردند و صلاح دیدند که کشتی را از بمبئی یا هامبورگ باید خرید
بالاخره کشتی ابتیاع شد و شش ماه در خلیج فارس ماند و بواسطه حرارت فوق العاده ضایع گردید اما از بفکر
محافظت آن و نه بخیال مواجب جهازات افتادند خلاصه روز بروز خرابتر شد و حال از گرو آهنش او را بکار انداخته [illegible]

بایست آلمان معاودت دهند تا تغییر شود و در این مملکت بیچاره هیچ کار نظم و ترتیبی ندارد ولی فقط در طهران
یک مدرسه منظمی است که با اطفال زبان فرانسه و انگلیسی و روسی و حساب و فیزیک و شیمی و جغرافیا و موزیک و علوم
نظامی یاد میآموزند و این علم اخیر بواسطه دو صاحب‌منصب آلمانی تعلیم میشود که چندان عالم نیستند حضرت نایب السلطنه
پسر شاه و وزیر جنگ برای تکمیل فنون نظامی سربازها مدرسه ثانوی نظامی احداث فرموده است که خیلی خوب
اما عیبی که دارد این است که معلمین نظامی اینجا اطریشی هستند و شاگردانیکه در دارالفنون قواعد آلمانی را
خوانده‌اند چون تاکتیک اطریش با آلمان بکلی متفاوت است اگر ابتدا رسم جایند بایست از ابتدا شروع کنند .
ناصرالدین شاه سلطانی است ملایم و مهربان و چندان اراده‌ای با غیرت و در رودربایستی گاهی مردم را از بریدن

(تصویر یک زن ایرانی که در اطاق خود دراز کشیده)

سر میترساند اما بوعده خود وفا نمیکند میگویند یکی از زنهای قدیم شاه که خیلی محبوب القلوب و بسیط و باهوش
بوده است بشاه چنین عرض کرده است : « قبله عالم گویا فراموش فرموده اید که پادشاه هستید »
گلفت زنهائیکه در اندرون جلال و بزرگان ایران هستند تسلط دارند و شوهرهاشان اغلب نصایح آنها را می پذیرند
در حرمخانه سلطنتی هم همینطور است و اغلب انتخاب خارج بواسطه اهل اندرون با خواجه ها دارای مناصب و القاب
شده‌اند بنا بنفوذ حضرت سلطان ولیعهد که در تبریز زنهایش اهل شهر هستند سپرده شده دیگری دارد و مقتب ظل السلطان
که گویا بواسطه ارشد بودن دعوی ولایت عهد میکرده است هر چند حضرت سلطان مظفرالدین میرزا ملایم و دارای
حالت همانقدر حضرت والا ظل السلطان با جربزه و سفاک میباشند و این شاهزاده سابق برادران بسیار بیرحم بوده است

Tout va à la débandade dans ce pauvre pays, et tout est fait sans ordre. A Téhéran cependant, une école bien dirigée enseigne aux jeunes gens le français, le russe, l'anglais, le calcul, la physique, la chimie, la géographie, la musique et l'art militaire. Cette dernière science est enseignée par des officiers allemands de peu de valeur. Le fils du shah, Nahib Saltané,



UNE PERSANE CHEZ ELLE.

ministre de la guerre, pour perfectionner ses soldats dans l'art militaire, a eu l'idée très louable de fonder une école militaire secondaire; mais, sans s'occuper des premiers principes inculqués aux jeunes gens par les officiers allemands de la première école, il fait diriger l'école supérieure par des officiers autrichiens qui n'ont ni la même méthode ni la même tactique que les Allemands.

Nasr-ed-Dine Shah est assez doux, par mollesse peut-être. Il laisse un peu tout faire; il menace bien de couper les têtes, mais n'en fait rien. On prétend qu'une ancienne favorite, à laquelle le roi aurait laissé son franc parler, femme intelligente et patriote, lui aurait dit un jour : « Sire!

ولی اکنون عادل شده و بدون جهت ظلم بدین گونه نمیکند و دست کسی را نمیبندد چه حکمران صفهان است و ایالات
خوب ایران را نیز باو سپرده اند چون استعداد و قابلیت دارد و مالیات را بسهولت وصول میکند و فایده کلی هم
اکنون نیز در موقع حساب پدر با جدار خود در گفتگو و سئوال و جواب است و یک روز چون پدرش مطالبه مالیات
ولایات را نمود چنین جواب عرض کرد: «چون از من قشون و سرباز و توپ خواسته اید و دیگر پولی ندارم
تقدیم نمایم و باید مالیات را صرف اینها برسانم اگر از من پول بخواهید پس قشون و غیره را از من جدا نمائید چرا
رعایا مرا دوست دارند و هرگاه حقوق شانرا صحیح بپردازم چیزی بهمان باقی نمیماند» در حالت حمله پیغام و جواب
با من پدر و پسر قدری سخت شده و شنیده ام پس از چه واقعه ظل السلطان چند نفر از وزراء خود را در مجلس جمع کرد
و این نطق را نمود: «من پیر شده ام و از حکومت خسته خیال دارم در گوشه بنشینم و بکارها دخل و تصرف نکنم میل دارم
همانطور که نسبت بمن با وفا بودید نسبت بجانشین من هم با وفا باشید من از شما راضی بودم امیدوارم شما هم
از من راضی باشید تحفه هم در اینجا آورده ام» این نطق چاپ و منتشر شده و شاه از خواندن این روزنامه بسیار تعجب کرده
روزنامه را حبس فرمود و پسر را در نزد خود طلبید حال معلوم نیست نتیجه ملاقات چه شود و تنبیه از طهران در چند جا بدین تمام رفتیم
و بعد گردش کردیم که بواسطه برودت هوا و باریدن باران خیلی مختصر شد شب را حسب الوعده منزل دکتر طولوزان
رفتیم و در سر میز حضور بودیم گرشنر مسیو دولیه مسیو لر هاملن دین مسیو لومر موزیکانچی
باشی شاه است و قدیم در پاریس نیز دسته از موزیکانچیان ریاست داشته چون بایران وارد شد منصب و لقب
سرتیپی باو داده اند کار او همین است شاگردها را با اشکال مسیو ان تعلیم موسیقی کرده که قواعد آنرا بفهمند و چند نفر
خیلی را خوانند کاش این کتاب مشق همه حال را که در بیست و زمانه فکار چاپ شده و دیده اند ولی نمیدانم به چه زحمت
و در چه حال این مشق را ترتیب داده اند شب عید شاه بوده است و یکی از متعلقین بحضور شاه عرض نماید که برای
اعلیحضرت شما باید مشق ملی مخصوصی اختراع کرد هیچ مشقی نداریم و برای قشون ملت ایران نقص است «علاوه شاه
میفرماید فی الواقع این مشق برای ما لازم است بگفتر روده موزیکانچی باشی را بیاورد» مسیو لومر حاضر میشود
«شاه میفرماید فردا روز عید ما است و باید مشق ملت ایران برای ما سلام حاضر بروید یک مشق حاضر کن»

مسیو لومر عرض میکند وقت خیلی کم است تا فردا چنین کاری بانجام نخواهد رسید در صورتیکه صبح بیدار باشم و مشقی
ترتیب دهم موزیکانچیان در چه وقت یاد خواهند گرفت آقا شاه فرمود عذر نمیپذیرم و از پاریس موزیکانچی باشی
یاد داده ام که برای اولین حکم من بهانه بیاورد باو خرج هم طی با منزل خود مراجعت کرد و مشغول کار شد و تا نصف شب
مشق اتمام کرده و موزیکانچیها را طلبیده بهر یک نسخه داد که بنویسند و مشق کنند چندین مرتبه تکرار کردند و در صبح سلام
صبح آن روز مشق ملی ریش دولت را از خواب بیدار کرد دکتر طولوزان جهت خوشی آمد چند خوراک ایرانی فرمایش
داده بود و از آنجمله برنج را به سه نوع طبخ کرده بودند اول برنج را جوشانیده و کته پخته بودند دوم برنج
کمی جوشانیده و بعد دم کرده بودند (چلو) و سیم برنج را نیز طبخ کرده با زعفران آنرا رنگین نموده و میان آن
کباب گذارده بودند مسیو دولیه قدری از کارها نحو دقیقه ماشرح داد و اکنون مشغول ساختن راه عراده
روی است ما بین طهران و تبریز که شاید بعدها با خطها امتداد یابد تا اما در باب او رشت گویا از طرف
شده باشد وقتی که شاه از سفر فرنگستان مراجعت فرمود چون از راههای ما بسیار خوش آمده بود و خواست
راه ما بین رشت و طهران را مثل جاده های اروپا کالسکه رو و وسیع نماید مخارج آن را تخمین زدند و اولین قیمت آنرا
که از طهران تا قزوین باشد شروع نمودند و گفتند قیمت آنرا در سال بیست تا تمام رشت را ساختی بعرض دو هزار تومان
آنرا هموار کردند و بطوری در نظر سرکار دولت خوب آمد که سنگ تخمین در زیر آنرا بنفاید و نقشه و آنچه از مخارج جاده
زیادتی ماند برادر وارد قیمت کردند اکنون اغلب نقاط را کود افتاده و ضایع شده و مثل همه مخارجی جهت محافظت
را معین نکرده اند اما قسمت دویم راه که از قزوین تا رشت باشد هنوز شروع نشده و برای اینکه عراده در آن
تواند حرکت کند تقریبا بیست هزار تومان بیشتر خرج ندارد ولی شاه بهتر اینکه باید خیلی محکم ساخت و از وقت تجار
شصت هزار تومان لازم دارد و این پول علی العجاله موجود نیست هنوز اقدامی نفرموده اند شاه علم جغرافیا
دوست میدارد و در عمارت خود کره از طلا دارد که بجو در آنرا جواهر نشان کرده اند آیا عوض اینکه
مبلغ گزافی را صرف این کره کرده و بکشیدن نقشه مملکت خود خرج میکرد بهتر بود جغرافی که طهران نزدیک است و جایی
که جمعیتی است روی نقشه های ایران مثل زمین بایر و مجهولی رسم شده مقصود مرحوم کوئی ایران نبود و نیست فقط چیزی که

خود دیده ام یا از راوی معتبری شنیده ام در اینجا مندرج ساخته ام و اگرچه شاید بنظر بعضی تعجب‌آمیز بیاید ولی تمام عین حقیقت اند و بر من ثابت شده است که این مملکت به چه درجه در تنزل است و هرگاه سلطان با عرضه و باهوشی داشت یکی از ممالک بزرگ محسوب میشد حال هر یک از رجال میل چاپیدن دولت را دارند و گاهی یکنفر بهانه غیرت و امنیت شاه معروض میدارد که او را مصدر کاری نمایند تا نگذارد پول دولت هدر رود و از بسیاری جلوگیری کند این منصب را باو میدهند و او چند نفر از رجال را مقصر و خائن قلم میدهد و چون زیاد رعایت نکرده بواسطه بدرفتاری یا تقلب خودش معزول و مقهور میگردد در میان اشخاص متعدد و با وثوقی که در دربار دولت ایران مصدر کاری میشوند

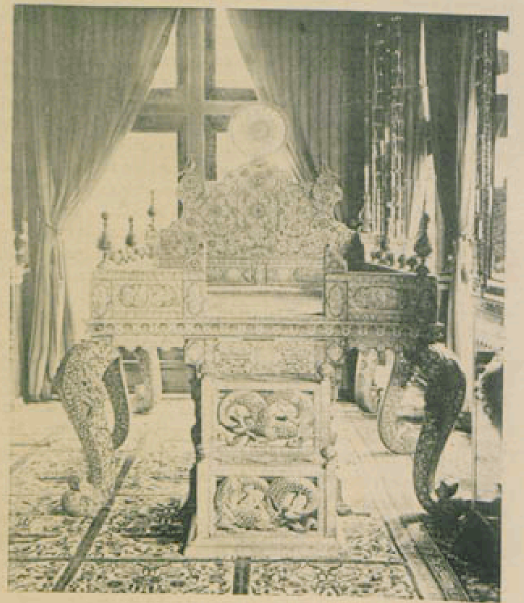
(دورنمای شمس العماره)

یکنفر هست که در نجابت و اصالت او متفق القول اند و آن مستوفی الممالک صدر اعظم است و اگرچه مثل سایر ایرانیها او هم بسیار کار دیر انجام میدهد و بکلام میدهد ولی در عوض مردم را بکار وا میدارد و از قرار اظهار [illegible] جمعی از اشخاص نجیب دیگر که در اروپا تربیت شده و تحصیلات کافی نموده اند در باب بعضی تغییر و تبدیلات مصلحت می کردند و عوض اینکه نصایح بپذیرند با آنها بی اعتنائی کردند و گاهی آنها را حبس نمودند

۱۶ نوامبر

طرف صبح یک خیاط ارمنی را طلبیدم و سفارش کردم لباس گرمی برای من بدوزد زمستان شروع شده و هوا خیلی

misée et se partagèrent le boni. La route se défonce maintenant et s'abîme: comme toujours, on n'a pas pensé au budget d'entretien. Quant à la



TRÔNE DES PAONS.

seconde partie de la route, de Kaswin à Rescht, elle n'est pas commencée; il suffirait, pour rendre le chemin praticable à des chariots, de dépenser une centaine de mille francs; le shah, sous prétexte de ne pas faire



CHEMS-EMARET.

سرد خواهد شد از دو سه موضع من اندازه گرفتم از عمارت دکان از خیابانهای پاریس پهن‌تر خواهم دوخت نهار را
در سفارت صرف نمودیم و دفعه به منزل خود مراجعت کردیم و در اینجا دکتر طولوزان مرحمت نموده وارد شد که ما را برد
و با اتفاق به تماشای عمارت شاه بردیم از خیابان فرنگیها پایین آمدیم و وارد میدان توپخانه شدیم این میدان دارای
شش دروازه است که جلوی شش خیابان اصلی شهر قرار گرفته‌اند و در وسط حوضی دارد که چهار گوشه آن چهار توپ
گذاشته و پهلوی هر توپی مقداری گلوله روی یکدیگر چیده‌اند و دو تای از این دروازه‌ها قابل ملاحظه‌اند و سلیقه
معماری ایرانی از آنها معلوم میشود یکی از آنها موسوم به دروازه ... در اول خیابانی واقع است که بشمس العماره میرود
و از آنجا تا بازار ممتد است دیگری که موسوم به دروازه توپخانه است بخیابان الماسیه باز میشود از همین خیابان عبور نمودیم و از جلو

(تخت طاوس)

وزارت جنگ (اطاق نظام) که نشیمن این اطاق نظام کلاه فرنگی قشنگی است که در وسط باغی که درختهای
بلند دارد و جلو او در زیر این چترهای سبز در زیر ... ساخته شده و تقریباً در مقابل همین عمارت دروازه کوچکی بود که بواسطه آن
وارد ارک شدیم ارک یا عمارت شاه منحصر به یک بنا نیست و مجموعه‌ایست از ابنیه و حیاطهای متعدد ... که دارای حوضها هستند
پس از آنکه از حیاط اولی که آنجا ... داشت که نشیمن دارد داخل شدیم که زیر عمارت ... بود از آنجا به حیاط دیگری که در وسط
حوض بزرگی داشت داخل گردیدیم و در روبرو تالار بسیار بزرگی دیدیم که پنجره‌های آن بجلو باز نشده و در جلو دو ستون
مارپیچ داری از مرمر سفید داشت که در کمال اطراف با شمایل ... انداخته بودند در وسط تالار تختی بود از مرمر حجاری شده که
دوازده پایه داشت اطراف آن مجمر بود و تخته گاهی از مرمر داشت که ظریف حجاری کرده بودند در ایام عید عالیهای گران بها

Paris, ancien chef de musique des voltigeurs. Lorsqu'il arriva en Perse, on lui offrit pour cette fonction le grade et le titre de général. Sa besogne n'est pas mince, car les élèves ont fort à faire pour acquérir une éducation musicale, dont les principes leur semblent inutiles. Beaucoup de mes lecteurs connaissent la marche impériale que *le Figaro* publia dans un de ses suppléments, mais ils ne savent pas par quel tour de force cette marche fut composée. C'était la veille de la fête du shah. Un courtisan donna à entendre au monarque qu'il devrait avoir une marche nationale : il n'en existait pas; c'était un malheur pour l'armée et la nation persane. « En effet, dit le shah, il faut une marche nationale ; qu'on aille me chercher le chef de mes musiques ! » M. Lemaire arrive. « C'est demain ma fête, lui dit le shah, je veux être salué par l'air national persan : faites-en un. » M. Lemaire objecte que le temps est bien court pour un pareil travail ; en admettant même qu'il passe la nuit à composer et à orchestrer une marche, les musiciens ne pourront jamais la savoir. Peu importe au monarque ; il n'a pas fait venir un chef de musique de Paris pour qu'à sa première demande, il se retranche derrière un mauvais prétexte. Notre compatriote rentre chez lui et se met hardiment à la besogne. Il est huit heures. A minuit, les deux reprises et le trio sont achevés. Tous les musiciens sont appelés, copient leur partie, la travaillent ; on répète dans la nuit et, ainsi qu'il l'a souhaité, le shah des shahs est réveillé le matin par l'hymne national.

Le docteur, pour nous être agréable, nous fait servir plusieurs plats persans. Il y a trois plats de riz, préparés des trois manières persanes : d'abord le riz bouilli, servi en pâtée dure; le *chillau* ou riz naturel, bouilli légèrement, puis cuit à l'étuvée, l'eau une fois jetée ; le *pillau*, ou riz accommodé avec du mouton grillé (*khebab*) et coloré de safran.

M. de Vanvilliers nous parle de ses travaux ; il s'occupe en ce moment d'une route carrossable entre Téhéran et Tauris que l'on continuera *plus tard* jusqu'à Djoulfa. Quant à la route de Rescht, elle a été à peu près laissée de côté. Quand le shah fit ses premiers voyages en Europe, il revint pénétré d'admiration pour nos routes ; il voulut joindre Rescht à Téhéran par une voie qui égalerait nos plus belles routes nationales. Le crédit fut voté et accepté pour la première partie de la route jusqu'à Kaswin; la seconde se ferait l'année suivante. On traça la route presque droite, sur une largeur de quinze mètres; elle fut nivelée et sembla si belle ainsi aux entrepreneurs qu'ils jugèrent inutile de faire une chaussée macada-

روی این تخت میگذارند و شاه جلوس میفرمایند جمیع وزرا و ارکان دولت در مقابلش صف میکشند آنوقت پرده بزرگی که جلو
تالار آویخته بالا میکشند و شاهنشاه در کمال جلالت و اقتدار با شاهزادگان و وزرا صحبت میدارد و به خطبه خطیب
گوش میدهد در اطراف طاق چندین نقاشی قدیمی هستند که تمثال فتحعلیشاه (جد شاه) را به دو سه حالت کشیده‌اند
و بواسطه ریش بلند و سیاهش همه کس او را میشناسند پهلوی این حیاط باغ وسیعی است موسوم بگلستان که خیابانهای
آنجا فرش سنگی دارد و جنس آنها آب صاف و خنکی در جویهای کاشی جاریست در انتهای شمال اطاق نظام درختهای بزرگ
و قشنگ شده گنبدهای سبز زمین ساخته‌اند حوضها و فواره‌ها روح بخشند و طراوت مخصوصی بهوا داده‌اند بعضی
پلهای کوچک آهنی و گلدانها و گلهای کوچک شیشه سبز زینت یافته دیوارهای اطراف گلستان دارای کاشیهای
الوان هستند که در آنها صفوف سربازهای بزرگ طبیعی و با لباسهای عجیب نقش شده‌اند شلوارهای آنها گلی یا زرد
و قباهای آنها آبی یا سبز است کلاه بخارائی مشکی بر سر دارند و با وجود سبیلها و ابروهای سیاه چندان آدم
رعب نمیشوند کفش سبک بدون گیوه بپا دارند و پاهایشان روی زمین ثبت با نقاشی [illegible] شده‌اند
مخصوص و باغ باز میشود و در بست شیشه رو به [illegible] قشنگ باز میگردد که طرفین آن از مجسمه‌های مرمری گذارده‌اند
و رسیدیم به اطاق دارالشوری که اطاق مربع بزرگی بوده و اسبابهای آن هر کدام متعلق بفرنگ بود و خیلی نفیس
سقف و دیوار آنجا از شیشه‌های کوچک آینه با زینت بوده و مخصوصاً ایرانیها در آینه کاری مهارت و سلیقه کاملی دارند
روی زمین قالی هراتی بسیار ممتازی گسترده و در گوشه اطاق تخت طاوس که در سنه [illegible] نادرشاه از محمد شاه
مغول گرفته بود گذارده بود و این تخت قیمت ندارد و روی آن از طلا پوشیده شده و جواهرهای گران بها در آن
نشانده‌اند تکیه‌گاه این تخت در سمت فوق دارای ستاره و آفتاب الماس و سقف اطاق مزین است از چلچراغها
و گلدانها و صندلیهای طلا و ساعتهای مجلسی رنگی که در زیر سرپوش بلور واقع‌اند و روی اینها مقوای کوچک
سبزی آویخته که قیمت ساعتها (۲۲ قران یا سه تومان) با آن نوشته‌اند و در برنج بودن اینها شکی نیست
در بعضی نقاط [illegible] گلهای مصنوعی در گلدانها گذارده‌اند از پله‌ها پائین آمدیم و از جلوی کتابخانه که دارای کتب خطی نادر
و قیمتی است گذشتیم اگر بخواهم جمیع چیزهائیرا که دیده‌ام شرح دهم خیلی طولانی خواهد شد و سایر چیزهای اختصاصی هم [illegible]

اطاقی را

اطاقی را که اعلیحضرت همایونی اغلب اوقات در آن جلوس میفرمایند اطاق مربع بزرگی است که پنج چلچراغ و نیز در آن آویخته
به دیوارها کاغذ الوان قشنگ چسبانده‌اند و در روی زمین قالیچه بسیار ممتازی افتاده که زینت آن میافزاید
و شاه در روی آن می‌نشیند صندلیها برای کسی فایده ندارند و هیچکس در روی آنها نمی‌نشیند از این اطاق هم به باغ تابستان
که در میان آن جوی آبی از وسط درختهای نارنج [illegible] جاری بود و در به حرمسرا که برای هیچکس جز شاه
باز نمیشود و نیز در این تابستان بود از این قسمت عمارت خارج شدیم و باغ را [illegible] تا رسیدیم بتکیه شمس العماره در باغ
بزرگ و وسیعی که طرفین آن مجسمه‌های مرمری قدیمی ایرانی خیلی قشنگ گذاشته بودند اطاقی شبیه تالار بود که در آن
دو قالیچه مشهور گوبلن را که لوئی فیلیپ به محمد شاه طاب ثراه تقدیم کرده بود گسترده بودند پهلوی اشیاء
ظریف قیمتی ایرانی بعضی اشیاء فرنگی هیچ و کم بها گذارده‌اند و در یک گوشه یک ساعت بزرگی گذاشته شده که از دولت
انگلیس به تعارف آورده‌اند وقتیکه ساعت زنگ میزند طاوسی فریاد میکند و [illegible] یکی از معادنچیها [illegible] میشود
و جویهای بلور در حرکت می‌آیند دولت انگلیس اول این ساعت را برای امپراطور چین هدیه کرده بود و در بین راه در
چون در چین جنگی حادث شده بود انگلیس نخواست هدایای خود پیش کش شوند لهذا در میان راه انصراف کرده تحفه
[illegible] به شاه ایران تقدیم نماید اگرچه این عمارت از حیثیت معماری با عمارات طرف نسبت نیست ولی
من حیث المجموع [illegible] از کارهای خوب ایرانیها شمرده میشود و خانچه [illegible] گفته شد [illegible] بسیار [illegible]
و در هر اطاقی که نزول فرماید چند بیت [illegible] به دیوارهای آن میآویزند و شکل ابیات هرگز در یکجا توقف نمیکند
بلکه خواب و خوراک او هم هر شبی در اطاقی است منتهی عشق او شکار و گردش است و اغلب از شهر خارج شده چندین شب
در صحرا زیر چادر نزول میفرمایند در مقابل شمس العماره حوض بسیار بزرگی است که شاه اغلب با اهل حرم در زورق کوچکی می‌نشیند
و در آن گردش و تفریح میفرمایند چندی قبل فرمایش داده بود از لندن یک سه چرخه آورده بودند و چون این اسباب را دید
محض امتحان حکم فرمود یکی از وزرا بر آن سوار شود و در خیابان دور حوض گردش کند آن بیچاره چون هرگز از این نوع
اسبابها ندیده بود [illegible] بمحض سوار شدن خودش با سه چرخه در حوض افتاد و تمام اهل
اندرون پشت پنجره برای تماشا حاضر بودند و به محض [illegible] تماشا و خنده بسیار طول کشید شاه او را [illegible] داد [illegible]

faire l'essai par un de ses ministres sur les dalles qui entourent le bassin. Le malheureux, complètement ignorant dans ce genre de sport, tomba dans le bassin avec le vélocipède, après deux tours de roues. Tout l'anderoun, derrière les fenêtres grillées, assistait au spectacle; pour qu'il durât plus longtemps, le shah ne permit d'aller au secours de son ministre que lorsqu'il fut sur le point de se noyer. Ces dames s'amusèrent, paraît-il, beaucoup. Nous visitons encore la sellerie royale : le shah possède de fort belles selles et de riches caparaçons.

Dans le palais se trouve un tekieh (le tekieh est un théâtre persan). Il a la forme d'un cirque; tout autour sont trois étages de loggias en briques et en bois; au bas de ces loggias, des gradins réservés aux femmes. Au milieu, une plate-forme surélevée, nommée *sakou*, qui constitue la scène; deux plans inclinés y donnent accès [1]. Dans un coin, au haut d'un escalier, une petite estrade sur laquelle se tient le prêtre, directeur des cérémonies et des chants de la représentation. Des cintres, des traverses supportent de grands velums pour garantir du soleil.

De même que les mystères, origine de notre théâtre, les taziehs (c'est ainsi que se nomment les représentations) retracent les épisodes religieux des commencements de l'Islam. Ils roulent principalement sur les épisodes de l'origine du schisme. Toutefois on ne peut absolument les comparer à nos mystères dénués de toute poésie et vulgaires. Dans les taziehs, au contraire, la poésie déborde et on n'y découvre pas la moindre vulgarité. Les représentations ont lieu à l'époque du Moharem et sont fort goûtées du public, qui ne pense à autre chose plus de quinze jours avant les fêtes. Le shah lui-même y assiste avec une grande partie de ses femmes. Cependant les prêtres et les chefs de la religion condamnent les taziehs, car, dans l'organisation matérielle de la représentation, plus d'un détail contredit ouvertement et l'esprit et la lettre du Coran. Représenter un tazieh est toutefois une œuvre pie; chacun espère, grâce au concours qu'il apporte à la cérémonie, gagner plus ou moins de bonheur en paradis.

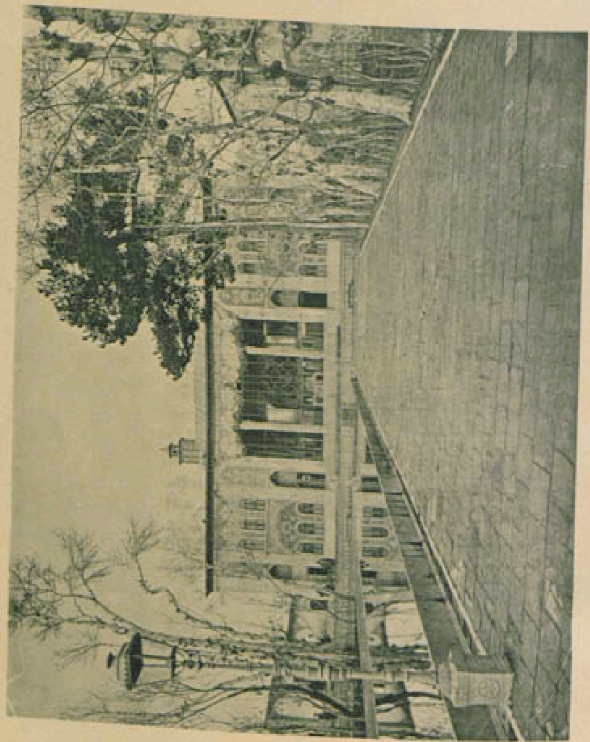
Avant que la représentation commence, il se passe quelquefois deux heures en préparatifs, pendant lesquels des processions, des danses et des chants se succèdent. On fait circuler dans la foule des rafraîchis-

1. Les tekiehs sont souvent très grands; souvent aussi ils ont la forme d'un parallélogramme; ils contiennent trois à quatre mille personnes; à Ispahan, l'un d'eux peut contenir, dit-on trente mille spectateurs.

گرد وقتیکه نزدیک بود غرق شود. زینخانه سلطنتی را نیز تماشا کردیم و در آن زینهای خیلی قشنگ و قیمتی و غاشیه های نفیس دیدیم
در یک سمت عمارت تکیه دولت واقع است و محوطه گردی است که اطراف آنرا با آجر و چوب سه طبقه اطاق یا طاق نما ساخته اند
و پائین طاق نماها زمین مرتفع و آجرفرشی است که زنها روی آن می نشینند و در وسط محوطه سکوئی است که اجزاء تعزیه
روی آن گفت و شنود مینمایند و بواسطه دو سطح مخروط از صحن تکیه بالای سکو میروند و در یک گوشه تکیه منبری که از دو
که روضه خوان یا واعظ روی آن بالا میرود و حرف میزند و گنبد تکیه عبارت است از چوبها و تیرها که بکمک آن قطع
کرده اند و چادر بزرگی روی آنها میکشند تا مردم را از آفتاب حفظ نماید. تعزیه هم مثل بعضی تیاترهای ما وقایع مذهبی ابتدای
اسلام را مجسم مینماید و مخصوصاً گفتگوی او در اوایل و اول شهادت ولی کلیتاً تعزیه را نمیتوان با تیاترهای ما سنجید

(تصویر پرده نقاشی ایرانی که داخل حرمی را نموده است)

بجهت اینکه در تعزیه مطالب اعظم آورده اند و ابدا الفاظ رکیک در آن شنیده نمیشود. این تعزیه را در ماه محرم
برپا میکنند و عموم ناس خیلی بآن راغب هستند و از پانزده روز قبل از آن کارهای دیگر را ترک میکنند و فقط بآن
می پردازند. شاه و اغلب حرمخانه نیز در این مجالس حاضر میشوند. علما و رؤسای مذهب تعزیه را جایز نمیدانند و میگویند مطالبیکه
در قرآن مجید هست از گرداندن شاخ و برگ قرار دادن بر آنها معصیت است ولی در هر حال خیلی از اشخاص بانی تعزیه میشوند و
معتقدند که باین وسیله داخل بهشت خواهند شد. گاه اتفاق می افتد که قبل از انعقاد تعزیه قریب دو ساعت مشغول تدارک
آن میشوند و در این مدت سینه زنها و نوحه خوانها و دسته ها مردم را مشغول میکنند و همچنین در این بین اطفال و ... مردم ...



COUR DU TRÔNE.

il aime à quitter la ville pour aller s'établir ou camper quelques jours avec toute sa suite dans quelque coin sauvage.



INTÉRIEUR D'UN HAREM, D'APRÈS UN TABLEAU PERSAN.

En face du Chems-Emaret, est un très grand bassin où le shah s'amuse souvent à canoter, soit seul, soit avec ses femmes. Il y a quelques mois, il commanda un tricycle à Londres ; l'instrument arrivé, il en fit

با آب یا شربت مستمعین و تماشاچیان را سیراب مینمایند و بعضی پیرمردها با سبزه یا شیشه گلابی بر دست دارند
در سر و ریش مردم میپاشند و سینه پنجه تنهای شاه یا جابجا جمع حضار مشک آبی بر دوش میگیرند و در میان
مردم گردش کرده هرکه بخواهد بیاد لب تشنگان کربلا او را سیراب میکنند قلیانهای طلا و نقره بدست
سرباز و حمال میدهند و چیزیکه اسباب تعجب است این است که این ازدحام نظم کامل و سکوت مطلق دارند
بمرتبه صدای شیپور و طبل صحبت مردم را قطع میکنند و مخصوصاً صدای عجیب کرنا منعکس شده بفضا
منعطف میگردد که تعزیه خوانها وارد میشوند .
در بیانات و نوحه اول مستمعین ملتفت میشوند که آنها در یک اردو یا یک جلگه یا یک اطاق در مدینه یا کربلا هستند

(حیاط تخت مرمر)

و گاهی اتفاق میافتد که آنچه سابق در فاصله چند فرسخ واقع شده حال تماماً روی سکو مجری میشود
و این مسئله ابداً در نظر مردم غریب نمینماید و اگرچه بعضی علامات کلی را ظاهر مینمایند اما چیزهای جزئی را که
نزدیک بعقل است خوب آشکار مینمایند مثلاً بجای اینکه دجله یا فرات را نمایش بدهند در وسط سکو
ظرف بزرگ مسی پر از آب میگذارند و اغلب بفاصله پانزده قدم از سکو پهلوی دیوار چوب بستی
می کنند که ضمیمه سکو است و آنرا اطاق نام بنامند وقتی از اجزاء تعزیه در آنجا می نشینند

وچند نفر دیگر از سکو بطاق نما و از طاق نما بسکو رفت و آمد میکنند و حامل پیغام میشوند نفری از سکو و یک طاق نما
و سه چهار قدم که حریم سکو میباشد تقریباً صحن و حجره ها متعلق بتماشاچیان و تشبیهی است من حیث المجموع
وضع باشکوهی دارد و هرکس هرچه بیابد قیمتی دارد و برای زینت سکو یا لباس تعزیه خوانها یا برای اسبها
میفرستد طبقه تعزیه خوانها نزد مردم محترم و عزیز اند و سادات هم چندان اعتنائی بقول علما ندارند
و جزو اجزاء تعزیه میشوند و مردم چون سادات اجزاء تعزیه ببینند بیشتر رقت میکنند بجهت اینکه سادات
اولاد شهیدان کربلا هستند تعزیه خوانها کلیتاً اعمال یا اقوال خود را از روی نسخه میخوانند ولی بیشتر آنها که
متعلق بخودشان است از حفظ دارند چندان در باب تقلید از حیثیت لباس سعی ندارند بیشتر مقصودشان
این است که لباسشان پر قیمت و خوش ظاهر باشد تا اشخاص تماشاچی زیاد بآنها احترام نمایند و هیچکس فکر نمیکند که
اهل بیت پیغمبر هرگز لباس خوب و قیمتی در بر نداشته اند و در نهایت سختی و درجه فقر بوده اند .

وضع ورود یا توقف تعزیه خوانها نظم و ترتیبی ندارد و از هر سمت دیده میشوند و خوب بلد ظاهر شدن آنها
تنها بزرگی یا کوچکی خودشان است ولی چون خود تعزیه خوان مثل سایر مردم سعی که مجری میدارد
معتقد است احترام اهل الله امید دارد و تا مخصوصه از آن نتیجه میشود که گاهی خود را گم میکند و بیخبر است
فی الحقیقه آن کسی است که تقلید او را میشناسد و بواسطه شوری که در او پیدا میشود اغلب اعمال
وحشت انگیز میکند یکی از نمونه های تغییر کیفیت کار است که هر یک تنها بازی میکنند و بعمل خود [illegible]
و این کاه علامت خاک کربلا است اگر اتفاقاً تعزیه خوان فراموش کند کاه بر دارد و بر سر آن دسته
او را یادآوری میکند و تعزیه گردان از ابتدا تا انتهای مجلس ایستاده و مواظب است
و نسخه اعمال هر یک را بر دست دارد و هرگاه شجاعی بخواهد بجنگ رود و امید برگشتن نداشته
باشد تعزیه گردان پهلوی او میرود و کفن را پاره کرده بگردن او میاندازد و دشمن اگر آن شجاع
مشغول خواندن است و باید شمشیر بدست گیرد تعزیه گردان شمشیر را از غلاف بیرون میآورد
و بدستش میدهد و گاهی در وقت سوار شدن رکاب او را میگیرد یا بجلو بطور آشکار خود را داخل

همکار

همه کار میکند وجود او ناگزیر است و نزد مردم محترم است مثل او مهتر علم و تدارک تعزیه و هیئت ملا اغلب خودش
مجلس را تالیف میکند یا نظم بیاورد او را استاد میخوانند و اگر در حین تعزیه اجزاء او خوب نخوانند یا کار
خارق عادتی نمایند بانی و بزرگ مجلس بدون تاخیر او را مخلع میسازد .

حال چند کلمه از وقایعی ذکر نمائیم که تعزیه آنها را ذکر و مجسم میکنند علی پسر عمو و داماد پیغمبر
مرد جلیل نجیب و جلیل القدری بوده است که بعضی از هواخواهان در حق او غلو کرده او را خدا دانسته اند
دشمنانش تا مدتی بر او غالب بوده اند و حقش را غصب کردند عاقبت پس از ابوبکر و عمر و عثمان بمسند
خلافت نشست ولی چون آن وقت اسلامیان نظم نداشتند و هرکس دعوی ریاست داشت او را در محراب مسجد کوفه
شهید کردند و یزید خلافت را غصب نمود .

امام حسین پسر علی دختر کوچک یزدجرد را بازدواج خود در آورده و در مدینه با برادر و خواهر و کلیه
اهل بیت پیغمبر زندگانی میکردند پس از شهادت حضرت امیرالمؤمنین مردم با امام حسین اصرار کردند که دعوی خلافت
فرماید او با وجود ذکاوت و هوش بقول ایشان مطمئن شده با چند نفر هجرت کرده و برای ابراز دعوی خود
منتظر وقت بود اهالی کوفه چون از قتل علی در مسجد پشیمان و شرمنده شده بودند با امام حسین عریضه نوشتند
که ما تو را بخلافت قبول داریم و حاضریم که با قشون یزید جنگ نمائیم امام حسین آنوقت مدینه تشریف داشت و قبول
اهل کوفه را اعتنا کرده با عیال و اطفال بجانب کربلا حرکت فرمود یزید فی الفور سواره بسیاری جهت جلوگیری
رقیب خود روانه نمود و اهل کوفه نیز از ترس عهد را شکستند و بیزید پیوستند اهل بیت که تقریباً هشتاد نفر بودند
در میان بیابان بفاصله کمی از دجله دچار قشون کفار شدند و دیگر نتوانستند حرکت کنند .

این صحرا عبارت بود از جلگه کربلا که امروز شیعیان بزیارت آن مکان میروند و خاک آنجا را از آنجا [illegible]
امام حسین نیز مثل پدرش مغرور و بی پروا و شجاع بود و در وسایل عاکر یزید اول خواستند از وضع [illegible]
ولی بسبب خون پیغمبر را از زنده ولی امام حسین که خود را ذیحق میدانست مغرور بر نجابت و اصالت خود بود
ترک دعوی نکرد و مقاومت نمود و حکم یزید رسید که بر اهل بیت سخت گیرند و در رودهای آنها را بقتل رسانند

رؤسای لشکر هم دور خیمه‌ها سوار گذاشته و بیرون آمدن اهل بیت را مانع شدند در این خیمه‌ها عده زن
و بچه بیش از مردها بود و آب از روی آنها بستند و حرارت زمین کربلا هم دو چندان آل عبا غلبه نمود
حضرت عباس برادر صلبی امام حسین دخترهای کوچک را دید که از عطش کباب‌اند و تنگ خشکی بجهت او
آورده اند فی الفور از جا برخواست و مشک را برداشته بدوش انداخته سوار شد تا خود را بشط رساند و اطفال
بیچاره را از عطش برهاند جلو راهش را گرفتند و چون خواست بضرب شمشیر مردم را متفرق کند و راهی جهت خود
باز نماید عربی از زیک شیده و دست راستش را از بدن جدا نمود شمشیر را بدست چپ گرفت و خود را میان سپاه
انداخت عاقبت دست چپش را هم قطع کردند و بواسطه کثرت زخم و نداشتن دست بزمین افتاده او را مقتول
ساختند و پس از او علی اکبر با مادر وداع کرده بمیدان جنگ شتافت و او نیز از ضرب شمشیر و تیر جان بجان آفرین
تسلیم کرد و وقتی پدر ببالینش رفت که نفس آخرش بود و چون سپاه کفار امام حسین را دیدند متفرق شده حضرت
نعش پسر را بجانب خیمه‌ها حمل فرمود خلاصه اولاد پیغمبر را یک یک شهید کردند و زنها و بچه‌ها را اسیر کرده
نزد یزید بردند و از نسل رسول اولاد ذکوری باقی نماند جز حضرت امام زین العابدین که بعد بشهادت رسید
در میان مجالس تعزیه آنکه مردم با او بیشتر مایل‌اند عبارت است از عروسی قاسم حضرت قاسم پسر ارشد امام حسن
میخواست زبیده دختر امام حسین را بازدواج خود درآورد و در روز عروسی اهالی شام او را شهید کردند
و جانکباری امام حسین در طفولیت و رحلت عباس و قتل امیرالمؤمنین علی نیز از مجالس تعزیه هستند
در میان بعضی مطالب دیگر میخواهم قوه ادراک را بفهمانم که وهم و خیال حد ندارد و مجلسی که از آن میخواهم
ذکری نمایم عنوانش دختر عیسوی است .
از روی عبارت زرنگی طوری کرده بودند که قبل از بیان آمدن تعزیه مجلس سکو را نمیدیدند و چون صدای کرنا
بلند شد گویی بفراشها چادر دور سکو را برداشتند و سکو نمایان گردید و جلگه کربلا بعد از مقتول شدن
شهدا آشکار شد چیزی جز نعش باقی نبود و مشتی از علفهای سبز ابدان مطهر را نصفی پوشانده بود که قدری
از آنها نمودار بود و اجساد شهدا با زخمها و تیغه شکسته که تیر از سوراخ سوراخ و دیگری دست در بدن

نداشت و دیگری سرش را بریده بودند در منتهی الیه سکو صورت قبر وسیع و تعزیتی بود که تعلق بامام حسین داشت
و بدن مجروحش را چه کس بیند و از شمشیر و تیرهای شکسته که در بدن بجا بوده معلوم میشد که جنگی واقع گشته
و در هر نقشی چند شمع روشن بود و دو ملک سکو در برنوری که از آن جا دو زنجیر دعا و گاه روانی وارد تعزیه شد
زن مسیحیه که سوار بر اسب یراق طلائی بود با کلفت و نوکرهایش داخل گردیدند خانم فرنگی از اسب پیاده شد
و چون نمیدانست در چه محلی ورود کرده به نوکرهایش امر فرمود خیمه برپا کنند نوکرها اطاعت کردند و در هر
نقطه میخ چادر را خواستند بکوبند خون تازه از زمین جوش شد خانم فرنگی از مشاهده این واقعه وحشت کرده

(قصر قاجار)



اینمحل را ترک نمود و در طاق نمار رفته خوابید آنوقت حضرت عیسی وارد سکو شد تفصیل کربلا را برای
زن مسیحیه شرح داد و از نظر غایب شد پس از آن عربی شبیه بدزدان در اطراف قبر سید الشهدا قدری
کاوش کرده و دستی را قطع کرده و سر و صورتش خون آلود شد و فرار کرد عاقبت دسته جات ملائکه و پیغمبران
یعنی حضرت محمد و حضرت عیسی و حضرت موسی و داود و امام‌ها و زنهای مقدسه داخل تکیه شده و بهیئت اجتماع
بر سر قبر حسین گریه و زاری و نوحه خوانی کردند این بود شرح مختصری از مجلس مصیبت خوب و عجیب که خارج
از وهم و قیاس است معلوم است در اینصورت دختر فرنگی که عیسی پیغمبر خودش چنین شرح حالی با او بگوید
شیعه خواهد شد تکیه دولتی را که ما تماشا کردیم با اینکه گنبد نداشت ولی چون پایه‌هایش را از طرف خیلی محکم

ساخته بودند از سقف آن علمها زده‌اند و با چوب و سیم تکیه‌گاهی برای چادر ترتیب داده‌اند .

چون بمهمانخانه مراجعت میکردیم در میدان توپخانه شاه را زیارت کردیم که از تفریح و سواری مراجعت میفرمود
اول چرخانه در جلو او میآمدند و شاطرها با زگر بر دست و غلامها تفنگ بر دوش از پیش و پس ایشان میآمدند
و هر سه چهار زن در کالسکه بودند که شکل و رنگ آنها تفاوت داشت این زنها مثل سایر نسوان دارای چادر
و روبند بودند یکی از آنها که خیلی عزیز و محترم بود (انیس الدوله) چون دیگر خوانین را نشناختم خود را
نشناساندم که احوال پرسی نمایند تعجب شد و وارد شدند که جلو آن شاطرها با کلاههای عباسی و قباهای زرد و سرخ
و جورابهای ساقه بلند سفید میدویدند و عصاهای سرنقره بر دست داشتند شاه تنها در کالسکه نشسته بود که شش
اسب سفید دم قرمز آن را میکشیدند با سلام دادیم و جواب سلام داد و در عقب کالسکه شاه تفنگچی باشی را با کلاه قرمز
و چندین قزاق را با صاحب‌منصب دیدیم که اسب میتاختند .

در بین راه ناظر شاه را که تازه داماد اعلیحضرت همایونی گردیده ملاقات نمودیم و زوجه این ناظر گویا شاهزاده خانمی است
تربیت شده و باهوش که خیلی خوش خط است و در نقاشی استاد و چون دختر شاه است شوهرش نمیتواند
زن دیگر اختیار نماید و همچنین زوج او نمیتواند بدون اذن در مقابلش بنشیند .

۱۷ نوامبر

مسیو فوریه دکتر شاه اظهار کرد تا باتفاق ببازار رویم بیش از دو ساعت در بازار گردش کردیم
بالنسبه بازارهای طهران وسیع اند و میتوان بسهولت در آنها گردش کرد وضع این بازارها با سایر
بازارهای شهرهای دیگر تفاوتی ندارد سقف آنها از آجر است و روشنائی آنها منحصر است بسوراخی که از سقف
کرده‌اند هوای بازار خنک و شخص از حرارت آفتاب محفوظ است و چنین دکاکینی هستند که اهل کسب و شغل
در آنها مشغول کار خود میباشند .

شام را در سفارت فرانسه صرف نمودیم بعد از شام چندین نفر مدعوین آمدند و از آنجا ترتیب یک رقص
هندی اروپائی و ترتیب پیشخدمتی بودند

۱۸ نوامبر

امروز قصد داریم با مسیو مارت و مسیو لکفریه و مسیو ادیبر در اطراف طهران گردش کنیم
دو ساعت بعد از ظهر بعضی سوار بر درشکه و برخی اسب سوار از دروازه شمال غربی شهر خارج شدیم پنج و
خندق شهر را تقریباً شبیه به پاریس دیدیم اغلب آنها از گل ساخته شده و بیشتر مواضع بواسطه باران خاکریز گردیده
دور خندق رنجیات دور دور شهر دوازده دروازه است که هر یک از کاشیها مزین شده‌اند دارای نمای
خوب و مستحکمی که گویا بواسطه کمی جوهر و مرور صحیح و معیوب شده‌اند از دروازه شهر تا دوشان تپه که شاه در آنجا

(عشرت آباد)



کلاه فرنگی بنا کرده مشید شده است و اغلب عصرها برای تفریح با چند سوار آنجا تشریف میبرد در پائین
باغ بزرگی است که اشجار مرغوب و انهار خوب و حوضهای مملو از آب دارد و همچنین چند شیر و ببر قفسی در اطاقهای
مخصوص در این باغ موجود اند و از قرار معلوم سابق بر این گرگی در این باغ بوده که شاه او را خیلی
دوست داشته است .

نزدیک به دیوار کلاه فرنگی دوشان تپه به سیم قرب بیست سوار را دیدیم که مشغول آتش‌بازی هستند بعضی لجام اسبها
بر دست داشتند و برخی رخت شوئی میکردند و اینها سوارهای کشیک شاه بودند که در هنگام راحتی و تفریح
بکارهای شخصی پرداخته بودند شاه در عمارت تشریف داشت و از این باعث نتوانستیم وارد کلاه فرنگی شویم بجام

اسب را ترک واندیم و بسته باغ دولتی دیگر موسوم بعشرت آباد حرکت نمودیم این باغ نیز مشتمل بر باغات دارای دو خیابان اصلی متقاطع بود که جنبین آنها جویهای آب جاری بود در منتهی الیه خیابان اصلی حوض بزرگ مدوری دیده میشد که دورا دور دوازده اطاق برای زنهای شاه ساخته بودند و قدری در طرف دست چپ و اطاق دیگر متعلق بخواجه ها بود و در دست راست کلاه فرنگی مطبقه بود که متعلق بشاه داشت و با طاقهای این کلاه فرنگی تماما کاغذهای الوان و قشنگ چسبانده بودند و مبل آنها نیز اروپائی بود در اطاق طبقه اول آن ایرانیها بطور خیلی ظریف صنعت خود را نموده بودند و با گچ طوری نقش و نگار کرده بودند که شبیه بود به پرده های بسیار قیمتی سقف گوشه های این اطاق را آینه کاری کرده بودند و شکوه مخصوصی داشت در وسط این اطاق چهل چراغی آویخته بود که هر گاه شبها تمام شمعها را بفروزند در روشنائی آنها در آینه ها منعکس شود منظره اطاق الماسی را خواهد داشت که شعرا در الف لیله ذکر کرده اند چون میخواستیم بیرون بیائیم باغبان دسته گلی بما تعارف کرد.

از آنجا بجانب یکی از باغات دیگر شاه که موسوم است بقصر قاجار حرکت نمودیم این جا نیز گردشگاه باشکوه تهرانست عمارات آن مثل قصر حقیقی است که با آجر و سنگ ساخته باشند بعضی زینتها و کاشیهائی دارد که شبیه اند بمعماریهای عرب آب باغ در شیب تپه و در پایه قصر واقع است در جلگه وسیع طهران تا خرابه های ری مشرف است همچنین شاه عمارات و باغات متعدده دیگری دارد که بعضی از آنها را بر طهران ترجیح میدهد و آنها عبارتند از سلطنت آباد و نجف آباد و دوشان تپه و نیاوران صحرای شمال طهران که این عمارات در آن واقع است موسوم است بشمیران از رودخانه های متعدده مشروب میشود و اشجار در آن خوب نمو میکنند و جهت سکنای فصل تابستان جای بسیار مطبوعی است و جمیع سفارتخانه ها در گرمای شدید طهران بآنجا پناه میبرند.

شاه زرگنده را بروس و قلهک را بانگلیس داده است سفارت فرانسه در تجریش جای خوبی دارد که شاید از جهت آب و هوا بهتر از سایر سفارتخانه ها باشد

۲۱ نوامبر

دو روز آخر را بگردش در شهر و هوای آن گذرانیدیم امروز صبح اسباب سفر با تمام و کمال مهیا و حاضر است

عصر از طهران بیرون خواهیم رفت و بجانب اروپا حرکت مینمائیم شب پیش بسفارت رخصت نموده بعضی نوشته جات لازمه و تذکره و غیره را چنانچه فرستاده است نهار را در سفارت صرف نمودیم و از آنجا منزل دکتر طولوزان رفته خداحافظی کردیم و بمهمانخانه مراجعت نمودیم.

نوکران نجیب و با وفا را که از روی صداقت با خدمت کرده بود مرخص نمودیم آنها تا مسیو دولبه نوکر لازم داشت و ما با کمال خوشحالی آن نوکر نجیب را به آن آقای خوب تسلیم نمودیم

(فصل چهاردهم)

از طهران برشت — انزلی —

از ۲۱ نوامبر تا ۳ دسامبر

از طهران بقزوین — قزوین — مزرعه — کردنه خرزان — پاچنار — شاهرود — منجیل — درختهای زیتون — سفید رود — پل منجیل — رستم آباد — گیلان — باطلاقها — کودوم — گیلانیها — رشت — مسیو ولاتو — معرف الهوای گیلان — عمل بحر خزر — مشابهت این ولایت به ژاپن — عزیمت از رشت — پیربازار — مرداب — انزلی — حرکت از انزلی.

چهار ساعت بعد از ظهر یک گاری برای بار و بنه و یک طرنطاس و سه چهار سواری ما درب مهمانخانه حاضر شدند مسیو آلبرت و مسیو دولبه در هنگام حرکت ما حضور داشتند مادام پرتو با وجود بدخلقی و صدای سیاه دوستانه با ما وداع نمود ما بین طهران و قزوین شش منزل است و شش چاپارخانه دارد و هر منزل آن ۲۴ کیلومتر است و در دو ساعت میتوان پیمود ولی در هر چاپارخانه بقدر یک ساعت برای عوض کردن اسبها معطل شدیم چون طرنطاس شخص را خیلی حرکت میدهد خواب ممکن نیست راه و منازل یکدیگر شبیه اند و متوالیاً قرار گرفته اند

۲۲ نوامبر

شب او در راه بودیم هفت ساعت و نیم از نصف شب گذشته بچاپارخانه منجیل رسیدیم آفتاب طلوع کرده
و ما را گرم کرده و از صدمه برودت دیشب قدری راحت شدیم و کیفیت اطرافی را دیدیم که از شب گذشته
میگفت هوای گیلان خیلی بد شده و هشت روز بود که لاینقطع میبارید و اغلب نقاط راه کوه و جاده
خراب شده اند .

تقریباً در اواسط راه منزل آقابابا اسب وسطی طرطاس ما رم کرده و بنه را بدندان گرفت و پیچید
من و درشکه چی و من همراه طوری کشیدیم که بار و گشت اسبها تند شده و گردونی چوبی

(تمثال اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصرالدین شاه قاجار)



افتاده به پشت اسب وسطی و در هنگام راه رفتن چون چوب به پشتش میخورد دیوانه شده بود و خوشبختانه اسبها
خود را از جاده کشیدند و طرطاس در گودی سرنگون شد سر و روی ما پر از خاک و گل گردید اما آسیب بدنی
بما نرسید بهر طور بود دوباره اسبها را بدرشکه بستیم و براه افتادیم .
دو ساعت و نیم قبل از ظهر توسط دروازه کاشی کاری که شبیه بود بدروازه های طهران داخل شهر قزوین شدیم
بواسطه خیابان طویل و عریضی که متصل بجاده بود وارد چاپارخانه گشتیم و این چاپارخانه بزرگ عالی بود
قصد ما توقف در قزوین نیست و چون درشکه از اینجا بعد نمیتواند حرکت کند اسب طلبیدیم که چاپاری
برویم نیم ساعت بظهر مانده از چاپارخانه خارج شدیم و سواره از خیابان بزرگی که بازار ممتد بود عبور نمودیم

شهر در وسط جلگه واقع است و در اطراف آن مزارع حاصلخیز و موهائیکه شراب خوبی میدهند
قرار گرفته اند دو ساعت بعد از ظهر از قریه آقابابا که برج و بارو و دیوارهای آن خراب شده است
عبور کردیم و از آنجا به بعد ابتدای نشیب سلسله کوه البرز بود که گیلان و مازندران را از بقیه ایران
جدا میکند در بین راه بعضی کوه دالها و نهرها حرکت ما را مشکل کرده و در چهار ساعت بعد از ظهر رسیدیم
بزرغه که در ابتدای شعبه عمده ابهر چای واقع است و دهکده محقریست که چاپارخانه ندارد
و چندین خانوار در آن مسکن دارند و اینجا هم مثل سایر جاها بواسطه طرز مخصوصی که دارد مشهور است

(دورنمای چاپارخانه راه قزوین)



اکنون بیش از بیست و چهار ساعت است که متصل در حرکتیم و هیچ نخوابیده ام گردنه خرزان بواسطه صعب العبور
بودن معروف است هوا از ابر پوشیده شده و آفتاب غروب کرده است و در میان کوهها باید
حرکت کنیم هرقدر صعود مینمائیم مه غلیظ تر میشود و بزودی باد تندی شروع بوزیدن نمود که
بارانهای یخ کرده را بصورت ما میانداخت اعضاء ما بیحس شده و یکدیگر را نمی بینیم بالاخره
پس از سه ربع ساعت بقله رسیدیم چون از کوه سرازیر شدیم از طوفان محفوظ بودیم ولی
غلغلی بالای سر ما را گرفته بود و بواسطه گل شدن خاک پاهای اسبها صدا نداشته و سکوت مطلق در
و ماهور را فرا گرفته بواسطه تاریکی نه دره را میدیدیم و نه نهر آب را که در پهلوی ما جاری بود ولی صدای

sommes à *Mazerah*, situé sur la source du principal affluent de l'Abhartchaï. C'est un pauvre et misérable hameau de quelques maisons, plus le tchaparkhaneh; de même que Mianeh, il est renommé pour ses terribles punaises (*anas persica*), dont la morsure est des plus dangereuses [1].

Voici plus de vingt-quatre heures que nous cheminons sans nous arrêter et sans dormir. Le col de *Kharzan* est réputé pour son passage difficile. Le ciel se couvre de nuages, la nuit tombe rapidement, et nous



CARAVANSERAÏ DE PATCHINAR.

nous enfonçons de plus en plus dans les montagnes. A mesure que nous montons, le brouillard s'épaissit; nous côtoyons des ravins dont il nous empêche de sonder la profondeur. Bientôt le vent souffle avec fureur et nous fouette au visage une pluie glaciale; c'est à peine si nous pouvons nous diriger; nous sommes transis, nous ne nous voyons pas les uns les autres. Enfin, au bout de trois quarts d'heure de ce pénible chemin, nous arrivons au col.

Redescendant alors la montagne, nous sommes abrités de la tempête; le brouillard seul reste aussi dense. Le bruit de nos pas est étouffé par la boue du terrain. Le calme est absolu; nous marchons dans un brouillard lumineux, diffusant les rayons de la lune, et où semblent se dessiner de grandes ombres. Nous ne distinguons ni le ravin, ni le ruis-

1. Le docteur Tholozan eut l'occasion d'étudier un cas dans lequel le malade avait tous les symptômes d'une violente fièvre typhoïde.

آب را می‌شنیدیم هشت ساعت بعد از ظهر رسیدیم بکنار رودخانه‌ای اسمعیل آباد و چند دقیقه در آنجا

استراحت کردیم همه با وای سرما بیش از پانصد متر نزول نموده ایم دوباره براه افتادیم و با

سرازیری حرکت مینمائیم هوا خوب شده است در امتداد شب خیلی شاد و رو حرکت نمودیم

دره اینجا وسیع است در مقابل ما کوه معروف تخت سلیمان نمایان است که تقریباً چهار هزار متر ارتفاع دارد

قریب دو ساعت از پهلوی دره حرکت میکردیم و بعد از بیابان تخت سلیمان نزول مینمودیم بعد از سرازیری

خیلی تندی گذشتیم و نیم ساعت بعد چهار صد متر پاچنار را مشاهده کردیم از نهر آبی که یکی از شعبات رود بود

(کاروانسرای پاچنار)

عبور نموده به چاپارخانه رسیدیم و قبل از آب کردیم این چاپارخانه از ساس مملو بود و بزحمت یک اطاق

کوچک پیدا نمودیم و در فاصله سی ساعت بدون توقف دویست و چهارده کیلومتر پیموده ایم که یکصد و

چهل و چهار کیلومتر آنرا با درشکه بوده و هفتاد کیلومتر با اسب .

۲۳ نوامبر

وقتی که مشغول زین کردن اسبها بودیم در صحن چاپارخانه همه و ازدحام غریبی بود و انسان و حیوان

مخلوط با جولان میزدند رئیس چاپارخانه نسبت بما خیلی احترام بجا آورد .

تا مدتی در امتداد یکی از شعبات رود حرکت کردیم و بعد بخود رودخانه رسیدیم و قریب صد متر

دورتر

دورتر در روی رودخانه پل عجیبی دیدیم که سیمک از طنابهای آن یک اندازه بود و بتدریج بزرگ میشد
بنحویکه یکمرتبه پل خیلی زنجیر بود از سمت دیگر خلاصه از روی آن عبور کردیم و در طرف دیگر رودخانه بعضی دهات
دیدیم که خیلی کوچک و پست بودند هیچ درخت نداشتند و خانه های آنها چون گلی بود با سطح زمین مشتبه
میشد رودخانه تقریبا خشک است و میتوانیم در امتداد آن حرکت نمائیم یکساعت قبل از ظهر رسیدیم به منجیل
و در آنجا اولین جنگلهای زیتون را دیدیم قریب صد ذرع دورتر شاهرود با قزل اوزن مخلوط شده
و تشکیل سفیدرود را داده اند که بسمت شمال شرقی جاری میباشد بواسطه پل خوبی از او گذشتیم رودخانه از وسط
تنگه که اطراف آن پرتگاه است جریان دارد و اغلب در این تنگها طوری باد شدید میوزد که نمیتوان از پل
عبور کرد و مکرر اتفاق افتاده که قاطرها بارها را با خود حرکت داده و در رودخانه انداخته است .
بواسطه راه باریکی که در میان سنگ بود در امتداد ساحل دست چپ حرکت نمودیم و دو کالسکه را
دیدیم که از این راه صعب بطهران میبرند هر کالسکه قریب پنجاه حمله داشت که با تیر و طناب آنرا بسته بودند
بار روی دوش نوبه آنرا میبردند و گاه میشد که پنجاه نفر باید جمع شوند و آنها را بالا نگاه داشته از سر
پرتگاهی عبور دهند .
این دره که خشک و بی علف بود کم کم سبز و خرم گردید و چندین قریه کوچک احاطه شده از اشجار زیتون
و انجیر و انار و گردو در اطراف رودخانه قرار گرفته بودند چشمه های متعدد و نیز از کوه جاری و مجاری را
قطع کرده اند ولی آب آنها بسیار بد است .
چون بارهای ما زیاد شده و راه منکسر گردیده و دیگر بخوبی مابین کرمانشاه و طهران نمیتوانیم سریع حرکت کنیم
و فقط شش ساعت بعد از ظهر به چاپارخانه رستم آباد رسیدیم جای ما راحت است و گویا آخرین شبی باشد
که در راه هستیم این چاپارخانه ها را دیگر نخواهیم دید و چون همیشه ما را پناه داده اند از یاد ما محو نمیشوند

٢٤ نوامبر

پنج ساعت بعد از نصف شب در روشنائی ماه براه افتادیم و باز از راهی که در میان تخته سنگها بود

seau qui coule à côté de nous, et dont nous entendons le murmure.

A huit heures, nous arrivons au caravanseraï d'*Ismaïlabad*, où nous nous reposons quelques minutes. Le brouillard est maintenant au-dessus de nous; nous sommes descendus de plus de cinq cents mètres. Nous repre-



COL DE KARZAN.

nous notre route et descendons toujours. Le temps est beau maintenant. Nous longeons le versant sud (rive gauche) du Shah-roud, à mi-côte. La vallée est immense; en face de nous est le fameux pic de Takht-i-Soleiman (Trône de Salomon), qui a près de cinq mille mètres.

Pendant deux heures, nous suivons le flanc de la vallée, descendant doucement à travers des rochers; puis, après une descente très rapide, nous apercevons *Patchinar*, à quelques centaines de mètres. Nous passons un ruisseau, affluent du Shah-roud, et frappons à la porte du tchaparkhaneh. Il est plein de voyageurs. Nous obtenons à grand'peine une chambre où nous serons seuls. Nous venions de faire, sans nous arrêter, en trente heures, deux cent quatorze kilomètres, cent quarante-quatre en voiture, suivis de soixante-dix à cheval.

گردنه خرزان

با همه اوره رودخانه حرکت نمودیم اکنون در خاک گیلان هستیم و نباتات اینجا با سایر نقاط ایران
تفاوت کلی دارد و بزودی جاده بد شد و زمین بواسطه بارانهای متواتر گیلان و مازندران
باطلاق گردید کاروانهای بزرگ اسب و الاغ و ارابه بارهای حجیم از طرف مقابل میآمدند و مدتی ما را
معطل کرده بارهای ما را کج و معوج نمودند بعد داخل رودخانه شدیم و روی شن های چسبین آن
حرکت نمودیم اما پس از چند دقیقه حرکت آب بالاتر آمد و مجبور شدیم دوباره بکنار بیائیم از یک
گدار خیلی عمیقی عبور کردیم و اسبی که دوربین عکاسی و غیره روی آن بار شده بود بواسطه

(پل شاه رود)



زیادتی آب رم کرده بطرف رودخانه خود را عقب کشید دیدم که الان آب او را خواهد غلطانید
بفکر غرق شدن خود نیفتادم و مهمیز را بپهلوهای اسب خود فشار داده بزودی بپهلوی اسب بارداری
رسیدم و او را در گدار آوردم .
حال در جنگل حرکت میکنیم همه جا باطلاق است و از گلهای اطراف جاده بوی تعفنی بر میخیزد علف و قارچ
و چمن سطح زمین را پوشانده و بخار مرطوبی در هوا منتشر است گویا بواسطه زیادتی گل باشد که این
ولایت را گیلان نامیده اند حیوانات سبع از قبیل پلنگ و ببر و غیره نیز در این بیشه ها و کوهها فراوان اند
و از قراریکه میگویند ببرهای اینجا باندازه ببرهای هندوستان بزرگ میشوند اقسام شکار نیز بمقدار وفور

در این

در این ناحیه موجودند
یکساعت پیش از ظهر رسیدیم بچاپارخانه کودوم که خانه محقر و مخروبه ایست در وسط باطلاق اقسام نباتات
بحری و چمن در اطاقها نیز روئیده اند و صحن اینجا شبیه است بمرداب در اینمکان مدتی توقف نکردیم
و زود براه افتادیم جاده بتر از منزل سابق بود و یکنفر پیاده که جلو ما راه میرفت غفلتاً از نظر معدوم شد
و پس از چند دقیقه از سر تا پا گل آلود از زمین بیرون آمد و مثل مجسمه بود که او را از لجن ساخته باشند
سکنه اینجا از مرد و زن پابرهنه راه میروند گاهی هم بعضی کفشها دارند که تخت آنرا با کاه مثل حصیر
بافته اند ساقهای آنها تا بالای زانو عریان است و لباس پنبه آبی رنگی در بر دارند زنها بیشتر اوقات
در شلتوک زارها برنج کله میکنند و یا مواظب توت آن هستند و بیشتر کارهای پر زحمت بعهده زنها میباشد
مردها در خانه میمانند و امور معاش را اصلاح کرده گاهی هم روی پارچه زردوزی یا گلدوزی مینمایند
اگرچه مردها از بخارات مرداب کمتر استنشاق میکنند و راحت ترند معهذا مرض در آنها بیشتر اثر میکند
و اغلب ضعیف و زرد چهره اند و حال آنکه زنها قوی البنیه و صحیح المزاج اند گیلانیها در ولایت خود
تنبل و بیکاره هستند ولی بعضی که بروسیه در سواحل بحر خزر میروند خوب کار میکنند و زرنگ میشوند بالاخره
جنگل بتدریج تنک شد و در میان شلتوک زارها چند خانه رعیتی و بعضی مزارع دیدیم بعد بشهر رشت رسیدیم
از پلی که گلطاق داشت و زیاد مرتفع بود گذشتیم و این پل از علفی پوشیده بود که تا کوچه های شهر رسیده
و رطوبت مخصوصی در هوا پراکنده بود از بازارها عبور کردیم و بمرکز شهر رسیدیم در طهران
مسیو نیکلا با کاغذی داده بود که بمیرزا یوسف ارمنی نشان دهیم و از ما پذیرائی کند بر حسب تفتیش
کردیم خانه اش را یافتیم و کسی نبود مقصود ماند عاقبت بقونسولخانه روس رفتیم مسیو دلانوا قونسول
میگفت که نمیتواند ما را در قونسولخانه خود منزل دهد بجهة اینکه اطاقهائیرا که برای فرنگیها مهیا کرده است اکنون
مسیو ژیه پیشرو در امور خارجه روس که از رشت میگذرد و با اهل و عیال بطهران میرود آنجا منزل کرده است
خلاصه مسیو دلانوا ما را دعوت کرد که امشب شام آنجا برویم خانه میرزا یوسف را پیدا کردیم و جای مناسبی

باداد دو اطاق داشتیم و یک تالار که مبل آن بسبک اروپائی بود .

هفت ساعت بعد از ظهر بسمت خانه مسیو دونو حرکت کردیم چون کوچه ها بسیار گل آلود و سواره میرفتیم

نزد قنسول رفته چکمه پا کردیم و کفشهای برقی را زیر بغل گرفته در دفتر قنسولخانه آنها را عوض نمودیم

مسیو دونو را با مسیو دژیه در اطاق دفترخانه ملاقات کردیم قدری مشروب و ماکول صرف شد

و بعد با خانمها در اطاق غذاخوری داخل گردیدیم مادام دژیه چون مریضه بود سر میز حاضر نشد

بعد از شام در تالاری رفتیم که اسبابهای آن نیمی فرانسوی و نیمی ایرانی بودند و پوست ببری

که مسیو دونو در حوالی رشت شکار کرده بود وسط اطاق بدیوار آویخته بودند و از قرار بچه می گفتند

(دورنمای جاده در گیلان)



ببر بطوری در حول و حوش رشت فراوان است که در فصل زمستان تا اولین خانه های رشت میآید

۲۵ نوامبر

نمیدانیم تا چند روز در رشت خواهیم بود و کشتیهای موسوم به کوکاز و مرکور در فصل زمستان

منظماً حرکت نمیکنند و گاهی دریا بطوری بد میشود که در بندر انزلی نمیتوان کشتی نشست و نیز گاه اتفاق

میافتد که کشتی تجار بدون اینکه بار خود را تحویل دهد دوباره عودت میکند .

رشت در داخل خاک واقع است و تقریباً مسافت آن تا بحر خزر سه ساعت راه است از رشت وسیله [illegible]

به پیربازار و از آنجا به قایقهای کوچک نشسته مرداب را می پیمایند تا برسند به انزلی و در هر صورت خواهی

نخواهی مجبوریم رشت بمانیم تا کشتی تجار بیاید و ما را نجات دهد میرزا یوسف صاحبخانه ما همه روزه از انزلی خبر دارد

و مسیو دونو نیز از ورود و خروج کشتی مطلع میشود .

میرزا یوسف مرحمت نموده در گردش شهر با ما همراهی کرد و از شباهت این شهر با شهرهای ژاپن تعجب نمودیم

چنانچه خانه های اینجا کوچک و کوتاه و در طرفین کوچه ساخته شده اند که مثل بازار سرپوشیده است

و حمالهای اینجا نیز مثل اهالی ژاپن برای حمل و نقل بارهای خود هر چه دارند در دو کوفی میریزند

(چاپارخانه کودوم)



و آنها را در منتهی الیه چوب بلندی آویخته وسط چوب را روی شانه میگذارند دکانهای اینجا

نیز از دور به دکانهای ژاپن شبیه اند ولی از نزدیک تمیزی و نظافت دکاکین ژاپنی را ندارند و بسیار

کثیف اند چند ماه قبل از ورود ما در مرکز بازارهای رشت حریق شدیدی اتفاق افتاده و بیست و یک

کاروانسرا که هر یک دارای مقدار زیادی مال التجاره بوده اند کلی سوخته و خراب شده اند

و این ضرر را بسیصد هزار تومان تخمین زده اند .

رطوبت هوای اینجا بدرجه ایست که بزودی چمن و علف روی خرابه ها روییده و مثل این است که

این خرابی چندین سال قبل واقع شده باشد .

رشت شهریست که هزار و پانصد خانه و بیست و پنج هزار جمعیت دارد و اهالی آن اگرچه بواسطهٔ عبور و مرور فرنگیها
قدری رام شده اند اما هنوز متعصب اند وقتی که از پهلوی زنهای اینجا عبور میکنیم کرته خود را عقب میکشند
و مثل این است خیال کنند که میخواهیم آنها را بگیریم .

چون بمنزل مراجعت کردیم میرزا یوسف شام خوبی بما داد و آبگوشت و جوجه و قرقاول و سالاد و انواع ماهیها با آب
نارنج چاشنی کرده بودند .

در میان صنایع گیلان تربیت کرم ابریشم بدرجهٔ کمال بوده ولی بعد بواسطهٔ مرضی که در کرم ابریشم
پیدا شده دیگر ابریشم گیلان و مازندران چندان مطلوب نیستند و چوب شمشاد که در این ولایت
بقدر زیادی میروید به کمپانی یونانی موسوم به کوزی پرفیلاکتش واگذار شده است .

بحر خزر در آب و هوای گیلان و مازندران عمل مهمی دارد و اگر این دریا نبود قطعاً سمت شمال ایران
بیابان و بایر میشد در تابستانهای خیلی گرم از این دریا بخار آب زیادی برمیخیزد و جزء عمدهٔ این بخار
بواسطهٔ بادهای شمالی حرکت میکند و بشکل باران روی کوه البرز نازل شده باعث نمو و نگاهداری جنگلها
و مرتعها و زراعات گیلان و مازندران میشود .

درهٔ سفیدرود که در زاویهٔ جنوب غربی بحر خزر و مدخل گیلان مابین منجیل و رودبار واقع است یگانه
نقاطی است که در آن این اثر نمودار است سفیدرود سلسلهٔ البرز را قطع کرده و بواسطهٔ تنگهٔ باریکی
از آن خارج میشود و این کوه در هیچ نقطه باین عمق بریده نشده است و در همانجاست که باد مرطوب بی
انقطاع درنهایت شدت میوزد و قله‌های جبال مجاور درهٔ آن از هر طرف قریب بچهل کیلومتر از ابر
پوشیده شده اند لهذا اغلب اوقات در گیلان بارندگی است و بهمین واسطه هوای اطراف
خنک میشود و این کوران بزرگ هوائی از طرف مغرب تا چمن سلطانیه ممتد شده و از آن تجاوز کرده
تا کروس و جزء شرقی کردستان میرود معهذا در گیلان گاهی باد زمینی خشک و گرمی میوزد
که خیلی موذی است وقتیکه باد گرم در گیلان میوزد در منجیل و مدخل دره بیش از نسیم خزری نیست در گیلان

تغییر هوا بشکلی که با درات است که گویا عموداً از ارتفاع مرتفعهٔ هوا نازل میشود و گاه اتفاق میافتد که این طوفانها روی آسمان را
بسیر شانه و بفاصلهٔ چند ساعت برفها را ذوب کرده جنگلها و مردابها را خشک میکند و هوای گیلان را که بی نهایت مرطوب است
تا مدتی سالم میکند چوب بستها و شیروانیها از این باد متأثر میشوند بعضی میشکنند و برخی شکاف پیدا میکنند و سکنه مجبورند کمال احتیاط
و پیش بینی را بجا آورند تا از بلا محفوظ باشند شدت این باد در قریهٔ کوده دم است که تا شهر رشت ۲۴ کیلومتر فاصله دارد و بیشتر
در فصل پائیز اتفاق میافتد گاهی در وسط جنگل یا قریهٔ کوده دم شروع بوزیدن میکند و بعد از چند روز در رشت ظاهر میشود و همچنین بعضی اوقات
روی خلیج گیلان و مرداب انزلی میوزد و باین واسطه بحرکت کشتی زیاد صدمه میزند

۲۴ نوامبر

بدیدن میسیو دلانو رفتیم که برای ضیافت میسیو دزیره و پذیرائی او زیاد مشغله داشت جشن بهاری را دعوت کرده و پس از صرف نهار
سوار شده با یوسف بگردش اطراف شهر رفتیم خیلی خانه‌های کوچک که در امتداد جاده بودند و تجار و دهقانهای پابرهنه که نیمه‌ها را
روی چوبی آویخته و بر دوش گرفته بودند خیلی بآن شباهت داشت ما از قرار گفته وصف بسیاری از شاعران ایتالیا بهمین حکایت
داشته اند از محلات بیرون شهر رفته در جائی که گل میروید پیاده شدیم و داخل شهر گردیدیم و در میدان بزرگی موسوم به سبزه میدان
که تجار [illegible] بودند رسیدیم بعد بمیدان دیگری رسیدیم و از دحام زیادی دیدیم نزدیک رفتیم
و چند نفر را مشغول تعزیه خواندن دیدیم تعزیه خوانها لباس قیمتی و فاخر پوشیده بودند [illegible] شام را در منزل
صرف کردیم و یکساعت قبل از نصف شب بطرف خانه حرکت نمودیم

۲۲ نوامبر

یوسف ما را خیلی زود از خواب بیدار کرد و گفت امروز هوای خوبی است کشتی حرکت میکند در کمال عجله تدارک خود را دیدیم و از میسیو دلانو خداحافظی
حاصل نمودیم هنگامیکه مشغول نهار خوردن بودیم باروبنه را با کجاوه جلو فرستادیم و گفتیم در پیربازار یک قایق برای ما اجاره کنند
ظهر سوار اسب شدیم قسمت اول راه خیلی بد و سخت بود ولی قسمت دوم سنگ فرش و خیلی بهتر از راههای فرانسه بود و پس از ربع
ساعت حرکت بکنار رودخانهٔ بزرگی رسیدیم که در آنجا قریب هزار بار مال التجاره [illegible] کشتی وارد شده و منتظر بودند که بکاری
و آنها را حمل کنند از صبح تا کنار رودخانه رفتیم و بکنار رودی رسیدیم که چندین عرض داشت و در ساحل آن ده قایق طویل و کم عرض بسته بودند

حاضر هستند و قبهای ما را در قایقی چیده بودند پاروزنها جلو نشسته و در عقب اهالی مالک چالی و در کوچک هستند [illegible] کرده بودند

آنچه بیابان جلو و بین عراق داشتیم به وصف آنکه در کردیم و در رودی آب حرکت نمودیم جریان آب به یک است پاروزنها سعی و اهتمام زیاد که از ساحل

به توسط طناب قایق را بکشند گاه گاه زور تیر قرار می‌شیم که به خلاف ما حرکت می‌کند منظره درختهای جنگلی [illegible] است منظره شبها می‌باشد

کشتی نشین و تنگی سواحل دریاچه اول دارای علفها و تپه‌ها هستند و بعد بی زار و سیمی می‌شوند کم کم سواحل بزرگ‌تر بیابان شده به روز نیها قایق

آمده و داخل مرداب گردیدیم مرداب وسعت بزرگی است از آنکه به بحر خزر ارتباطی ندارد و فقط به توسط یک کانال تنگی که در [illegible] انزلی را قطع

قرار آن در بعضی نقاط خیلی عمیق و در نقاط دیگر تنگ و کم عمق است خلاصه پس از چهار ساعت حرکت روی آب انزلی رسیدیم و چون ابداً از کشتی

اثری ندیدیم بی نهایت متعجب و متأسف شدیم میرزا یوسف کاغذی داده بود و برای گمرک روسی موسوم بکارابت که یک ارمنی است زبان فرانسه

خوب میداند و حال آنکه [illegible] یک کلمه [illegible] نمیدانست [illegible] انزلی که فرانسه حرف می‌زند و در [illegible] شدیم که کشتی برای

حرکت حاضر نیست آن را که به یوسف خبر داده بوده دیشب گذشته حرکت کرده است و اختلاف میان ساعت ایرانی و فرنگی یوسف را باشتباه انداخته

حال باید یک هفته در انزلی افتاده و چون [illegible] کردیم [illegible] جایی [illegible] است شاید تا پانزده روز

دیگر نخواهیم توانست از انزلی حرکت کرد

۳ دسامبر

یکشنبه در انزلی بسیار [illegible] گذشت و منقطع باران می‌بارید و از اطاق نتوانستیم خارج شویم سه مرتبه از دور [illegible] کشتی تجارتی [illegible] کردیم

ولی یوسف از بادکوبه [illegible] و صحبت [illegible] کرد ما باید حرکت کنیم هر چند انزلی [illegible] که [illegible] بیشتر ما را در جمع جاها

از باغهای [illegible] که دور آن [illegible] و داخل آنجا [illegible] است و در [illegible] انزلی منظره دهکده‌های

کوچک [illegible] را دارند شاه و در انزلی کلاه فرنگی [illegible] که هر وقت تشریف فرمای اروپا می‌شوند در آن کلاه فرنگی منزل می‌کنند [illegible]

در هر طبقه یک اطاق است و جلو آن ایوان ستون داری ساخته شده است [illegible] اطاق آن خیلی [illegible] و منقوش است [illegible]

که چهار [illegible] باشند [illegible] و در انزلی کشتی [illegible] دارد که اکنون خیلی ضایع شده و گویا نتواند در دریا حرکت کند این کشتی چون [illegible]

با بیرق ایران حرکت کرده بود [illegible] روس اعتراض کردند [illegible] و گویا بحر خزر [illegible] روس شمرده می‌شود و هیچ کشتی نتواند [illegible]

حرکت کند مگر آنکه بیرق روس داشته باشد خلاصه کشتی کوچک [illegible] ولی بعد از آن [illegible] خارج [illegible] انزلی [illegible]

خیلی خطرناک است که کشتی نشستن در این نقطه کمال اشکال را دارد و کانال عمیق است که کشتیهای بزرگ [illegible] آن نمی‌توانند بیایند و زود

با ایران از این راه منظره خوبی دارد و صحرای سبز و خرمی در جلو چشم شخص نمودار است [illegible] و در کنار [illegible]

با کشتی وارد شود و اما [illegible] از آن [illegible] است [illegible] نجات و [illegible] میکنیم

منظره آن بسیار شبیه [illegible] کرده بودیم ولی چون از کشتی [illegible] شدیم مجدد [illegible] نمودیم [illegible] خواهیم

[illegible] بودیم که [illegible] مجدد [illegible] و ما را [illegible] کشتی قفقاز و مرکور تازه رسیده

و [illegible] در بندر توقف خواهد کرد [illegible] داد و ما [illegible] دیدیم [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] بادکوبه [illegible]

کوچک [illegible]

(تصویر زن با روبند)



(فصل یازدهم)

بادکوبه – تفلیس – ولادی قفقاز – پاریس

از ۶ تا ۱۲ دسامبر

کشتی قفقاز و مرکور – لنکران – بادکوبه و چاههای نفت – زیارتگاه گبرها – تفلیس –

جاده نظامی از تفلیس به ولادی قفقاز – مراجعت

کشتی موسوم به قفقاز و مرکور مخصوص مسافرین است و خیلی چیزهای او ناقص است که کم شدن آن باعث [illegible] می‌شود و [illegible]

آن بسیار ساده اند یک [illegible] و یک [illegible] بیشتر ندارد و [illegible] قبل از نصف شب رسیدیم لنکران که شهر کوچکی است

از روس و چون هوا خوش بود جمعیت شهر و کشتی را با دکری کردند و از بابت خوبی هوا و آرامی دریا چهار و نیم ساعت حرکت ما

زودتر اتفاق افتاد شب یکشنبه دوم را در لنگرگاه توقف کردیم صاحب منصبان و اجزاء روس داخل کشتی شدند و اطاق بزرگ اسباب کشتی جای

کابین اطاق خانه‌ها را جا داده اند

۷ دسامبر

تمام شب را مشغول شرب خمر و قمار و کشیدن سیگار بودند و جماعت ایل سفیده روی میز مشغول شدند بعد قبل از ظهر به بادکوبه رسیدیم

رئیس گمرکات روس این جا خیلی مهربانی کرده و چون نوشته ماموریت را دید فقط محض ادای تکلیف کردند دقیق را اخبار نکرده

بادکوبه شهر نفت است که در آن دره جا شهر و در جمیع نقاط ترشح میکند و اغلب روی دریا هم لکه نفت پیدا است که محض اینکه را بشود

گاه گاه آن را آتش میزنند و شعل آن بیشتر در شب خوبی میدهد و تماشای خوبی دارد گشته‌ایم و بدون خطر در روی دریای آتش بر پا کنند بعد از آنجا

در لنگرگاه گردیدیم و سوار شده به تماشای چاههای نفت رفتیم چون در اول سال چاههای کالیفرنی را دیده بودم مقایسه آنها را نمیدیدم و دانستم

استخراج نفت در روی زمین‌های بزرگ جاری میشود و چاههای اینجا عوض اینکه مثل چاههای امریکا در روی زمین پست و بلندی باشند در جلگه صاف

حفر شده اند که روی آن چوب‌بستهای سیاه مثل شجاع جنگلی نمایانند سوختن بخار بسیار و بخشی عام و جمیع چراغها تماما با نفت جلو کوره‌های معدن

و آهنگر بخار آبادی قابل چراغ‌های نفت دارند این چشم قابل اشتعال که بطور فوران از زمین خارج میشد در قدیم الایام باعث شده است

که بادکوبه محل زیارتگاه گبرها بوده است و در آنجا معبدی برپا کرده اند هنوز هم در این شهر قبرستان و خود آن در آتش پرست باقی مانده است

هفتم بعد از سه ساعت بعد از ظهر در کالسکه راه آهن نشسته بجانب تفلیس حرکت نمودیم

۸ دسامبر

صبح امروز رسیدیم بتفلیس که محل حکومت ما بود و در مهمانخانه نارتن فرود آمدیم چون صاحب مهمانخانه در مهمانخانه خود را بگفتار آسانی

واگذار کرده بود در آنجا منزل نکردیم و فرود آمدن نزدهم و طی این هیچ ایام با کمال عجله بدین سیو تیری رفتیم و در آنجا چیزی نمیدیم که

و تماشا میشد قطعهای جامع و دستخطی را مضطرب کرده که تفلیس چندین مکالمات و سوال و جواب کرده و همچنین شهرت کرده بود و است که

در دو آن مقتول روس حدث شده ایم خواسته اند ببینند که باشد ما را متوقف سازند و اگر تا نیم توقف کرده بودیم بیرون نمیتوانستیم

تمام این جا را دیده‌ایم و بیرون کرده از در باب حکم میرسند ما را از ما حرکت کرده که گذشته بودیم چون از مهمانخانه خارج شدیم بعبارت رفتن فرو کردیم

و در این موقع در تفلیس تشریف داشت مجالی نداشت که دیدن کرده و کاری از پیش ببریم خوب آنکه حرکت داد ما هم شب بکار سوار شدیم و از قفقاز گذشتیم

۹ دسامبر امروز را بگردش شهر و بازار مشغول شدیم و بعضی اشیاء متفرقه خریدیم که پیشترین کسر سازی از روسیه بعمل میکنند به خرید

نمیکردیم و بعد از ساعت بعد از ظهر کالسکه حاضر شده با کالسکه سفری که به کرایه داشت از تفلیس و از راه قفقاز و ربنت شهر دروانه شد به ولادی قفقاز

تقسیم کرده اند و قفقاز در دو قسمت سلسله کوه است چون از آنها چون با زور برف بنده و زمین یخ بسته بود و ما شش ساعت در پیش بودیم این جاده را خوب

موافقت کرده اند و راه نظامی که دولت روسیه فقط از این جاده میتوانند قشون را از قفقاز رد کنند لهذا با این جاده جمیع فصول را در چو

برف و باران طوری باشد که قشون بتوانند بسهولت از آن عبور کنند ۱۰ دسامبر تمام شب را هوا خیلی سرد بود باد و سرمای

آمده ایم زمین بطوری از برف پوشیده شده که مجبور کالسکه را رها کرده و به درشکه‌های مخصوص روی برف سوار شدیم از کوه گذشتیم

(نقشه جاده نظامی گرجستان)



(۲۴۰۵۰ متر) گذشتیم و کار یک اشکال بود و شب هم که پایین آمدیم بکالسکه سفری سوار کردیم بچه تاریک شده

و اغلب کشتی‌های اتیم کرده‌ها را بزرگ اشکال بود و ما تمام یک ساعت قبل از نصف شب وارد ولادی قفقاز شدیم ۱۱ دسامبر هفت ساعت

از نصف شب گذشته سوار کالسکه راه آهن شده از ولادی قفقاز بیرون آمدیم از راه کارک و از آن گذشته به دنا بورگ رسیدیم و در آنجا

بر راه آهن ما بین بطرزبورغ و پاریس سوار کرده‌ایم با عجله هفدهم دسامبر

وارد وطن عزیز خود گشتیم تمام بخیر

(والسعاده)